

مهاجران مسلمان

و

چالشهای آینده اروپای متحد

محمد مهدی مختاری

مهاجران مسلمان
و
چالشهای آینده اروپای متحد

محمدمهدی مختاری

انتشارات اطلاعات
تهران - ۱۳۸۸

سرشناسه : مختاری، محمدمهدی، ۱۳۳۲ـ
عنوان و نام پدیدآور: مهاجران مسلمان و چالشهای آینده اروپای متحد / محمدمهدی مختاری
مشخصات نشر : تهران: اطلاعات، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری : ۳۱۲ ص.
شابک : 978-964-423-773-7
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
موضوع : مسلمانان ـ اروپا
موضوع : اروپا ـ مهاجرت ـ جنبه‌های اجتماعی
شناسه افزوده : مؤسسه اطلاعات
رده‌بندی کنگره : BP ۱۷/م ۳م ۹ ۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۰۹۴
شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۲۵۷۰۰

انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۶ـ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: تهران، بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۶۸۶
فروشگاه شمارهٔ (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن : ۶۶۴۶۰۷۳۴

مهاجران مسلمان و چالشهای آینده اروپای متحد
نوشتهٔ محمدمهدی مختاری

ویراستار: افسانه قارونی حروف‌نگار: زهره حلوائی صفحه‌پرداز: فاطمه حلوائی
طراح جلد: رضا گنجی حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات
چاپ اول: ۱۳۸۸ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه
قیمت: ۲۵۰۰ تومان
شابک: ۷ ـ۷۷۳ـ۴۲۳ـ۹۶۴ـ۹۷۸ ISBN: 978-964-423-773-7

تقدیم به پسرانم

امیر، وحید، احسان و ایمان

به امید اینکه بیشتر بدانیم.

فهرست مطالب

پیشگفتار

قرائن موجود در جوامع اروپایی چنین نشان می دهد که پدیده مهاجرت به‌طور کلی، آن هم از نوع غیر قانونی آن، یکی از مؤلفه‌های مهم و پیچیده در فرآیند تحولات فراروی اروپای متحد است؛ منتهی نگاه و تعامل مجموعه اروپا به این پدیده بعضاً به‌عنوان یک معضل که ثبات، آسایش و هویت اروپا را تهدید می‌کند، می‌نگرد. روند مهاجرت چه از نوع قانونی و یا غیرقانونی آن با توجه به موقعیت جغرافیایی، جمعیت و اوضاع اقتصادی کشورهای اروپایی یکسان نیست. ضمن اینکه به هر حال نگاه امنیتی، نژادی و مذهبی را نیز می‌بایست به این دغدغه‌ها افزود. هم اکنون بیشتر کشورهای مهاجرپذیر اروپا طی یک فرآیند از پیش تعیین شده در حال ساماندهی قوانین و مقررات مربوط به پذیرش مهاجر هستند. آنچه در اغلب کشورهای اروپایی از فرانسه گرفته تا هلند و سوئد و... مشاهده می گردد، در حقیقت نوعی سخت‌گیری‌های مضاعف در قبال مهاجران به‌طور اعم و مهاجران مسلمان به‌طور اخص است. اما در نگاهی واقع گرایانه آنچه بیشتر مورد نظر دولتمردان اروپایی است، در حقیقت مهاجران مسلمان هستند که موجبات

نگرانی و دغدغه‌های آنها را فراهم آورده است؛ منتهی به لحاظ ملاحظات عدیده در بیان و اتخاذ موضع نمی‌توانند اشاره‌ای مستقیم به مهاجران مسلمان داشته باشند. این کشورها با تصویب قوانین تازه، هم شرایط ورود مهاجر به خاکشان را دشوارتر می‌سازند و هم اینکه برای جذب و ادغام مهاجران «قراردادهای پذیرش و ادغام»[1] وضع می‌نمایند که عدم‌رعایت آن توسط مهاجران، مجازاتهایی را متوجه آنها می‌کند؛ مثل آنچه در فرانسه به «قانون دوم سارکوزی»[2] معروف است. در این مورد محقق سوئدی توماس هامار[3] معتقد است که این تغییرات همیشه به دو شکل اغلب متضاد انجام می‌شود: «سیاست مهاجرتی»[4] یعنی نظم دادن و کنترل جریان مهاجرت و «قوانین مهاجرت»[5] که شامل آنچه مربوط به زندگی مهاجران مقیم می‌شود؛ مثل حقوق اجتماعی و سیاسی و در یک کلام، آنچه به آن ادغام خارجی‌ها در جامعه میزبان اطلاق می‌شود. لذا سؤالاتی که مطرح است، اینکه آیا این پدیده مهاجرت که زمانی باعث رشد و شکوفایی صنایع اروپا گردیده و امروز به زعم دولتمردان اروپا به عنوان یک معضل و تهدید برای مردمان این قاره تبدیل گردیده است، حقیقتاً تهدیدی برای اروپاست؟ یا به عبارتی پدیده مهاجرت از فرصت به تهدید تبدیل گردیده است. آیا ادامه این روند به همگرایی کشورهای این منطقه از جهان منجر خواهد شد و این همگرایی

---

۱. برای مثال یادگیری زبان کشور میزبان در زمان مشخصی اجباری می‌شود.

۲. این لایحه توسط آقای سارکوزی رئیس‌جمهور فعلی فرانسه زمانی که به عنوان وزیر کشور در دولت آقای شیراک فعالیت داشت مطرح گردید و به تصویب رسید. ظاهراً لوایح دیگری نیز هم‌اکنون در مجلس فرانسه در حال بررسی است.

3. Tomas Hammar

4. Immigration Policy.

5. Immigrant Policy.

را شتاب می‌بخشد؟ یا اینکه برعکس باعث واگرایی و افتراق جوامع اروپایی خواهد شد؟

از سوی دیگر با اتخاذ سیاستهای سخت‌گیرانه اروپا نسبت به مهاجران، کشورهای مهاجرفرست چه واکنشی خواهند داشت؟ و در نهایت اینکه چنین سیاستهایی شامل همه اقشار و مذاهب در بین مهاجران خواهد بود و تبعیضی در میان نیست؟ یا اینکه هدف فقط مهاجران مسلمان می‌باشد؟ پاسخ علمی به این سؤالات اساسی، خواه مثبت و یا منفی، در هر دو جنبه قابل تأمل در روند تحولات اروپای واحد است که در این نوشتار سعی شده است هر دو جنبه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و به آنها پاسخ داده شود. اما نکته مهمی که مجموعه اروپا خود نیز با آن مواجه می‌باشد، مشکلات فزاینده‌اش با مهاجران نسل دوم و سوم است. آنچه مسلم است و جای هیچ تردیدی نیست؛ اختلاف دیدگاه کشورهای اروپایی درخصوص مهاجرت به‌طور اعم و در مورد مهاجران مسلمان به‌طور اخص، دارای ریشه‌های بنیادی است که به نظر نمی‌رسد بسادگی قابل حل باشد؛ زیرا اساس و شالوده این اختلاف‌نظر به فرهنگ و سنن و هویت فردی «مهاجر» بازمی گردد. بنابراین کشورهای اروپایی ناگزیر هستند در مواجهه با پدیده مهاجرت به‌گونه‌ای رفتار نمایند که دچار یک حرکت متضاد نسبت به هم نشوند و اتفاقاً مشکل نیز درست در همین جاست. زیرا هر اقدام شتابزده و غیرمتعارف طبیعتاً واکنش مهاجران و البته دیگر کشورها نسبت به اتباع خودشان را نیز به دنبال خواهد داشت و به نحوی منافع آن دسته از کشورهایی را که به نیروی کار خارجی بیشتر محتاج هستند، به خطر خواهد انداخت. لذا با چنین اوصافی می‌توان به جرأت گفت که اروپا خود نیز با یکی از مهم‌ترین معضلات و موانع جدی همگرایی اتحادیه مواجه می‌باشد. بخصوص برای کشورهایی

چون اسپانیا و ایتالیا که در خط مقدم هجوم مهاجران آفریقایی از طریق دریا هستند و یا آلمان و فرانسه که بیشترین آمار مهاجران به اروپا را دارند و کماکان درگیر اغتشاشات و تبعیض‌های اجتماعی هستند. به طوری که این مشکلات می‌تواند با افزایش اعضای اتحادیه، به شکاف بیشتر اروپا منجر گردد.

در واکاوی ریشه‌ها، علل و انگیزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مهاجرت در اروپا، بیشتر به عمق این مشکل که بخصوص پس از ناآرامی‌های سال ۲۰۰۶ فرانسه و چند کشور دیگر اروپایی به‌وقوع پیوست واقف خواهیم شد. هرچند در اروپا سیاستهای مربوط به مهاجران و ادغام آنها در جوامع اروپایی بسیار ناهمگون صورت گرفته است، اما اتحادیه اروپا تلاش بر یک دست کردن سیاست کشورهای عضو در این زمینه را دارد. البته نباید فراموش کرد که اتحادیه اروپا این راهبرد را با توجه به نگاه امنیتی از یک‌سو و به اصطلاح رویکرد ضد نژادپرستانه از سوی دیگر انجام می‌دهد. ضمن اینکه بعضی از صاحب نظران در اروپا بر این عقیده هستند که افزایش احزاب ضد مهاجرت در اروپا دقیقاً نمایانگر نگرانی فزاینده اروپاییان از استحاله هویتشان به دلیل جریان مستمر مهاجران بخصوص مهاجران مسلمان است. درست مثل اتفاقی که در هلند رخ داد و فیلمی که نماینده پارلمان این کشور علیه اسلام و مسلمانان ساخت. طرفه اینکه این نگاه خوشبینانه و فارغ از برچسبهایی است که امروزه به مسلمانان نسبت داده می‌شود. از دید بعضی از صاحب‌نظران در اروپا بسیاری از مهاجران مسلمان حاضر نیستند فرهنگ و سنن خود را رها کنند و با اروپاییان همرنگ شوند. البته در این مورد نظر عامه مردم با دانشمندان علوم اجتماعی و یا سیاستمداران ممکن است متفاوت باشد؛ اما درک و نگاه غالب، این طرز تلقی را تهدیدی جدی برموجودیت

فرهنگ اروپایی خود می‌داند.

الیور روی[۱] دانشمند فرانسوی در کتاب سال ۲۰۰۴ خود تحت عنوان «اسلام جهانی‌شده»[۲] می‌نویسد: «هویت زمانی دقیقاً مسئله‌ساز می‌شود که مسلمان مهاجر و بی‌جامعه رفتارهای سنتی اسلامی خود را ترک می‌کند و هویت فرد به عنوان یک مسلمان، دیگر از سوی جامعه بیرونی حمایت نمی‌شود. در واقع فشار زیادی برای همسازی با هنجارهای فرهنگی غالب وجود دارد.»[۳] بنابراین رشد پدیده مهاجرت که باعث افزایش چالشها شده، اغلب اوقات از دید یک شهروند اروپایی به عنوان یک تهدید به شمار می‌رود. بخصوص اینکه این مهاجر، مسلمان باشد. علاوه بر این مسئله، القای ترس از اسلام و مسلمانان از طریق پخش تصاویر موهوم وجعلی و به اصطلاح اسلام هراسی غرب به جریانی پیچیده و غیر منتظره از دید مردم اروپا از یک‌سو و به عنوان عاملی در پدیده بروز تروریسم از دید دولتمردان اروپا ارزیابی می‌شود که البته این نحوه نگرش نیز همواره از سوی احزاب دست راستی و ایضاً مخالف مهاجرت به مردمشان نیز القا می گردد و باعث پیروزی چنین احزابی در انتخابات کشورشان می‌گردد. در همین ارتباط خانم آنگلا مرکل[۴] در دورانی که به عنوان رهبر اپوزیسیون دولت آلمان فعالیت می‌کرد، گفته بود: «ایده جامعه چندفرهنگی نمی‌تواند به موفقیت برسد؛ زیرا از ابتدا محتوم به شکست بوده است. چند فرهنگ‌گرایی با همگرایی تفاوت دارد.»[5] بنابراین تلقی و نوع دیدگاه کشور میزبان به پدیده

---

1. Oliver Roy
2. Globalize Islam
3. Oliver Roy, Globalised Islam.
4. Angela Merkel
5. Time, Feb.27, 2005.

مهاجرت از یک سو و میزان تمایل مهاجران به سازگاری و پذیرش هویت جدید از سوی دیگر، از مؤلفه‌های مهم و محوری است که در این مجموعه سعی در بررسی آن داریم.

نکته دیگری را که در این کتاب سعی کرده‌ام به‌رغم عدم ارتباط مستقیم به موضوع اشاره کنم؛ موضوع مهاجران افغان است. این نکته از آن جهت حائز اهمیت است که واژه مهاجر در کشورمان همواره مترادف با نام اتباع کشور همسایه شرقی ما افغانستان است که به هر حال جمعیت قابل توجهی از آنان سالهاست به عنوان میهمان درکشور ما اقامت دارند. لذا در این مجموعه ضمن بررسی روند پدیده مهاجرت در اروپا سعی داریم به نقش آنها در اروپا به منظور یک مقایسه تطبیقی از نحوه برخورد دو جامعه مسلمان مثل ایران و غیر مسلمان مثل اروپا با این دسته از مهاجران نیز در بخش پایانی کتاب نگاهی داشته باشیم. مجموعه پیش رو در پنج فصل به بررسی علل و انگیزه‌های مهاجرت، علل و جنبه‌های آسیب‌شناسی آن، نگرانی‌های اروپا از رشد روزافزون مهاجرت و بخصوص مهاجران مسلمان و درنهایت به رویکرد تازه اروپا به پدیده مهاجرت خواهد پرداخت. امید است مجموعه حاضر مورد توجه علاقه‌مندان قرار گیرد.

محمدمهدی مختاری

تابستان ۱۳۸۶ ـ لیسبون، پرتغال

فصل اول

واکاوی علل و انگیزه‌های مهاجرت در جوامع امروز

در جستجوی معاش یا تحقق آمال و آرزو

هرساله هزاران انسان از کشورهای درحال توسعه به امید یافتن زندگی
و درآمد بهتر و یا هر انگیزه‌ای که دارند، دیار و کاشانه خود را رها می‌کنند
از طرق مختلف و بعضاً با پرداخت همه سرمایه ناچیز و اندوخته خود
قاچاقچیان انسان با قبول همه مخاطرات، راهی اروپا می‌شوند. هرچند در
داستان مهاجرت انسانها به همان قدمت خود تاریخ است. اما در سا
اخیر این داستان اشکال دیگری به‌خود گرفته و در حقیقت تا بدانجا
که گاهی سرنوشت این انسان آرزومند به همراه دیگر همنوعان خو
خشم موجهای سهمگین دریاها شده‌اند که در نتیجه به یک فا-
تبدیل گردیده است و یا طعمه باندهای تبهکاری قاچاق انسا
اینکه اسیر اردوگاههای پناهندگی در کشورهای مقصد گرد
بر طبق آمار تخمینی سازمان ملل متحد در حدود
بین‌المللی در سال ۲۰۰۵ وجود داشته است، که ۳ درص
اشامل می‌شود. ۹۷ درصد بقیه جمعیت دنیا در کش

می کنند که به دنیا آمده‌اند یا به‌طور خانوادگی زندگی کرده‌اند
در واقع جدید است، میزان مهاجرت است که اغلب بر فراز خص
فرهنگی به وقوع می‌پیوندد و غالباً بدون یک هدف معین است.
کسانی که از قاره آفریقا و با قایق از طریق دریای مدیترانه با نی
مهاجرت به‌سوی اروپا می‌روند حتی اغلب نمی‌دانند که مقصدشان دقیقا
کجاست و خواهان سکنی گزیدن در کجای اروپا هستند؛ در پرتغال،
فرانسه، ایتالیا، آلمان، اسپانیا. حتی کسانی که در این مورد یقین دارند
و می‌دانند که به کدام کشور می‌روند، مانند اهالی آفریقای شمالی که بیشتر
علاقه‌مند رفتن به اسپانیا و فرانسه هستند، یا ترک‌هایی که معمولاً آلمان را
تخاب می‌کنند، باز هم اولویت را به گریختن از یأس و ناامیدی موجود در
نورهای خود می‌دهند و به قول دکتر شفیعی کدکنی: «به هر آن کجا که باشد
ز این سرا، سرایم» نه به وارد شدن به یک مقصد معین. لذا با چنین آرزویی
ت به هر حرکت و اقدامی می‌زنند که به مقصود برسند. آمار مرگ و میر این
مهاجران که بعضاً توسط مراجع ذیربط و گشتی‌های دریایی کشورهای
کشف و اعلام می‌گردد، همواره توسط بعضی از خبرگزاری‌ها منتشر
.. گرچه از ابتدای قرن بیستم و حتی پیش از آن، مهاجرت به کشورهای
جزو آرزوهای جوانان سرزمینهای کمتر توسعه یافته بوده است،
دیده از آغاز قرن بیستم، با رشد اقتصادی و همچنین شکل گیری
گسترده کار در منطقه اروپا، سرعت بیشتری به خود گرفت.
ز پایان جنگ جهانی دوم، و به پایان رسیدن دوران استعمار
ان در خاک کشورهای آفریقایی و بالاخص آفریقای شمالی،
وپایی مورد هجوم مهاجران از سرتاسر دنیا قرار گرفتند. گرچه
تاً به امید رفاه و آسایش بیشتر و ارتقای سطح زندگی اقتصادی

یا به دلایل مختلف سیاسی، خاک اروپا را برای زیستن انتخاب کردند، اما مهاجرت این قبیل مهاجران هیچ‌گاه مورد علاقه کشورهای مهاجرپذیر نبوده است. بخصوص اگر مسلمان بوده باشند که در فصلهای بعدی در مورد آن به تفصیل سخن خواهیم گفت. در حقیقت تحلیل تاریخی فرآیند مهاجرت نشان می‌دهد که بین مهاجرت و توسعه در زمینه‌های گوناگون ارتباط وجود دارد. اما شکاف بین سطح زندگی افراد، همواره عامل و انگیزه اصلی در پدیدآمدن جریانهای مهاجرت نیست؛ یعنی در واقع همه جوامع بشری براساس ایدئولوژی‌های اعتقادی خود این طور فکر نمی‌کنند. نمونه بارز آن را در جامعه هند بوضوح می‌توان ملاحظه کرد. وانگهی همیشه این گروههای آسیب‌پذیر جامعه نیستند که مهاجرت می‌کنند. در قرن ۱۹ مهاجرتهایی که بین قاره‌ها صورت می‌گرفت در کشورهایی آغاز شد که انقلاب صنعتی در آنها پدید آمد. اما در اروپا در دهه ۱۹۶۰ مهاجرتهای اروپایی نخست گریبانگیر مناطق توسعه نیافته‌تر نظیر ایتالیا، اسپانیا و یونان شد. در واقع آغاز فرآیند توسعه، اعم از ورود اقتصاد تجاری یا راهبرد ملی توسعه در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته اروپا توازن بین جمعیت و اقتصاد را بر هم زد و شرایط را برای جابجایی کارگران فراهم آورد. تحولات ساختاری و تعامل بین شرایط عرضه و تقاضای نیروی کار، بخوبی ظهور جریان مهاجرت را توجیه می‌کند. همانند آنچه در آلمان بعد از جنگ جهانی دوم شاهدش بودیم.

رویکرد دیگری که به پدیده مهاجرت منجر گردیده و کماکان نیز وجود دارد، رویکرد سیاسی، اجتماعی، بخصوص در کشورهای مهاجرفرست است. از آغاز جنگ سرد، روشنفکران و مخالفان سیاسی بلوک شرق، و در رأس آنها اتحاد جماهیر شوروی سابق، و به طور کلی کسانی که از رژیم‌های دیکتاتوری وقت رویگردان بودند نیز سرزمینهای اروپایی را به دلایل و

انگیزه‌های متفاوت برای اقامت خود انتخاب نمودند. رفاه و زندگی آرام، آزادی‌های سیاسی و دلبستگی به دمکراسی‌های غربی و... از جمله دلایل مهاجرتهای جمعی و با هر هزینه‌ای بوده است. نکته دیگر اینکه کشورهای اروپایی از نظر فاصله جغرافیایی با موطن اصلی بیشتر مهاجران به اروپا فاصله چندانی نداشت و لذا کسانی که به دنبال اهداف سیاسی نیز بودند می‌توانستند براحتی با همفکران داخلی کشورشان ارتباط برقرار کنند. این افراد اروپا و به‌طور کلی غرب را انتخاب می‌کردند. ضمن اینکه کشورهای اروپایی و بخصوص فرانسه[1]، در آن دوران شدیدتر از امروز ادعای آزادی داشتند و مخالفان رژیم‌های کمونیستی می‌توانستند از این فرصت نهایت استفاده را برده و مأمنی برای خود در این‌گونه کشورها برای اهداف خود بیابند. البته نباید فراموش کرد که تغییرات روی‌داده در محیط‌زیست اقتصادی کشورهای مبدأ و مهاجر فرست از یک سو و مهاجرپذیر نیز از سوی دیگر در دافعه و جاذبه و امکان و توان مهاجرت افراد بسیار نقش اساسی داشته و کماکان نیز دارد. گرچه اینها تنها قسمتی از آمال مهاجران بودند؛ اما در تشویق و ترغیب مهاجران جوان و ایجاد موج مهاجرت بی‌تأثیر نبودند. فردی که با سختی و مرارتهای بسیار خود را به مقصد ایده‌آل می‌رساند پس‌از سکنی گزیدن واشتغال با درآمدی به‌کلی مغایر با کشوری که در حقیقت باید گفت از آن گریخته، بدون تردید در اولین تماس با بستگان نزدیک و سپس

---

۱. براساس گزارش منابع فرانسوی، این کشور در سال ۱۹۹۵ تعداد ۳۰هزار درخواست پناهندگی دریافت کرده بود، در حالی که این رقم در سال ۲۰۰۱ میلادی به ۸۰هزار تقاضا افزایش یافت. البته دولتمردان فرانسوی از افزایش این تعداد درخواست پناهندگی، ابراز خشنودی کردند و اعلام نمودند که فرانسه پس از آمریکا، و بالاتر از انگلستان، آلمان، کانادا و هلند، دومین کشور در جهان و اولین کشور در اروپا، از نظر تعداد درخواست پناهندگی است ومدعی هستند که این پدیده نشان دهنده «آزادی و دمکراسی» در این کشور است.

هم‌محلی‌ها و... دیگران را ترغیب به آمدن می‌نماید. این روند همچنان جوانان جویای کار از اقصی‌نقاط دنیا را به دل کندن از محل زندگی و کاشانه خود ترغیب نموده و بخصوص متقاضیان کار از آفریقا با به خطر انداختن جان خود و بعضاً خانواده‌هایشان به اروپا سرازیر شده و می‌شوند.

در دهه ۱۹۸۰ میلادی اروپا با موج روزافزون مهاجران و بالاخص با مهاجران جویای کار روبرو شد. مهاجرانی که غالباً با هدف پیدا کردن شغل وارد قاره سبز می‌شدند. ولی باید گفت که شرایط به یکباره در دهه ۱۹۹۰ با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و فروریختن دیوار برلین برای مهاجران سخت و سنگین‌تر شد. کشورهای پیشرفته اروپایی که با هجوم بی‌سابقه مهاجرانی از روسیه، آسیای میانه، اروپای شرقی به‌دلیل فروپاشی نظامهای کمونیستی و اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی[1] و دیگر اقمارشان

---

۱. سیل مهاجران از اروپای شرقی به بریتانیا سرازیر شد. آماری که دولت بریتانیا انتشار داده حاکی از این است که شمار مهاجران کشورهای اروپای مرکزی و شرقی در بریتانیا، بیش از ۳۰ برابر تعدادی است که هنگام گسترش اعضای اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۴ تخمین زده شده است. در این مورد دولت بریتانیا می‌گوید، ۴۴۷ هزار نفر از لهستان و ۹ کشور دیگر، در طی دو سال برای کار در بریتانیا نام‌نویسی کرده‌اند. در تخمین‌های اولیه این رقم ۱۵هزار نفر محاسبه شده بود. تونی مک نالتی از مقامات بلندپایه وزارت کشور بریتانیا گفت، اگر تعداد کارگران روزمزد مانند کارگران ساختمانی را هم منظور کنیم تعداد این گروه از مهاجران به ۶۰۰هزار نفر می‌رسید. وی یادآور شد که مهاجران به اقتصاد بریتانیا کمک می‌کنند، ولی افزود، آمار جدید موجب نگرانی در مورد فشار بر دستگاههای ارائه‌دهنده خدمات عمومی خواهد شد. بریتانیا، سوئد و ایرلند سه کشور اتحادیه اروپا هستند که در هنگام گسترش اتحادیه اروپا، برای کارگرانی که عمدتاً از کشورهای کمونیستی سابق می‌آمدند، اجازه نامحدود ورود به این کشورها را صادر می‌کردند. در حال حاضر نیز حزب محافظه‌کار انگلیس، خواستار محدودیت در مورد مهاجران رومانیایی و بلغاری شده و خاطر نشان کرده‌اند که مسئولان وزارت کشور باید از تعداد انبوه مهاجرانی که پس از گسترش اتحادیه اروپا به بریتانیا آمدند پند بگیرند. انتقاد از سیاست دولت بریتانیا در قبال مسئله مهاجرت به احزاب مخالف دولت

←

بخصوص در آفریقا روبرو شده بودند، به یکباره وضعیت اقتصادی خود را آشفته دیدند. بیکاری فراگیر، بحرانهای اقتصادی و غیره و غیره، دست به دست هم داد تا کشورهای اروپایی در سال ۱۹۹۷ تصمیم تاریخی خود را در اجلاس «آمستردام» مبنی بر جلوگیری از وارد شدن بی‌رویه خارجیان و بخصوص آفریقاییان، اتخاذ نمایند. از این پس بود که مرزهای اتحادیه اروپا، با محافظت شدید نیروهای امنیتی و پلیسی روبرو شد و تلاش برای جلوگیری از مهاجرتهای بی‌رویه و قاچاق انسان قوت گرفت که البته این روش به عناوین مختلف از جمله کنترل جمعیت نیز مطرح می‌گردد. هرچند به گفته جمعیت شناس آمریکایی، کارل هاب[1] که می‌گوید: «در حال حاضر رشد جمعیت تماماً در کشورهای درحال پیشرفت است. در اروپا رشد طبیعی جمعیت وجود ندارد، و ایالات متحده آمریکا هم به مهاجرت افراد وابسته است.» اما با این وجود غرب وانمود می‌کند که به چنین مؤلفه‌ای وابسته نیست. ضمن اینکه برعکس در بسیاری از کشورهای درحال پیشرفت مشکل رشد جمعیت وجود دارد و پیامدهای آن را نیز پیشاپیش دریافته‌اند و معضلات زاد و ولد را با گوشت و استخوان خود درک کرده‌اند و درصدد چاره‌جویی برای پیشگیری از رشد برآمده‌اند. این دولتها، علاوه بر تدابیری که برای محافظت محیط زیست اتخاذ می‌کنند، به کمک کشورهای

←

محدود نمی‌شود. برخی از اعضای حزب کارگر (حزب حاکم) نیز از جمله فرانک فیلد که از وزیران سابق کابینه بود نیز در این باره نظر مشابهی دارند. فرانک فیلد گفته بود، اینکه هرسال جمعاً یک میلیون مهاجر از سراسر دنیا به بریتانیا می‌آیند قابل قبول نیست وادامه آن امکان‌پذیر نمی‌باشد و برای مردم محلی به‌طور فزاینده ای پیدا کردن کار مشکل می‌شود. (۲۲ اوت ۲۰۰۶ـ ۳۱ مرداد ۱۳۸۵)

۱. کارل‌هاب (Carl Haub)، کارشناس ارشد جمعیت شناسی در «دفتر منابع جمعیت» مستقر در واشنگتن.

غربی برنامه‌هایی هم برای جلوگیری از ازدیاد جمعیت به اجرا گذاشته‌اند. هرچند مسئله تأمین غذا و بهداشت و... از دغدغه‌های اصلی رشد جمعیت در کشورهای در حال توسعه است، اما غرب بر این باور است که رشد جمعیت عاملی در رشد مهاجرتهای آتی خواهد بود.

در هر صورت در ادامه بحث باید گفت مسائل اقتصادی صرف، شاید به تنهایی نمی‌تواند جانشین مناسبی برای انگیزه مهاجرت در افراد باشد؛ مگر اینکه شاخصهای دیگری از جمله فعالیتها و آمالهای شخصی فرد را برای تصمیم‌گیری در مورد مهاجرت دخیل بدانیم. بدیهی است هیچ وقت نمی‌توانیم انگیزه مهاجرت یک جوان عرب از امارات متحده عربی و یا عربستان سعودی را با انگیزه یک نیجریه‌ای و یا سنگالی یکسان بدانیم. به‌بیان دیگر در صورت عدم وجود تبعیض چه از نوع قومی و نژادی چه از نوع کسب درآمد و سطح زندگی در کشورها، افراد هیچ‌گاه تمایلی به مهاجرت موقت یا دائم نخواهند داشت، مگر برای بهبود سطح رفاه خانواده خود و رسیدن به همان آمالهای پیش گفته. بنابراین می‌توان گفت که هرچند رابطه مثبتی بین شکاف در درآمدهای واقعی و افزایش جریان مهاجرت نیز وجود دارد؛ اما همه دلایل نیست. جهت‌گیری مهاجرت بین کشورهای توسعه یافته، این رابطه را تأیید می‌کند. هم اکنون سالانه حدود ده هزار آمریکایی به کانادا مهاجرت می‌کند.[1] طبیعی است که این‌گونه مهاجرت از روی فقر و تنگدستی نیست و احتمالاً برای رفاه بیشتر نیز نخواهد بود. لذا در اینجا می‌بایست به‌دنبال انگیزه فردی بود که شاید تنوع‌طلبی باشد. بنابراین از یک‌سو استمرار تفاوت درآمدها بین کشورها، الزاماً با مهاجرتها ارتباطی

---

1. Diario de noticias (portugal news paper) Domingo 5 de agusto de 2007,p.27. Lisbon.

ندارد و از سوی دیگر کاهش شکاف درآمدی بین دو کشور به‌دنبال آغاز توسعه در کشورهای فقیرتر موجب ظهور و یا افزایش تعداد کسانی می‌شود که از کشور خود خارج می‌شوند.

برای اینکه در این زمینه بیشتر بحث کنیم، لازم است از یک سو بررسی شود که آیا کاهش شکاف درآمدی افراد را می‌توان دلیلی بر گشودن مرزها به روی افراد متقاضی دیگر کشورها دانست. و آیا کاهش مهاجرت بین‌المللی با کاهش تفاوت هزینه کار و تولید سرانه توجیه‌پذیر است؟ از سوی دیگر باید این مدل را با فرضیه‌های دیگر مقایسه کرد. همگرایی درآمدها به واقع با مدل رشد نئوکلاسیک بین کشورهایی که از امکانات اولیه مختلفی برخوردارند، همخوانی دارد. کاهش مهاجرت بین کشورهای جامعه اروپا غیر از کشورهای تازه‌وارد اتحادیه و افزایش مهاجرت از کشورهای غیراروپایی را نیز می‌توان تا حدی با رشد بیکاری و تأثیر اخراج نیروی کار داخلی به دلیل ورود مهاجران از کشورهای ثالث توجیه کرد. در این باره نخست وزیر بلژیک طی مصاحبه‌ای در حاشیه کنفرانس مهاجرت[1] در بروکسل می‌گوید: «اروپا هم اکنون با کمبود نیروی کار روبروست و برنامه‌ریزی برای پذیرفتن مهاجر با روشهای مناسب، کمک بزرگی به اقتصاد کشورهای اروپایی مهاجرپذیر و کشورهای مهاجرفرست خواهد بود.» البته در این مورد کمیسیون اروپا مجوز پذیرش مهاجران برای کشورهای عضو

۱. در این کنفرانس دو روزه که توسط دولت بلژیک، بانک جهانی، کمیسیون اروپا و سازمان بین‌المللی مهاجرت در ماه آگوست ۲۰۰۶ در بروکسل برگزار شده بود، اندیشمندان و سیاستمداران به‌دنبال بدست آوردن پتانسیل‌های مناسب در زمینه سیاستهای مهاجرتی به‌سود کشورهای مهاجرپذیر و مهاجرفرست بودند. برگزارکنندگان کنفرانس از کارشناسان خواهان راهکارهایی درزمینه‌های سرمایه‌گذاری، بازرگانی و تبادل اطلاعات درخصوص بهینه‌سازی وضعیت مهاجرت شده بودند.

فصل اول

واکاوی علل و انگیزه‌های مهاجرت در جوامع امروز

در جستجوی معاش یا تحقق آمال و آرزو

هر ساله هزاران انسان از کشورهای درحال توسعه به امید یافتن زندگی و درآمد بهتر و یا هر انگیزه‌ای که دارند، دیار و کاشانه خود را رها می‌کنند و از طرق مختلف و بعضاً با پرداخت همه سرمایه ناچیز و اندوخته خود به قاچاقچیان انسان با قبول همه مخاطرات، راهی اروپا می‌شوند. هرچند درواقع داستان مهاجرت انسانها به همان قدمت خود تاریخ است. اما در سالهای اخیر این داستان اشکال دیگری به‌خود گرفته و در حقیقت تا بدانجا رسیده که گاهی سرنوشت این انسان آرزومند به همراه دیگر همنوعان خود یا دچار خشم موجهای سهمگین دریاها شده‌اند که در نتیجه به یک فاجعه انسانی تبدیل گردیده است و یا طعمه باندهای تبهکاری قاچاق انسان شده‌اند و یا اینکه اسیر اردوگاههای پناهندگی در کشورهای مقصد گردیده‌اند.

بر طبق آمار تخمینی سازمان ملل متحد در حدود ۱۹۰ میلیون مهاجر بین‌المللی در سال ۲۰۰۵ وجود داشته است، که ۳ درصد از کل جمعیت دنیا را شامل می‌شود. ۹۷ درصد بقیه جمعیت دنیا در کشورها و محلهایی زندگی

می‌کنند که به دنیا آمده‌اند یا به‌طور خانوادگی زندگی کرده‌اند. آنچه امروز در واقع جدید است، میزان مهاجرت است که اغلب بر فراز خطوط مرزی فرهنگی به وقوع می‌پیوندد و غالباً بدون یک هدف معین است.

کسانی که از قاره آفریقا و با قایق از طریق دریای مدیترانه با نیت مهاجرت به‌سوی اروپا می‌روند حتی اغلب نمی‌دانند که مقصدشان دقیقاً کجاست و خواهان سکنی گزیدن در کجای اروپا هستند؛ در پرتغال، فرانسه، ایتالیا، آلمان، اسپانیا. حتی کسانی که در این مورد یقین دارند و می‌دانند که به کدام کشور می‌روند، مانند اهالی آفریقای شمالی که بیشتر علاقه‌مند رفتن به اسپانیا و فرانسه هستند، یا ترک‌هایی که معمولاً آلمان را انتخاب می‌کنند، باز هم اولویت را به گریختن از یأس و ناامیدی موجود در کشورهای خود می‌دهند و به قول دکتر شفیعی کدکنی: «به هر آن کجا که باشد بجز این سرا، سرایم» نه به وارد شدن به یک مقصد معین. لذا با چنین آرزویی دست به هر حرکت و اقدامی می‌زنند که به مقصود برسند. آمار مرگ و میر این قبیل مهاجران که بعضاً توسط مراجع ذیربط و گشتی‌های دریایی کشورهای هدف کشف و اعلام می‌گردد، همواره توسط بعضی از خبرگزاری‌ها منتشر می‌شود. گرچه از ابتدای قرن بیستم و حتی پیش از آن، مهاجرت به کشورهای اروپایی جزو آرزوهای جوانان سرزمینهای کمتر توسعه یافته بوده است، اما این پدیده از آغاز قرن بیستم، با رشد اقتصادی و همچنین شکل‌گیری بازارهای گسترده کار در منطقه اروپا، سرعت بیشتری به خود گرفت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، و به پایان رسیدن دوران استعمار کهن اروپاییان در خاک کشورهای آفریقایی و بالاخص آفریقای شمالی، کشورهای اروپایی مورد هجوم مهاجران از سرتاسر دنیا قرار گرفتند. گرچه مهاجران عمدتاً به امید رفاه و آسایش بیشتر و ارتقای سطح زندگی اقتصادی

اتحادیه را تا سال ۲۰۰۹ صادر کرده و این کشورها از جمله بلژیک، اندک اندک در حال برنامه‌ریزی برای جذب مهاجر به این کشورها هستند.[۱] بدیهی است که هدف غایی کشورهای مهاجرپذیر می‌تواند در واقع برای دریافت نیروی کار آموزش‌دیده و جوان، متخصصان و دانشمندان یا ثروتمندان برای سرمایه‌گذاری باشد و نه الزاماً نیروهای غیرماهر و تحصیل نکرده. در مجموع به عقیده بعضی از آگاهان امور اجتماعی رابطه بین مهاجرت و توسعه برای اولین بار توسط کشورهای اروپایی و آمریکا که در زمینه کنترل مهاجرت نگرانی‌هایی داشتند مطرح شد. در این باره جورج فوتیوس تاپینوس[۲] استاد اقتصاد دانشگاههای فرانسه معتقد است: «توسعه و همکاری، اهدافی هستند که باید به‌طور مستقل از تأثیر آنها بر مقوله مهاجرت صحبت کنیم. از این پس تحلیل مقوله مهاجرت در یک نگرش بین‌المللی قرار می‌گیرد که در آن بر وابستگی متقابل کشورهای مبدأ و میزبان تأکید می‌شود؛ نگرشی که در نقطه مقابل رویکرد سنتی قرار گرفته و در آن تأثیر متقابل هر یک از آنها بر یکدیگر محور قرار می‌گیرد.»[۳] همچنین باید بین عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مرزبندی صورت گیرد. همچنانکه امروز وقتی که صحبت از مهاجرت می‌شود مسائلی نظیر حقوق بشر، سازماندهی سیاسی و توسعه دولتهای مبدأ، انسجام ملی و آینده دولتها در جوامع میزبان نیز مطرح است.

تأثیر سیاستهای کنترل مهاجرت که همواره با راهبرد جایگزین ساختن

---

۱. بیانیه اداره مهاجرت و پناهندگی بلژیک، مرداد ماه ۱۳۸۵.

۲. تاپینوس، جورج فوتیوس، استاد اقتصاد و جمعیت‌شناسی مرکز مطالعات سیاسی پاریس، **جهانی شدن و مهاجرت**، ترجمه رضا مصطفی زادگان، ۱۷اکتبر ۲۰۰۶.

۳. همان منبع.

مبادله آزاد تجاری به جای مهاجرت همراه است، امری اجتناب‌ناپذیر است. با این همه در شرایطی که این سیاستها مشخصاً بر کنترل ورود مهاجرت به کشورها متمرکز می‌شوند، دو دسته نتایج متضاد به دنبال خواهند داشت: از یک سو این سیاستها آن دسته از افرادی را که آرزوی ترک کشورشان را دارند، ترغیب می‌کند که به محض دستیابی به یک فرصت مناسب، سریع‌تر از زمان پیش‌بینی شده کشور را ترک کنند؛ درحالی‌که اعلان سیاست درهای باز که تضمین‌کننده ورود افرادی است که احتمالاً می‌خواهند به‌خارج از کشور بروند، می‌تواند در کاهش ورود افراد مهاجر تأثیرگذار باشد. از سوی دیگر این سیاستها میل به بازگشت را در افراد کاهش می‌دهد. از این نظر باید بین آزادی جابجایی و آزادی استقرار برای افراد تمایز قائل شد. آزادی جابجایی از جمله حقوق افراد است. آزادی فرد برای مستقرشدن در جایی حق دولتهاست که در جوامع مختلف شهروندان با اظهارنظر دمکراتیک به این حق مشروعیت بخشیده‌اند، ولی دولتها به دلیل مشکلاتی که در کنترل نحوه استقرار افراد با آن روبرو هستند، به این نتیجه رسیده‌اند که باید جابجایی آنها را کنترل کرد. «به یقین اگر به افراد اجازه جابجایی آزاد داده شود، با موارد متعدد ورود و استقرار غیرقانونی روبرو خواهیم شد، اما هزینه سیاسی فقدان آزادی جابجایی در بلندمدت در رابطه با آموزش نخبگان جوان کشورهای در حال توسعه و نیز توازن بین‌المللی بسیار بالا خواهد بود.»[۱]

مهاجرت برای بقا یا رسیدن به سراب

بدون تردید اروپا منافع خود را از طریق بکارگیری نیروی کار ارزان‌قیمت مهاجران تأمین نموده است که نمونه بارز آن را هم اکنون با حضور هزاران

---

۱. همان منبع.

مهاجر از ملیت‌های مختلف بخصوص مهاجران ترک در آلمان و اتریش و یا از کشورهای مغرب عربی و شمال آفریقا در فرانسه شاهد هستیم. بدیهی است که کشورهای موصوف پس از جنگ جهانی دوم با مددگرفتن از نیروی کار همین مهاجران و البته با تلاش و مدیریت خودشان توانستند بر ویرانی‌های جنگ خانمان‌سوز جهانی فائق آیند. در این برهه که اروپا بنا به هر دلیلی از پذیرش مهاجران امتناع می‌نماید و قوانین سخت برای ممانعت از ورود قانونی آنها وضع می‌کند، آمار مهاجران غیرقانونی رو به فزونی نهاده است که بعضاً مشکلاتی را برای این قبیل مهاجران به‌بار آورده است. براساس آمارهای منتشر شده توسط سازمانهای بین‌المللی تعداد این نوع مهاجران و یا به بیان دیگر پناهنده، هیچ گاه تا بدین حد زیاد و دوران پناهندگی آنها تا بدین حد طولانی نبوده است. بیش از شانزده میلیون پناهنده در جهان وجود دارد که در پس این رقم وحشتناک، واقعیت زندگی انسانهایی است که پشت حصار اردوگاهها جریان دارد وهر روز اساسی‌ترین حقوق و شرافت انسانی آنها پایمال می‌گردد. اردوگاههایی که در آنها برای ادامه حیات باید از آزادی چشم پوشید و در آنها امنیت انسانها نه به مدد قانون، که با حبس تضمین می‌شود. «پناهنده بودن تن دادن به گونه‌ای بی‌عدالتی است برای رستن از بی‌عدالتی دیگر و تن دادن به هر رنجی برای رهایی از رنجی دیگر»[۱] برای مثال در حالی که تعداد قربانیان مهاجران غیرقانونی به اروپا درسال ۲۰۰۶ میلادی افزایش یافته و به ۱۵۸۲نفر [۲] رسیده بود. هر روزه

---

۱. برومان، رونی، انتشارات دانشگاه جمعیت‌شناسی و علوم بهزیستی، پیام یونسکو، ۲۰۰۳.

۲. این آمارها معمولاً مربوط به آن دسته از مهاجران غیرقانونی است که اجسادشان توسط گشتهای دریایی کشورهای مقصد ویا بین راه کشف می‌گردد. درحقیقت آمار قربانیان بسیار بالاتر از این ارقام است.

گزارشهایی از تلفات مهاجران انتشار می‌یابد و یا اینکه پس از ورود آنها به خاک اروپا مجدداً به موطن اصلی‌شان عودت داده می‌شوند. نمونه اخبار زیر مؤید این نظر است.

«یک قایق بادی حامل ۴۰ مهاجر غیرقانونی در ۷۰ مایلی جزیره «لامپه‌دوزا» در جنوب ایتالیا غرق شد». به گزارش روزنامه ایتالیایی «لارپوبلیکا»، فقط ۱۰ تن از این مهاجران که غالباً اهل اریتره بودند نجات پیدا کردند و ۳۰ نفر دیگر جان خود را از دست دادند. این گزارش در ادامه می‌افزاید، یک قایق دیگر نیز با ۱۲۰ مهاجر غیرقانونی در آبهای این منطقه غرق شده بود. در عرض ۴۸ ساعت، حدود ۷۰ مهاجر غیرقانونی که به امید زندگی بهتر کشور خود را ترک و از راه دریا و به‌طور غیرقانونی به سوی ایتالیا روانه شده بودند جان خود را از دست دادند. بسیاری از این مهاجران نیز طعمه کوسه‌های مدیترانه شدند و دیگران که خود را بزور با باقیمانده قایق غرق شده نگه می‌داشتند توسط یک قایق ماهیگیری ایتالیایی نجات یافتند. رومانو پرودی[1] نخست‌وزیر وقت ایتالیا ضمن تحمل‌ناپذیر خواندن این شرایط گفت: «باید با کنترل از حرکت این مهاجران به‌سوی اروپا جلوگیری کرد وگرنه دیگر نمی‌توان کاری کرد. در فصل تابستان و با گرم شدن هوا و آرام شدن دریاها موج مهاجرتهای غیرقانونی از طریق دریا به ایتالیا و اروپا افزایش می‌یابد.»[2]

«وزیر خارجه اسپانیا بار دیگر تأکید کرد که کشورش ۳۰۰ مهاجر غیرقانونی را که ۱۰ روز قبل با یک فروند کشتی وارد «نواذیبو» در شمال موریتانی شدند، نمی‌پذیرد. به گزارش خبرگزاری فرانسه از نواکیشوت،

---

1. Romano Prodi
2. Ibid.

وی به خبرنگاران گفت: این مهاجران نمی‌توانند وارد اسپانیا شوند و کشورهایشان باید تلاش خود را برای بازگرداندن آنها به کار گیرند. کشتی حامل این مهاجران از گینه کوناکری عازم اسپانیا شد؛ اما اوایل فوریه در آبهای بین‌المللی آفریقا از یک فروند کشتی اسپانیایی کمک خواست که توسط این کشتی به نواذیبو هدایت شد.»[۱]

به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از روزنامه ال‌پائیس چاپ مادرید، «۲۳۷ مهاجر غیرقانونی از کشورهای آفریقایی و به‌وسیله شش قایق خود را به آبهای جزایر قناری رساندند. این افراد که در میان آنها چندین کودک نیز وجود دارند وارد سواحل تنه‌ریفه، فوئرته‌ونتورا، ال هیرو و لانساروته شدند. این مهاجران پس از ورود توسط مأموران مرزی اسپانیا به مکانهای اسکان موقت منتقل و برخی از آنها به دلیل بیماری و نامساعد بودن شرایط بدنی راهی مراکز درمانی شدند. ورود مهاجران غیرقانونی از راه دریا به اسپانیا در حالی ادامه دارد که این کشور در هفته‌های اخیر ضمن انعقاد قراردادهای همکاری با چند کشور آفریقایی از جمله سنگال و موریتانی مراقبتهای مرزی، کنترل دریایی و بازگرداندن مهاجران به کشورهای خود را تشدید کرده‌اند. اسپانیا همچنین منابع مالی در اختیار برخی کشورهای آفریقایی برای جلوگیری از خروج غیرقانونی اتباع آنها به سوی آبهای اسپانیا قرار داده است. دولت مادرید همچنین خواستار توجه اتحادیه اروپا به مهاجرت غیرقانونی به عنوان معضلی فراگیر و منطقه‌ای و کمک به اسپانیا در راه کنترل این پدیده شده است.»[۲]

کشورهای شمال آفریقا همواره با مشکل جدی عبور مهاجران

---

۱. خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۳۰ مرداد ۱۳۸۵.

۲. خبرگزاری فارس، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۶.

غیرقانونی بویژه از مناطق جنوب «صحرا» به مقصد اروپا از طریق مرزهای این کشورها روبرو هستند. نیروهای مرزی کشورهای جنوب مدیترانه در دو سال گذشته شمار زیادی از مهاجران خارجی را که قصد داشتند به‌طور غیرقانونی از طریق مرزهای این کشورها به اروپا مهاجرت کنند، بازداشت کردند. مهاجران غیرقانونی که در آرزوی دستیابی به شغل و زندگی بهتر در اروپا، مهاجرت را بهترین راه می‌دانند، مشکلات زیادی را برای کشورهای شمال آفریقا نیز ایجاد کرده و به یکی از عمده‌ترین محورهای مذاکرات مسئولان این کشورها با مقامات اروپایی تبدیل شده‌است. این شکل جدید از مهاجرت برای کشورهایی که مقصد نهایی مهاجران هستند به مراتب باعث ایجاد معضلات بسیار زیادی می‌گردد. در اروپا هم اکنون پدیده مهاجرت جدیدترین و مطرح‌ترین بحث اجتماعی است، زیرا هیچ کس تصور روشنی در این خصوص ندارد که چگونه می‌توان این برخورد فرهنگی ایجادشده را مهار کرد. در همین رابطه نیکولا سارکوزی، وزیر کشور وقت و رئیس‌جمهور فعلی فرانسه، تلاش برای پایان دادن به روند مهاجرت به اروپا را یک اسطوره خطرناک توصیف کرده و گفته است که به نفع اروپا نیست که خود را به یک دژ تبدیل کند. وی در اولین گردهمایی اروپا ـ آفریقا در مورد مهاجرت، که در مراکش برگزار شده بود، می‌گوید: «اروپا نمی‌تواند همه متقاضیان مهاجرت به این قاره را که برخی مأمن آرزوهای خود می‌دانند، بپذیرد.»[1] در همین حال، وزیر خارجه سنگال در این گردهمایی خواستار اقدام فوری و هماهنگ علیه کسانی شد که وی آنها را «فروشندگان خواب و خیال و سوداگران انسان برای منفعت مالی» توصیف کرد.

---

۱. خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۶ بهمن ۱۳۸۵.

هدف از برگزاری این گردهمایی دو روزه، با شرکت ۶۰ کشور جهان و سازمانهای بین‌المللی مانند کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد و کمیسیون اروپا، بررسی راههای مهار روند صعودی مهاجرتهای غیرقانونی از آفریقا به اروپا بود. گزارشگر بی‌بی‌سی[1] در گردهمایی رباط، می‌گوید: «دستیابی به موضعی مشترک در این زمینه دشوار بود.» وی تصریح می‌کند: «در پشت همه گفتگوها در مورد منافع مشترک و تقویت همکاری‌ها، همچنان شکافی عمیق باقی است.»[2] این در حالی است که هم کمیسیون اروپا و هم کشورهای صاحب نفوذ همچون اسپانیا، فرانسه، ایتالیا و پرتغال که در معرض هجوم مهاجران غیرقانونی قرار دارند، تلاش وسیعی را برای هماهنگی و ایجاد مانع برای ورود این قبیل مهاجران بخصوص از آفریقا به عمل آوردند. در همین راستا سارکوزی رئیس‌جمهور فرانسه در ادامه تلاش زمان وزارت خود در این کشور به مجرد انتخاب شدن در مقام ریاست‌جمهوری فرانسه، بر اساس وعده‌های قبلی خود اقدام به تأسیس وزارتخانه‌ای برای نظارت بر جریان مهاجران در فرانسه نمود. وزیر منتخب این وزارتخانه[3] درباره سیاستهای وزارتخانه‌اش می‌گوید: «امکان قانونی کردن مهاجران بدون مجوز وجود ندارد.» وی تصریح می‌کند «سیاست دولت درباره مهاجران سخت و فعال است.» این وزیر فرانسوی در ادامه می‌افزاید: «ما باید قانونی‌سازی گسترده در امر مهاجران را کنار بگذاریم. این کار (برای کشور) مؤثر نیست.»[4] هورتفئوکس با بیان اینکه «در نظر دارد

---

۱. الکس کروگر.

۲. تدابیر تازه برای مهار مهاجرت از آفریقا به اروپا، خبر گزاری بی‌بی سی، دوشنبه ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۶ ـ ۱۹ تیر ۱۳۸۵.

۳. برایس هورتفئوکس، وزیر جدید مهاجرت و هویت ملی فرانسه.

۴. اظهارات هورتفئوکس به «رادیو اروپا ۱».

به سیاست بازگرداندن مهاجران غیرقانونی از فرانسه پای‌بند بماند»، گفت، انتظار می‌رود تعداد مهاجرانی که بازگردانده می‌شوند به ۲۵ هزار تن در سال برسد. وی افزود: «اطمینان می‌دهم که به این رقم برسد.» هورتفئوکس گفت: «بزودی با مسئولان اصنافی از صنایع هتل‌داری و رستورانها که به مهاجران بسیار وابسته هستند، دیدار می‌کند.»[۱]

در همین رابطه نخست‌وزیر انگلیس[۲] نیز در اظهارات مشابهی می‌گوید: «مردم این کشور بحق در مورد سوءاستفاده از نظام کنونی مهاجرت و پناهجویی احساس نگرانی می‌کنند.» در عین حال، وی اظهار داشت که «نظامهای مهاجرت و پناهندگی در تمامی کشورهای جهان در معرض سوءاستفاده قرار می‌گیرد و وضعیت بریتانیا در این زمینه البته بدتر از سایر کشورها نیست.» مخالفان دولت بریتانیا گفته‌اند که سیاست کنونی در مورد برخورد با مهاجران غیرقانونی و پناهجویان باعث شده است این کشور به مقصدی مطلوب برای کسانی مبدل شود که از شرایط لازم برای دریافت حق مهاجرت و پناهندگی برخوردار نیستند. نخست وزیر وقت انگلیس تصریح کرد، «بر اساس سیاست جدید حزب کارگر، سختگیری بیشتری در مورد پذیرش مهاجران صورت خواهد گرفت، به‌نحوی که فقط خارجیانی موفق به اخذ مجوز کار می‌شوند که مهارت و تخصص آنها واقعاً مورد نیاز بریتانیاست.» وی پیشنهاد حزب محافظه‌کار برای تعیین سهمیه معینی برای پذیرش مهاجران را رد کرد و گفت هیچ رقم مشخصی نمی‌تواند

۱. سارکوزی که در انتخابات ششم ماه می ۲۰۰۸ به عنوان رئیس‌جمهوری فرانسه انتخاب شد، سیاستهای مخالف مهاجرت در پیش گرفته است. او گفته است که می‌خواهد مطمئن شود کسانی که به خانواده‌هایشان در فرانسه می‌پیوندند می‌توانند به زبان فرانسه سخن بگویند و بستگانشان می‌توانند آنها را حمایت کنند.

۲. تونی بلر، نخست وزیروقت انگلیس، در مصاحبه با بی بی سی، ۶ فوریه ۲۰۰۷.

منعکس‌کننده نیاز اقتصادی کشور در یک مقطع زمانی خاص باشد و لازم است دولت بتواند این رقم را بنا بر شرایط تغییر دهد. مقامات دولتی تأیید کرده‌اند که از رقم مهاجران غیرقانونی، که برخی از آنان به طور قاچاق وارد بریتانیا شده و بسیاری نیز پس از انقضای ویزای جهانگردی خود در این کشور مانده‌اند، اطلاع دقیقی ندارند؛ اما طرح جدید آنان این مشکل را رفع خواهد کرد.

از طرف دیگر کشورهای آفریقایی اصرار دارند که برای جلوگیری از مهاجرت باید با فقر در آفریقا مبارزه و به توسعه این قاره کمک بیشتری شود. در حالی که اروپایی‌ها به‌رغم اعتقاد به این موضوع در وهله اول خواهان اتخاذ تدابیر سخت امنیتی برای جلوگیری از مهاجرتهای غیرقانونی هستند. با این حال در شعار باز هم به این موضوع بسنده می‌کنند که آری باید با فقر در آفریقا مبارزه کرد. برای مثال در این باره نیکولا سارکوزی به عنوان مبتکر قانون جدید مهاجرت در فرانسه و یا بهتر است گفته شود در اروپا می‌گوید: «ندادن فرصت به جوانان امروز آفریقا به معنای فاجعه برای فردای اروپاست.» اما چگونه و به چه صورتی، مشخص نمی‌شود و کماکان در بر همان پاشنه می‌چرخد. دولتهای آفریقایی نیز کاملاً بر این نکته واقف‌اند. در این باره وزیر خارجه سنگال در حاشیه یکی از همین گردهمایی‌های مربوط به مهاجران بحق اظهار می‌دارد، «موج مهاجران آفریقایی به اروپا در عصر جدید موضوعی غم‌انگیز است و یادآور خاطرات تلخ دوره برده‌داری است.» با مقایسه بیانات این مقامات و سازمانهای عریض و طویل بین‌المللی که سالیانه میلیونها دلار صرف هزینه‌های اداره آنها می‌شود، به تناقض در بیان و عمل آنها پی می‌بریم و معمولاً در بیشتر اجلاسهای بین‌المللی مربوط به مهاجرت در پایان هر نشستی رهبران دولتها

اقدام به صدور بیانیه‌ها و قطعنامه‌های شداد و غلاظ می‌کنند؛ و در نهایت به این نتیجه حیاتی می‌رسند که بالا ترین مرجع سازمان ملل که مسئولیت آوارگان جهان را به عهده دارد، یعنی آقای آنتونیو گوترس[1]، کمیسر عالی سازمان ملل در امور پناهندگان، می‌گوید: «مهاجرت قانونی بشدت به یک استراتژی تازه نیاز دارد.»[2] گردهمایی مهاجرت در رباط، پایتخت مراکش، وعده داده است که اقدامی مستحکم در ارتباط با مهاجرت صورت بگیرد و چند برنامه جدید در جریان گفتگوها مطرح کرده بود. در همین مورد اتحادیه اروپا مصمم می‌شود که یک گروه اقدام تشکیل دهد تا با موج ناگهانی مهاجرت، مانند آنچه که باعث مرگ تعدادی پناهنده در مرزهای آبی آفریقا با اسپانیا شد، مقابله کند. و در نهایت آقای سارکوزی خواستار تأسیس یک مؤسسه مالی جدید برای کمک به مهاجران آفریقایی در اروپا می‌شود تا آنها بتوانند با آن در کشور خود سرمایه‌گذاری کنند. یعنی دقیقاً همان جملات کلیشه‌ای و تکراری و جالب اینکه گزارشگر بی‌بی‌سی در رابطه با نشست فوق می‌گوید: «دولتها و سازمانهای بین‌المللی نظرات و شرایط خود را در این گردهمایی مطرح می‌کنند، اما تنها نکته‌ای که کسی جویای آن نیست، نظر خود مهاجران است.»

روزنامه ایتالیایی «لارپوبلیکا»[3] در یکی از شماره‌های خود می‌نویسد: سازمانی که از سال ۱۹۸۸ شمار قربانیان مرزی را ثبت می‌کند، در گزارشی اعلام کرد که شمار قربانیان مرزی در اروپا درسال ۲۰۰۶ میلادی دو برابر شده است. به زعم این رسانه خبری سال ۲۰۰۶ بدترین سال برای قربانیان

۱. نخست‌وزیر اسبق پرتغال.

۲. خبرگزاری بی‌بی سی، دوشنبه ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۶.

3. la repuplica

مرزی در اروپا به‌شمار می‌رود، زیرا شمار مهاجران غیرقانونی که در سال ۲۰۰۶ به این قاره راهی شده بودند از ۸۲۲ نفر در سال ۲۰۰۵ به ۱۵۸۲ نفر افزایش یافته است. این در حالی است که وزارت کشور ایتالیا اعلام کرده است که درطول سال ۲۰۰۶ شمار ورود مهاجران غیرقانونی به سواحل ایتالیا از ۲۲ هزار و ۹۳۹ نفر در سال ۲۰۰۵ به ۲۲ هزار و ۱۶ نفر برابر با ۴/۵ درصد کاهش داشته است. البته این ارقام تخمینی بوده زیرا از شمار دقیق مهاجرانی که سوار بر کشتی، قایق و یا دیگر وسایل به اروپا سفر می‌کنند، در دست نمی‌باشد. این روزنامه می‌افزاید: از سال ۱۹۸۸ تاکنون ۷ هزار و ۱۸۰ نفر مهاجر غیرقانونی جان خود را برای رسیدن به اروپا ازدست داده و یا ناپدید شده‌اند. ۵ هزار و ۹۱ نفر در مدیترانه و اقیانوس آتلانتیک غرق شده و جسد نیمی از آنها نیز یافت نشده است. شمار قربانیان در کانال سیسیل واقع در جنوب ایتالیا، میان لیبی، تونس، مالت و ایتالیا برابر با ۱۸۸۴ نفر بوده است. شمار قربانیانی که از مراکش، الجزایر، موریتانی و سنگال به‌سوی اسپانیا راهی بودند نیز ۲ هزار و ۹۸ نفر تخمین زده می‌شود. در سطح جهانی طی سال ۲۰۰۵ تعداد مهاجران بین المللی به رقم ۱۹۱ میلیون نفر رسید.[1] حدوداً یک سوم مهاجران در کشورهای درحال توسعه به سر می‌برند، یا از کشور درحال توسعه دیگری آمده‌اند. درحالی که یک سوم دیگر در کشورهای توسعه‌یافته به سر می‌برند که از کشورهای در حال توسعه به آنجا مهاجرت کرده‌اند. یعنی تعداد مهاجران «جنوب ـ جنوب» به‌همان اندازه مهاجران «جنوب ـ شمال» است.

در سال ۲۰۰۵ اروپا میزبان ۳۴ درصد از کل مهاجران جهان بوده

---

۱. آمار از بخش جمعیت اداره امور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد.

است. آمریکای شمالی ۲۳درصد و آسیا ۲۸درصد. فقط ۹درصد مهاجران در آفریقا زندگی می‌کنند. ۳درصد در آمریکای لاتین و حوزه کارائیب و ۳درصد دیگر در اقیانوسیه هستند. نزدیک ۶ نفر از هر ۱۰ مهاجر بین‌المللی (مجموعاً ۱۱۲ میلیون نفر) در کشورهایی که دارای درآمد بالا هستند زندگی می‌کنند. اما این کشورهای با درآمد بالا شامل ۲۲ کشور در حال توسعه مانند بحرین، برونئی، کویت، قطر، جمهوری کره، عربستان سعودی، سنگاپور و امارات متحده عربی نیز می‌شود.[۱]

تقریباً نیمی از مهاجران در سراسر جهان زن هستند. در کشورهای توسعه یافته تعداد آنها از مهاجران مرد بیشتر است. در ۷۲ کشور جهان تعداد مهاجران طی سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۵ کاهش داشته است. طی همین دوره ۱۷ کشور جهان ۷۵درصد از کل مهاجران جهان را در خود جای داده‌اند که آمریکا با ۱۵ میلیون مهاجر، آلمان و اسپانیا هر کدام با ۴ میلیون در رتبه‌های نخست هستند. بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۵ حداقل ۳۵ طرح در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته برای تبدیل وضعیت مهاجران از حالت غیرعادی به‌وضعیت منطبق با قواعد ملی به مورد اجرا گذاشته شده و در مجموع این طرح‌ها وضعیت حداقل ۵ میلیون و ۳۰۰ هزار مهاجر را قانون‌مند کرده است.

مهاجرت افراد ماهر[۲]

در سال ۲۰۰۰ تعداد ۲۰ میلیون مهاجر با تحصیلات عالیه و با معدل سنی ۲۵ یا بالاتر در کشورهای سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه[۳]

---

۱. همان منبع.

2. Ibid.

3. OECD.

زندگی می کردند. این رقم در سال ۱۹۹۰، ۱۲ میلیون نفر بوده است.

تقریباً ۶ نفر از هر ۱۰ نفر مهاجر با تحصیلات عالی ساکن در کشورهای سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه در سال ۲۰۰۰ اهل کشورهای درحال توسعه بوده‌اند. بین ۳۲ تا ۵۵ درصد از مردم تحصیل کرده آنگولا، بروندی، غنا، کنیا، موزامبیک، سیرالئون، اوگاندا و جمهوری متحده تانزانیا در کشورهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه زندگی می کنند. این میزان حتی بیشتر است. یعنی ۶۰درصد تحصیل کرده‌های گویان، هائیتی، فیجی، جامائیکا و ترینیداد و توباگو در کشورهای سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه زندگی می‌کنند. این آمارها مؤید این است که سرمایه‌های ملتهای محروم نیز تحت عنوان مهاجر چگونه باعث رونق و حرکت چرخ اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته می‌شوند که در بخشهای بعدی در این‌باره بیشتر اشاره خواهیم کرد.

درآمد ارزی مهاجران[1]

میزان ارزی که به وسیله مهاجران در سراسر جهان به کشورهای مبدأ ارسال می‌شود، از رقم ۱۰۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵ به مبلغ ۲۳۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ افزایش یافته است. سهم وجه ارسالی جهانی به کشورهای در حال توسعه نیز از ۵۷درصد در سال ۱۹۹۵(۵۸میلیارد دلار) به ۷۲درصد (۱۶۷ میلیارد دلار) در سال ۲۰۰۵ افزایش یافته است. کشورهای عمده دریافت کننده وجه ارسالی به وسیله مهاجران جمعاً ۶۶درصد از وجه ارسالی مهاجران را در سال ۲۰۰۴ به دست آوردند. فقط هشت کشور از این

۱. آمار از بخش جمعیت اداره امور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد.

کشورها توسعه یافته‌اند. یک سوم وجوه ارسالی در جهان فقط به چهار کشور یعنی هندوستان، چین، مکزیک و فرانسه فرستاده شده است. در بعضی مواقع وجوه ارسالی سهم بزرگی از تولید ناخالص ملی را شامل می‌شود، مثل فیلیپین و صربستان. بیشتر از بیست کشور که وجوه ارسالی به آنها یک دهم تولید ناخالص ملی آنها را تشکیل می‌دهد دارای اقتصادهای در حال توسعه کوچک هستند.[1]

مهاجران اروپایی

در اینجا سؤالی که مطرح است، اینکه آیا مهاجرت خاص اتباع کشورهای در حال توسعه است؟ و آیا کشورهای صنعتی با آن بیگانه‌اند؟ قطعاً چنین نیست و نباید فراموش کرد که پدیده مهاجرت فقط مختص کشورهای درحال توسعه نیست، بلکه اروپا نیز خود در زمره کشورهای مهاجرفرست قرار دارد. منتهی اهداف و شیوه مهاجران اروپایی متفاوت است. به بیان دیگر اصولاً برای اروپاییان مهاجرت در هر شکل و روش آن مشکلی نیست. در واقع پس از فرو ریختن دیوار برلین، اروپای متحد در معرض یک امتحان بزرگ قرار گرفت. آنچه به‌طور مصنوعی و با وسواس و سرمایه‌گذاری بسیار تحت عنوان رفاه طبیعی حاصل از نظام سرمایه‌داری در اروپای غربی ایجاد شده بود؛ این بار می‌بایست توانایی خود را در تعمیم این ساختار به کشورهای دیگر ثابت می‌کرد.

کشورهای اروپای شرقی که با از بین رفتن کمونیسم دچار آشفتگی‌های عمیق سیاسی و اجتماعی شده بودند، برای پر کردن خلأ بوجود آمده از

---

1. Ibid.

غیبت کمونیسم از یک سو، و به دلیل فشارهای شدید اقتصادی حاصل از فروپاشی نظامهای سیاسی از سوی دیگر، تصمیم گرفتند تا با تکیه بر هویت اروپایی خود بر این مشکلات فائق آمده و به حیات خویش ادامه دهند. غرب که سرمست از پیروزی بر کمونیست عرصه را بیش از پیش برای توسعه باز می‌دید، تعداد محدودی از این کشورها از جمله لهستان و چک را با شروط خاص به درون این اتحاد پذیرفت. پیمان آتلانتیک شمالی(ناتو) که بازوی نظامی امنیتی بلوک غرب محسوب می‌شد با گسترش سریع و نفوذ در کشورهای بلوک شرق سابق سعی کرد تا از تکرار احتمالی کابوس ظهور مجدد ابرقدرت سوسیالیست جلوگیری کند؛ اما طولی نکشید که سرخوشی حاصل از این پیروزی برای غربی‌ها و بخصوص اروپای غربی جای خود را به نگرانی‌ها و معضلات شدید حاصل از پدیده‌ای به نام مهاجرت داد.

این نوع جدید مهاجرت که اروپا با آن مواجه شده بود چند ویژگی منحصربفرد داشت. نخست آنکه این مهاجران، اروپایی و مسیحی مذهب بودند و لذا از اعمال تعصبات دینی و احیاناً نژادی که تا پیش از این مهاجران خارجی در کشورهای اروپای غربی با آن روبرو بودند، در مورد این افراد بسیارکمتر بود. اما از سوی دیگر به دلیل شرایط بسیار خاص و نابسامان به وجود آمده در اروپای شرقی، این مهاجران عمدتاً از همه اقشار اعم از متخصصان و یا حتی مجرمان و تبهکاران بودند و دست آخر اینکه مهاجرت از طریق زمین این افراد سبب می‌شد تا کنترل عبور و مرور اشخاص و کالاها از مناطق شرقی اروپا دشوارتر باشد. به موجب این چالشهای جدید بوجود آمده، اروپا تصمیم گرفت تا روند گسترش جغرافیایی خود را با وسواس و دقت بیشتری پیگیری کند، به همین دلیل در دهه نود کشورهای کمتری از اروپای شرقی را به عضویت پذیرفت.

درحقیقت شاید بتوان گفت که در دوران معاصر اروپاییان مهاجر بودند که زیربنای فرهنگ و تمدن فعلی کشورهای آمریکای شمالی و استرالیا را بنا نهادند که در این نوشتار قصد کالبد شکافی و بررسی شیوه و عملکرد آنها را در این روند تاریخی نداریم. اما با نگاهی به چند قرن گذشته، پروتستانهایی که پس از الغای فرمان نانت در سال ۱۶۸۵ ناگزیر به ترک فرانسه شدند، نخستین گروهی بودند که مهاجر و یا پناهنده به شمار رفتند[۱] سیصد هزار پروتستان برای گریختن از چنگال «دراگونادها»[۲] به کشورهای مجاور کشور خود پناه بردند.[۳] در قرن نوزدهم میلیونها اروپایی در جستجوی آزادی و خوشبختی راهی قاره آمریکا شدند، بویژه به ایالات متحده آمریکا که این روند کماکان ادامه دارد. در واقع مدتهاست که تمامی شهروندان ایالات متحده آمریکا، آمریکایی به معنای دقیق کلمه نیستند. آنها را می‌توان با اصطلاحهایی توصیف کرد که در کنار نام آمریکا نام یک ملیت دیگر را نیز یدک می‌کشند، مثل ایتالیایی ـ آمریکایی، اسپانیایی ـ آمریکایی و امثالهم.

براساس آمار سازمان توسعه و همکاری اقتصادی[۴]، سالانه ۲۰هزار بلژیکی از کشور خود مهاجرت می‌کنند و به دیگر کشورها می‌روند. مهاجرت شهروندان بلژیکی به کشورهای دیگر درچهار سال گذشته ۱۵ درصد افزایش داشته است. به گفته آقای وان هیک[5] پروفسور دانشگاه لوون[۶] شرایط تازه اجتماعی و بازرگانی در دنیا علت اصلی مهاجرتهای

---

۱. سربازان لویی چهاردهم که به آزار پروتستانها می‌پرداختند«دراگون» نامیده می‌شدند.
2. Dragonnades
۳. برومان، رونی، انتشارات دانشگاه جمعیت‌شناسی و علوم بهزیستی، پیام یونسکو، ۲۰۰۳.
4. OECD.
5. Etienne Van Hecke
6. University Leuven Catholic

کنونی می‌باشند. بیشتر بلژیکی‌ها هم به‌دلیل شرایط مالی و درآمد بیشتر به سایر کشورها مهاجرت می‌کنند. به گفته این پروفسور باز شدن مرزهای اروپا و جهانی‌شدن اقتصاد در دنیا که همزمان با افزایش تورم در تمامی کشورهای جهان و اروپا شده، ریشه‌های مهاجرت جوانان از بلژیک است. از دیگر سو بسیاری از جوانان خارجی هم برای کار به بلژیک وارد می‌شوند. کهنسالان بلژیکی هم که از این کشور مهاجرت می‌کنند به سوی کشورهای پرآفتاب‌تر می‌روند. البته سنگینی مالیات در بلژیک هم دلیل خوبی برای فرار ثروتمندان کهنسال از این کشور می‌باشد. بر اساس آمار، هر چند مهاجرت بلژیکی‌ها در سالهای گذشته افزایش یافته است، ولی به نسبت سایر کشورها درصد مهاجران بلژیکی چندان چشمگیر نیست. بنابه اعلام وزارت امورخارجه بلژیک هم‌اکنون نزدیک به ۳۰۰ هزار بلژیکی در خارج از کشور زندگی می‌کنند. ولی کارشناسان شمار مهاجران بلژیکی را خیلی بیشتر از این و کم‌وبیش ۵۰۰هزار نفر می‌دانند که به‌صورت غیررسمی در کشورهای دیگر هستند. آمار نشان می‌دهد که بلژیکی‌ها بیشتر از مناطق دیگر اروپا را ترجیح می‌دهند: ۸۱هزارنفر در فرانسه، ۲۳هزار نفر در هلند، ۲۱ هزار نفر در آلمان، ۲۰ هزار نفر در اسپانیا، ۱۶ هزار نفر در لوکزامبورگ، ۱۳/۵ هزار نفر در سوئیس، ۱۲ هزار نفر در انگلستان، ۶ هزار نفر در ایتالیا، ۲/۲ هزار نفر در یونان، ۲ هزار نفر در پرتغال و ۱۳۰۰ نفر در اتریش هستند. در قاره آمریکا: ۱۸هزار نفر در آمریکا، ۱۱ هزار نفر در کانادا، ۵ هزار نفر در آرژانتین، اوروگوئه و پاراگوئه، ۳۶۰۰ نفر در برزیل، ۱۵۰۰ نفر در شیلی. همچنین در استرالیا و نیوزیلند نزدیک به ۴۵۰۰نفر، در چین ۱۸۰۰ نفر، در آفریقای جنوبی ۶۲۰۰ نفر و در کنگو ۲۷۰۰نفر بلژیکی زندگی می‌کنند. در همین رابطه به گزارش بنیادهای «میگرانتس»

و «کاریتاس»،[1] ۳/۵ میلیون ایتالیایی به عنوان مهاجر خارج از کشور خود زندگی می‌کنند. ایتالیایی‌هایی که در گذشته برای بهبود شرایط زندگی خود مجبور به مهاجرت بودند با ایتالیایی‌هایی که هم اکنون مهاجرت می‌کنند تفاوت عمده‌ای دارند. مهاجران جدید اغلب از قشر تحصیل‌کرده هستند و سالانه ۳۳۰۰ نفر با داشتن مدرک کارشناسی به خارج از کشور مهاجرت می‌کنند که اکثریت آنها نیز با مردان است، در حالی که در گذشته بناچار و برای بهبود وضعیت زندگی به آن سوی مرزها سفر می‌کردند.

در هر صورت مهاجرتها در سطح بین‌المللی پس از دهه هشتاد در زمینه‌ای جدید و توأم با پارادوکس تازه صورت می‌گرفت. از یک سو کشورهای صنعتی بارها بر این نکته تأکید می‌کردند که سیاستهای آنها مبتنی بر کنترل و تسلط بر جریان مهاجرت است. از سوی دیگر این محدودیتها زمانی اعمال می‌شود که کشورهای درحال توسعه با تحولات بنیادی در حوزه جمعیتی روبرو بودند و بی‌آنکه بر میزان شغل‌آفرینی افزوده شود، نیروی آماده به کار با رشد سریعی افزایش می‌یافت. همزمان با تشدید عدم‌توازن اقتصادی بین کشورهای شمال و جنوب، دلایل توجیهی مهاجرتها نیز قوت می‌گرفت. همین امر موجب شد که مهاجرتهای غیرقانونی و مسیرهای ورود به کشورها و در نهایت تقاضاهای پناهندگی گسترش یابد و مرز تمایز بین مهاجران اقتصادی و پناهندگان بیش از پیش نامشخص شود. در همین حال، فرآیند جهانی شدن با گشودن مرزها به مبادلات تجاری، افزایش قابل توجه در جریان سرمایه، بین‌المللی‌شدن فرآیند تولید و مالکیت سرمایه بسرعت پیش می‌رفت. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا مهاجرتهای

---

۱. روزنامه اونیره، ارگان اسقفهای ایتالیا.

بین‌المللی در این شرایط افزایش یافته‌اند؟ آیا مهاجرت را می‌توان بخشی از جریان جهانی‌شدن اقتصاد کشورها دانست؟ که البته به دلیل فقدان آمار در زمینه مهاجرت اعم از تعداد، گروه و علل آن نمی‌توان از وضعیت این پدیده در تمام دنیا، اطلاعات کافی به‌دست آورد. اما بر اساس اطلاعات موجود، در طول ۳۰ سال اخیر تعداد مهاجران یا اینکه واضح‌تر بگوئیم افرادی که در کشور محل زندگی خود به دنیا نیامده‌اند از ۷۷ میلیون نفر در سال ۱۹۶۵ به ۱۱۱ میلیون نفر در سال ۱۹۹۰ رسیده است. اما نسبت مهاجران به جمعیت کل دنیا همچنان در رقم ۲/۸ درصد ثابت باقی مانده است.[۱] البته مهاجرتهای موقت غیرقانونی در این آمار گنجانده نشده‌اند. حتی اگر این گروهها را نیز به حساب آوریم، نمی‌توان گفت که با مهاجرتهای انبوه روبرو هستیم. با این حال، جغرافیای مهاجرت بسیار تغییر کرده است. در حالی که نسبت مهاجران در کشورهای در حال توسعه کاهش می‌یابد، این نسبت در کشورهای توسعه‌یافته با افزایش روبرو بوده است، یعنی از ۳/۹۴ درصد به ۵/۸۹ درصد رسیده است. بالاترین نسبت در کشورهایی نظیر آمریکا، کانادا و استرالیا مشاهده می‌شود. بدین‌صورت که در آمریکا ۹/۳۰ درصد، در کانادا ۱۷/۴ درصد و در استرالیا ۲۱/۱ درصد می‌باشد.

در مقابل تعداد واقعی خارجیان در کشورهای اروپایی بسیار بالاست و در طول این مدت نیز از رشد زیادی برخوردار بوده‌اند. همچنین ویژگی‌های مهاجرتها نیز تغییر یافته است. در اروپا همانند آمریکا مهاجرتهای غیرقانونی و موقت گسترش یافته است. وانگهی در اروپا مشاهده می‌شود که گروههای خانوادگی دور هم جمع می‌شوند و مهاجرتهای موقت سرانجام

---

۱. تاپینوس، جرج فوتیوس، همان.

به مهاجرتهای دائمی تبدیل می‌شوند. مهاجرت موقت که آن را می‌توان براساس قرارداد کاری با زمان مشخص که فرد باید در پایان مدت تعیین شده توسط کارفرما کشور را ترک کند نه تنها این کار را انجام نمی‌دهد، بلکه به‌رغم قید ممنوعیت اعضای خانواده را نیز به طرق گوناگون در همان کشور مستقر می‌کند که نمونه‌های بارز آن را در کشور خودمان از سوی مهاجران کشورهای همسایه ملاحظه می‌کنیم. لذا باید گفت به دلیل واقعیات مختلف و اهمیت گروههایی که آنها را شامل می‌شود، نشانه‌ای از فرآیند جهانی شدن این قبیل مهاجرتها مشاهده می‌شود. همچنین مهاجرت موقت می‌تواند شامل فعالیتهایی باشد که ماهیت موقت دارند، نظیر مأموریتهای کاری در قالب مشاغل پیمانکاری و یا مهاجران شبه‌قاره هند و فیلیپین به کشورهای عربی حوزه خلیج فارس که نمونه‌های عینی مهاجران موقت هستند. از این شیوه بخصوص عربستان در ایام حج استفاده می‌نماید. بدین‌صورت که برای خدمات‌رسانی به چند میلیون زائر نیروهایی را از دیگر کشورهای مسلمان مجوز کار می‌دهد و پس از پایان مراسم و مناسک حج آنان را اخراج می‌نماید. آیا با این وجود می‌توان از وجود سیستم جهانی در عرصه مهاجرت سخنی به میان آورد؟ البته با توجه به شمار بالای افراد خواهان مهاجرت نسبت به تعداد افرادی که کشورهای مهاجرپذیر آماده پذیرش آنها هستند، مسئله مهاجرت جنبه جهانی دارد؛ همچنین بر خلاف برخی ایدئولوژی‌ها که وضعیت کشورهای اروپایی را در این مسئله از کشورهای شمال آمریکا جدا می‌دانند، نگرانی‌های مشترکی در این زمینه در سطح دنیا موجود است. با این وجود هیچ تدبیر مشترکی بین جریانهای مهاجرت و بین‌المللی‌شدن تولید، جهانی‌شدن مبادلات و جریان سرمایه وجود ندارد. یعنی نمی‌توان از سیستم جهانی مهاجرت و جهانی‌شدن مهاجرتها سخن

به میان آورد. در مقابل مشاهده می‌شود که بر جنبه منطقه‌ای مسئله تأکید بیشتری می‌شود. کشورهای مهاجرپذیر دوگونه الزام را پذیرفته‌اند: از یک سو عدم‌توازن بین کشورهای غنی و فقیر، موجب می‌شود تا سیاستها و تدابیر ملی در این زمینه اندیشیده شود، از سوی دیگر وابستگی متقابل بین اقتصاد کشورها و بالاخص ورود آنها به مجموعه‌های منطقه‌ای و لزوم اتخاذ سیاستهای متناسب با آن، نوعی مشارکت و همکاری در سطح مناطق بزرگ مبادلاتی را نظیر: اتحادیه اروپا و شرکای آن در شرق و غرب یا منطقه آزاد صادراتی شمال آمریکا[1] و شرکای آنها در آمریکای مرکزی و جنوبی اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

هم‌اکنون شمار انگلیسی‌هایی که کشورشان را ترک کرده و در دیگر کشورها اقامت گزیده‌اند، ۵/۵ میلیون نفر تخمین می‌زنند. براساس اعلام مؤسسه تحقیقات سیاست عمومی انگلیس هر هفته دو هزار انگلیسی به‌قصد اقامت موقت و یا دائم خاک این کشور را ترک می‌کنند که عمدتاً هم از قشر سالخورده و بازنشسته می‌باشند.[2] طبق آمار دیگری، ۵۴ درصد مردم انگلیس مایل‌اند درکشور دیگری سکنی گزینند. دلایل آنها برای این کار بالا بودن هزینه‌های زندگی، افزایش بزهکاری، بالا بودن میزان مالیاتها و...عنوان شده است.

جامعه اروپا از جهاتی نمونه مناسبی است که روابط بین مهاجرتهای بین‌المللی، مبادلات آزاد تجاری و ادغام منطقه‌ای را بخوبی نشان می‌دهد. هدف بازار مشترک، قابلیت انتقال کالا و عوامل تولید است. لذا مهاجرت بین‌المللی هم هدف و هم ابزاری برای تحقق بخشیدن به الحاق اقتصادی

---

1. ALENA.

۲. ایرنا، ۲ بهمن ۱۳۸۵.

با شرایطی متفاوت از مناطق آزاد تجاری است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا گشودن فضای تجاری بین کشورهای جامعه اروپا توانسته در کاهش مهاجرت درون جامعه اروپا تأثیرگذار باشد و یا زمینه را برای مهاجرت از کشورهای ثالث فراهم آورده است؟ مشاهدات و آمار موجود نشان‌دهنده صحت پیش‌بینی‌های انجام گرفته است. از بین رفتن موانع سهمیه‌ای و تعرفه‌ای بین کشورهای جامعه اروپا با افزایش میزان گشایش تجاری، کاهش اختلاف درآمد سرانه و کاهش مهاجرت بین کشورهای جامعه اروپا و افزایش مهاجرت از کشورهای بیرون از جامعه اروپا همراه بوده است که این موضوع خود مؤید صحت این نظر است. گشودن فضای تجاری باعث کاهش جریان مهاجرت به قصد اشتغال در بین اعضای اتحادیه شده است.

فصل دوم

کندوکاوی بر مقوله هویت و مهاجرت از دیدگاه فلسفه غرب

بحث هویت[1] و مهاجرت از نظر «پدیده مهاجرت» که از معضلات

---

۱. نظریه هویت اجتماعی در سال ۱۹۷۹ توسط هنری تاجفل و جان ترنر مطرح شد. واژه‌های کلیدی این نظریه شامل طبقه‌بندی (categorization)، هم‌ذات‌پنداری (identification) و مقایسه (comparison) است. به همین دلیل این نظریه را گاه نظریه CIC نیز می‌نامند. این نظریه برای پی بردن به علل روان شناختی تبعیض بین گروهی شکل گرفته است.
تاجفل و همکارانش تلاش داشتند تا حداقل شرایطی را که موجب می‌شود اعضای یک گروه هنگام مقایسه بین گروه خود و گروههای دیگر به نفع گروه خود موضع بگیرند، مشخص سازند. نظریه هویت اجتماعی تأکید می‌کند که عضویت در گروه منجر به تقویت شخصیت، هم‌ذات‌پنداری و شکل‌گیری نوعی طبقه‌بندی شخصی در انسان می‌شود. حتی صرف عضویت در یک گروه باعث می‌شود که اعضای آن گروه در هر شرایط و موقعیتی جانب گروهی را بگیرند که عضو آن هستند. انسان هنگام مقایسه بین گروه خود و گروههای دیگر ابعادی را برای مقایسه برمی‌گزینند که باعث شوند نتایج مقایسه در پایان به نفع گروهی که به آن تعلق دارد رقم بخورد. به عنوان مثال مردم کشورهای خاورمیانه هرچند ممکن است کشورهای خود را از نظر اقتصادی و تکنولوژیکی در موقعیتی پایین‌تر از کشورهای غربی ببینند، اما شیوه زندگی خود را در ابعاد معنوی بسیار برتر از شیوه زندگی غربی‌ها می‌دانند. پس در واقع انسانها شاخصه‌هایی را برای مقایسه بین گروه خود و دیگر گروهها انتخاب می‌کنند که منجر به پیروزی و برتری گروه آنها در روند مقایسه شود. نظریه هویت اجتماعی تأثیر فراوانی در حوزه روان‌شناسی اجتماعی داشته است. این نظریه در بررسی‌ها ومطالعات پیرامون چگونگی عکس‌العمل انسان در برابر تغییرات اجتماعی و سازمانی نیز کاربرد دارد.

جاری جوامع توسعه‌یافته تلقی می‌گردند، از مباحث مهم و اساسی در روند تحولات پیچیده اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی امروز اروپا محسوب می‌شود و موضوعی است که اکثر صاحب‌نظران و دانشمندان علوم اجتماعی به آن توجه ویژه مبذول داشته‌اند. تعاریف متنوعی از این دو مقوله اجتماعی ارائه گردیده است. از جمله اینکه: «خلقیات، عادات و آداب و رسوم که هویت انسان را تشکیل می‌دهد با گذشت زمان ریشه‌های عمیق‌تری می‌یابد. این عادات و آداب که ریشه در زندگی جمعی و روابط خانوادگی و قومی ما دارد، در مهاجرت دچار بحران می‌شود.» توضیح اینکه پس از مهاجرت جا و مکان و زندگی مأنوس و مألوفی که مهاجر به آن خو کرده است به هم می‌ریزد. علاوه بر آن شأن اجتماعی، هویت ملی و شغلی و گاهی هویت سیاسی و حزبی او از دست می‌رود. در چنین شرایطی اگر مهاجر از اعتماد به نفس و هویت فردی استواری برخوردار نباشد، احساس نوعی پوچی، بی‌ارزشی، تنهایی، بیگانگی و نهایتاً خودگم‌کردگی می‌کند. به بیان دیگر وقتی انسان در وطن خود مقیم است دهها و گاه‌صدها نفر او را می‌شناسند، اگر معلم است شاگردانی دارد، اگر کارمند است، همکاران و ارباب رجوعانی، اگر شغل آزاد دارد، مشتریانی و اگر هیچ شغلی نیز نداشته باشد همسایگان، صاحبان مغازه‌ها و سوپرمارکتهای محله او را می‌شناسند. اینها در فرد احساس متمایز بودن از دیگران و «کسی بودن» را به‌وجود می‌آورد و این به نوعی همان هویت او را تشکیل می‌دهد. مضافاً اینکه اقوام و بستگان، دوستان و آشنایان، و شهر و دیاری که گذشته زندگی او را در خود تنیده است به این هویت و کیستی استحکام بیشتری می‌بخشد. هریک از این اقلام در مهاجرت به نوعی فرو پاشیده می‌شود و شخصی که تا دیروز در دیار خود کسی بوده است یا خیال می‌کرده است که کسی است، پس از

مهاجرت تبدیل به «هیچ کس» می گردد و این امر مهاجر را با بحرانی سخت و دردناک روبرو می سازد. بدیهی است کسانی که هویتشان بسته به قابلیت‌ها و خلاقیتهای درونی خویش است ـ دانشمندان، هنرمندان ـ کمتر دچار چنین بحرانهایی می گردند، چرا که پس از مدت کوتاهی می توانند همان قابلیت‌ها را در محیط جدید نیز متجلی ساخته و برای خویش هویتی کسب نمایند.»[۱]

بنابراین توضیحات ارائه شده، هرگونه رفتار و کنش فرد مهاجر به موضوع بحران هویت وی نسبت داده می‌شود. علل و انگیزه اغتشاشات مهاجران در اروپا و اتخاذ مواضع تند کشورهای مهاجرپذیر اروپا در قبال مهاجران نیز در همین راستا تحلیل و ارزیابی می‌گردد، درحالی که بدون واکاوی پیش‌زمینه‌های این دلایل هرگونه قضاوتی بی‌پایه و اساس است. ساموئل هانتینگتون[۲] در کتاب اخیرش تحت عنوان «ما که هستیم» اعتقاد دارد که

---

۱. **تقابل دو فرهنگ در مهاجرت و پیامدهای آن**، طاهره شیخ الاسلامی.

۲. هانتینگتون (Huntington) استاد دانشگاه هاروارد و از نظریه‌پردازان آمریکایی که به دلیل انتشار کتاب معروفش در سال ۱۹۹۶ تحت عنوان **گفتگوی تمدنها و بازسازی نظم جهان** به شهرتی جهانی دست یافت در گفتگو با روزنامه گلوبال ویوپوینت (Global Viewpoint) به تشریح عقاید و دیدگاهش در خصوص طیف وسیعی از موضوعات نظیر سیاستهای ژئوفرهنگی ناهمگن در بین اسلام و غرب، لیبرالیسم دموکراتیک و بنیادگرایی پرداخته است. هانتینگتون، که ۱۸ آوریل سال ۱۹۲۷ میلادی در نیویورک و در یک خانواده مهاجر انگلیسی به دنیا آمد، در دانشگاه‌های «ییل» و «شیکاگو» تا مرحله فوق‌لیسانس تحصیل کرد و دکترای علوم سیاسی خود را نیز از دانشگاه هاروارد گرفت. هانتینگتون تا هفتاد سالگی ریاست مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد را برعهده داشت و در سال ۲۰۰۷ نیز با ۵۸ سال سابقه فعالیت در هاروارد، بازنشسته شد.

وی از سال ۱۹۸۵ تا پیش از مرگش (دسامبر ۲۰۰۸) به عنوان تحلیل گر امور دفاعی و استراتژیک در وزارتخانه‌های دفاع و خارجه آمریکا فعالیت کرد. در مورد وی نظرات و دیدگاههای مختلفی وجود دارد ازجمله حسین سلیمی طی مقاله‌ای به مناسبت درگذشت او درتاریخ دوشنبه ۹دی ۱۳۸۷ در روزنامه اعتماد ملی تحت عنوان «هانتینگتون اندیشمندی که

←

فرهنگ وهویت آنگلوساکسون در خطر اضمحلال قرار دارد. در این کتاب

خوب خوانده نشد» می‌نویسد: در میان نظریه‌پردازان معاصر سیاسی کمتر متفکری به اندازه ساموئل هانتینگتون در محیط فکری کشور ما تأثیرگذار بوده است. البته این تأثیر در هیاهوی انکار و حملات تبلیغاتی علیه او مغفول مانده است در حالی که اندکی تدقیق بیشتر در آرای او نشان می‌دهد که او بر گروههای فکری مختلف، بر جناحهای سیاسی گوناگون و حتی بر تفکر مسلط تبلیغاتی در ایران مؤثر بوده و ردپای تفکر او را در حوزه‌های مختلف فکری و اندیشه‌ای می‌توان دید. هر چند گرداب تبلیغاتی ایجاد شده علیه عنوان یکی از نظریات او یعنی برخورد تمدنها سبب شد که نظریه او، ناخوانده مورد تهاجم رسانه‌ای قرار گیرد و مصاحبه‌گران و مصاحبه‌شوندگان حرفه‌ای رسانه‌های دولتی، ناخوانده و نادانسته بر اندیشه‌ها و افکار او بتازند اما به هر حال وزن و اهمیت اندیشه او بر هیچ‌کس پوشیده نیست.
حال به بهانه درگذشت او به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان قرن بیستم، جای آن است که نگاهی دوباره به برخی از اندیشه‌های او بیندازیم و در شرایطی که هیاهوی تبلیغاتی علیه نظریه برخورد تمدنها فروکش کرده است، مجالی برای تأمل بیشتر در مورد آن فراهم آوریم. حقیقت این است که «برخورد تمدنها» در جامعه علمی و سیاسی ما بدرستی خوانده نشد و خوانده نشده مورد لعن ونفرین قرار گرفت. مانند نظریه دموکراسی و سامان سیاسی او که خوب خوانده نشد و خام‌دستانه مبنای برخی از بازی‌های نظری و حتی راهبردهای سیاسی قرار گرفت. گرچه در این گفتار کوتاه مجال بحث تفصیلی و علمی درباره نظریات هانتینگتون در مورد دموکراسی و همچنین در مورد برخورد تمدنها نیست ولی می‌توان به چند نکته که شاید وجود مغفول اندیشه او در ایران باشد، اشاره کرد. هانتینگتون شاید بیش از آنکه و پیش از آنکه نظریه‌پرداز برخورد تمدنها باشد، تئوری‌پرداز دموکراسی است. از نظر او برای توسعه‌یافتگی و گریز از بحرانهای سیاسی و اجتماعی دموکراسی یک راه‌حل اساسی است. اما نمی‌توان دموکراسی را در مفهوم خام توسعه سیاسی خلاصه کرد.
وجه مشترک دو کتاب اصلی او در این زمینه جداسازی مفهوم دموکراسی از توسعه سیاسی است زیرا شرایط متنوع حاکم بر جوامع مختلف و گوناگونی شرایط اجتماعی، مفهوم توسعه سیاسی را به یک معنی غیرقابل دسترس نموده و به‌عکس دموکراسی را به معیار اصلی تحول سیاسی بدل کرده است.
بنابراین در مسیر تحول سیاسی دیگر به سختی بتوان از توسعه سیاسی سخن گفت، بلکه به‌جای آن باید به سراغ معیارهای دموکراسی رفت؛ دموکراسی‌ای که با توجه به شرایط مختلف اجتماعی شکلها و اندامهای متفاوتی خواهد داشت. وجه دیگر سخن ناشنیده هانتینگتون، تغییر پارادایم و یا الگوی شناختی سیاست چه در عرصه‌های داخلی و چه در گستره جهانی

او هشدار می‌دهد که مهاجران امنیت آمریکا را به مخاطره انداخته‌اند و از نظر

←

است. او مدعی آن است که پارادایم جدیدی را برای فهم سیاست مطرح می‌کند. در الگوی شناختی جدید مورد نظر وی، فرهنگ به مهم‌ترین زمینه تقسیم‌بندی‌های جوامع انسانی و اصلی‌ترین زمینه عملکردهای سیاسی بدل می‌شود. به نظر او همان‌طور که در قرن نوزدهم میلادی، دوران دولتهای سنتی و اشرافی به پایان رسید و زمان محوریت دولت ـ ملتها به‌عنوان بازیگران اصلی صحنه جهانی فرارسید، در پایان قرن بیستم نیز زمان محوریت دولت ـ ملتها تمام شده است و می‌توان گفت که دیگر حوزه‌های فرهنگی تمدنی در برابر و یا به زبان بهتر در رقابت با هم قرار گرفته‌اند. از نظر او در این پارادایم جدید، دیگر نمی‌توان بر مسائلی چون امنیت ملی یا منافع ملی به عنوان موضوعات اصلی وهادی سیاست تکیه کرد، زیرا الزامات و شرایط برخاسته از فرهنگها و تمدنها الگوهای متفاوتی از رفتارهای سیاسی و بین‌المللی را به‌دنبال خواهد داشت. بنابراین سیاست در دنیای دگرگون‌شده ما تابعی از تحولات و الزامات فرهنگی ـ تمدنی خواهد بود. به همین دلیل هم اگر برخورد یا تنازعی صورت گیرد روی خطوط گسل تمدنها خواهد بود.

نکته مهم دیگر این است که هانتینگتون برخلاف آنچه در ایران معروف شده است، توصیه به درگیری تمدنها نمی‌کند و یا اقدام خصمانه و جنگ‌طلبانه غرب علیه تمدنهای دیگر را جایز نمی‌داند. او پیش‌بینی می‌کرد که اگر برخورد و معارضه‌ای اتفاق افتد روی خطوط گسل تمدنها و به دلیل اختلافات موجود میان حوزه‌های فرهنگی و تمدنی خواهد بود. همان‌طور که درگیری‌ها و جنگهای بالکان و قفقاز و آسیای میانه روی خط گسل و تماس تمدن ارتدوکس و تمدن اسلامی، درگیری‌های هند و پاکستان روی خط گسل و تماس تمدن هندی و اسلامی، درگیری خاورمیانه روی خط گسل تمدن غربی و اسلامی و درگیری‌های تبت روی خط گسل تمدن اسلامی و چینی بوده است. اما او این درگیری‌ها را توصیه نمی‌کند و اجتناب‌ناپذیر هم نمی‌داند. از دید او اگر برخوردی اتفاق افتد ماهیتی تمدنی و فرهنگی خواهد داشت، اما می‌توان و باید از آن اجتناب کرد. صفحات آخر کتاب «برخورد تمدنها و بازسازی نظم جهانی» او به صراحت پیشنهاد می‌کند که قدرتهای بزرگ غربی از درگیری با کشورهای محوری تمدنهای رقیب بخصوص تمدنهای اسلامی و چینی بپرهیزند چون درگیری با آنها جهان را به آتش کشیده و حتی ممکن است به جنگی جهانی بینجامد. البته او توصیه می‌کند که به هر شکل ممکن از دستیابی این کشورها به سلاحهای اتمی و دیگر سلاحهای کشتار جمعی پرهیز شود. بنابراین نمی‌توان او را منادی جنگ و توصیه‌گر به اقدام قهرآمیز علیه تمدنهای دیگر دانست. هانتینگتون از تنها متفکرانی است که غرب را یک کلیت واحد و دارای یک روح کلی می‌داند، توجه دنیای غرب را به ضعف‌ها و مشکلات اجتناب‌ناپذیر خود جلب می‌کند و این تمدن را

←

فرهنگی، آمریکا را با بحران هویت درگیر کرده‌اند. نویسنده اعتقاد دارد که مجسمهٔ آزادی در واقع بیش از آنکه نویدی از دموکراسی برای بشریت باشد، نشانه‌ای است از فرهنگ آنگلوساکسون که ریشه در پروتستانیسم دارد.

→

نیز همانند دیگر تمدنهای بزرگ و مسلط تاریخ در سراشیبی سقوط می‌داند. او در نخستین فصل کتاب برخورد تمدنها به روشنی بیان می‌کند که از نظر او تمامی تمدنها چرخه ظهور و سقوط را طی خواهند کرد. تمدن غرب نیز روزی از فراز جهان فرود خواهد آمد و جای خود را به تمدنهای دیگر خواهد داد. از نظر او این فرآیندی اجتناب‌ناپذیر است و نمی‌توان اصل آن را تغییر داد. از نظر او تمدنهای اسلامی و چینی مهم‌ترین تمدنهایی هستند که استعداد لازم را برای برتری در جهان آینده دارند. بر اساس این نظریه برخلاف بسیاری از نظریه‌های موجود، غرب امکان جهانی‌شدن و جهان‌شمولی را ندارد.

او عنوان یکی از مقالات خود در نشریه فارین افرز را که بعدها به یکی از فصلهای کتاب برخورد تمدنها بدل شده، چنین عبارتی قرار می‌دهد: «غرب، یگانه است و جهان‌شمول نیست.» از نظر او غرب حتی قبل از آغاز دوران مدرن، غرب بوده است و در دوران مدرن تنها در قالبی جدید قرار گرفته است لذا بقیه جهان ممکن است که مدرن بشود اما غربی نخواهد شد، زیرا ویژگی‌های بنیادی فرهنگی و تمدنی آنها آن‌قدر متفاوت است که اجازه نمی‌دهد کاملاً همسان شوند. اتفاقاً هر چه جوامع دیگر مدرن‌تر شوند آگاهی‌های تمدنی آنها افزایش یافته و مقاومت آنها در مقابل فرهنگ غربی بیشتر خواهد شد. در نهایت هانتینگتون بیان مستدلی در مورد بیداری و قدرت‌یابی جهان اسلام دارد. او در یکی از فصلهای کتاب خود اطلاعاتی کمی و آماری ارائه می‌کند که بر اساس آن جهان اسلام چه از نظر جمعیتی و چه از نظر مالی و چه از لحاظ آگاهی‌های اجتماعی در حال چنان رشدی است که می‌تواند در بسیاری موارد سیادت و سیطره تمدن غربی را به مخاطره افکند. از این رو او به صراحت می‌نویسد: قرن آینده قرن محمد(ص) خواهد بود. مطالب او در این زمینه به گونه‌ای است که اگر کسی این بخش از کتاب را بخواند و نداند که نویسنده آن یکی از نظریه‌پردازانی است که بیش از هرکس دیگری مورد هجوم رسانه‌های رسمی ایران قرار گرفته است، ممکن است تصور کند توسط همان رسانه‌های رسمی نوشته و منتشر شده است. در نهایت می‌توان گفت که نظریات هانتینگتون که سالها رئیس انجمن دانشمندان علوم سیاسی آمریکا بوده و آثار او به تمامی زبانهای زنده دنیا از جمله فارسی ترجمه شده است، در ایران بعضاً خوانده نشده مورد لعن و نفرین قرار گرفت. بی‌گمان بخشی از آرای او جای نقد جدی دارد اما چون بسیاری بدون خواندن دقیق آثارش به او تاختند، فرصت نکردند که وجوه مشترک تفکر او را با خود بیابند و نقد خود را بر اساسی درست بنا کنند.

وی معتقد است اگر درسده‌های هفدهم و هجدهم میلادی آمریکا به‌جای آنکه به‌دست انگلیسی‌های آنگلوساکسون فتح می‌شد، توسط فرانسوی‌ها، پرتغالی‌ها یا اسپانیایی‌ها به‌وجود می‌آمد، اکنون کشوری بود عقب‌مانده شبیه مکزیک و پرو و برزیل. وی در فصلهای بعدی کتاب به‌خطراتی می‌پردازد که به ظن او آمریکا را از نظر فرهنگی تهدید می‌کند. او در بحث هویت فرهنگی از تهاجم فرهنگی و از کشورگشایی و از امنیت ملی سخن می‌گوید. او اعتقاد دارد که اگر اسلام و مسلمانان دشمنان خارجی آمریکا به شمار می‌آیند، مهاجران و بیش از همه مکزیکی‌ها از درون جامعهٔ آمریکایی را به‌خطر می‌اندازند. بنابراین درخصوص واژه «هویت» سؤالات متعددی به‌ذهن متبادر می‌شود، از جمله اینکه حقیقتاً هویت چیست؟ آیا از لحاظ معرفت‌شناسی و فلسفی، مسئله‌ای به نام هویت وجود دارد یا خیر؟ آیا هویت معطوف به تداوم و استمرار است یا معطوف به تغییر و تحول؟ عنصر ثابت آن کجاست و عنصر متحول آن کجاست؟ آیا هویت اکتشافی است یا ایجادی یا امری ثالث است؟ این موضوع مورد بحث و چالشهای فراوانی قرار گرفته است و هنوز هم به رغم اینکه در این خصوص پوسته‌ای از اتفاق‌نظر شکل گرفته، اما در لایه‌هایی هنوز اختلاف‌نظر جدی وجود دارد. در این رابطه هانتینگتون معتقد است: در عصر حاضر اصولاً مهاجرت بزرگترین خطر برای امنیت ملی است. او به مشکلات زبانی و فرهنگی مهاجران اشاره دارد و از این نظر دفاع می‌کند که مهاجران هرگز نمی توانند اهلیت کشور میزبان را به‌دست آورند و حتی اگر آنها آمریکایی هم بشوند، هرگز آن عرق ملی در آنها شکل نخواهد گرفت. به یک معنا او در این کتاب مهاجران و بخصوص مکزیکی‌ها را انسانهای سودجو و بی‌ریشه و خیانت‌پیشه وانمود می‌کند. وی در ادامه به این نتیجه می‌رسد که بحران

هویت فرهنگی در آمریکا امنیت ملی را به خطر می‌اندازد و علت‌العلل به‌وجود آمدن بحران هویت را مهاجران می‌داند.[۱]

---

۱. خانم «آن بیسن» یک فعال حقوق بشر آمریکایی، طی مصاحبه‌ای می‌گوید: صدها تن از مهاجران عرب و جنوب آسیا که تقریباً همه آنان مسلمان هستند، خودسرانه دستگیر شده و سالهاست که در زندانهای آمریکا به سر می‌برند. وی که در جمع خبرنگاران مستقر در سازمان ملل گفتگو می‌کرد، گفت: درروزها، هفته‌ها و ماههای پس از حملات ۱۱ سپتامبر، صدها تن از مهاجران مقیم آمریکا بازداشت و تحت شرایط دشواری زندانی شدند. مدیر حقوقی آزادی‌های مدنی آمریکا گفت که در زندان بروکلین (نیویورک)، زندانیان تحت مراقبتهای شدیدی بودند و برای هفته‌ها از دیدار و یا تماسهای تلفنی محروم بودند. برخی از زندانیان ۲۳ ساعت از شبانه روز را در زندانهای انفرادی حبس بودند و بسیاری از آنان مورد توهین، آزار و یا تحقیر مأموران زندان که آنان را «تروریست» تلقی می‌کردند، قرار می‌گرفتند.

مدیر حقوقی اتحاد آزادی‌های مدنی آمریکا تأکید کرد: صدها تن از مهاجران توسط آمریکایی‌ها به‌طور خودسرانه دستگیر و به زندان انداخته شدند که شمار دقیق آنها معلوم نیست زیرا دولت از انتشار اطلاعات در این زمینه خودداری می‌کند. آنان در یک چیز مشترکند و آن این است که تقریباً همه آنان مردانی عرب و یا از جنوب آسیا هستند و از شمار دقیق آنان اطلاعی در دست نیست، زیرا دولت از انتشار اطلاعات درباره آنها خودداری می‌کند.

وی گفت: یکی از زندانیانی که مورد مصاحبه اتحاد آزادی‌های مدنی آمریکا قرار گرفت، گفت که او به دلیل گزارش یکی از همکاران خود در بیمارستان به‌وسیله «اف‌بی‌آی» دستگیر شده است، زیرا که همکار وی فکر می‌کرده است که او «بیش از حد لازم» از ماسک جراحی استفاده می‌کرده است. براساس گزارش اتحاد آزادی‌های مدنی آمریکا که در اختیار ایرنا قرار گرفت، مهاجرانی که در زندانهای آمریکا به‌سر می‌برند از زمان توقیف تا زمان بیرون آمدن از زندان به‌طور متوسط ۸۰ روز در زندان می‌مانند که برای بسیاری از زندانیان این رقم بسیار طولانی‌تر است. براساس این گزارش، مهاجرانی که در زندانهای آمریکا به سر می‌برند، حتی پس از گذشت ماهها از پایان گرفتن دوران حبس خود، در زندانهای انفرادی باقی می‌مانند. برای مثال «بنامار بناتا» که به جرم سپری شدن مدت روادید وی در سپتامبر ۲۰۰۱ زندانی شد، با وجود آنکه اف‌بی‌آی وی را دو ماه بعد تبرئه کرد، به مدت پنج ماه دیگر در زندان انفرادی باقی ماند (ایرنا، ۸ بهمن ۱۳۸۲).

اختلاف‌نظر و نگرش متفاوت مهاجران به کشور مبدأ از دیدگاه قومی، نژادی و مذهبی

در میان تعاریف متنوعی که در باب «هویت فرد» ذکر شده، اظهارنظر «جان گاردنر» از صراحت و جامعیت بیشتری برخوردار است. او می‌نویسد: «یک فرد جوان باید بیاموزد که بیش از هر چیز خودش باشد، در جایی که بیشترین ارزش را برای دیگران دارد، دیگرانی که مطمئناً برای او نیز عزیزتر از هر چیز دیگر هستند. مراد از اصطلاح «هویت» چنین رابطه متقابلی است که متضمن یکی بودن با خویشتن و در عین حال به‌نوعی سهیم شدن با زندگی درونی دیگران است.»

بدیهی است همان‌طور که نگرش متفاوت نسبت به کشور مبدأ از سوی مهاجران با توجه به خاستگاه اجتماعی که از آن آمده‌اند وجود دارد، در بطن جوامع غربی و در درون جوامع غیر غربی و بخصوص جوامع اسلامی نیز اختلاف‌نظر و دیدگاه وجود دارد. زیرا برای مثال اسلام و غرب هریک به ایدئولوژی‌های خاص خود متمایل هستند و طبیعی است که اسلام و غرب یکدست نبوده و نیستند. اما با این اوصاف هنوز اشتراکاتی در بطن آنها دیده می‌شود. تصویب قوانین حقوقی در مورد خارجیان هرکشوری، میزان برخورد و پذیرش فرهنگ کشور مهمان را هم نشان می‌دهد. کشور میزبان به‌علت امکاناتی که در اختیار دارد، در تعیین نوع رابطه با میهمانان خود ابتکار عمل را در دست می‌گیرد. اما این بدان معنا نیست که مهاجران در این میان نقش خنثی گرفته و راه را برای گسترش نقش میزبان هموار کنند. در ایجاد فرهنگ چند ملیتی همان‌طور که گفته شد کشور میزبان نقش اساسی را بازی می‌کند و پذیرش فرهنگ جدید توسط کشور میهمان به چند صورت روی می‌دهد. در حالت اول کشور میزبان از هرگونه همراهی و همیاری و نزدیکی سر باز می‌زند و خواهان دور ساختن

هرچه سریعتر فرهنگ مهاجم است که می‌تواند به شکل تحقیر، ارعاب و یا خشونتهای فیزیکی خود را نشان دهد. نمونه بارز این نوع برخورد را بارها و بارها از طریق رسانه‌ها شاهد بوده‌ایم؛ عکس‌العمل مهاجران در این میان به‌شکل دفاع از خود و یا گوشه‌گیری است. مطابق تعریف ارائه شده در فوق، حفظ تعادل میان «وحدت با خود» و «حضور در تجربه باطنی دیگران» از نشانه‌های احراز هویت محسوب می‌شود. بر این اساس هر گاه تعادل مذکور بر هم خورده و حالت عدم توازن میان آنها به وجود آید، نوعی اختلال یا بحران در هویت پدیدار می‌شود. آن وضعیت را اریک فروم با زیبایی خاصی چنین توصیف می‌کند: «لزوم همرنگ شدن با دیگران با از دست رفتن هویت بیشتر می‌شود.» از عبارت «فروم» چنین برداشت می‌شود که فرد تأمین انتظارات دیگران و مانند آنها شدن را بر «خود واقعی بودن» ترجیح می‌دهد و در این رابطه ناگزیر است بهای سنگینی بپردازد و آن دست کشیدن از خودانگیختگی و فردیت است.

«اریکسون» نیز بحران هویت را در عدم توانایی نوجوان برای قبول نقشی که جامعه از او انتظار دارد، معنا می‌کند. شاید مشکلات متعددی باشد که فرد در سالهای بعد زندگی به جهت بحران هویت با آن مواجه خواهد شد. بنابراین کشور میزبان در این صورت هرگونه جذابیتی را برای مهاجران از دست می‌دهد. در حالت دوم انعطاف بیشتری برای مهاجر نشان داده می‌شود. از حقوق آنها دفاع و برای زندگی‌شان تسهیلاتی در نظر گرفته می‌شود. آنها در نگهداری و ارزش‌گذاری به فرهنگ خود آزاد هستند، اما موظف به رعایت اصول زندگی و قواعد اجتماعی کشور میزبان نیز هستند. کشور میزبان در شناخت فرهنگ تازه هیچ اقدامی نمی‌کند و علاقه‌ای از خود نشان نمی‌دهد. تبادل فرهنگی در سطح و بیشتر به شکل تظاهر می‌ماند. نوعی

نادیده انگاشتن فرهنگ تازه است. نوع سوم که در واقع مطلوب‌ترین نوع برقراری رابطه و تبادل فرهنگی است به شکل تلاش برای شناخت فرهنگ جدید روی می‌دهد. فرهنگ تازه به عنوان پدیده قابل توجه و هم‌سنگ ارزیابی می‌شود و در مقام فرودستی برای تحکم کردن در کشور میزبان قرار نمی‌گیرد. برخورد برابر این حسن را دارد که به فرهنگ میزبان هم فرصت شناسایی فرهنگ نو را می‌دهد و تبادل فرهنگی به شکل سازنده آن روی می‌دهد. این متأسفانه به شکل ایده‌آل آن بندرت امکان عملی می‌یابد؛ در این نوع رابطه حضور مهاجران به عنوان شانس برای شناخت مورد قدردانی قرار می‌گیرد و مهاجران نه به عنوان سربار، بلکه استفاده از امکانات تازه مورد استقبال قرار می‌گیرند. به‌هرحال زندگی کردن در فضایی جدید برای کسانی اعم از زن و یا مرد که عمری در شرایط غیرمطلوب خود زیسته‌اند، ظرفیتی می‌خواهد که همه آن را ندارند. ناگهان در سنین میان‌سالی به غرب آمدن و آگاهی یافتن از این واقعیت که: «ما هم انسان بودیم و نمی‌دانستیم، چه ظلمها بر ما رفت که اگر در این‌جا زاده شده بودیم بر ما نمی‌رفت، و چه سوءاستفاده‌ها از مظلومیت ما شد، که اگر در اینجا متولد شده بودیم نمی‌شد؛ چه پیشرفتها که می‌توانستیم بکنیم و نکردیم و چه زجرها که می‌توانستیم نکشیم و کشیدیم». ناگهان احساس باز پس گرفتن تمامی زندگی از دست رفته که تا دیروز در جامعه خود، معقول و حتی گاهی حسرت‌برانگیز بود و امروز با معیارهای حاکم بر یک جامعه کاملاً متفاوت، تباه شده به نظر می‌رسد بیدار می‌شود، که اولین واکنش گاه نادرست در برابر آن، چیزی جز فرار از قفسی به نام زندگی خانوادگی که یا خود برای خود و یا دیگران برای آنها ساخته‌اند نیست. برای مثال از چالشهای مهم مبحث حاضر می‌توان به چگونگی نفوذ پدیده بحران هویت در فرهنگ تفکر و باورهای قشرهایی

از جامعه خود اشاره کنیم. برخی از زمینه‌های تاریخی ظهور بحران به شیوه برخورد ما با تمدن غرب در حدود دویست سال پیش برمی‌گردد. آن زمان غرب در موقعیت بسیار خوبی از جهت پیشرفتهای علمی قرار داشت، ولی روش پیشینیان ما عمدتاً بر دو رویکرد در قبال تحولات اروپا متکی بود، یکی نگاه و رویکرد طرد، نفی و انکار غرب بود و دیگری رویکرد مرعوب شدن، خودباختگی و تسلیم. و رویکرد سومی که مبتنی بر اخذ و اقتباس آگاهانه از پیشرفتهای علمی و صنعتی غرب همراه با حفظ ارزشها، اصالتها و فرهنگ و تمدن خودی باشد، چندان مورد توجه قرار نگرفت و لذا فاصله موجود میان ما و غرب از لحاظ علمی و فنی بیشتر شد و زمینه‌ساز این تفکر گردید که برای جبران گذشته‌ها و پر کردن فاصله طولانی به وجود آمده چاره‌ای جز غرب‌گرایی، غرب‌باوری و غرب‌پرستی نیست. لازمه این گرایش به فرهنگ غربی جداشدن و دست کشیدن از هویت و فرهنگ خودی بود. لذا این باور در اذهان عده‌ای به وجود آمد که قطع پیوند با ریشه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی و نفی خویشتن تنها راه چاره است.

معضل تطبیق دو فرهنگ متضاد، چالش ناخواسته مهاجران در جوامع غربی

در هر صورت انسان به‌طور طبیعی از تغییر می‌هراسد و در تکرار زندگی روزانه و عادی خود احساس نوعی امنیت می‌کند. دشواری یادگیری زبان و کسب مهارتهای تازه و ترس از عدم موفقیت باعث می‌شود مهاجر بخصوص در سنین بالا، بیش از پیش به آداب و عاداتش پناه ببرد و از حشر و نشر با جامعه میزبان به‌دلیل نداشتن وجوه فرهنگی مشترک بگریزد. بدین ترتیب است که او در میان هموطنان خویش دوستانی می‌یابد و فقط با همانان نشست و برخاست می‌کند. در صورت امکان فقط به رادیوهایی

که به زبان کشورش پخش می‌شود گوش می‌کند، در صورت در دسترس بودن روزنامه‌های مربوط به کشورش را می‌خواند و تلویزیونها و تارنماهای هم‌زبان را تماشا و پیگیری می‌کند. به معنای دیگر در وطن کوچکی که برای خود ساخته است با همان آداب و رسومی که در زمان مهاجرت با خود آورده است، روزگار می‌گذراند. نتیجتاً پس از گذشت سالها نه از جریان امور کشوری که در آن زندگی می‌کند، کوچکترین خبری دارد و نه با تغییرات اجتماعی ـ فرهنگی که در وطن خودش روی داده همگام است. چنین کسی وقتی به وطن برمی‌گردد، مشاهده می‌کند که تحولات و تغییرات بیشماری مثبت یا منفی صورت گرفته و کشورش دیگر آن سرزمینی نیست که او آنجا را ترک گفته بود. به‌عبارت دیگر نه تنها در کشور محل اقامت خویش که در وطن خویش نیز غریب است.

در بررسی‌های صورت گرفته مشخص گردید که مهاجران در اروپا از طیف‌های مختلف فرهنگی، قومی و نژادی تشکیل شده‌اند. از جمله بزرگترین گروه به عنوان کارگران مهاجر از ترکیه به آلمان آمده‌اند و گاه تا نسل سوم هم در آلمان زندگی می‌کنند. گروه دیگر مهاجرانی هستند که مدت زمان کمتری را در مقایسه با دسته اول در آلمان بوده‌اند. این گروه شامل مهاجران ایرانی نیز می‌شود. مجله اشپیگل چاپ آلمان، نتیجه یک بررسی درباره مهاجران خارجی مقیم آلمان را منتشر کرده است. به‌موجب این بررسی که توسط «انستیتو جمعیت و توسعه» انجام شده ترک‌ها بزرگترین جمعیت غیرآلمانی در این کشورند. شمار آنها بالغ بر دو میلیون اعلام شده است. در مجموع ۹ درصد از کل جمعیت آلمان مهاجر و یا خارجی‌اند. به‌رغم این برتری جمعیتی، آنها پیشروترین اقلیت غیرآلمانی در این کشور نیستند. برای مثال ۳۰ درصد آنها به مدرسه نرفته‌اند و تنها ۱۴ درصد از آنها

دیپلم دارند. ترک‌ها از نظر شغلی نیز، در مقایسه با دیگر مهاجران آلمان، در پائین‌ترین سطح قرار دارند. شمار بیکاران ترک که از دولت آلمان کمک خرج دولتی دریافت می‌کنند بیشتر از دیگر مهاجران است. در برخی ایالتهای آلمان نظیر «زارلند» ۴۵ درصد ترک‌ها هیچ‌گونه مدرک تحصیلی ندارند، و بیشتر زنهای ترک خانه‌دارند. با آنکه این بررسی اشاره به موقعیت ایرانیان مهاجر آلمان نمی‌کند، اما کانون پزشکان ایرانی مقیم آلمان یکی از پرشمارترین و قوی‌ترین کانونهای صنفی ـ پزشکی است و نه تنها در شهرهای مرکزی آلمان، بلکه در پایتخت این کشور «برلین» پزشکان ایرانی را با ورزیده‌ترین پزشکان آلمانی مقایسه می‌کنند و حتی در برخی بیمارستانهای مهم آلمان، ریاست بخشهای تخصصی را پزشکان ایرانی برعهده دارند. این نسل معمولاً، یا فرزندان مهاجران قبل از انقلاب هستند و یا دانشجویان ایرانی همان دوره که اکنون در مرز ۵۰ تا ۶۰ سالگی قرار دارند. از میان نسل جدید مهاجران ایرانی نیز، بسیاری از فرزندان این مهاجران به موفقیت‌های بالای تحصیلی و تخصصی در آلمان دست یافته‌اند. در میان این گروه کسانی هستند که برای تحصیل و یا (در مقیاسی کمتر) برای کار به آلمان آمده‌اند. پناهندگان سیاسی و اجتماعی هم طیف بزرگی از این مهاجران را دربر می‌گیرند. ایرانیان ساکن آلمان عمدتاً در این گروه جای می‌گیرند. در کنار اینها گروهی از یهودیان ساکن شوروی سابق هم، که به دلایل انسانی اقامت گرفته‌اند، جای دارند. پناهندگان جنگی، بخصوص از کشور یوگسلاوی سابق، گروه بزرگ پناهندگان جنگ زده را تشکیل می‌دادند. طبق آمار سال ۲۰۰۵ وزارت کشور آلمان، ۸/۸ درصد از جمعیت این کشور خارجیان هستند (حدود هفت میلیون و سیصد هزار نفر.) اما باید توجه داشت که در سالهای اخیر تعداد زیادی از آنها یا به تابعیت آلمان درآمده‌اند یا دو ملیتی

هستند. بنابراین باید آمار را با در نظر گرفتن چنین عواملی در نظر گرفت. طبق آمار رسمی همچنین، این کشور سه میلیون مسلمان دارد که در درجه اول ترک‌تبار و بوسنی‌تبار و پس از آن عمدتاً عرب هستند. ترک‌ها در آلمان بزرگترین گروه مهاجر را تشکیل می‌دهند.[1] طبق آمار وزارت کشور در ابتدای سال ۲۰۰۵، کل تعداد ترک‌های ساکن آلمان ۱،۷۶۴،۳۱۸ نفر بوده است که از این تعداد حدود یک میلیون نفر دارای اقامت دائم در آلمان هستند.

«اردال اونال»، سی سال است که در آلمان زندگی می‌کند. کارمند کارخانه فورد است. همسر و چهار فرزند دارد که کوچکترین آنها یازده سال دارد. دختر بزرگ خانواده ازدواج کرده و در شهر مونیخ زندگی می‌کند. بقیه افراد خانواده در خانه‌ای دولتی با کرایه‌ای نسبتاً ارزان زندگی می‌کنند. بیماری «اردال اونال» مانع از این است که او تمام مدت کار کند در نتیجه آنها برای گذران زندگی خود از کمکهای دولتی هم استفاده می‌کنند. او و همسرش تنها با دوستان و وابستگان ترک خود معاشرت می‌کنند. زبان آلمانی را کم می‌دانند و مراسم مذهبی اسلامی را به‌طور کامل بجا می‌آورند. تنها از فروشگاههای ترک خرید می‌کنند. در خانه شبکه‌های تلویزیونی ترک زبان را نگاه می‌کنند. قهوه‌خانه‌های ترک، محلی است که مرد خانه اوقات فراغت خود را در آنجا می‌گذراند. تخته بازی می‌کند و با دوستانش گپ می‌زند. زن تمام کارهای مربوط به خانه را انجام می‌دهد. رفت و آمد دختر خانه کنترل می‌شود و با دو پسرشان همواره مشکل دارند.

گروه دوم مهاجران، پناهندگان از کشورهای مختلف هستند. در سال

---

۱. اظهارات ناهید کشاورز، مشاور امور مهاجران در کلن آلمان، سه‌شنبه ۱۱ آوریل ۲۰۰۶.

۲۰۰۵ در آلمان ۲۸،۹۱۴ نفر تقاضای پناهندگی داده‌اند که به مراتب کمتر از سالهای گذشته است. این رقم در مقایسه با سال ۲۰۰۴ حدود نوزده درصد کمتر بوده است. این تغییر به شرایط قانونی آلمان در مورد مهاجران و تغییرات حقوقی مربوط می‌شود. مثلاً متقاضیان پناهندگی از کشور سابق یوگسلاوی در ابتدای سال ۲۰۰۵ نسبت به سالهای قبل افت زیادی کرده است چون تعداد زیادی از متقاضیان بعد از اتمام جنگ به کشورشان بازگردانده شدند. آنها که توانستند بمانند کسانی هستند که به دلایل انسانی اقامت گرفته‌اند اما اقامت حدود یک میلیون نفر از آنها همچنان موقت است.

«ایدن مولیچ» در کمپ پناهندگی زندگی می‌کند. از شش سال پیش به همراه شش فرزندش، که بزرگترینشان ۱۵ سال و کوچکترینشان ۸ ماهه است، در آلمان بسر می‌برد. «ایدن مولیچ» اجازه کار ندارد. اقامتش ماهیانه تمدید می‌شود. همسرش از افسردگی شدید رنج می‌برد و بارها در بیمارستان بستری بوده است. تمام تلاش مددکاران اجتماعی برای حاضرشدن فرزندان او در مدرسه و جلب همکاری خانواده در این زمینه به جایی نرسیده است. آنها تقریباً بیشتر اوقات در خانه هستند. پسر ۱۵ساله خانواده تا به حال چندین بار به دلیل خلافهایی که کرده توسط پلیس دستگیر شده است. کمکهای اجتماعی دولت برای گذران زندگی آنها کافی نیست. نداشتن ویزای اقامت، امکان استفاده از کمکهای دولتی برای بچه‌ها را از آنها سلب می‌کند. تنها دو فرزند بزرگتر خانواده آلمانی حرف می‌زنند. تطابق آنها در جامعه در حد صفر است. مسلمان است اما در مراسم مذهبی شرکت نمی‌کند. رفت‌وآمدهای محدودی که با آشنایان خود دارد، عمدتاً در خانه انجام می‌شود.

گروه دیگری از مهاجران که در آلمان زندگی می‌کنند کسانی هستند

که به عنوان پناهنده به آلمان آمده‌اند اما با گذشت زمان شرایط دیگری پیدا کرده‌اند. به‌طور مثال از میان ایرانیان ـ که در مجموع ۶۵ هزار و ۱۸۷ نفر هستند ـ حدود ۵ هزار نفر وضعیت اقامت نامعلومی دارند. این گروه عملاً امکان استفاده از بسیاری از خدمات اجتماعی را ندارند. «مریم صفری»، ۲۳ سال است که در آلمان ساکن است. در رشته جامعه‌شناسی درس خوانده و کار می‌کند. با دو فرزندش زندگی می‌کند و تنها از کمکهایی که دولت به بچه‌ها می‌کند استفاده می‌نماید. زبان آلمانی را راحت حرف می‌زند. درصدد گرفتن تابعیت آلمان است. در خانه با بچه‌ها فارسی صحبت می‌کند، اما از شرکت در جلسات سخنرانی و برنامه فرهنگی آلمانی لذت می‌برد.

آنچه که در مورد مهاجران در آلمان باید در نظر داشت این است که حدود یک میلیون نفر از آنها در طی ۵سال گذشته تابعیت آلمان را گرفته‌اند. این گروه با اینکه در عمل از شرایط زندگی خارجیان در آلمان برخوردارند در آمارگیری به عنوان خارجی منظور نمی‌شوند. گروه دیگر خارجیانی که در آلمان زندگی می‌کنند به‌طور غیرقانونی زندگی می‌کنند و آمار دقیقی از آنها وجود ندارد. ولی می‌توان آنها را بین یک تا ۲میلیون نفر تخمین زد. آنها کسانی هستند که نتوانسته‌اند اقامت بگیرند و بعد از اینکه حکم ترک خاک آلمان به آنها داده شده، زندگی پنهان خود را شروع کرده‌اند. به غیر از این گروهی هم به‌طور غیرقانونی وارد آلمان شده‌اند و امکان گرفتن اقامت را ندارند. «عبدالله»، دو سال است که به‌طور غیرقانونی در آلمان زندگی می‌کند. الجزایری است و ۸ سال به عنوان دانشجو زندگی کرده است. بعد از اینکه ویزای اقامت او تمدید نشد، کارهای موقت می‌یابد که اجازه کار نمی‌خواهند. بیمه درمانی ندارد و به‌طور دائم از اینکه شناخته شود،

نگران است. برنامه مشخصی برای زندگی‌اش ندارد. از امکانات اجتماعی نمی‌تواند استفاده کند.[1]

این شرایط درخصوص همه مهاجران با شدت و ضعفهایی صدق می‌کند. به منظور تبیین و روشن نمودن این بحث به تطبیق فرهنگی خاستگاه مهاجران از ملیت‌های مختلف از جمله ایرانی‌ها در آلمان می‌پردازیم. در این‌باره یک مهاجر ایرانی مقیم آلمان معتقد است که پژوهشهای جامعه‌شناختی پیرامون ارزیابی هنجارهای اجتماعی و فرهنگی مهاجران ایرانی ماندگار در آمریکا، اروپا و استرالیا، سرزمینهایی که بیش از نود درصد مهاجرت ایرانیان را به خود اختصاص داده، پیش از هر چیز توجهشان را به میزان توانایی این مردم در پذیرش جامعه نوین، ساختارهای آن و مهم‌تر از همه، به میزان سازگاری یا ناسازگاری آنان با ارزشهای کشور میزبان معطوف داشته‌اند. این اظهار نظر که چکیده‌ای از جستاری گسترده‌تر و فراگیرتر در باره مهاجران مسلمان ساکن جمهوری فدرال آلمان است، نگارنده کوشیده است که در روند کار دو دیدگاه توده‌شناختی را همواره ملاک ارزیابی خویش قرار دهد؛ در این ارزیابی، نخست دورنمایی است که به چگونگی سازگاری و آمیزش مهاجران به شکل کلی و بویژه ایرانیان با جامعه آلمان می‌پردازد.

در این زمینه، ساختارهای بنیادین و اجتناب‌ناپذیری که به مثابه شالوده همگنی مهاجران با محیط نوین اروپایی به‌شمار می‌آیند، مورد آزمون و بررسی قرار می‌گیرند. این ساختارها از آن رو نام بنیادین بر خود می‌گذارند که مهاجران بدون نگرش بدانان، توان و امکان زیست و بود را در جامعه

---

۱. همان منبع.

میزبان نخواهند داشت، یا اینکه کم‌توجهی به آنها بازده سازگاری مهاجران را با جامعه آلمان به گونه چشمگیری کاهش خواهد داد.

به‌عنوان نمونه از این دسته‌اند فراگیری زبان کشور مهاجرپذیر، امکان کار یا داشتن درآمد همگون با هنجارها و خاستگاههای اقتصادی محیط، برقراری پیوند عاطفی با شهروندان یا با فرهنگ کشور میزبان و مانند آن. دیدگاه دوم که در حقیقت چونان فرآیندی از تئوری نخستین یا به بیان گویاتر به مثابه فقدان شاخصه‌های آن تئوری، از آن زاده می‌شود، به چگونگی شکست‌ها و ناکامی‌هایی می‌پردازد که سرانجام به حصارگرایی [۱]، جدا افتادگی [۲] و گاه افراط گرایی مهاجران در روند همسازی با محیط منجر می‌گردد. در هر سه مورد پرسش بنیادینی که اندیشه پژوهشگر و همچنین خواننده را به خویش سرگرم می‌سازد، این است که آیا همگنی، آمیزش و یا سازگاری مهاجران به‌گونه‌ای به معنای فرونهادن فرهنگ بومی و چشم‌پوشی از ارزشهای خودی خواهد بود، یا اینکه این شاخصه‌ها می‌توانند بدون ستیز و چالش با یکدیگر، در بستری از همزیستی دوشادوش هم، به بود و موجودیت خویش ادامه دهند؟ پژوهشهای انجام‌شده تاکنون، در زمینه مردم‌شناختی و مهاجرت‌شناسی این نکته را خاطرنشان کرده‌اند که برخلاف بسیاری از مهاجران کشورهای آسیایی و آفریقایی و بویژه مهاجران از کشورهای مسلمان‌نشین، ایرانیان کمتر دچار معضل فرهنگی با محیط میهمان شده‌اند.

آنچه که به عنوان شوک فرهنگی گریبانگیر بسیاری از مسلمانان مهاجر آسیایی، شمال آفریقا بوده است، برای بیشتر ایرانیان ماندگار در کشورهای

---

1. ghettoizing.
2. segregation.

میهمان، موردی کمابیش پیش پاافتاده به چشم می‌خورد.

با نگرش به تاریخ معاصر ایران، می‌توان به دو مرحله مهاجرت ایرانیان به خارج از میهن اشاره کرد: «مهاجرت پیش و پس از انقلاب اسلامی» و به‌همین گونه بافت و پایگاه اجتماعی این دو گروه از مهاجران که با یکدیگر تفاوت بنیادین دارد. شکل و رفتارشناسی هرکدام از این دو گروه فرآیندهای دیگری از جامعه‌شناسی هویت این ایرانیان به دست می‌دهد که واکاوی آنها به شکل گسترده ورای گنجایش این بحث خواهد بود.

ایرانیان ساکن آلمان با شماری نزدیک به ۱۳۵هزار تن، گروه کمابیش کوچکی از مهاجران مقیم این کشور را فراهم می‌آورند. با این همه بیش از ۵۰هزار تن از ایرانیان ماندگار در این سرزمین از شهروندی آلمان بهره‌مند هستند و گاه فرزندانشان حاصل فرآیند زناشویی ایشان با افراد آلمانی تبار هستند. بسیاری از جامعه‌شناسان و توده‌شناسان آلمانی بر آن هستند که بیشتر ایرانیان، بویژه نخستین نسل آنها از گروههایی به شمار می‌آیند که از لحاظ زبانی، فرهنگی و آموزشی و همچنین شغلی از بالاترین پایگاه هماهنگی و همزیستی با محیط در میان مهاجران برخوردار بوده‌اند. ایرانیان مقیم این کشور از زمره کهن‌ترین مهاجران این سرزمین شمرده می‌شوند، چنان که پیشینه نخستین مهاجران ایرانی به زمان جنگ جهانی اول باز می‌گردد. بیشتر مهاجران آن سامان را دانشجویانی تشکیل می‌دادند که پاره‌ای از ایشان اکنون از بنیانگذاران سویه‌های روشنگری و نوگرایی در ایران معاصر به شمار می‌آیند که به نوبه خود بسیاری از آثار فلسفی، روان‌شناسی، ادبی، هنری و جامعه‌شناسانه را از این زبان به فارسی برگرداندند، یا پس از بازگشتشان به میهن در دانشگاهها و کانونهای ادبی ایران به تدریس و پژوهش سرگرم شدند. با این همه شمار بسیاری از این مهاجران به دلیل دریافت

کمک‌هزینه‌های تحصیلی از ایران به عنوان دانشجویان سهمیه‌ای یا به جهت پیوستگی شخصی، جذب رشته‌های تجربی بویژه پزشکی و مهندسی می‌شدند و پاره‌ای از ایشان برای همیشه در آلمان ماندگار می‌گشتند.

در آغاز سالهای دهه ۶۰ میلادی، شماری حدود ۳۷۰۰ دانشجوی ایرانی در دانشگاهها، انستیتوها، پلی‌تکنیک‌ها و مدارس فنی‌حرفه‌ای آلمان سرگرم آموزش بوده‌اند. آمار بالا همچنین تأکید می‌کند که با چشم پوشی از شمار ناچیزی از گروه دانشجویان، کمابیش تمام این مهاجران را بخش مرفه و طبقه ثروتمند جامعه ایرانی آن روز تشکیل می‌داده‌اند که توانایی آن را دارا بودند تا فرزندان خویش را فراسوی مرزهای ایران در یک کشور دیگر پشتیبانی مالی کنند. این تفاوت چشمگیر پراکندگی جمعیتی ایرانیان مهاجر میان آلمان سوسیالیستی شرقی و دولت فدرال آلمان غربی پس از یگانگی دو آلمان در سوم اکتبر ۱۹۹۰ اندک اندک برخاست و اتحاد این دوبخش با گذشت بیش از یک دهه چهره دیگری به شرق جغرافیایی این کشور بخشید، چنان که شماری از ایرانیان ساکن غرب آلمان پس از این تاریخ به شرق این کشور مهاجرت کرده‌اند و به دانش‌اندوزی در دانشگاههای نامدار لایپزیک، درسدن، ینا وهاله سرگرم شده‌اند، یا بازار کار و بازرگانی خویش را در این شهرها متمرکز کرده‌اند. با این همه، کانونهای ایرانی در آلمان هنوز تنها در شهرهای بخش باختری این سرزمین یعنی در برلن، هامبورگ، فرانکفورت، اشتوتگارت، کلن و مونیخ قرار دارند. از دیدگاه شکل و رفتارشناسی، می‌توان گفت که ایرانیان آلمان کمابیش جدای از یکدیگر و تکروگرا به نظر می‌آیند. باوجود سازمانها و کانونهای فراوانی که در بیشتر شهرهای بزرگ و پرجمعیت آلمان حضور فعالی از خویش نشان می‌دهند، بیشتر شرکت‌کنندگان در مراسم و یادبودها و یا جشنهای

ایرانی را افراد کهنسال تشکیل می‌دهند. بسیاری از ایرانیان با وجود کاهش پیوندشان با میهن، که خود از فرآیندهای سالها و گاه دهه‌ها دوری از موطن و دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی ایران و جهان به شمار می‌رود، خویش را همچنان به مثابه ایرانی با ویژگی‌های شرقی می‌شناسند. بسیاری از جوانانی که در زمان زیست و بودشان در ایران شیفته موسیقی غربی پاپ و جاز و مانند این بوده‌اند، پس از سالها ماندگاری در آلمان با اشتیاقی روزافزون به موسیقی سنتی ایرانی گوش می‌دهند و گاه صدها کیلومتر ازگوشه و کنار آلمان به شهرهای بزرگ این کشور سفر می‌کنند تا برای چند ساعتی کوتاه شاهد نواختن یک گروه موسیقی ایرانی باشند. با این همه چیزی که میان ایرانیان ماندگار در آلمان از همگانی و طرفداری کلی برخوردار نیست، پیوند اجتماعی ایشان با یکدیگر، درون بافت اجتماعی جامعه آلمان است. شاید یکی از دیگرگونی‌های بنیادین ایرانیان آلمان در مقایسه با ترک‌های ترکیه یا کردهای عراق، آلبانی‌ها و یوگسلاوهای مهاجر این کشور در همین امرباشد که ایرانیان کمابیش در سراسر آلمان از پراکندگی جغرافیایی برخوردارند و از حصارگرایی و کلنی‌گرایی پرهیز می‌کنند. همچنین آمار ایرانیانی که دارای همسر آلمانی‌تبار هستند به نسبت دیگر مهاجران کشورهای اسلامی یا مسلمان‌نشین و حتی اروپای شرقی چشمگیرتر است. این پرسش که اجتناب ترک‌های مهاجر و یا مسلمانان، تامیل‌ها و گروههای مذهبی نژادی دیگر ساکن در این کشور، در آمیزش با آلمانی‌تباران تا چه اندازه در نگاهداری هویت ملی این مهاجران سنت‌مآب تأثیرگذار است، مسئله‌ای است که بیش از آمیزش و همزیستی مهاجران آسیایی با اروپاییان به ساختارهای نگاهبانی شده و جهان‌بینی سنت‌گرای این مهاجران بازمی‌گردد تا به خطر از دست دادن هویت ملی تنها به دلیل

هم‌آمیزی با فرهنگ و مردم کشور میزبان. کناره‌گیری و محافظه‌کاری خانواده‌های ترک یا دیگر مهاجران سنتی از کشورهای شرقی در برخورد یا آمیزش با ساکنان آلمانی‌تبار این سرزمین، تا آنجا که پژوهشهای توده‌شناسانه بدان پرداخته‌اند، یاری چندانی به نگاهبانی از میراثهای بومی، مذهبی و یا سنتی این گونه از مهاجران نکرده است.

بسیاری از این مهاجران بویژه ترک‌های ساکن آلمان سالهای ۶۰ پس‌از سالها زیست و ماندگاری در آلمان در گویش و بویژه نگارش بدین زبان دچار دشواری هستند و از آمیزش با جامعه میزبان، همکاری‌های فرهنگی و حتی دوستی و زناشویی با آلمانیان پرهیز می‌کنند. سستی در چنین شالوده‌هایی، توان پیشرفت در پایگاه اجتماعی و فرهنگی و نیز اقتصادی این مردم را با پیچیدگی‌هایی همراه کرده که با یاری و پشتیبانی اندیشه سنتی و تکیه تنها بر آیینهای مذهبی قابل جبران نخواهد بود.

این مقایسه کوتاه وضعیت ترک‌های مهاجر آلمان با ایرانیان این نکته را خاطرنشان می‌کند که عناصر هویت‌ساز برای مهاجران بویژه مهاجران شرقی آلمان تنها ریشه مذهبی ندارند، بلکه این باورها بیشتر می‌تواند به برداشت ایدئولوژیک این گروه مردم از مذهب و پیشداوری‌هایشان در برخورد با ساکنان بومی سرزمین میزبان وابسته باشد. هم‌آمیزی اجتماعی ایرانیان مهاجر و میزان سازگاری آنان با جامعه آلمان همسازی اجتماعی[1] را می‌توان چونان پیوند یکایک افراد یا گروههای مهاجر با یک یگان اجتماعی[2]، همراه با پذیرش و ارج‌گذاری تفاوتهای فرهنگی جامعه میزبان از سوی مهاجر تعریف کرد. بدین‌گونه، همسازی اجتماعی

1.social integration.

2.social unit.

نخستین گذاری است از گذارهای سه‌گانه که گاه نسلها به درازا می‌انجامد و وام‌گیری یا فاصله‌گیری از این تفاوتها به نوبه خویش بافت شخصی، خانوادگی و شخصیتی افراد مهاجر را دگرگون می‌کند. همسازی ساختاری[1] دومین و شاید مهم‌ترین بعد این گذار را به خویش اختصاص می‌دهد که در آن مهاجر پایگاهی به مثابه «عضو» جامعه پذیرنده را از آن خود می‌کند. تنها یک چنین ساختی از سازگاری با محیط است که بستر پیروزی مهاجر را در کانونهای اجتماعی و اقتصادی کشور میزبان و پایگاههای شغلی آن برای وی هموار می‌کند. روشن است که این گونه از گام نهادن در جامعه نوین باید با خودآگاهی ارزشهای بومی همراه باشد. بدین معنی که فرد مهاجر چنین احساسی را نداشته باشد که پذیرش ارزشها و هنجارهای جامعه آلمان به عنوان نمونه به بهای فرونهادن میراث بومی‌اش تمام خواهد شد. وی باید به این شاکله از تجربه به مثابه یک فراروی و پیشرفت بنگرد و نه چونان ازدست دادن باورهای آیینی پیش از مهاجرت.

بازنشناختن مرز حساس این دو معیار تاکنون موجب بسیاری از سرخوردگی‌های اجتماعی، بحرانهای شخصیتی و افسردگی مهاجران، بویژه میان مسلمانان کوچنده از سرزمینهای آسیایی و آفریقایی شده است. اختلاف سنی بین دو نسل، یعنی والدین و فرزندان، معمولاً کمی کمتر یا بیشتر از بیست تا بیست و پنج سال است. این اختلاف به‌طور کلی چه در کشورهای مدرن و چه در کشورهای سنتی باعث بروز تنشهایی بین والدین و فرزندان می‌گردد و در زمانی حادث می‌شود که فرزندان سنین بلوغ را طی می‌کنند. توضیح اینکه یک مادر یا پدر پنجاه ساله با فرزند سی ساله خود

1.structural integration.

مشکل چندانی ندارند و به همین ترتیب والدین بیست و پنج ساله با فرزند دو ساله یا پنج‌ساله خود. در سنین بلوغ هورمونهای جنسی در خون شروع به ترشح می‌کنند و کودک بتدریج می‌رود تا به انسان بالغی تبدیل گردد. تغییرات هورمونی منجر به تغییرات فیزیکی و رفتاری و احساسی در نوجوان می‌گردد. این یک مرحله بینابینی است که گذار از آن حتی در بهترین شرایط به اندازه کافی سخت است. متأسفانه گاه دیده می‌شود که پدران و مادران (بخصوص در کشورهای سنتی) این تغییر رفتارها را به بی‌ادبی و گستاخی تعبیر نموده و در مقابل فرزندانشان به واکنشهای غیراصولی دست می‌زنند، بدون توجه به این واقعیت که آنان نخواهند توانست با داد و فریاد، خشونت، توهین و تحقیر، میزان ترشحات هورمونها را در بدن فرزندانشان پائین آورده یا بالا ببرند. این گونه برخوردها نه تنها آثار منفی و مادام العمر در روحیه جوانان باقی می‌گذارد، بلکه آرامش و آسایش را از بقیه افراد خانواده بخصوص فرزندان کوچکتر سلب می‌کند. حال تصور کنید که خانواده‌ای که دارای فرزندانی در سنین نوجوانی یا کوچکتر می‌باشند از یک کشور سنتی پدرسالار به یک کشور مدرن انسان‌سالار وارد می‌شوند. در چنین شرایطی فاصله بین دو نسل دیگر بیست یا سی سال نیست، بلکه به این فاصله چند صد سال اضافه می‌گردد. چند صد سالی که غرب به لحاظ تاریخی و به تبع آن اجتماعی تحولاتی را پشت‌سر نهاده است. یکی از آثار این تحولات همانا از بین رفتن تبعیض سنی و به‌عبارت دیگر به رسمیت شناختن حقوق کودکان به عنوان انسانهایی کامل می‌باشد. طبیعتاً این فاصله زیاد، تنشهای زیادتری را به دنبال خواهد آورد. فرزندان نسل دوم مهاجر بتدریج فرهنگ حاکم بر جامعه مدرن را از طرق مختلفی همچون رسانه‌های گروهی، فیلمها، داستانها، در دبستان و دبیرستان و محیط

خارج از خانه جذب می‌کنند. آنها یاد می‌گیرند که نه کسی به دلیل کم‌سنی مستوجب احترام کمتری است و نه کسی به‌دلیل داشتن سن زیادتر شایسته احترام بیشتر. آنها می‌آموزند که هیچ‌کس حق ندارد به دلیل کوچکتر بودن به آنها زور گفته یا عقیده و نظری را به آنان تحمیل نماید. یاد می‌گیرند که نه ابراز عقیده بی‌احترامی است و نه فرمانبرداری بی‌چون و چرا احترام است. آشنایی با این حقوق باعث می‌شود که رفتار آنها تا اندازه زیادی نسبت به آنچه که ما در جامعه و فرهنگ سنتی خویش از آنان انتظار داریم تغییر نماید. این تغییر به صورت ابراز عقیده و سلیقه خود و عدم اطاعت از والدین خود را نشان می‌دهد. طبیعتاً این نوع برخورد برای والدین که در جامعه‌ای بزرگ شده‌اند که در آن بزرگی گفته‌اند و کوچکی، زنی گفته‌اند و مردی، نوکری گفته‌اند و آقایی و هیچ‌کس قرار نیست از محدوده‌ای که برایش مقرر شده پای خویش را بیرون بگذارد، بی‌احترامی تلقی می‌شود. همین تفاوت در معنا و تفسیری که از احترام در این دو فرهنگ وجود دارد باعث تنش و درگیری و گاه حتی برخورد فیزیکی بین والدین و فرزندان گشته و گاه به دخالت پلیس می‌انجامد. بنابراین، همسازی هویتی پس از همسازی اجتماعی و ساختاری واپسین بعد این گذار به‌شمار می‌رود که در آن مهاجر سویه‌های انتزاعی همسازی را، آن هم به‌شکل «تعریفی همگرایانه با محیط» لمس می‌کند. بدین‌گونه که فرد مهاجر خویشتن را در تعریفی[1] همگن با ساکنان بومی سرزمین میزبان می‌بیند و چونان بخشی از پیکره جامعه میزبان که اکنون نقش خویش را در بینش و نگرش مهاجر به جامعه خودی واگذار کرده است.

---

1. definition.

از آن رو که فرد مهاجر در این فرآیند بسیاری از ویژگی‌ها و سنتهای بومی و پیشین خویش را به سود همگون سازی با محیط به سویی می‌نهد، این گونه از همسازی را گاه آمیزش با محیط[1] نیز نامیده‌اند. این مرحله واپسین که در عین حال بسیار لغزنده به شمار می‌آید از سوی جامعه‌شناسان با عنوان بومی‌گرایی[2] تعبیر می‌گردد. چنانچه این گذار از مرزهای شناخته‌شده خویش فراتر رود، مهاجر برای دریافت و نگاهداشت پایگاه شخصیتی خود و پذیرش عمومی از سوی اهالی بومی کشور میزبان حتی گاه از ساکنان آن سرزمین بیشتر رنگ بومی به خویش می‌گیرد. گروهی از فرزندان نسل دوم خانواده‌های ایرانی (بویژه در سطوح متوسط) در آلمان کمابیش قربانی تنشهای این‌چنینی گشته‌اند. بسیاری از فرزندان آنان که زاده آلمان هستند، با نگرش به پدر و مادر خویش که به گمان توانایی چندانی در زبان و فرهنگ آلمانی ندارند و از پایگاه اجتماعی بالایی نیز برخوردار نیستند، در برابر شاگردان همدرس و دوستان آلمانی همسن و سال خویش احساس گونه‌ای خودکم‌بینی کرده، برای جبران این کاستی تلاش می‌کنند از هرگونه شاخصه‌ای که آنان را در کلیشه ایرانی بودن بگنجاند، فاصله بگیرند. بیشتر آنها در حتی گفتگوهای خانوادگی و در میان دوستان ایرانی خویش با وجود توانایی در درک زبان فارسی تنها به آلمانی سخن می‌گویند. پاره‌ای از آنان حتی ترجیح می‌دهند دوستان و همنشینان خود را تنها از میان آلمانی‌ها برگزینند و یا در تشکیل یک زندگی مشترک همسر آلمانی اختیار کنند تا بدین ترتیب اثبات کنند که شکافی میان آنها و همتایان آلمانی‌شان موجود نیست. این گونه فاصله‌گیری هیچ گونه بعد سیاسی یا ایدئولوژیکی نسبت به

1.assimilation.

2.going native.

ایران به مثابه یک مرز جغرافیایی نداشته، بلکه بیشتر زاده ناهمگنی های فرد یا خانواده او در برخورد نخستین‌شان با جامعه بیگانه به شمار می‌رود یا فرآیند تجربه‌های ناکامی است که این گروه در رویارویی با جامعه میزبان و به هنگام تلاش برای کسب پایگاه اجتماعی بدان دچار شده‌اند.

یکی دیگر از مسائلی که مهاجران با آن در غرب روبرو هستند کم شدن تمایل جوانانشان به تحصیلات دانشگاهی است. این مسئله به این دلیل حادث می‌شود که در غرب امنیت اقتصادی و مهم‌تر از آن احترام اجتماعی، چندان در گرو داشتن تحصیلات آکادمیک و بخصوص عناوین مهندسی و دکترا نیست. در جوامع مدرن نه کسی به‌دلیل داشتن عنوان و مشاغل بالا، مورد توجه و عنایت بیش از حد مردم قرار می گیرد و نه کسی به دلیل داشتن مشاغل ساده‌تر از هر نوع آن، مورد بی‌مهری و تحقیر واقع می‌شود. به‌عبارت ساده‌تر همه افراد در پناه قانون بوده و از یک امنیت نسبی اقتصادی و احترام و شأن اجتماعی تقریباً برابر برخوردارند و مهاجران که باسرعت، معیارهای حاکم بر جامعهٔ میزبان را جذب و با روال و آهنگ آن حرکت می‌کنند، متوجه می‌شوند که بدون گذر از هفت‌خوان دانشگاه نیز می‌توان راحت زیست و از زندگی لذت برد و مورد احترام جامعه میزبان بود. بنابراین اگر تمایلی به ادامهٔ تحصیل نداشته باشند، دلیلی برای اتلاف حداقل چهار سال از وقت خود برای خواندن مطالبی که علاقه‌ای به آنها ندارند نمی‌بینند. این مسئله برای والدینی که در جامعه‌ای زیسته‌اند که احترام و آبرو در گرو داشتن مدرک و بخصوص عناوین است، با کنجکاوی پی‌درپی اقوام و بستگان این خانواده‌ها در ایران سخت ناگوار می‌آید. دوستان و آشنایان ایرانی در کشور میزبان، در مورد تحصیلات فرزندان، والدین را در تنگنای بیشتری قرار می‌دهد و این خود باعث فشار بیشتر از طرف والدین به

فرزندان در رفتن به دانشگاه و ادامه تحصیل بخصوص در رشته‌هایی که دکترا و مهندسی می‌دهند می‌گردد. نتیجهٔ نهایی این تفاوت فرهنگی ایجاد تنش، رخت بربستن خرسندی و آرامش از خانواده و سایر اثرات منفی و جنبی ناشی از آن برای همگی آنهاست.

متأسفانه والدین برای تشویق و ترغیب فرزندانشان به ادامه تحصیلات دانشگاهی در غرب از همان دلایلی که در وطن سود می‌جستند استفاده می‌کنند؛ دلایلی چون کسب آبرو و احترام اجتماعی. دلایلی که در کشورهای غربی چندان کارساز نیست. شاید ذکر این نکته در اینجا خالی از فایده نباشد که اصولاً این چنین انگیزه‌هایی برای وارد شدن به دانشگاه در کشورهای در حال توسعه، خود یکی از دلایل عقب‌ماندگی این کشورهاست. زیرا هنگامی که فرار از تحقیر، فخر فروختن به دیگران و برانگیختن حسرت در آنان و کسب احترام کاذب انگیزه تحصیلات عالی شد، نتیجه آن بوجود آمدن مدرک دارانی بیسواد و متخصصانی بی‌علاقه خواهد گردید که نخواهند توانست آنچنان‌که باید در روند بهبود جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند گام بردارند.

متأسفانه اکثریتی از مردم جوامع عقب مانده از این نکته غافل‌اند که استعداد و علاقه دو عامل مهم برای تحصیلات آکادمیک در تمامی رشته‌های علمی، ادبی و هنری است و این عوامل در همگان به یک نسبت وجود ندارد. تشویق فرزندان به ادامه تحصیلات فقط در موردی می‌تواند توجیه منطقی داشته باشد که آنان دارای هوش و استعداد بوده، اما به دلایلی چون تنبلی یا بی‌حوصلگی و... از ادامه تحصیل خودداری کنند. در چنین حالتی نیز منطقی‌ترین راه مجاب کردن یک جوان به‌ادامه تحصیلات، متوجه کردن او به این نکته انسانی است که اگر او بتواند مثلاً یک جراح یا فیزیکدان یا

خلبان شود، یا استعدادهای هنری خود را پرورش دهد، اما به مشاغلی چون فروشندگی، شستشوی اتومبیل، تهیه ساندویچ و یا هر کار دیگری که نیاز به نبوغ و هوش و استعداد زیادی ندارد، مشغول گردد، جای فردی را غصب کرده است که استعداد و توانایی جراح، خلبان و یا فیزیکدان یا هنرمند شدن را نداشته است. چنانکه پیشتر بدان اشاره شد، ایرانیان آلمان از پراکندگی جغرافیایی گسترده‌ای در این کشور برخوردارند و به همین دلیل بازسازی یک نمای کلی زیر عنوان «جامعه ویژه ایرانی آلمان» دشوار است. به همین ترتیب، نمی‌توان از یک منش و فرهنگ «ویژه» ایرانی ـ آلمانی سخن گفت که بتواند سراسر یا بخش بزرگی از مهاجران ایرانی‌تبار این کشور را با شاخصه‌های صددرصد «ایرانی» دربرگیرد. از این رو نگرشهای بخش پیشین این نوشتار که گاه تصویری متناقض از چهره خرده فرهنگ این مردم در آلمان را برابر دیدگان خواننده به نمایش می‌گذارد، با دگرگونی‌هایی ناچیز، کمابیش بر همه گروههای مهاجر ایرانی اروپا (و تا حدودی آمریکا) تعمیم‌پذیر است. در این میان، شمار مهاجران مرد که به دلایل گوناگون مانند دستیابی به روادید اقامت و یا پروانه کار تن به زناشویی با بانوان آلمانی را می‌دهند به نسبت بالاتر از شمار دختران ایرانی است که با مردان آلمانی وصلت می‌کنند. همچنین آمار اشتغال در بین بانوان ایرانی مجرد و متأهل گاه بیشتر از مهاجران مرد است. توده‌شناسان آلمانی در گزارشهای خویش پیرامون جامعه‌شناسی شخصیت بانوان مهاجر ایرانی ساکن این کشور، از این گروه چونان افرادی با اعتماد به نفس بالا، جویای نام و مستقل از مردانشان یاد می‌کنند. بخشی از این خودآگاهی و اعتماد به نفس را می‌توان مدیون خواسته‌ها و چشمداشتهایی دانست که خانواده‌های این دختران ایرانی از فرزندان خویش دارند و آنان را به امید آینده شغلی و مالی بهتر به

آلمان گسیل کرده‌اند و این دختران نیز برآنند تا به آرزوهای خانواده‌هایشان جامه حقیقت بپوشانند.

پایگاه دانش‌اندوزی و گرایش به تحصیلات دانشگاهی از شاخصه‌های دیگر نسل جوان ایرانی ساکن آلمان به شمار می‌رود که باز در این مورد نیز تعداد بانوان گاه فزون‌تر از مردان ایرانی است. بنابر این ورود فرد تازه وارد از دنیای پیشین خودش به دنیای جدید و فضای فرهنگی جدید، از آن فرد برای تطبیق خودش به این فضا هویت جدید طلب می‌کند؛ منتهی ظرفیت پذیرش فرهنگ و هویت جدید آن فرد، بستگی مستقیمی به فاصله فرهنگی و میزان تأثیرگذاری جامعه قبلی وی درجامعه فعلی دارد. که برای مثال به‌مورد ایرانیان در جامعه آلمان اشاره گردید.

فرانسیس فوکویاما[1] نیز همانند هانتینگتون معتقد است: «جامعه‌های مدرنِ لیبرال هویتهای جمعی ضعیفی دارند. نخبگان پسامدرن، بویژه در اروپا، فکر می‌کنند که این هویتها دیگر از دل هویتهایی که دین و ملیت می‌دهند بر نمی‌آیند. اما اگر جامعه‌های ما نتوانند مدعی ارزشهای ایجابی لیبرال شوند، مهاجرانی که از کیستی خویش مطمئن‌ترند آنها را به چالش خواهند گرفت. سیاست هویتی مدرن از درون حفره‌ای در نظریه‌های سیاسی زیربنای دموکراسی لیبرال سر بر می‌کنند. این حفره سکوت لیبرالیسم در برابر جایگاه و اهمیت گروههاست. سلسله نظریه سیاسی که با ماکیاولی آغاز می‌شود و تا هابز، لاک، روسو و نیاکانِ بنیانگذار آمریکا امتداد می‌یابد، مسئله آزادی سیاسی را به گونه‌ای می‌فهمد که دولت را در برابر افراد به چالش می‌گیرد تا در برابر گروهها.

1. Francis Fukuyama, Prospect Magazine, Issue 131, February 2007.

به‌عنوان مثال، هابز و لاک مدعی هستند که انسانها به مثابه فرد، صاحب حقوقی طبیعی از منظر طبیعت هستند؛ حقوقی که تنها از طریق قرارداد اجتماعی تأمین می‌شود که مانع از آسیب رساندنِ منفعت‌طلبی یک فرد به دیگران می‌شود.»

فوکویاما در تأیید هانتینگتون و کتاب «ما که هستیم» و یا «ما کیستیم» می‌گوید: «چنانکه ساموئل هانتینگتون اشاره دارد مهاجرت بویژه به نحو حادی بحث درباره پرسش «ما که هستیم؟» را به نحو زورمدارانه‌ای بر ما تحمیل می‌کند. اگر جامعه‌های پسامدرن قرار باشد به سمت بحثی جدی‌تر درباره هویت بروند، نیاز دارند که آن ارزشهای مثبتی را که عضویت در یک جامعه بزرگتر را تعریف می‌کنند، آشکار کنند. اگر چنین نکنند، ممکن است مغلوب همان کسانی شوند که از هویت خویش مطمئن‌تر هستند.» وی در ادامه تصریح می‌کند: «معضل مهاجرت و هویت نهایتاً با مشکل بزرگتر بی‌ارزش پسامدرنیسم همگرایی دارد. طلوع نسبیت‌گرایی تأیید ارزشهای مثبت را برای مردمِ پسامدرن دشوارتر کرده است و درنتیجه دسترسی به آن نوع از باورهای مشترکی که از مهاجران به عنوان شرط شهروندی تقاضا می‌کنند مشکل‌تر شده است. نخبگان پسامدرن، مخصوصاً آنها که در اروپا زندگی می‌کنند، احساس می‌کنند که تحولی ورای هویتهای تعریف شده توسط دین و ملیت پیدا کرده‌اند و به مکانی برتر رسیده‌اند. اما جدای از ارج نهادنِ آنها به تکثر و مدارا، برای مردمِ پسامدرن اتفاقِ نظر بر سر چیستی زندگیِ خوبی که همگی به دنبالِ آن هستند دشوار شده است.»[1]

1. Ibid.

در این ارتباط فوکویاما[1] معتقد است، در غرب، سیاست هویتی به طور جدی با اصلاح‌گری آغاز شد. مارتین لوتر مدعی بود که رستگاری تنها از طریق ایمان درونی حاصل می‌شود و به تأکید کاتولیک‌ها بر اعمال حمله می‌کرد. اعمال یعنی سازگاری و انطباق با مجموعه‌ای از قواعد اجتماعی. بدین‌سان اصلاح‌گری دین‌ورزی راستین را در حالِ ذهنی و درونی یک فرد می‌دید و هویتِ درونی را از اعمال و فرایض بیرونی متمایز می‌کرد.

چارلز تیلور، فیلسوف کانادایی، نوشته‌های مفیدی درباره توسعه تاریخی سیاست هویتی دارد. ژان ژاک روسو نیز، در گفتار دوم و تفرج‌ها، مدعی است که میان خودهای بیرونیِ ما، که پیوستگی سنتها و عادات اجتماعی بودند، و طبیعت‌های راستین درونی ما گسست بزرگی رخ داده است. سعادت و خوشبختی در گروِ کشف سندیت و صحت درونی بود.

جاناتان گوتفرید فون هردر، این مفهوم را بیشتر توسعه داد و مدعی بود که سندیت و صحت درونی نه تنها در افراد، بلکه در مردم نیز وجود دارد؛ و در بازیافت و کشف آن چیزی است که امروز فرهنگ عامه می‌نامیم. به قولِ تیلور، «این آن آرمانِ قدرتمندی است که به ما رسیده است. این آرمان به نوعی رابطه با خودم، با طبیعت درونی خودم اهمیت و اعتباری اخلاقی می‌دهد و آن را در قبال فشار برای همسازی اجتماعی در معرض خطرِ از دست رفتن می‌داند.»

---

۱. یوشی‌هیرو فرانسیس فوکویاما (Fukuyama Francis Yoshihiro)، متولد ۲۷ اکتبر ۱۹۵۲، فیلسوف آمریکایی، متخصص اقتصاد سیاسی، رئیس گروه توسعه اقتصادی بین‌المللی دانشگاه جان هاپکینز و نویسنده کتاب **پایان تاریخ و آخرین انسان** می‌باشد که به خاطر نظریه‌پردازی «پایان تاریخ» مشهور است. تئوری **پایان تاریخ**فرانسیس فوکویاما، در سال ۱۹۸۹ مطرح و در سال ۱۹۹۲ در کتاب **پایان تاریخ و آخرین انسان** تشریح شد.

بنابراین گسستِ میان خودِ درونی و بیرونی ما تنها فقط از عرصه مفاهیم بیرون نمی‌آید، بلکه از واقعیت اجتماعی دموکراسی‌های مدرنِ بازار نیز نتیجه می‌شود. پس از انقلابهای آمریکا و فرانسه، آرمان «شغلها به روی مستعدها باز هستند» با برچیده شدن موانع سنتی برای حرکت اجتماعی به‌طور روز افزونی به کار بسته شد. جایگاه اجتماعی یک فرد، تحصیل کردنی بود تا نسبت دادنی؛ منزلتِ آدمی محصول استعداد، کار و تلاشِ او بود تا تصادفِ تولد. قصه زندگی یک فرد جستجو برای تحقق یک برنامه درونی بود تا همسازی با توقعات والدین، خویشاوندان، اهل روستا یا کشیش. تیلور اشاره می‌کند که هویتِ مدرن، سرشتی سیاسی دارد؛ چون خواستار به‌رسمیت شناخته شدن است.

این مفهوم که سیاستِ مدرن مبتنی بر اصل به رسمیت شناخته شدنِ جهانی است از هگل است. اما، بیش از پیش، به نظر می‌رسد که رسمیت یافتن جهانی بر اساس یک فرد با دیدگاه مشترک دیگر کافی نیست، بویژه نزد گروههایی که در گذشته علیه آنها تبعیض اعمال شده است. در نتیجه، سیاست هویتی جدید حول تقاضا برای به رسمیت شناخته‌شدن هویتهای گروهی می‌گردد. یعنی تأیید عمومی و علنی منزلت برابر گروههایی که قبلاً در حاشیه بودند، از اهالی کبک (کانادا) گرفته تا آمریکایی های آفریقایی تبار.

لذا تصادفی نیست که چارلز تیلور کانادایی است، چون چندفرهنگ گرایی معاصر و سیاست هویتی از بسیاری جهات زاده کانادا هستند که در آن جامعه فرانسوی‌زبان خواستار به‌رسمیت شناخته شدن حقوق‌اش بود.[1] به باور

۱. قانون ۱۰۱ سال ۱۹۷۷ کانادا، اصل لیبرال حقوق فردی مساوی را ترسیم می کند: فرانسوی زبانها از حقوق زبانی برخوردارند که انگلیسی‌ها در آن سهیم نیستند. کبک در سال ۱۹۹۵ به‌عنوان یک «جامعه متمایز» و در سال ۲۰۰۶ به عنوان یک «ملت» در کانادا به رسمیت شناخته شد.

فوکویاما «مسئله هویت به آن اندازه که در جامعه‌های سنتی مسیحی پدیدار است، در تمامی جامعه‌های مسلمانِ سنتی مطرح نمی‌شود. در یک جامعه سنتی مسلمان، هویت یک فرد را والدین و محیط اجتماعی به او می‌دهند؛ این قواعد بر حسب سنتها، عادات، اولیا و فرایضِ مکانهای مشخص فوق‌العاده محلی هستند.»[۱]

در هر حال تطابق هویت و مهاجرت داستانی است که قدمتی به درازای تاریخ بشر دارد، هرچند که در طول اعصار و قرون بارها چهره عوض کرده باشد. اگر در گذشته جنگ و فلاکت‌زدگی، قحطی و خشکسالی یا سودای سود وسرمایه سبب می‌شد که انسانها کوله‌بارشان را ببندند و رهسپار دیار دیگری شوند، امروز انسانها برای مهاجرت انگیزه‌های بسیار متنوع‌تر و گسترده‌تری دارند. جهان کنونی میان دو طیف کشورهای توسعه‌یافته و محروم از توسعه قرار دارد. در این‌باره[۲] یک پژوهشگر علوم اجتماعی ایران می‌گوید: «الگوهای مهاجرت در جوامع امروز یا آنچه در قرن بیستم اتفاق افتاده کاملاً متفاوت از قرنهای قبلی است. در این قرن جهان شاهد مهاجرتهای گسترده‌ای بوده که طی آن بخش عمده‌ای از انسانهای جوامع عقب‌مانده، به دنیای توسعه‌یافته پا گذاشتند و برای ادامه زندگی پیشرفته‌ترین کشورها را انتخاب کردند، به‌طوری که آمریکا به عنوان پیشرفته‌ترین کشور جهان در قرن بیستم شاهد حضور بالاترین میزان مهاجرت نیز بود. اما کسانی که از جوامع توسعه‌نیافته، با آرزوی رسیدن به دروازه‌های سعادت پا به جوامع متمدن می‌گذاشتند در طول زمان همه از یک طیف نبوده‌اند.» وی همچنین معتقد است: «روند مهاجرت به آمریکا نشان می‌دهد که در ابتدا مهاجران آمریکایی

---

1. Ibid.

۲. سعید مدنی، پژوهشگر علوم اجتماعی در مصاحبه با روزنامه اعتماد.

را گروههایی با سطح تحصیلات پایین تشکیل می دادند ولی به مرور زمان این روند تغییر یافت و شرایط به صورتی درآمد که افراد با سطح تحصیلات بالا و به اصطلاح نخبگان جوامع دیگر توانستند عمده‌ترین حجم مهاجرت به آمریکا را از آن خود کنند. به‌طوری که اکنون از هفت میلیون مهاجر به آمریکا، حدود سه‌ونیم‌میلیون را مهاجرانی تشکیل داده‌اند که دارای سطح تحصیلات متوسط‌اند و بقیه در سطح عالی تحصیلات قرار دارند و تنها نیم میلیون از تحصیلات کمی برخوردار هستند. در کنار میزان تحصیلات، مهاجرت در دوره جدید ویژگی دیگری داشته است.»[۱] تقریباً می‌شود برای مهاجرتها در دوره جدید مناطق خاص جغرافیایی هم تعیین کرد. برای مثال اکثر مهاجرتها به آمریکا در قرن گذشته و حتی در حال حاضر از حوزه جغرافیایی آسیا و پاسیفیک انجام می‌شود و سهم مهاجران آمریکای جنوبی به کشور آمریکا بسیار کم است که این نشان از شوروشوق شرقی‌ها برای راه‌یافتن به آن سوی آبهای جهان دارد. اما چه چیز چنین شور وشوقی در مردمان جهان سوم پدید آورده که حاضرند سرزمین مألوف را ترک کنند و غربت را با تمام مشقت‌هایی که می‌تواند داشته باشد به جان بخرند. در این‌باره این پژوهشگر معتقد است: «به دلیل ساختار سیاسی ناکارآمد در کشورهای جهان سوم، بسیاری از افراد این جوامع درمی‌یابند که دولت از ایجاد امکانات برای شکوفا کردن استعدادهای آنها ناتوان است و این ناکارآمدی در نتیجه به هرز رفتن نیروهای انسانی خواهد انجامید. بنابراین افراد نخبه این کشورها یا حتی بسیاری از افرادی که در سطح متوسط هستند، تصمیم می گیرند پا به جوامعی بگذارند که امکان جذب استعدادها و شکوفایی آن را دارند و از توانایی های بالا در ساختار

---

۱. همان منبع.

مدیریتی و سیاسی خود برای ارائه خدمات برخوردارند. قدم گذاشتن نخبگان به دنیای توسعه یافته اگرچه می تواند راهی نو در پیش روی مهاجران بگشاید، اما بی شک برای کشورهای درحال توسعه چیزی در حد فاجعه است.

مهاجرت نیروهای انسانی از کشورهای درحال توسعه به کشورهای توسعه یافته موجب کندشدن فرآیند توسعه یافتگی در جوامع عقب مانده می شود. نرخ سرمایه گذاری را کاهش می دهد و بهره وری را پایین می آورد، از طرفی سبب می شود، هزینه هایی که یک دولت عقب مانده برای تحصیلات و نیروی انسانی خود صرف کرده، یکباره به هدر رود و از طرفی دیگر باعث می شود که پستهای مدیریتی در کشورهای در حال توسعه بتدریج از توانایی و تخصص کمتری برخوردار شوند و نظام مدیریتی به واسطه عدم اسکان خوب نیروهای نخبه، کارآیی خودش را بیشتر از دست بدهد.»[1]

در اروپا پس از جنگ جهانی دوم تعهدی قوی برای ایجاد یک هویت اروپایی «پسا ـ ملیتی» وجود داشت. اما به رغم پیشرفتهایی که برای ایجاد یک اتحادیه اروپایی قوی انجام شده است، هویت اروپایی هنوز چیزی است که بیشتر از مغز و دماغ می آید تا دل و جان. در عین حالی که لایه نازکی از اروپایی های سیار و جهان ـ شهری وجود دارد، عده‌ای اندک خود را نوعاً اروپایی می دانند یا سرود ملی اروپا را با غرور زمزمه می کنند. با شکست قانون اساسی اروپا در همه پرسی فرانسه و هلند در سال ۲۰۰۵، یک بار دیگر شهروندان معمولی به نخبگان گفتند که حاضر نیستند از دولت ـ ملت و حاکمیت دست بکشند. اما بسیاری از اروپاییان حس دوگانه‌ای درباره هویت ملی نیز دارند.

---

۱. همان منبع.

تجربه شکل‌دهنده آگاهی سیاسی اروپایی معاصر دو جنگ جهانی بود که اروپاییان گناهش را به گردن ملی‌گرایی می‌اندازند. با این حال، هویتهای ملی کهن اروپایی هنوز حضور دارند. مردم هنوز حسی قوی نسبت به معنای انگلیسی بودن، فرانسوی بودن، هلندی بودن یا ایتالیایی بودن دارند، حتی اگر از لحاظ سیاسی درست نباشد که با قوت و شدت این هویتها را تأیید کنند؛ و هویتهای ملی در اروپا، در مقایسه با هویتهای ملی در آمریکا، بیشتر مبنایی قومی دارد. در نتیجه در عین اینکه همه کشورهای اروپایی تعهدی واحد نسبت به برابری شهروندی سیاسی و رسمی مانند آمریکا دارند، خیلی سخت‌تر است که این را تبدیل به یک نوع برابری محسوس شهروندی کنیم و دلیلِ آن نیروی مستمر سرسپردگی‌های قومی است. به‌عنوان مثال، هلندی‌ها به‌خاطر کثرت‌گرایی و مدارایشان مشهورند. اما در خلوت خانه‌هایشان، هلندی‌ها از حیث اجتماعی هنوز کاملاً محافظه‌کار هستند.

جامعه هلند بدون اینکه جذب‌کننده باشد، چندفرهنگی بوده است و این چیزی است که بخوبی در چارچوب یک جامعه شراکتی و پیوندی جا می‌گیرد که به‌طور سنتی مجموعه‌ای از «ارکان» پروتستان، کاتولیک و سوسیالیست است. به طور مشابه، بیشتر کشورهای اروپایی تمایل دارند که چندفرهنگ‌گرایی را به صورت چارچوبی برای همزیستی فرهنگهای مجزا بفهمند تا به صورت یک مکانیزم سنتی برای هضم و جذب تازه‌واردان در یک فرهنگ غالب.[1] بسیاری از اروپاییان ابراز شک و تردید کرده‌اند که آیا مهاجران مسلمان تمایل به جا افتادن در این جامعه‌ها را دارند یا نه، با این حال، از کسانی که چنین خواسته‌ای ندارند همیشه با اشتیاق استقبال

---

۱. چیزی که آمارتیاسن «تک فرهنگ گرایی متکثر» نامیده است.

نمی‌شود، حتی اگر زبان آن جامعه را آموخته باشند و دانشی از فرهنگ جامعه میزبان داشته باشند.

در این باره فوکویاما معتقد است: «تفاوت مهاجران اروپایی و آمریکایی اگر چه مهم است، اما نباید درمورد آنها زیاد اغراق شود. اروپایی‌ها مدعی هستند که، با اندکی عدالت، آنها در جا دادن و پذیرفتن مهاجرانشان با مشکل بزرگتری روبرو هستند تا آمریکاییان که اکثر این مهاجران اکنون مسلمانها هستند. مهاجران مسلمان اروپا معمولاً از جامعه‌هایی بسیار سنتی می‌آیند، در حالی که عمده تازه‌واردان آمریکا، اسپانیایی ـ پرتغالی هستند و میراث فرهنگی مسیحی مشترکی با ساکنان غالب آنجا دارند.[۱]

علل دقیقِ آن هر چه باشد، ناکامی اروپا در جذب بهتر مسلمانان به‌عنوان یک بمب ساعتی است که تا هم‌اکنون هم در تروریسم نقش داشته است. این امر واکنش منفی شدیدتری از سوی گروههای پوپولیست برخواهد انگیخت، و حتی ممکن است خود دموکراسی اروپایی را نیز تهدید کند. حلِ این مشکل نیاز به رهیافتی دوجانبه دارد، که متضمن تغییرهایی از سوی اقلیت‌های مهاجر و اخلافشان و همچنین اعضای جامعه‌های غالب ملی است.»[۲]

نخستین جنبهٔ حل مشکل درک و پذیرفتن این موضوع است که الگوی کهن چندفرهنگ‌گرایی در کشورهایی مانند هلند و انگلیس موفقیت بزرگی نبوده است، و لازم است که با تلاشهایی تازه‌تر و قوی‌تر برای جذب

---

۱. اعداد و ارقام هم مهم هستند: در آمریکا ۲ تا ۳ میلیون مسلمان هستند در کشوری که حدود ۳۰۰میلیون جمعیت دارد؛ اگر قرار بود این جمعیت مسلمان به طور متناسب در فرانسه باشند، باید جمعیت‌شان بیش از ۲۰ میلیون می‌بود.

2. Francis Fukuyama , Prospect Magazine, Issue 131 , February 2007.

جمعیت‌های غیرغربی در فرهنگ مشترک لیبرال جایگزین شود. الگوی کهن چندفرهنگی‌گرایی مبتنی بر به‌رسمیت شناختن گروهها و حقوق گروهی بود. به‌دلیل حس احترام نابجا در قبال تفاوتهای فرهنگی و در بعضی موارد حس گناه امپریالیستی اختیارات بسیار زیادی به جامعه‌های فرهنگی برای تعریف قواعد و مقررات رفتاری‌شان برای اعضای خودشان دادند. لیبرالیسم نمی‌تواند نهایتاً مبتنی بر حقوق گروهی باشد، چون همه گروهها حامی ارزشهای لیبرال نیستند.

بنابر آنچه گفته شد، فوکویاما معتقد است: «تمدن روشنگری اروپایی، که لیبرال دموکراسی معاصر میراث‌دارِ آن است، نمی‌تواند از لحاظ فرهنگی بی‌طرف و خنثی باشد، چون جامعه‌های لیبرال در قبال ارزش و عزت و کرامت برابر افراد ارزشهای خودشان را دارند. فرهنگهایی که این زمینه‌ها را نمی‌پذیرند سزاوار حمایت مساوی در یک دموکراسی لیبرال نیستند. اعضای جامعه‌های مهاجر و فرزندانشان سزاوار این هستند که به عنوان فرد، جایگاهی مساوی داشته باشند، نه به عنوان اعضای اجتماعاتی فرهنگی.

هیچ دلیلی وجود ندارد که طبق قانون رفتاری که با یک دختر مسلمان می‌شود با رفتاری که با یک مسیحی یا یهودی می‌شود فرق داشته باشد، حال احساسات خویشاوندانِ آن دختر هر چه می‌خواهد باشد.»[1] در این رابطه و در بحث هویت و ملی‌گرایی و میزان نفوذ هویت فرد در عرق ملی، هانتینگتون معتقد است: «کشورهای غربی با کشورهای اسلامی همکاری می‌کنند و بالعکس. این اشتباه است که ما به اسلام و غرب از نظر دو طرف یک‌پارچه و یک‌دستی بنگریم که درست در نقطه مقابل یکدیگر قرار

1. Ibid.

دارند. سیاست در عرصه جهانی همچنان پیچیده است و کشورها از منافع و علاقه‌مندی‌های متفاوتی برخوردارند. آمریکا با بسیاری از دیکتاتوری‌های نظامی در سراسر جهان همکاری کرده و می‌کند. مسلماً ما ترجیح می‌دهیم که حکومتهای دیکتاتوری در مسیر دمکراسی گام بردارند، اما ما به دلیل منافع ملی خود با این حکومتها همکاری می‌کنیم؛ حال این تعامل می‌تواند با پاکستان باشد یا افغانستان و یا با هر فرد دیگری در جهان.»[۱]

در اینجا می‌بینیم که گاهی یک پناهنده و یا مهاجر عراقی و یا افغان در آمریکا در بعضی مواقع به لحاظ ملاحظات و حفظ هویت تازه در وطن اصلی خود به عنوان یک سرباز آمریکایی برای منافع آمریکا بجنگد. لذا درباره هویت ملی در تقابل با هویت مهاجران نظرات متفاوتی وجود دارد. فوکویاما معتقد است: «شاخه دیگر راهِ حل مشکل جا افتادن مسلمانان به توقعات و رفتار جامعه‌های اکثریت در اروپا مربوط است. هویت ملی هنوز هم به شیوه‌هایی فهم و تجربه می‌شود که گاهی اوقات آن را تبدیل به مانع و سدی برای تازه‌واردانی می‌کند که پیشینه قومی و دینی مشترکی با بومی‌ها ندارند. هویتِ ملی همیشه به طور اجتماعی ساخته شده است؛ و حول تاریخ، نمادها، قهرمانان و داستانهایی می‌گردد که یک جامعه درباره خودش می‌گوید. نباید این حس تعلق به یک مکان و یک تاریخ را زدود، اما باید تا حد امکان آن را به روی شهروندان تازه باز کرد. در بعضی از کشورها، به‌طور مشخص در آلمان، تاریخ قرن بیستم سخن گفتن از هویت ملی را کار دردسرسازی کرده است، اما این گفتگویی است که باید در پرتو تکثر جدید اروپا دوباره مفتوح شود؛ چون اگر شهروندان فعلی برای شهروندی ملی

---

۱. هانتینگتون (Huntington)، استاد دانشگاه هاروارد و از نظریه‌پردازان آمریکایی در گفتگو با روزنامه گلوبال ویوپوینت (GlobalViewpoint).

خود به قدر کافی ارزش قائل نشوند، کشورهای اروپایی به سختی می‌توانند از تازه‌واردان انتظار داشته باشند که برای آن ارزش قائل شوند و این گفتگو در حال باز شدن است.

چند سال پیش، دموکرات مسیحی‌های آلمان با احتیاط و کمرویی مفهوم لایت‌کولتور را مطرح کردند. به این معنا که شهروندی آلمانی متضمن تکالیف خاصی برای مراعات معیارهای مدارا و احترام مساوی است.»[۱] در همین رابطه در اکتبر ۲۰۰۶ کنفرانسی تحت عنوان «جوامع در حال گذار و روابط دو سوی آتلانتیک» و «تنوع مذهبی در کشورهای غربی» در دانشکده مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه جان هاپکینز برگزار گردید. در این جلسه که ریاست آن را اتر بریمر[۲]، معاون مدیر مرکز مطالعات روابط دو سوی آتلانتیک در آن دانشکده به عهده داشت، تری گیونز[۳]، استاد علوم سیاسی دانشگاه آستین در تگزاس آمریکا و پرویز احمد، رئیس هیئت‌مدیره شورای روابط آمریکا و اسلام، در مورد الگوهای روند «یکپارچگی» مسلمانان با جوامع پذیرای آنها در آمریکا و اروپای غربی سخنرانی کردند. دکتر گیونز

---

۱. اصطلاح لایت‌کولتور، که می‌توان آن را به صورت «فرهنگ راهنما» یا «فرهنگ مرجع» ترجمه کرد؛ در سال ۱۹۹۸ توسط بسام طیبی، یک استاد آلمانی سوری‌تبار، خلق شد که دقیقاً به‌عنوان یک مفهوم غیرقومی و جهان‌گرا از شهروندی بود که هویت ملی را به روی آلمانی‌های غیرقومی باز می‌کرد. به‌رغم این پیشینه‌ها، این مفهوم بلافاصله از سوی چپ‌ها به عنوان مفهومی نژادپرستانه و عقب‌گرد به سوی گذشته اندوه‌بار آلمان محکوم شد، و دموکرات مسیحی‌ها بسرعت از آن فاصله گرفتند. اما در چند سال اخیر، حتی آلمان نیز بحث بسیار قوی‌تر و علنی‌ای را درباره هویت ملی و مهاجرت گروهی داشته است. طی جام جهانی فوتبال سال ۲۰۰۶، بیانِ گسترده احساسات میانه‌روانه ملی کاملاً طبیعی شد و حتی از سوی همسایگان آلمان استقبال شد.

2. Ether Brimmer.

3. Terri Givens.

از سه مدل «بومی آلمانی»، «سیاسی فرانسوی» و «انگلیسی ـ آمریکایی یا آنگلوساکسون» یاد کرد. در اولی، ملیت بر اساس نسب خانوادگی، زبان، فرهنگ و مذهب تعیین می‌شود. در دومی، ملیت و شهروندی عمدتاً برمبنای محل سکونت و تولد است، و بالاخره الگوی سوم مهاجران و اقلیت‌های مذهبی را به عنوان بازیکنان موجه اجتماعی و سیاسی می‌شناسد.

گیونز از آمریکا به‌عنوان کشوری یاد نمود که به دو دلیل همواره «پناهگاه مهاجران» بوده است: اول، هنگام کشف قاره آمریکا، جمعیت بومی این سرزمین به نسبت وسعت آن بسیار کم بود و این غالباً مهاجران اروپایی بودند که آمریکای امروز را به‌وجود آوردند. لذا، مهاجرت (و به تبع آن مهاجران) در این جامعه سنت پسندیده محسوب می‌شود. دوم، تا قبل از آغاز عصر اطلاعات، توسعه روزافزون اقتصاد صنعتی در این کشور نیاز به نیروی کار خود را از طریق پذیرش مهاجران ارضا می‌کرد. همین دو عامل زیربنای رفتار کلی آمریکاییان در قبال مهاجران و فرهنگها (شامل مذاهب) آنها را تشکیل می‌دهد که به گفته سخنران، رفتاری «لیبرال و مدنی، و مبتنی بر مدارا و تساهل مذهبی» است.

مدل آنگلوساکسون در قبال رفتار با فرهنگهای مهاجران به‌طور اعم و مرامهای مذهبی آنها به‌طور اخص به نوبه خود به دو دسته تقسیم می‌شود: مدل اول، «بازار آزاد» نام دارد که به پیروی از افکار جان استوارت میل، فیلسوف انگلیسی در قرن ۱۹ میلادی، بر ضرورت وجود آزادی مذاهب در یک جامعه استوار است. به باور استوارت میل، سرکوب و تخطئه مذاهب و مرامها جایز نیست، زیرا هیچ‌کدام از آنها «حقیقت» را در انحصار کامل خود ندارد. به علاوه، صرف رقابت مذاهب در این «بازار» که «طبیعی و ذاتی» آن است، منجر به پالایش این باورها خواهد شد.

الگوی دیگر، «پسالیبرال یا پسامدرن» است که در آن اساساً نیازی به رقابت میان باورهای مذهبی مردم وجود ندارد. «در این الگو، اولویت با رعایت کامل حقوق بشر است» و احترام به کلیه مرامها، صرف‌نظر از محتوای آنها، از آن نتیجه‌گیری می‌شود. دکتر گیونز سیاستهای ایالات متحده برای یکپارچگی مهاجران مسلمان با جامعه آمریکا را در کل موفقیت‌آمیز توصیف نمود، زیرا «هدف دوگانه فراهم نمودن محیط برای شکوفایی عناصر بالقوه در عین حفظ هویت فرهنگی و قومی آنها، و آشنا نمودن جمعیت بومی با فرهنگها، سنن، و نیازهای مهاجران را یکجا دنبال نموده است.» پرویز احمد به نوبه خود، با تأیید گفتار گیونز، جریان یکی شدن مسلمانان مهاجر به آمریکا را با جوامع محل سکونت آنها در کل موفقیت آمیز ذکر نمود، اما مهم‌ترین مشکل این گروه اجتماعی را مقابله با «کلیشه‌هایی» دانست که اکثر رسانه‌های این کشور از مسلمانان ارائه می‌کنند.

در پایان این بحث بد نیست به این نکته نیز اشاره کنیم که خبرنگاری از هانتینگتون سؤال می‌کند: چرا در جوامع اروپایی بر خلاف آمریکا که در آن به نظر می‌رسد مسلمانان بهتر خود را با اوضاع وفق می‌دهند، شاهد تنشهای بیشتری میان مسلمانان و سایر گروهها هستیم؟ این مسئله چگونه با نظریه شما درخصوص هویت و فرهنگ مرتبط است؟ وی پاسخ می‌دهد: «در وهله اول که به مسلمانان در اروپا و آمریکا مربوط می‌شود می‌توان گفت که مهم‌ترین دلیل این تنشها این است که شمار مسلمانان در آمریکا در مقایسه با اروپا کمتر است. دوم اینکه مسلمانان در آمریکا برای رسیدن به این کشور هزاران مایل را از آن سوی اقیانوسها پیموده‌اند و برخلاف مسلمانان اروپا تنها با طی مسیری کوتاه و یا از طریق پیمودن مرزها به وسیله قایق به کشور مورد نظر خود نرسیده‌اند. ما با کشوری مسلمان هم‌مرز نیستیم. اما برخی از

کشورهای اسلامی همسایه جوامع اروپایی هستند و این دلیل اصلی بروز اختلافات و تنشهاست. اما در پاسخ به این سؤال که جایگاه مسلمانان در اروپا در مقایسه با جایگاه اسپانیایی های مهاجر در آمریکا چگونه است، باید بگویم که تفاوتهای بنیادینی بین این دو جایگاه وجود دارد. اسپانیایی زبانهایی که به آمریکا مهاجرت می کنند، اغلب از کشورهای مکزیک و آمریکای جنوبی هستند. آنها کاتولیک هستند و این مذهب در آمریکا پیروانی دارد. یک سوم جمعیت آمریکا را کاتولیک‌ها تشکیل می دهند. از این روی چنین وضعیتی به‌اندازه مهاجرت مسلمانان به اروپا تأثیر منفی ندارد.

اغلب مهاجران آمریکای جنوبی به اسپانیایی و یا پرتغالی تکلم می کنند، زبانهایی که ما با آنها آشنایی داریم. لذا به‌نظر نمی‌رسد که ما مشکلاتی را که به واسطه مهاجرت مسلمانان عرب زبان به اروپا به وجود می‌آید داشته باشیم. ما تنها با این مشکل مهم مواجهیم که شمار مهاجران اسپانیایی تبار به کشورمان در قیاس با گذشته به مراتب بیشتر شده است و اغلب این مهاجران نیز از آمریکای لاتین هستند تا کشورهایی در آن سوی اقیانوس اطلس. با وجود این اوضاع آمریکا نسبت به اوضاع اروپا که شاهد مهاجرت مردمی با دینها و عقاید گوناگون است، متفاوت می باشد.»[1]

درنهایت رالف داهرن‌دورف[2] نویسنده آلمانی معتقد است: «در کشورهای اروپایی و جوامع مدرن امروزی یکی از معضلات حاد، «احساس تعلق‌کردن» است. این جوامع دیگر نمی‌توانند آن پیوندهای ناخودآگاه ضمنی را که مردم در جوامع گذشته احساس می کردند در اختیارشان گذارند. در نتیجه مردم به هویتهای دیگر قومی که به مراتب ابتدایی‌تر هستند چنگ

---

۱. هانتینگتون، استاد دانشگاه هاروارد در گفتگو با روزنامه گلوبال ویوپوینت(Global Viewpoint).
2. Ralf Dahrendorf.

می‌اندازند. آنها در برابر جذب شدن در جامعه جدید مقاومت می‌کنند و از اینکه شاید با جذب شدن در جامعه جدید هویتشان ربوده شود، آن هم بدون آنکه هویت جدیدی کسب کرده باشند در هراس‌اند. پس با این حساب بدیل مناسب برای جذب چیست؟ به اصطلاح تعدد فرهنگها یا به‌قول معروف مالتی کالچرالیسم یک جایگزین حقیقی نیست، زیرا آن چسب لازمی که جوامع را به یکدیگر پیوند می‌زند نمی‌تواند عرضه کند. تمامی ترکیبات آن از همان ابتدا جدا از یکدیگر باقی می‌مانند.

تنها جایگزین ممکن و شدنی که برای آن نمونه‌هایی هم وجود دارد، احتمالاً بدیل لندن یا نیویورک است. مشخصه اصلی این جایگزین همزیستی درون یک حوزه عمومی است که برای هرکس در آن نقش و سهمی در نظر گرفته می‌شود و همچنین درجه قابل ملاحظه‌ای از جدایی فرهنگی درون حوزه «خصوصی» است، بویژه در نواحی مسکونی. فضای عمومی از نظر آنچه به تجربیات و سوابق مردم باز می‌گردد چندفرهنگی است، اما توسط ارزشهایی که مورد توافق همگان قرار گرفته کنترل و نظارت می‌شود، حتی توسط یک زبان مشترک، آن هم در حالی که زندگی خصوصی انسانها در عبارتی نه چندان برازنده در مکانهای ویژه جای داده می‌شود. به لحاظ نظری، این یک راه‌حل آشکارا درجه دوم برای پیامدهای فرهنگی حاصل از مهاجرت است، لیکن در عمل بهترین پاسخی است که می‌توان یافت. اما بالاخره هرچیزی هم برای خود بهایی دارد که باید پرداخت شود.»

فصل سوم

نگرانی اروپا از رشد پدیده مهاجرت یا گسترش ایدئولوژی اسلام

در واقع، پدیده مهاجرت که تا پیش از این نوعی «مشکل اقتصادی» اتباع کشورهای مهاجرفرست عنوان می‌شد، پس از واردشدن به حوزه سیاست کلان اتحادیه اروپا، شکل «سیاسی ـ امنیتی» به خود گرفت. جرایم اعراب آفریقایی مسلمان در رسانه‌های اروپایی بزرگ نمایی شد و انعکاس فزاینده‌ای یافت، و پدیده «اسلام هراسی» جای خود را در افکار عمومی باز کرد. در این مورد آگاهی از دیدگاه یکی از رهبران راست‌گرای هلند[1] را که شدیداً با مهاجران مسلمان مسئله دارد، ملاحظه کنیم:

وی در مصاحبه‌ای[2] می‌گوید: «هلند یکی از شلوغ‌ترین کشورهای دنیاست؛ ما در داخل مرزهایمان خارجی زیادی داریم. مردمی که مسلمان هستند، در یک جامعه مدرن به سختی جذب می‌شوند. در این کشور دومیلیون مسلمان زندگی می‌کند که بیش از یک و نیم میلیون نفر آن در طبقات پایین اجتماع قرار دارند. کاری که من در انتخابات اخیر انجام

---

۱. پریم فورتون

۲. مصاحبه با نیوزویک

داده‌ام این بوده است که وضعیت را بخوبی برای مردم شرح داده‌ام. درباره مهاجـران همـواره در رستورانها و محلهای عمومی صحبت می‌شد؛ اما تا به حال درباره این موضوع به‌طور شفاف در پارلمان و یا به‌طور عمومی صحبت نشده بود. سیاستمداران می‌ترسند که به آنها انگ نژادپرست زده شود. به‌نظر متمدنانه نمی‌آید که این موضوع مطرح شود. در واقع نوعی ترور اخلاقی است. شما می‌توانید این سؤال را مطرح کنید که آیا می‌توانید افراد دیگری را وارد فرهنگ خود بکنید. دانشگاهیان درباره این موضوع براحتی صحبت می‌کنند، اما سیاستمداران نمی‌توانند...» و در ادامه مصاحبه خود می‌گوید: «برسر جمعیت مهاجری که هم‌اکنون در هلند زندگی می‌کند چه خواهد آمد؟ چاره دیگری نداریم، جز آنکه آنها در ما ذوب شوند. البته من تا به حال ندیده‌ام که مسلمانان در فرهنگ یهودی‌ها و مسیحی‌ها ذوب شوند. این کار خیلی خیلی سختی است. آنچه من می‌گویم این است که دیگر کافی است. لااقل بر مشکلات خودمان اضافه نکنیم.» خبرنگار از وی می‌پرسد: به این ترتیب می‌توان استنباط کرد که مخالفت شما بیشتر بر روی مسلمانان متمرکز است تا مهاجران؟ وی پاسخ می‌دهد «مشکل اصلی این است که در اسلام خطی بین دولت و مذهب وجود ندارد. در اسلام روشنگری نظیر آنچه طی قرون گذشته انجام پذیرفته رخ نداده است و سنت انسان‌گرایی هم وجود ندارد. از نظر ما آنها در تمدن دیگری زندگی می‌کنند. من امیدوارم که آنها مدرن شوند، عصر روشنگری خود را طی کنند و شاید بعد امکان ذوب آنها در جامعه ما فراهم شود. تا آن زمان هم بهتر است به جای آنکه چشم ببندیم، مشکل را پیش رویمان بگذاریم.»

وی در بخش دیگری از صحبتهای خود می‌افزاید: «به مهاجران

خانه داده می‌شود درحالی‌که به هلندی‌ها خانه نمی‌دهند.» بنابراین همان‌طور که ملاحظه گردید، یک سیاستمدار که داعیه اداره یک جامعه غربی را دارد، چنین نگاه تنگ‌نظرانه‌ای نسبت به مسلمانان دارد و جالب اینکه این طرز تلقی را نیز به ریشه‌های مکتب اسلام تعمیم می‌دهد. بدین مضمون که مسلمانان هرگز متمدن نخواهند شد. لذا بدیهی است که چنین رهبرانی با مسلمانان مشکل دارند نه با مهاجران. با این اوصاف، گرچه هنوز منشوری کلی و فراگیر در رابطه با سیاست مهاجرتی در اتحادیه اروپا نگاشته نشده است، اما بر اساس توافقنامه‌ای که بین اعضای این اتحادیه شکل گرفت، هر یک از اعضای عضو اتحادیه، تا زمان دسترسی به یک توافق کلی، مسئول سیاستگذاری مهاجرتی برای خود هستند. از این‌روست که در برخی کشورهای اروپایی به دلیل باز بودن درهای اداره پلیس به روی هر خارجی از راه رسیده، میزان درخواست پناهندگی در این‌گونه کشورها گاهی به چند برابر سال قبل از آن می‌رسد. و صد البته این مسئله از دید سایر کشورهای عضو پنهان نیست و دولتها در تلاش هستند تا در سال ۲۰۱۰ میلادی، منشوری جامع برای کل اتحادیه اروپا تنظیم کنند تا دیگر شاهد این‌گونه تناقضات در خاک اتحادیه اروپا نباشند.

در این رابطه کمیسیون اروپا از اعضای اتحادیه می‌خواهد که نسبت به تعهد خود برای مبارزه با مهاجرتهای غیرقانونی از طریق دریا همکاری کنند. فرانکو فراتینی[1] کمیسیونر دادگستری اروپا از اعضای اتحادیه خواست که مسئولیتهای خود را در قبال مهاجران تقسیم کنند. وی گفت: «ما نیاز به همکاری واقعی داریم. کشورهای زیادی وعده ارائه قایقهای گشت،

1. Franco Frattini, European Justice Commissioner.

هلی‌کوپتر و هواپیمای گشت دادند، همه اینها فقط روی کاغذ بود و تا به‌حال جنبه عملی به خود نگرفته است.»[1] همزمان با موضع‌گیری این مقام اروپایی، قایقهای گشت فرانسوی ۱۸ جسد متعلق به مهاجران غیرقانونی را روز اول جون ۲۰۰۷ در آبهای نزدیک به کشور مالت از دریا گرفتند. در این رابطه مقامات دریایی مالت اعلام کردند، تماس رادیویی آنها با یک قایق که ۵۳ سرنشین آفریقایی داشته قطع شده بود و دو روز بعد از آن نیز یک قایق با ۲۹ سرنشین لیبیایی را دستگیر کرده‌اند.[2] به هر حال روند قضایا چنین به پیش می‌رود که گویی بیگانه‌هراسی و نژادپرستی گریبان اروپا را درهم فشرده است. در این مورد کمیسیون مبارزه با عدم تساهل و نژادپرستی شورای اروپا طی گزارشی بر افزایش مخاطره‌آمیز بیگانه‌هراسی و نژادپرستی و همچنین از بین رفتن ارزشهای سنتی اروپا با تعصب‌های سیاستمداران علیه مهاجران غیراروپایی تأکید و یادآور گردیده است: تصویر کلی از اروپا به انواع نژادپرستی و تبعیض نژادی معاصر پیچیده و نگران‌کننده است. این گزارش می‌افزاید که جلوه‌های تقویت‌شده نژادپرستی و عدم‌تساهل در تمام ۴۶ کشور عضو شورای اروپا مشاهده می‌شود.

اوا اسمیت اسموسن رئیس این کمیسیون در گفتگو با خبرنگاران به‌مناسبت انتشار این گزارش گفته است: اروپا به خارج کردن مردم از جوامع خود روی آورده و این امر توسعه غم‌انگیزی محسوب می‌شود. اروپا برپایه ارزشهایی چون رویکردهای انسان‌دوستانه و تساهل استوار است، اما به‌نظر می‌رسد ناگهان مهم‌ترین مسئله این قاره امنیت شده و سایر امور برای رسیدن به امنیت قربانی شده‌اند. در ادامه این گزارش آمده است: تبعیض‌نژادی در

1. EuroNews.Net.June,7,2007.

2. Ibid.

بسیاری از کشورهای اروپایی روزانه سیر صعودی طی می‌کند. بسیاری از مردم در عرصه‌های حائز اهمیتی چون استخدام، آموزش، مسکن و بهداشت از تبعیض رنج می‌برند. کمیسیون مبارزه با عدم‌تساهل و نژادپرستی شورای اروپا همچنین گفت: تبعیض علیه نژادهای شرقی، سیاهپوستان و یهودیان در اروپا مشکلی جدی بود؛ اما طی چند سال گذشته در برخی از نقاط افزایش یافته؛ به علاوه در سراسر اروپا، خصومت علیه اقلیت مسلمان در حال افزایش است.

این کمیسیون اروپایی نسبت به افزایش فضای خصومت‌آمیز نسبت به مسلمانان و افرادی که تصور می‌شود مسلمان هستند ابراز نگرانی و نسبت به جلوه‌های اسلام‌هراسی که با ظواهر مختلف در جوامع اروپایی مشاهده می‌شود، ابراز تأسف کرد. گزارش اخیر مرکز اروپایی نظارت بر بیگانه‌هراسی و نژادپرستی نیز اظهار داشته بود که اقلیت مسلمان اروپا با تبعیض نژادی در زمینه‌های شغلی، آموزشی و مسکن روبرو هستند. یک تحقیق بریتانیایی نیز که چندی پیش منتشر شد نشان می‌دهد صنعت فیلم و رسانه بریتانیا و اروپا اشاعه‌کننده اسلام‌هراسی و تعصب علیه مسلمانان هستند. اسموسن اظهار داشت که در برخی از کشورها پلیس بازجویی‌ها و تحقیقاتی را در پیش گرفته که همه آنها مسلمانان را بیش از سایرین مورد هدف قرار داده است.

این گزارش همچنین یادآور شده است که مبارزه علیه تروریسم در بسیاری از کشورهای اروپایی به رویکرد تبعیض‌آمیز منتهی شده است. گزارش شورای اروپا همچنین سیاستمداران اروپایی را برای دامن زدن به آتش نژادپرستی و تعصب علیه خارجی‌ها متهم کرد. رئیس کمیسیون نیز اظهار داشت: به نظر می‌رسد بسیاری از سیاستمداران تصور می‌کنند که این

نوع رویکرد آن چیزی است که مردم می‌خواهند بشنوند.[1]

اما اروپا با توجه به نگاه امنیتی خود به پدیده مهاجرت، هیچ‌گاه نتوانست نیاز کشورهای عضو را به نیروی کار «بدون تخصص» یا «با تخصص پایین» انکار کند. اجلاس «لیسبون» که با عنوان نیاز اروپا به نیروی کار «غیرمتخصص» شکل گرفت، به بررسی این پدیده پرداخت، که چگونه بدون فراموش کردن مشکلات امنیتی، اعضا می‌توانند به نیاز جامعه خود مبنی بر تأمین «نیروی کار غیرمتخصص خارجی» بپردازند. اجلاس «لیسبون» با محوریت «نیاز بدیهی، ترس بیرونی»، بیانگر این واقعیت بود که کشورهای عضو اتحادیه اروپا و بالاخص کشورهای حوزه اسکاندیناوی نیاز مبرمی به «کارگران ساده مهاجر» دارند، اما همواره این نگرانی در میان صاحبان قدرت به چشم می‌خورد که در یک نگاه کلان چگونه می‌توانند اصالت قومی و امنیت اجتماعی خود را حفظ کنند، در حالی که نیاز خود را نیز برآورده سازند.

ولی در نهایت، به‌دلیل غالب بودن نگاه امنیتی بر نگاه اقتصادی و همچنین نقش تصمیم‌گیرندگان و طراحان طرح، که عموماً از اعضای سیاسی کابینه و نه اعضای اقتصادی آن بودند، وزنه به سوی سیاستمداران چرخید و هر یک از کشورهای عضو اتحادیه اروپا دست به تشدید قوانین مهاجرتی خود زدند و از طریق تصویب قوانین در مجلس، هرکدام به نوبه خود تلاش کردند راه ورود خارجی‌ها را به سرزمین خود تنگ‌تر و تنگ‌تر کنند. برای مثال در این رابطه پارلمان کشور پرتغال در ماه مه ۲۰۰۷ قانون جدید مهاجرت را به‌تصویب رساند. بر اساس این قانون مهاجرانی که بیش‌از پانزده سال در کشور اقامت داشته و در زمان ورود زیر سن ده بوده‌اند و همچنین کسانی که در پرتغال از

---

۱. خبرگزاری مهر، ۵ خرداد ۱۳۸۶.

والدین مهاجر متولد شده‌اند و در مدارس پرتغال به تحصیل اشتغال دارند از این پس می‌توانند کارت اقامت دائم دریافت نمایند. بر اساس همین قانون، مهاجرانی که در سالهای ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ از پرتغال درخواست پناهندگی کرده و هم اکنون نیز در پرتغال هستند می‌توانند از این مزایای قانونی استفاده کنند.[1] کشور پرتغال که خود یکی از ضعیف‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین عضو این اتحادیه است با پذیرش مهاجران سیاهپوست از کشورهای مستعمرات سابق خود که به زبان پرتغالی تکلم می‌کنند همچون آنگولا، گینه بیسائو و موزامبیک تلاش دارد که به نیروی کار ارزان قیمت خود بیفزاید.

حضور گسترده سیاه‌پوستان در ترکیب جمعیتی پرتغال کاملاً مشهود است و نظر هر بیننده تازه‌وارد به این کشور را به خود معطوف می‌نماید. بنابراین پرتغال با تصویب قانون فوق دو هدف را تعقیب نموده است: اول اینکه در راستای تصمیمات اتحادیه عمل نموده، دوم اینکه با پذیرش مهاجران مورد نظر توسط پرتغال باعث حفظ و تداوم ارتباطات تاریخی، فرهنگ و زبان مستعمرات سابق خود با سرزمین مادری شده است. لذا بدیهی است که مشی دولت پرتغال هرچه که باشد، اهداف اولیه از پذیرش این قبیل مهاجران را برای بهره‌گیری کار ارزان نفی نمی‌کند. با نگاهی اجمالی به مجموعه قوانین کشورهای اتحادیه اروپا، سه نکته مشترک در تمام آنها دیده می‌شود: ۱ـ چندبرابرکردن مراحل آزمون پرونده مهاجرتی به منظور رد درخواستها پیش از بررسی نهایی. ۲ـ مانع تراشی و عدم دریافت فوری پرونده در مراکز پلیس به منظور محدودکردن تعداد درخواستها. ۳ـ افزایش تعداد رد درخواستها در روزهای اولیه اجرای قانون به منظور ایجاد

1. Parliament approves new immigration law, The portugal News Magazine, 19 may 2007.

مانع روانی برای متقاضیان پناهندگی. برای نمونه، مجلس فرانسه به پیشنهاد وزیر کشور سابق، «نیکولا سارکوزی»، در تاریخ دهم دسامبر ۲۰۰۳ میلادی قانونی را به عنوان «حق پناهندگی» به تصویب رساند که از دیدگاه بسیاری از نهادهای بین‌المللی و همچنین انجمن‌های فرانسوی طرفدار حقوق بشر، با «کنوانسیون ژنو» و همچنین «اعلامیه جهانی حقوق بشر» مغایر بود. در این قانون، وزارت خارجه فرانسه قدرت بیشتری به وزارت کشور واگذار کرد و دست افراط‌گرایان دست راستی را برای رد درخواست پناهندگی در همان ابتدا باز گذاشت. به این ترتیب که بر اساس این قانون تمام درخواست‌های پناهندگی باید در اداره پلیس محلی به ثبت برسد و پلیس پس‌از بررسی مقدماتی پرونده و رد بسیاری از درخواستها در همان ابتدا به‌دلایل مختلف و اغلب غیرمنطقی ـ از جمله «نداشتن آدرس ثابت» یا «عدم نگاشتن درخواست پناهندگی به زبان فرانسه» که برای بسیاری از خارجیان غیرممکن می‌باشد ـ باقیمانده تقاضاها را به «اداره حمایت از پناهندگان و بی‌وطن‌ها»[1] ارسال می‌کرد. البته این رد درخواستها به همین شکل ادامه داشته تا جایی که بر اساس گزارش «کمیساریای عالی مهاجرت» وابسته به سازمان ملل متحد، فقط در سال ۲۰۰۴ میلادی، ۶۱هزار درخواست پناهندگی در اداره حمایت از پناهندگان به ثبت رسیده است که ۹۰ درصد آن از سوی این اداره رد شده است. براساس گزارش اداره حمایت از پناهندگان، درخواست‌کنندگان کارت پناهندگی در نود درصد موارد، به‌دلیل عدم آشنایی به قوانین جدید پناهندگی در فرانسه، به کنوانسیون ژنو استدلال می‌کنند که پس از قانون سال ۲۰۰۳، از نظر دولت فرانسه بی‌اعتبار است.[2]

---

1. OFPRA.

۲. خدامی، مجید، دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه شناسی در دانشگاه نیس، فرانسه.

این رد درخواستها در حالی است که بر اساس توافقنامه ژنو در سال ۱۹۵۲، تمام کشورهای جهان ملزم به پذیرش درخواست پناهندگی، از میان تمام اقوام، بدون توجه به جنس، رنگ پوست، نژاد، دین و ملیت شده‌اند. مضاف بر اینکه بر اساس «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، تمام افرادی که در کشور خود مورد شکنجه، یا آزار قرار گرفته یا تهدید به مرگ می‌شوند، حق دارند از کشور ثالثی درخواست پناهندگی کنند. اما بر طبق گزارش انجمن حمایت از حقوق پناهندگان فرانسه، در بررسی پرونده‌ها، نگاههای نژادپرستانه بآسانی به‌چشم می‌خورد. «تهدید امنیتی» از دلایل شایع رد درخواست بسیاری سیاهپوستان و مسلمانان است.[1] مضاف بر آن، رفتار پلیس در زمان تحویل گرفتن پرونده با افراد نیز غیرعادلانه توصیف شده است.

وجه دیگری که در رابطه با این پدیده باید مورد توجه قرار داد، برخورد دولت فرانسه با سازمانهای غیردولتی است. از آنجا که در سیستم دموکراسی فرانسوی، تنها دولت بازیگر عرصه سیاسی نیست و انجمن‌ها، نهادهای بین‌المللی حقوق بشر و رسانه‌ها هرکدام به‌تنهایی وزنه‌ای جداگانه در عرصه سیاسی این کشور هستند، رفتار دولت فرانسه، همواره با تیزبینی خاصی از سوی هریک از این نهادها مورد بررسی قرار می‌گیرد. لذا آنها همه جوانب کار را در نظر دارند. در حال حاضر تخمین زده می‌شود که بیش‌از هشت میلیون مهاجر غیرقانونی در ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا زندگی می‌کنند. بر همین اساس سالیانه بیش از ۵۰۰هزار نفر نیز به‌طور غیرقانونی به این عده اضافه می‌شوند.[2] لذا برای ممانعت از افزایش این روند، کمیسیون اروپا سعی در تصویب لوایح جدید و ابلاغ به اعضای اتحادیه دارد. در این

---

۱. همان منبع.

2. The portugal News Magazine , 19 may 2007.

رابطه کمیسیون اروپا در اقدامی دیگر از صاحبان شرکتها و افراد حقیقی درخواست کرده است که به مهاجران غیرقانونی شغل ندهند. براساس این قانون درصورت تخلف این قبیل شرکتها مجازات و تعطیل خواهند شد.[۱]

به هرحال تضییقات علیه مهاجران روز به روز بیشتر و بیشتر می گردد. در این رابطه ماهنامه «لوموند» در مارس ۲۰۰۴، اروپا را «گورستان حقوق مهاجران» نامید و در مقاله تندی به قلم آلن موریس[۲] قانون جدید مهاجرتی فرانسه را به باد انتقاد گرفت. همچنین برخی انجمن‌ها اعلام کردند که قانون ۱۰ دسامبر ۲۰۰۳ حقوق مهاجران را در فرانسه به‌طور بنیادینی تغییر داد. سازمانهای غیردولتی نیز اعلام کردند که هم اکنون ۲۵هزار نفر به‌طور قاچاق در خاک فرانسه زندگی می کنند که وضعیت آنان بسیار دردناک است که با وضع قانون جدید، حداقل شانس اینان برای زندگی قانونی در فرانسه به صفر نزدیک می‌شود.[۳]

در این شرایط، وزیر کشور فرانسه از آماده‌سازی طرحی برای تصویب در سال ۲۰۰۷ میلادی خبر می‌دهد که بر اساس آن شرایط ورود خانواده‌های پناهندگان را به خاک فرانسه سخت‌تر می کند. او از «مهاجران نادرست» صحبت می کند. کسانی که به نظر او، با اظهارات دروغ و ادعاهای غیرقابل اثبات، درخواست اقامت می‌کنند. در واقع اشاره وی به افزایش قابل توجه تعداد درخواستهای پناهندگی در طی سالهای اخیر بوده‌است. اما جناح راست و بالاخص راست افراطی در اروپای غربی و بخصوص در فرانسه همواره بر حفظ منافع ملی و محکم نگهداشتن مرزها تأکید داشته

---

1. Ibid.
2. Alain Morice.
۳. خدامی، مجید، دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی در دانشگاه نیس، فرانسه.

است، تا آنجا که «لوپن»، رئیس حزب «مرز ملی»[1] همواره بر اخراج خارجیان از فرانسه تأکید داشته و بیکاری فزاینده در فرانسه را معلول حضور بدون محدودیت خارجیان در فرانسه می‌داند. وی در جواب مخالفان خود که او را به «راسیست یا نژادپرست» بودن متهم می‌کنند، خود را میهن‌پرستی می‌داند که به جای فکرکردن به منافع اروپا به منافع ملی و مردم سرزمین خود فکر می‌کند.

حزب مرز ملی در پژوهشی نشان داد که پناهندگان برای گرفتن کارت اقامت از چهار روش معمول استفاده می‌کنند.[2] اما، «نیکولا سارکوزی»، وزیر کشور سابق و رئیس‌جمهور فعلی که خود نیز فرزند یک مهاجر

---

1. Frontière Nationale.

۲. دسته اول پناه جویان «کنوانسیونی» هستند که برای دست یافتن به کارت اقامت، به متن کنوانسیون ژنو استدلال می‌کنند، که بر اساس آن، کسانی که در کشور خود و توسط دولت مرکزی، رسماً دچار شکنجه قرار گرفته یا تهدید به مرگ شده باشند، حق دارند مکانی امن در کشور دیگر برای خود بیابند. گروه دوم پناهجویان هستند که در درخواست پناهندگی خود به «قانون اساسی جمهوری فرانسه» استدلال می‌کنند. این قانون به افراد حق می‌دهد که بدون در نظر گرفتن محل تولد، محل اقامت خود را با میل شخصی انتخاب کنند. دسته سوم پناهندگان «سرزمینی» هستند. یعنی کسانی که مورد شکنجه و آزار افرادی خارج از حوزه قدرت دولت متبوع خود قرار می‌گیرند. مانند افرادی که توسط گروههای فشار یا مافیا و یا گروههای تروریستی زیرزمینی مورد شکنجه و تهدید قرار می‌گیرند. در نهایت، دسته چهارم مهاجران مرزی هستند که به روشهای غیرقانونی و غالباً از طریق قاچاقچیان انسان، خود را به مرز زمینی یا هوایی (فرودگاهی) می‌رسانند. اینان پس از ورود، به منطقه حفاظت شده‌ای به‌نام «منطقه انتظار» انتقال داده می‌شوند، و به آنان ۹۶ ساعت فرصت داده می‌شود که مدارک خود را به مسئولان ارائه کنند. بر اساس تحقیقات پلیسی، این دسته از پناهجویان غالباً مدارک مستندی برای ارائه ندارند و به کشور مبدأ یا به کشور ثالثی انتقال داده می‌شوند. اما درصورت پذیرش مدارک اولیه به آنها ویزای ۸ روزه‌ای داده خواهد شد که درخواست پناهندگی خود را مانند گروه اول پر کنند.

اروپای‌شرقی[1] می‌باشد، از مخالفان سرسخت حضور خارجیان در این کشور است. بیرون کردن فله‌ای خارجیان بدون کارت اقامت، جلوگیری از «ازدواجهای سفید»[2] و همچنین قانون «مهاجرت انتخابی»[3] از جمله روشهایی است که او برای بازگرداندن خارجیان به کشورشان استفاده می‌کند. در این قانون، به افرادی که سارکوزی به اصطلاح آنها را «ظرفیتها و هوشها» می‌نامد، فرصت نسبتاً خوبی برای نشان دادن ظرفیت خود داده خواهد شد و بالعکس سخت‌گیری شدیدی نسبت به سایرین اتخاذ و مانع از ورود افراد با هوش متوسط خواهد شد.

مخالفان، از جمله «انجمن مبارزه با مهاجرت زباله‌ای»[4]، این طرح را دزدی مغزهای کشورهای دیگر می‌دانند و می‌گویند که انسان مانند مواد خوراکی نیست که آن را پس از مصرف به سطل زباله بیندازیم.[5] علاوه بر

---

۱. مجارستان.

۲. همان به اصطلاح ازدواج صوری برای گرفتن کارت اقامت و گذرنامه فرانسوی است.

۳. قانون «مهاجرت انتخابی» که در ۱۸ می ۲۰۰۶ به تصویب رسید به تحصیل‌کرده‌های کشورهای خارجی با مدارک تحصیلی بالا و کارهای علمی معتبر اجازه می‌دهد که در کشور فرانسه به تحصیل و کار مشغول شوند. همچنین به سرمایه‌گذاران، ورزشکاران با مدالهای جهانی و هنرمندان نامدار اجازه می‌دهد که به مدت سه سال توانایی خود را در این خاک نشان دهند، که در غیر این صورت به کشور خود بازگردانده خواهند شد.

۴. کنایه از طرح وزیر کشور در به زباله انداختن افراد باهوش متوسط است.

۵. طرفداران این نظریه معتقدند که این قانون، باعث افزایش فقر و عدم‌پیشرفت سایر کشورهای درحال‌توسعه و توسعه‌نیافته خواهد شد. علاوه بر آن، مخالفان می‌گویند که این قانون سخت‌ترین و غیرعادلانه‌ترین قانون در تاریخ فرانسه از پایان جنگ جهانی دوم است. اما موافقان، این طرح را راهی برای برآورده کردن نیازهای کشور می‌دانند و عنوان می‌کنند که همچنان که طرح «مهاجرت انتخابی» در کانادا و استرالیا در حال اجراست و این گونه کشورها از طریق مصاحبه و روشهای دیگر اقدام به جذب نخبگان می‌کنند، فرانسه نیز می‌تواند از این راه، نیاز خود را در رابطه با مغزهای جدید برطرف کند.

آنچه مطرح شد، قانون پیشنهادی جدیدی که سارکوزی در سال ۲۰۰۷ به مجلس ارائه کرد، از هم‌اکنون با مخالفتهای شدید در داخل این کشور مواجه است، در صورت تصویب شرایط ورود برای همسر، فرزندان و وابستگان مهاجران سخت‌تر می‌شود. مخالفان می‌گویند که این قانون، ابتدایی‌ترین حقوق انسانی را نیز به زیر سؤال برده، چرا که حق مسلم مهاجران ـ زندگی در کنار خانواده ـ را از آنها می‌گیرد.

در واقع، چیزی که سارکوزی را ناخرسند کرده این است که براساس آمار اداره پلیس بیش از هشتاد درصد ویزاهای تمدید شده در فرانسه مربوط به وابستگی‌های خانوادگی یا ازدواج با فرانسوی بوده است و تنها هفت درصد ویزاها به ویزاهای کاری اختصاص داشته.[1] وی هدف خود را برای به اجرا گذاشتن این قانون، اصلاح چنین وضعیتی عنوان می‌کند.

در نهایت، باید گفت، بر اساس آمار[2]، در سال ۱۹۹۹ تعداد کمی ـ بیش از چهار میلیون ـ مهاجر در فرانسه ساکن بوده که معادل ۷ درصد جمعیت این کشور است. با این حال مهاجران مقیم فرانسه، فقط ۴ درصد نیروی شاغل جامعه را شامل می‌شوند، اما به دلیل حساسیت تاریخی پدیده مهاجرت در افکار عمومی فرانسویان، بحث اقامت اینان در خاک فرانسه یکی از موضوعات محوری بحثهای انتخاباتی است. این موضوع بالاخص پس از حملات ۱۱سپتامبر به آمریکا جنبه‌های جدیدی به خود گرفت.

در هر صورت موضوع بحث‌انگیز مهاجرت همواره دستاویز

---

1. Ibid.

۲. مؤسسه Insee، معتبرترین مرکز آمارگیری فرانسه.

اجلاسهای بین‌المللی و کنفرانسهای دولتی و غیردولتی بوده است، از جمله در این مورد می‌توان به سی‌وششمین کنگره فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر که در فاصله روزهای ۱۹ تا ۲۵ آوریل سال ۲۰۰۶ در لیسبون پایتخت پرتغال برگزار شد، اشاره کرد.[۱] نتیجه ملموسی حاصل نگردید. انگیزه فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر در انتخاب موضوع این کنفرانس طرح و بررسی این واقعیّت بود که به‌رغم گسترش روزافزون مهاجرت و با اذعان به اینکه طیّ ۲۵ سال گذشته رقم مهاجران دو برابر شده و با اینکه این رقم حدود ۳ درصد کلّ جمعیّت جهان است، سیاست ضدّمهاجرت کشورهای ثروتمند موجب شده، از یک سو موج مهاجرت بیشتر در محدوده کشورهای جنوب صورت گیرد و ازسوی دیگر رقم مهاجران غیرقانونی افزایش یافته است.[۲]

براساس نظرسنجی مؤسسه «پاپیولس»، سه نفر از هر چهار پاسخ‌دهنده در این نظرسنجی معتقدند، مشکل پناهجویان و مهاجرت در کشور انگلیس نه تنها بهبود نیافته، بلکه بدتر نیز شده است. بر اساس این نظرسنجی، ۷۷ درصد افراد مورد پرسش واقع شده معتقدند این مشکل بزرگتر شده است و فقط چهار درصد اعتقاد داشتند که این مشکل درحال

---

۱. در این کنفرانس که نمایندگان بیش از ۲۰۰ نهاد حقوق بشری و دیگر نهادهای جامعه مدنی، سندیکاها، سازمانهای بین‌المللی و اروپایی کمیساریای حقوق بشر و کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل، سازمان بین‌المللی کار، کمیته سازمان ملل ناظر بر حقوق کارگران مهاجر، کمیسیون و پارلمان اروپا، دبیرکل سازمان کشورهای فرانسوی زبان، رئیس‌جمهور پیشین پرتغال، اساتید و محقّقان دانشگاه و...شرکت داشتند.

۲. آمار رسمی رقم مهاجران غیرقانونی در کشورهای اروپایی را ۱۰ درصد تا ۱۵درصد کلّ مهاجران (۵۶میلیون) تخمین می‌زنند، در حالی که این رقم فقط در هند نزدیک به ۲۰ میلیون است. نزدیک به ۴۰ درصد از مهاجران در جستجوی کارند و بقیه آنان یا قربانی قهر طبیعت (خشکسالی، سیل، زلزله)، گرسنگی و فقر و یا مقهور جنگهای داخلی یا منطقه‌ای هستند.

برطرف شدن است.

«حزب ملی بریتانیا» از جمله گروههای متهم به نژادپرستی است که یکی از شعارهای خود را مقابله با پناهجویان و مهاجران قرار داده است، اما تنها سه درصد شرکت‌کنندگان در این نظرسنجی معتقد بودند که این حزب می‌تواند مشکل دیرپای پناهندگی و مهاجرت را در انگلیس برطرف سازد.

ایتالیا نیز که به عنوان یکی از مقاصد اصلی مهاجرتهای غیرقانونی ازجانب کشورهای آفریقایی و آسیایی به شمار می‌رود، همچنان شاهد ورود بی‌وقفه مهاجران است. طی یک دوره شش ماهه، ایتالیا ۴۲ هزار مهاجر غیرقانونی را از خاک خود اخراج کرده یا مانع ورود آنان شده است. پلیس ایتالیا اعلام کرده است، طی یک ماه دو قایق با ۴۰۰ سرنشین را که قصد داشتند به صورت غیرقانونی وارد جزیره «لامپه دوزا» در جنوب این کشور شوند، توقیف کرده است. این مهاجران تا بازگشت به کشور خود در اردوگاههای موقت ویژه مهاجران محبوس می‌گردند. در همین باره بنا به اظهار پلیس مرزی ایتالیا اردوگاه «لامپه دوزا» که مرکز اصلی جذب مهاجران توقیف شده است، در بسیاری مواقع گنجایش افراد بیشتر را ندارد و آنان به اردوگاههای دیگری منتقل می‌شوند.

سالانه ۵۰۰هزار مهاجر وارد اروپا می‌شوند و هر یک از این افراد مبالغی بین ۱۶۰۰ تا ۲۰هزار یورو پرداخت می‌کنند که سالانه ۲/۵ میلیارد یورو درآمد نصیب گروههای مافیایی و قاچاقچیان انسان می‌شود. براثر فعالیت گسترده قاچاقچیان انسان که مهاجران را به صورت انبوه سوار بر قایقها و کشتی‌های فرسوده می‌کنند، گفته شده طی دو سال صدها نفر در دریای مدیترانه غرق و گروهی دیگر نیز ناپدید شدند.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۰ به تصویب «عهدنامه بین‌المللی حمایت از حقوق تمامی کارگران مهاجر» دست زد. هر چند که این عهدنامه هفتمین عهدنامه بنیادی حقوق بشر به شمار می‌رود، ولی طیّ سالیان گذشته تنها ۳۵ دولت به آن ملحق شده‌اند. و جالب اینکه هیچ یک از کشورهای اروپایی، ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهایی که مقصد اصلی مهاجران به‌شمار می‌آیند، تاکنون به این عهدنامه نپیوسته‌اند.

طبق آمار ارائه شده از سوی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۵ میلادی، ۵۹۴ هزار و ۳۰۰ مهاجر فقط به جمعیت کشوراسپانیا اضافه شده است که این رقم دو برابر مجموع مهاجران کشورهای آلمان، فرانسه و انگلیس بوده است. جمعیت اسپانیا در حال حاضر ۴۲ میلیون و۱۹۷ هزار و ۹۰۰ نفر است که در سال ۲۰۰۵، ۶۴۷ هزار و ۳۰۰ نفر رشد داشته است که از این تعداد ۵۹۴ هزار و ۳۰۰ نفر مهاجر بوده‌اند. براساس گزارش دفتر آمار اتحادیه اروپا، اسپانیا و ایتالیا در همان سال، جمعیت اتحادیه اروپا را نزدیک به دو میلیون نفر افزایش داده‌اند. بنابراین گزارش، جمعیت اتحادیه اروپا ظرف یک سال بیش از یک میلیون و ۸۸۸ هزار نفر رشد داشته است.

در این میان، افزایش طبیعی جمعیت در اتحادیه اروپا ناشی از زاد و ولد حدود ۲۰۰ هزار نفر بوده و یک میلیون و ۶۸۸ هزار و ۴۰۰ تن دیگر از آن را ورود مهاجران در برگرفته است. بیش از یک سوم افزایش جمعیت اروپا متعلق به اسپانیاست که طی همان سال ۵۹۴ هزار و ۳۰۰ مهاجر را در خود جای داده است. پس از آن، ایتالیا با پذیرش ۵۱۱ هزار و ۲۰۰ نفر مهاجر قرار دارد. انگلیس نیز ۱۰۳ هزار نفر، آلمان ۱۴۴ هزار و ۹۰۰ نفر و فرانسه ۵۵ هزار نفر مهاجر جدید داشتند.

هراس اروپا از مهاجران مسلمان؛ تخیل یا واقعیت[1]

فرانسه سرزمین مهاجران لقب گرفته است و آرزوی بسیاری که سودای مهاجرت دارند. اما قضایا به همین آسانی هم نبوده و نیست. مهاجرت گسترده به فرانسه مسائلی را در پی داشته که همچنان جامعه فرانسوی با آنها دست به گریبان است. گاه این مسائل در قالب شورش بروز یافته و گاه در شکل گروههای نژادپرست. در کنار این مسائل، سنت انقلابی‌گری در فرانسه نیز همچنان این کشور را در کانون توجه همگان قرار داده است. نمونه آن اعتراض گسترده شهروندان فرانسه به دولت در نوامبر ۲۰۰۶ است که حومه پاریس را دربرگرفت. دربارهٔ ریشه‌های این واقعه و هویت آشوبگران تحلیل‌های بسیاری به عمل آمده است که برخی از آنها مسلمانان مقیم فرانسه را نشانه رفته است. اما بعضی‌ها تحلیلی متفاوت با اسلام‌ستیزان ارائه می‌دهند.

در مقطع زمانی حاضر که اسلام و اعتقادات اسلامی از محدوده مرزها و جغرافیای جوامع اسلامی فراتر رفته و اقصی‌نقاط جهان را درنوردیده،

---

۱. گهواره اسلام مدرن در کدام سرزمین قرار دارد؟ این پرسش را دبیر بخش فرهنگ و اندیشه روزنامه آلمانی «دی ولت» (Die Welt) طی گفتگوی با «خوان گویتیسولو» (Juan Goytisolo)، یکی از سرشناس‌ترین نویسندگان و متفکران معاصر اسپانیا در میان گذاشته است. پاسخ او صریح و روشن است: «ایران، در درجه اول ایران؛ به دلایلی که خواهم گفت. و از سوی دیگر اروپا؛ چرا که اسلام در اروپا با نظام سیاسی و اجتماعی این قاره به سازگاری و هماهنگی رسیده و در نمود خود، غربی و مدرن شده است. منظور من مهاجران مسلمان در فرانسه و آلمان نیستند، بلکه منظورم برای مثال مسلمانان بالکان است. در جنگ بالکان، مسلمانان بوسنی به دمکراسی و کثرت‌گرایی استناد می‌کردند؛ درحالی‌که صربهای مسیحی از خون و خاک می‌گفتند. در جهان اسلام، اروپا دو متحد طبیعی دارد: مراکش و ترکیه. سیاستمداران دوراندیش در اروپا به این امر واقف‌اند و مقدمات نزدیکی این دو کشور را به قاره اروپا تدارک می‌بینند. البته مراکش هرگز به عضویت در اتحادیه اروپا نخواهد رسید. اما نقاط مشترک بسیاری در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان این کشورها وجود دارد. (خسرو ناقد، ماهنامه آفتاب، سال سوم، شماره ۳۰، آبان ۱۳۸۲.)

جایگاه و موقعیت مسلمانان نیز از طریق مهاجرت به سرزمینهای غربی کاملاً تثبیت شده است. نگرش و دیدگاههای مختلفی از حضور مسلمانان در اروپا وجود دارد که متأسفانه این نگاه در سالهای اخیر عمدتاً منفی و کاملاً تبعیض آمیز است. در این ارتباط یک نویسنده انگلیسی [1] طی مقاله‌ای که در مجله آلمانی اشپیگل به چاپ رسیده می‌نویسد: «شاید تا چند سال پیش، اتباع مسلمان کشورهای جنوب آسیا که در انگلیس زندگی می‌کردند، خود را جزئی از جامعه این کشور می‌دانستند، اما مدتی است که ورق برگشته است؛ آنها در خانه خودشان غریب و منزوی شده‌اند. نارضایتی شدید مسلمانان جوان انگلیسی نیز اکنون بشدت احساس می‌شود.»

براساس نظرسنجی انجام شده، یک سوم از مسلمانان ۱۸ تا ۲۴ ساله‌ای که در انگلیس زندگی می‌کنند ترجیح می‌دهند به جای زندگی در سایه قوانین این کشور، از قوانین اسلامی پیروی کنند. ۸۱ درصد از مسلمانانی نیز که در انگلیس زندگی می‌کنند، تأکید کرده‌اند که در درجه اول خود را مسلمان می‌دانند و تنها در درجه دوم، شهروندی انگلیسی را به عنوان هویت خود در نظر دارند. این میزان در میان کشورهای مختلف یکسان نبوده و مثلاً مسلمانان اردن، مصر و ترکیه، درصد بسیار پایین‌تری از چنین حس هویتی را به نمایش گذاشته‌اند. اما این آمار واقعاً شگفت‌آور است.

نباید این نکته را از نظر دور کنیم که پس از جنگ جهانی دوم، سیاستهای دولت انگلیس بر پذیرفتن مهاجران در جامعه این کشور متمرکز شده بود و شاید انگلیس بیش از هر کشور دیگری در اروپا بر چنین سیاستی اصرار می‌ورزید. حتی برخی قوانینی که در انگلیس به تصویب رسیدند، نیز موجب

---

۱. توماس هوتلین.

مهاجرت تعداد بیشتری از مسلمانان شبه‌قاره هند به انگلیس در دهه ۱۹۵۰ میلادی شد. این مهاجران برای دست یافتن به حقوق شهروندی در انگلیس و اقامت در این کشور هیچ مشکلی نداشتند. از سال ۱۹۶۲ میلادی و با تصویب یک قانون جدید، این وضع تا حدی تغییر کرد، به طوری که نیاز به داشتن تخصص شغلی و تحصیلات نیز در پذیرش مهاجران مورد توجه قرار گرفت. با وجود این، جذابیت انگلیس برای مهاجرت همچنان بالا بود و نهایتاً مهاجران بیشتری، ساکن انگلیس شدند.

بسیاری از مهاجران جدید در خانه جدیدشان موفقیت‌های خوبی کسب کردند. آنها با پشتکار و کاری بودند و در مشاغلی مانند فروشندگی، کار در شرکتهای نساجی و رانندگی موقعیت خود را تثبیت کردند و به بخشی از طبقه متوسط جامعه انگلیس پیوستند.

نمی‌توان از این واقعیت چشم‌پوشی کرد که در همان زمان هم نمونه‌های تبعیض علیه مسلمانان کم نبود. اما به هر حال مهاجران مسلمان در انگلیس دائماً در تلاش بودند که موقعیت بدست آمده را به خطر نیندازند و آن‌گونه که «تیموتی گارتن‌اش» تاریخ‌نگار انگلیسی می‌گوید، آنها تمایلی عمومی به گردن نهادن به قوانین داشتند. این وضعیت بخصوص در لندن کاملاً قابل مشاهده بود. جامعه چند فرهنگی لندن براحتی مهاجران را در خود پذیرفته بود. در همان زمان، برخی از کارخانجات نساجی در شمال انگلیس ناگهان به تعدیل نیرو و کاهش فعالیت خود روی آوردند و همین امر باعث شد بسیاری از مهاجران بنگلادشی و پاکستانی، شغل خود را از دست بدهند و مثلاً در یک منطقه مهاجرنشین در انگلیس، نرخ بیکاری به ۳۸ درصد برسد.

اما فقر و بیکاری تنها عامل به انزوا کشانده شدن مهاجران مسلمان در

جامعه انگلیس نبود. مسلمانان به دلیل پیروی از قوانین اسلامی نمی‌توانستند در برخی جهات، خود را به طور مطلق با جامعه انگلیس هماهنگ کنند و به همین جهت، جامعه مسلمانان انگلیس در درون بسیار قوی‌تر از روابط بیرونی بود. آمار ازدواج این افراد نیز صحه گذاشتن برهمین مدعا بود؛ زیرا تقریباً تمام مسلمانان جنوب آسیا که در انگلیس زندگی می‌کردند، در درون جامعه خود به انتخاب همسر روی می‌آوردند. اما از زمان وقوع حوادث ۱۱سپتامبر و بمب‌گذاری‌های سال گذشته در لندن فشارها بر مسلمانان انگلیس افزایش یافته و آنها بیش از گذشته به حاشیه رانده شده‌اند.

این وضعیت، یک دور باطل را به نمایش گذاشته است. پیش از این، آمار افرادی که ناگهان توسط پلیس انگلیس متوقف شده و مورد سؤال قرار می‌گرفتند، سالانه به ده هزار مورد می‌رسید. اما پس از وقوع انفجارهای لندن، آمار مشابهی فقط در ظرف دو ماه مورد توجه قرار گرفت و اکثریت قریب به اتفاق افرادی که پلیس انگلیس، آنها را متوقف کرده بود، مسلمان بودند. به همین جهت، مسلمانان انگلیس و بخصوص مهاجران آسیای جنوبی، احساس می‌کنند که برنامه تونی بلر نخست‌وزیر وقت این کشور برای مقابله با تروریسم، عملاً برنامه‌ای علیه مسلمانان است.

برنامه تروریستی خنثی شده دیگری در انگلیس نیز همین شرایط را دامن زد؛ به طوری که ۲۵۰ افسر پلیس انگلیس شبانه به بهانه جستجو برای مواد شیمیایی انفجاری به مناطق شرق لندن هجوم بردند و با بازداشت دو برادر مسلمان، به این تنشها دامن زدند. آزادی یک هفته بعد آنها به علت نداشتن مدرک از دست داشتن این دو برادر در توطئه تروریستی نیز نتوانست دیدگاه مسلمانان منطقه نسبت به عملکرد دولت و پلیس انگلیس علیه مسلمانان را تغییر دهد. پلیس لندن مدعی است که بین ۸۰۰ تا ۱۲۰۰ مسلمان انگلیسی

جوان در آستانه پیوستن به گروههای تروریستی هستند. اقدامات اخیر دولت و پلیس انگلیس علیه مسلمانان نیز این رویکرد آنها را بخوبی به نمایش گذاشته است. اما اکنون مسلمانان ساکن انگلیس در خانه خودشان احساس غربت می‌کنند و همین شاید بدترین نتیجه چنین سیاستهایی باشد.»[۱]

چنانچه بخواهیم همین بررسی را در مورد فرانسه انجام دهیم، تحقیقاً اوضاع مسلمانان بهتر از اینکه در انگلیس هست، نخواهد بود؛ بخصوص اینکه آمارهای راجع به تعداد مسلمانان فرانسه نیز بسیار متفاوت است. وزارت امور خارجه آمریکا در سال ۲۰۰۶ میلادی، مسلمانان فرانسه را حدود ۱۰درصد جمعیت این کشور اعلام کرد. از سوی دیگر یک نظرسنجی عمومی کشور فرانسه، مسلمانان این کشور را سه درصد اعلام کرد. این درحالی است که سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا «سیا»، این تعداد را بین ۵ تا ۱۰ درصد دانسته است.

وزارت کشور فرانسه در سال ۲۰۰۰ میلادی، مسلمانان این کشور را حدود چهار میلیون و یکصد هزار نفر و افراد تازه مسلمان را حدود چهل هزار نفر اعلام کرد.

تحقیقات به عمل آمده توسط «میشل تربالات»[۲] براساس سرشماری به‌عمل آمده درسال ۱۹۹۹ میلادی می‌گوید که این آمارها اغراق‌آمیز است؛ زیرا براساس بعضی از این سرشماری‌ها، گاهی این تعداد بین ۵ تا ۶ میلیون نفر از جمعیت کل فرانسه را نیز مطرح می‌کند که از این میان ۳ میلیون و ۷۰۰هزار نفر را مسلمانانی می‌داند که آباء و اجدادشان در کشورهایی زندگی می‌کرده‌اند که «اسلام» دین غالب آنها بوده است.

---

۱. روزنامه اعتماد ملی، شماره ۱۵۹، پنجشنبه بیست و ششم مرداد ماه ۱۳۸۵، صفحه ۱۱.

۲. یکی ازمحققان مؤسسه INED.

البته ممکن است که در این بین تعدادی هم بی‌مذهب و ملحد باشند که تنها به واسطه اجدادشان مسلمان نامیده شوند. این تحقیق همچنان نشان داد که برخی از این مسلمانان خود را افرادی توصیف کرده‌اند که ملزم به رعایت اصول دینی خود هستند. برخی نیز مدعی شده‌اند که جمعه‌ها به طور منظم به مساجد رفته و در نماز جماعت شرکت می‌کنند. بعضی‌ها هم به رعایت اصول دینی در ماه مبارک رمضان بسیار اهمیت می‌دهند.

همان‌طور که گفته شد، برخی از مسلمانان اعتقادات مذهبی محکمی ندارند و در این بین افرادی هم هستند که به مسیحیت گرایش دارند که این اقلیت مسلمان در برابر طیف وسیع مسیحیانی که به مطالعه اسلام پرداخته و مسلمان می‌شوند، آمار ناچیزی است.

بررسی آمار دیگری در سال ۲۰۰۴ توسط «میشل تربالات» مسئول مؤسسه پیش‌گفته انجام شد. در این آمارگیری که بر اساس سرشماری عمومی سال ۱۹۹۹ بود، غیر از سؤالات معمول، سؤالاتی در مورد اصلیت والدین و پدربزرگ و مادربزرگ آن افراد نیز وجود داشت. نتیجه سرشماری نشان داد ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از شهروندان فرانسه، مسلمانانی هستند که پدر، مادر، پدربزرگ و مادربزرگشان مسلمان بوده و دین غالب کشورشان نیز اسلام بوده است. بیش از ۱۴ میلیون نفر از مردم فرانسه (۲۳درصد از کل جمعیت این کشور) پدر و مادر خارجی، بویژه کشورهای اروپایی، دارند. با وجود این، ۳ میلیون نفر اهل مغرب و ۷۰۰ هزار نفر نیز از کشورهای عضو ساحل غربی آفریقا هستند. به هر حال، آمار سال ۱۹۹۹ نشان داد که یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر، بدون در نظر گرفتن ملیت، از کشورهای غالباً اسلامی به فرانسه مهاجرت کرده‌اند.

بنابراین تاریخچه جمعیت مسلمانان در فرانسه به سال ۷۳۲ میلادی،

بازمی گردد. مسلمانان در جنگ مشهور «توریان» از فرانسوی‌ها شکست خوردند، اما در قرن نهم موفق شدند بخشهایی از جنوب فرانسه را اشغال کنند. در خلال سالهای ۱۵۴۳ و ۱۵۴۴ میلادی، شهر «تولون» یکی از ارکان اساسی ارتش عثمانی تحت حکومت «ژنرال بارباروسا» به حساب می آمد.

پس از جنگ جهانی دوم، خیل عظیمی از مسلمانان که بیشتر مرد بودند، برای «کار» به این کشور مهاجرت کردند. این مهاجرت گسترده کارگران به دلیل عدم وجود نیروی کار برای نوسازی خرابی های ناشی از جنگ بود. مهاجران عمدتاً از الجزایر و دیگر کشورهای مستعمره آفریقای شمالی بودند. البته اسلام پیشینه قدیمی تری در فرانسه دارد.

واژه «مسلمان» برای بسیاری از مردم فرانسه واژه مبهمی است. برای مثال آنان گاهی اوقات این کلمه را برای اشاره به یک اصل و نسب به کار برده و گاهی از آن به عنوان آیینها و مناسک مذهبی متفاوت یاد می کنند. اگر چه دولت فرانسه همواره هیچ تعهدی نسبت به دیگر ادیان از خود نشان نمی دهد و آنان را به رسمیت نمی‌شناسد اما در سالهای اخیر اقدام جالبی در راستای سازماندهی مسلمانان این کشور به عمل آورده است. «نیکولاس سارکوزی» وزیر کشور وقت فرانسه در سال ۲۰۰۲ «انجمن مذهبی مسلمانان فرانسه» را پایه‌گذاری نمود. گفتنی است اگر چه این انجمن به طور غیررسمی از سوی دولت به رسمیت شناخته می‌شود، اما دارای حقوق مشخص بوده و یک انجمن غیرانتفاعی و غیردولتی به حساب می‌آید. این انجمن در سال ۲۰۰۴ توسط «دلیل بوباکر» رئیس روحانی مسجد جامع پاریس اداره می‌شد. نگرش غیرمذهبی «سارکوزی» و رفتار دوگانه وی در این زمینه باعث شد تا هر دو حزب چپ و راست مجلس فرانسه خشمگین شوند.

نسل اول مهاجران مسلمان فرانسه، کارگران بازنشسته‌ای بودند که

به‌واسطه خانواده‌های خود، رابطه‌ای عمیق با میهن مادری خود داشتند. در سال ۱۹۷۴ میلادی دولت فرانسه قانونی را تصویب کرد که به موجب آن به خانواده‌های این مهاجران اقامت فرانسوی داده می‌شد و در پی این قانون شمار زیادی از زنان و کودکان به فرانسه نقل مکان کردند. پس از چندی بسیاری از این مهاجران دریافتند که دیگر میلی برای بازگشت به وطن خود ندارند و همین امر باعث شد پیش از بازنشستگی کامل خواستار «ملیت فرانسوی» شوند.

شرایط برای نسل دوم مهاجران متفاوت بود. زیرا آنها متولد فرانسه بودند و طبق قانون، دیگر مشکل ملیت فرانسوی نداشتند. اما اصلاح قانون ملیت فرانسوی در سال ۱۹۹۲ میلادی باعث شد تا اعطای ملیت فرانسوی که پیشتر به طور خودکار اعطا می‌شد، تا سن بلوغ به تأخیر بیفتد. بسیاری از این افراد در حومه‌های شهر ساکن هستند و دولت نیز برنامه‌ریزی اساسی برای آنان نکرده است. «اولیور روی» در این باره می‌گوید: نسل اول مهاجران، بر «ملیت» خود بیش از «مسلمان بودن» پافشاری داشتند ولی در بین نسل دوم این امر کمتر به چشم می‌خورد.

نسل دوم مهاجران مسلمان فرانسه، اغلب مخالفان سیاستهای دولت سکولار فرانسه هستند. به نظر می‌رسد، بین افرادی که معتقدند روحانیان مذهبی باید در فرانسه و براساس معیارهای آکادمیک این کشور تعلیم یابند و افراد دیگری که معتقدند روحانیان مذهبی باید در کشورهای مسلمان آموزش ببینند، اختلاف نظر گسترده‌ای وجود دارد.

مهاجران مسلمان براحتی از شهروندان فرانسوی قابل تشخیص هستند. آنها آیینهای مذهبی خاص خود را به‌جا می‌آورند؛ هر روز «نماز» خوانده و ماه رمضان «روزه» می‌گیرند. گوشت خوک نمی‌خورند و مشروب هم

نمی‌نوشند.

در فرانسه حدود ۱۵۳۵ مسجد ساخته شده است و تنها ۱۰۰ مسجد قابل استفاده مسلمانان است. ۳۰ مسجد نیز در دست احداث است. آمار مساجد فرانسه در مقایسه با تعداد مسلمانان این کشور بسیار پایین است. با این وجود، حدود چهل هزار کلیسا برای کاتولیک‌های این کشور موجود است. کلیساهای پروتستان نیز برای پانصد هزار طرفدار این مذهب حدود ۱۷۰۰ است.

از آنجا که دولت فرانسه یک دولت سکولار است، مدارس دولتی هم باید سکولار باشند. از سال ۱۹۰۵میلادی که قانون جدایی دین از سیاست اجرا می‌شود، مسلمانان مجبورند فرزندان خود را در مدارس خصوصی ثبت‌نام کنند که این امر مستلزم پرداخت شهریه‌های گزاف است. اخیراً مدارس معدودی برای مسلمانان بنا شده است.

از سال ۱۹۸۹ میلادی تا کنون، بحث «حجاب» یکی از بحث برانگیزترین مسائل در فرانسه بوده است. این بحث اصولاً بر این مبناست که آیا دختران مسلمان در مدارس عمومی حجاب داشته باشند یا نه. البته این مسئله با اعتراضات شدید مسلمانان در سراسر جهان روبرو شده است. آنان معتقدند که ممانعت از داشتن حجاب در مدارس نیز نوعی دیگر از تبعیض‌هایی است که دولت سکولار فرانسه نسبت به مسلمانان انجام می‌دهد. آنها همچنین معتقدند که این امر کوششی در راستای تحمیل ارزشهای سکولار بر آنهاست.

سیاست دولت فرانسه و عقیده عمومی رایج در این کشور، مخالف هرگونه نماد دینی (لباس یا چیز دیگری) است و از آنجایی که نگرش دولت فرانسه ضددینی و سکولار است، علیه پیروان هر دین و مذهب اعمال تبعیض می‌شود.

«ژاک شیراک» در دسامبر ۲۰۰۳ میلادی گفت: این گونه نهادهای دینی - مذهبی، ناقض «قانون جدایی دین از سیاست» بوده و باعث افزایش تنش در جایی چون فرانسه می‌شود که فرهنگهای متعددی در آن وجود دارد.

بحث حجاب زنان مسلمان در فرانسه، از آنجا شروع شد که در اوایل سال ۱۹۸۹ میلادی از چند دانشجوی دختر مسلمان خواسته شد تا حجابهایشان را بردارند. در اکتبر ۱۹۸۹، سه دانشجوی محجبه از دانشگاه «گابریل هاوز» شهر «کریل» واقع در جنوب پاریس اخراج شدند.

در ژانویه ۱۹۹۰ نیز سه دختر دیگر از دانشگاه «پاستور» شهر «نیون» واقع در شمال پاریس اخراج شدند. گفتنی است در اعتراض به این اخراجهای تبعیض‌آمیز، چند تن از اساتید دانشگاه «نانتوا» واقع در شرقی‌ترین نقطه فرانسه اعتصاب کردند.

اولین بخشنامه ممنوعیت حجاب در مدارس و دانشگاههای فرانسه در سال ۱۹۸۹، دومین در اکتبر ۱۹۹۰ و سومین بخشنامه نیز در سپتامبر ۱۹۹۴ صادر شد.

در اکتبر همان سال، شماری از دانشجویان مسلمان و غیر مسلمان به حمایت از همکلاسی‌های محجبه و مسلمان اخراجی خود در شمال غربی فرانسه، تظاهراتی برپا کردند. در نوامبر همان سال نیز بیست و چهار دانشجوی محجبه دیگر از دو دانشگاه واقع در «لیل» اخراج شدند.

در سال ۱۹۹۴ حدود صد دختر مسلمان به خاطر محجبه بودن از دانشگاهها و مدارس اخراج شدند که این آمار نقض آشکار حقوق ادیان در مهد تمدن و آزادی به حساب می‌آید.

در دسامبر ۲۰۰۳ «ژاک شیراک» اعلام کرد، بر اساس نظام لائیک، قانون ممنوعیت هر نوع پوشش آشکار دینی باید به تصویب برسد. در مارس

۲۰۰۴ میلادی این قانون به تصویب پارلمان فرانسه رسید. مواردی که توسط این قانون ممنوع اعلام شده است شامل، حجاب زنان مسلمان، عرقچین یهودیان و صلیب بزرگ مسیحیان می‌باشد. اما در عمل، این محدودیتها فقط در قبال مسلمانان اجرا می‌شود. با این حال که شمار بسیاری از مردم فرانسه بخصوص معلمان، حامی اجرای طرح ممنوعیت حجاب هستند، شاهد گرایش چشمگیر درصد زیادی از مردم دیگر به ادیان به «دین اسلام» هستیم.

البته بعضی از رهبران مذهبی دیگر مذاهب نیز به طرفداری از مسلمانان به روشنگری پرداخته و اعتراضهای خود را نسبت به دولت سکولار فرانسه آشکارا ابراز داشته‌اند. وضعیت در دیگر کشورهای اروپایی کم وبیش به‌همین منوال است. با افزایش حضور مهاجران مسلمان در ایتالیا، نگرانی و واهمه مردم این کشور اروپایی نیز از اسلام افزایش یافته است.

براساس یک نظرسنجی که از سوی وزارت کشور ایتالیا انتشار یافت، ۵۵ درصد از شهروندان این کشور نگران گسترش حضور مسلمانان هستند؛ به بیان دیگر، اسلام‌هراسی در این کشور، پدیده‌ای رو به رشد است. بر طبق آخرین آمار انتشار یافته از سوی وزارت کشور ایتالیا، شهروندان خارجی در سال ۲۰۰۷ میلادی ۵ درصد از کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند. همزمان با این آمار وزارت کشور نتایج یک نظرسنجی را نیز منتشر ساخته است که حکایت از افزایش نگرانی و واهمه ایتالیایی‌ها از گسترش حضور مهاجران مسلمان دارد و بیش از ۳۱ درصد از ایتالیایی‌ها که در نظرسنجی وزارت کشور شرکت کرده‌اند، مخالف فعالیت مراکز اسلامی و ساختن مسجد در ایتالیا هستند.

۵۵ درصد از شهروندان این کشور می‌گویند، گسترش حضور مهاجران مسلمان نگران‌کننده است و این مهاجران بیش از مهاجران

کشورهای غیراسلامی مشکل‌آفرین هستند. ۱۷درصد از کسانی که در این نظرسنجی شرکت کرده‌اند، معتقدند حضور مهاجران مسلمان در ایتالیا خطری جدی برای امنیت این کشور است و حضور گسترده مسلمانان در ایتالیا عملاً زمینه را برای فعالیت گروههای تروریستی اسلامی در این کشور مهیا می‌سازد. در بخش دوم این نظرسنجی وزارت کشور نظر مهاجران را در رابطه با ایتالیا و شهروندانش جویا شده است.

۷۰ درصد از شرکت‌کنندگان خارجی رفتار ایتالیایی‌ها با مهاجران خارجی را در مجموع مثبت ارزیابی می‌کنند، اگرچه از برخی تبعیضات در حوزه کاری شاکی هستند و بویژه از دستمزدهای پایین‌شان گله دارند. وزارت کشور ایتالیا در آماری که منتشر ساخته، می‌نویسد بیش از ۷۰ درصد از مهاجران خارجی دارای دیپلم و یا تحصیلات دانشگاهی هستند. در این میان ایرانیان در صدر قرار دارند زیرا بر پایه همین آمار ۹۲ درصدشان دارای تحصیلات دانشگاهی هستند. بر پایه آمار وزارت کشور ازدواج شهروندان ایتالیایی با خارجی‌ها نیز افزایش یافته است. ۹ درصد از مردان ایتالیایی همسران خارجی انتخاب کرده‌اند، و تنها سه درصد از زنان ایتالیایی با مردان خارجی ازدواج کرده‌اند. این وضعیت در آلمان بدین صورت است که تقریباً ۲/۵ درصد از جمعیت آلمان را مسلمانان تشکیل می‌دهند. اما به رغم این میزان، مسلمانان نقش تقریباً ناچیزی در سیاست و تصمیم‌گیری‌های آلمان دارند.[1] در میان آلمانی‌ها بحث گفتگوی ادیان متأسفانه فقط مواقعی

۱. سخنرانی خانم باربارا انگل تحت عنوان نگاه مسیحی به گفتگوی دینی درسومین دور از نشست سه جانبه «ایجاد جوامع از طریق گفتگو» که طی روزهای یکم تا سوم خرداد ۸۵ (۲۱ تا ۲۴ ماه می ۲۰۰۶) با حضور نمایندگانی از سه نهاد فعال در عرصه گفتگوی میان ادیان (کلیسای لوتری آلمان، کلیسای انگلیکن انگلیس و مؤسسه گفتگوی ادیان ایران) در کشور آلمان برگزار شد.

مطرح می‌شود که بحث مهاجرت پیش می‌آید. با این همه مسلمانان آلمان، نهادها و مراکز متعددی برای خود دارند. اسلام آلمانی‌ها دو ویژگی دارد: اول اینکه عمدتاً سنی است و دوم اینکه عمدتاً ترک‌تبار هستند.

طی نظرسنجی‌هایی که صورت گرفته است، ۵۷ درصد از مسلمانان آلمان گفته‌اند، در محل کار خود با تبعیض مواجه‌اند. ۴۶ درصد نیز اعتقاد دارند در پیدا نکردن شغل دلخواه، مذهب اسلام تعیین‌کننده است. طبق تحقیقات در فاصله سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ شکاف عمیقی میان آلمان‌ها از حیث آموزش و امکانات اجتماعی به وجود آمده است و مهاجران مسلمان از تبعیض رنج می‌برند.[1] این درحالی است که ۴۲ درصد از مردم آلمان مذهب را خطرناک می‌دانند. و بیش از ۳۰درصد معتقدند، اسلام بسیار خطرناک و غیردموکرات است.[2] اکثر رسانه‌ها اسلام را با ترور و خشونت مرتبط می‌بینند و زنان را قربانیان اصلی اسلام به شمار می‌آورند.[3] در طول پنج دهه‌ای که از حضور ترکان در آلمان می‌گذرد، اقتصاد این کشور فرود و فرازهای بسیاری را پشت سر نهاده است و طبعاً ترکان ساکن آن نیز از تأثیر آن رونق و رکود برکنار نبوده‌اند. کما اینکه در سالهای معینی که اقتصاد آلمان دچار رکود شده و میزان بیکاری در آن کشور افزایش یافته، بسیاری از ترکان به وطن مراجعت کرده‌اند.

شمار دیگری نیز قید استخدام و اشتغال در صنایع و مؤسسات خدماتی را زده، به کسب و کار شخصی روی آورده و به مرور صاحب سرمایه شده‌اند.

از همین جا مسائل تازه‌ای بروز کرده است که ریشه در سنتهای

۱– ۳. همان منبع.

شرقی دارند و عمده ترین آنها عبارتند از مشکل دوری از خانواده، مسئله زبان، تمایل والدین به اینکه فرزندانشان به جای رفتن به مدرسه، به کسب و کار پدر کمک کنند و در نتیجه، بدون آموزش و کسب مهارت حرفه ای، به‌صورت افرادغیر ماهر در آیند.

از سوی دیگر، بسیاری از خانواده‌های دیگر ترک ترجیح می‌دهند فرزندانشان تحصیلات عالی کسب کنند. با توجه به اینکه بیشتر ترکان مقیم آلمان خاستگاه روستایی و رعیتی دارند، شمار فراوان خانواده‌هایی که فرزندانشان را به دانشگاه می‌فرستند باعث شگفتی ناظران شده است.

تأثیرگذاری ترکان و ترک‌تباران، به‌عنوان پرشمارترین جمعیت مهاجر در آلمان، در شکل‌گیری غالب شهرهای بزرگ و کوچک آن کشور بوضوح قابل رؤیت است.

«دونر کباب» در این کشور هویت آلمانی یافته و در دوره‌های انتخاباتی پارلمانی یا محلی سیاستمداران ترک برای جلب آرای آلمانی‌ها و ترکان به یک میزان تلاش می‌کنند. مجریان «شو»های تلویزیونی، فیلمسازان و بازیگران ترک‌تبار سینما، جوایز بین‌المللی فراوان برای آلمان کسب کرده‌اند. طی برگزاری مسابقات جام جهانی فوتبال، ترکان به اندازه آلمانی‌ها برای تیم آلمان ابراز شادی و هیجان کردند.

با این حال، افکار عمومی آلمان، جهات منفی این جامعه را نیز، مانند جرم و جنایت در میان جوانان، قتلهای ناموسی و ترس از «نفوذ فرهنگ خارجی» می‌بیند و از همین رو انواع الگوها برای حل مسئله ترکان در رسانه‌ها مطرح می‌گردد. از آن جمله اینکه آیا باید اولویت را به همسان‌سازی داد یا به فرهنگی موازی در کنار فرهنگ آلمانی تن داد؟ آیا صلاح در کثرت گرایی فرهنگی است یا اختیار یک فرهنگ مسلط اصلی و اجبار به قبول آن از سوی

خارجیان؟

با اینکه اکثریت ترکان از نظر اجتماعی بخوبی در جامعه آلمان جذب شده‌اند و در قلمروهای سیاسی و فرهنگی جامعه میزبان حضور فعال دارند، با این حال برای برآوردن برخی نیازهای مذهبی یا غیرمذهبی‌شان به سازمانهای ترک که در آلمان تأسیس شده‌اند مراجعه می‌کنند. این وضعیت که عمدتاً ناشی از تفاوت سنتها و فرهنگهای دو ملت است، باعث پیدایش احساس بیگانگی در دو طرف شده و هر طرف، دیگری را بیگانه و غیر«خودی» می‌انگارد. دست‌اندرکاران دو طرف بخوبی آگاهند که چنین شرایطی می‌تواند به احساس تنفر بیشتر از سوی آلمانی‌ها و گرایش متعصبانه‌تر به آداب و سنن ملی و مذهبی از سوی ترکان منجر شود و دور باطلی را باعث گردد.

یعنی ترکان احساس کنند که از سوی آلمانی‌ها رانده می‌شوند و آلمانی‌ها تصور کنند که ترکان تمایلی به جذب شدن در جامعه آنان ندارند و این رفتار متناقض است که باعث سوءتفاهمهای گاه تأسف‌بار، مانند آتش‌افروزی گروههای متعصب علیه ترکان می‌شود.

معضل دیگر، روابط میان ترکان آلمانی و ترکان ترکیه است. برای برقراری رابطه قبل از هر چیز، برقراری تماس بین دو طرف و ایجاد رابطه رو در رو لازم است. مهم‌ترین رشته‌ای که ترکان آلمانی را به ترکان ترکیه پیوند می‌دهد، خاستگاه خانوادگی و قومیت مشترک است. از آنجا که محدودیتهای روادید، دیدار ترکان ترکیه از آلمان را مشکل می‌سازد، بیشتر، این ترکان آلمانی هستند که از ترکیه دیدن می‌کنند. بسیاری از افراد نسلهای دوم و سوم ترکان آلمانی نه فقط هیچ آشنایی با ترکیه ندارند، بلکه زبان ترکی را به سختی و با لهجه صحبت می‌کنند و در نتیجه ترک خالص به حساب

نمی‌آیند و مردم آنها را ترک حقیقی نمی‌دانند. از آن سو، احساسات ترکان آلمانی نسبت به کشور ترکیه، فرهنگ و مردم آن بسیار بالا است. در برابر احساس عدم پذیرش کامل از سوی آلمانی‌ها، آنها به ریشه‌های ترکی خود بیشتر روی می‌آورند و خود را بیشتر ترک می‌دانند تا آلمانی. بویژه در میان مهاجران نسل اول، تمایل به بازگشت به وطن بسیار نیرومند است. هر چند شمار کسانی که عملاً دست به چنین کاری بزنند چندان زیاد نیست.

بررسی گزارش آماری اداره فدرال آلمان در سال ۲۰۰۶،[۱] نتایج آماری مهم و قابل تأملی را در ارتباط با خارجیان و مهاجران ساکن آلمان به‌دست می‌دهد. این گزارش که بر اساس آمارهای سال ۲۰۰۵ تنظیم شده است نشان می‌دهد که میزان افراد با پیشینه مهاجرت (خارجی‌تبار) ۱۵/۳میلیون نفر، یعنی برابر با ۱۸/۶ درصد مجموع جمعیت کل کشور آلمان می‌باشد. این رقم تقریباً دو برابر آن میزانی است که پیش از این در مورد فقط خارجیان ثبت شده بود. ۵۲ درصد از این جمعیت ۱۵/۳میلیونی، یعنی ۸ میلیون نفر آنها دارای تابعیت آلمانی هستند. نکته مهم دیگر اینکه دوسوم از افرادی با پیشینه مهاجرت (خارجی‌تبار) یعنی ۱۲/۷ درصد از کل جمعیت کشور را افراد نسل اول مهاجران تشکیل می‌دهند. [به‌عبارت دیگر یک‌سوم

---

۱. اداره آمار فدرال آلمان در گزارش سال ۲۰۰۶ خود داده‌های مختلف آماری مربوط به مردم و ساکنان کشور آلمان را مورد بررسی وتجزیه وتحلیل قراد داده است. در فصل ۸، هفت صفحه از این گزارش ۱۰۰ صفحه‌ای به مهاجران و خارجی‌تباران اختصاص داده شده است. این فصل بعد ار تعاریف مربوطه به «خارجی» و «خارجی‌تبار» به بررسی داده‌های آماری گردآوری‌شده پرداخته است. بخشی از این داده‌ها با نمودار و گرافیک همراه است. یکی از سازمانهای مستقل و غیردولتی تأمین رفاه اجتماعی مهم‌ترین داده‌های آماری مربوط به مهاجران و خارجی‌تباران در این گزارش را جمع‌آوری کرده و در سایت اینترنتی خود منتشر نموده است. ترجمه حاضر، مربوط به این گزارش گردآوری شده می‌باشد. (سایت انتگراسیون ـ ترجمه: حنیف حیدر نژاد ـ ۱۰ آوریل ۲۰۰۶)

خارجی‌تباران در آلمان به‌دنیا آمده‌اند].

تا پایان سال ۲۰۰۵، ۶/۷ میلیون نفر خارجی (یعنی دارندگان تابعیت غیرآلمانی) در آلمان زندگی می‌کردند. این رقم در مقایسه با آمار سال ۲۰۰۴ با افزایش مختصری برابر ۳۸هزار نفر یک رشد ۰/۴ درصد را نشان می‌دهد. ۱/۴میلیون نفر یا ۲۱ درصد از مجموع خارجیان ثبت شده ساکن آلمان، در آلمان به‌دنیا آمده‌اند. در آمار ثبت شده خارجیان ساکن آلمان ۴۸ درصد جنسیت مؤنث دارند. متوسط سن آنان ۳۶/۶ سال و متوسط طول اقامت آنان در آلمان ۱۶ سال می‌باشد. در مورد افراد مذکر: متوسط طول سن آنها ۳۶/۴ سال و متوسط طول اقامت آنها در آلمان ۱۷/۶ سال می‌باشد. ۳۲ درصد (۲/۱ میلیون نفر) از مجموع کل خارجیان ساکن آلمان از کشورهای عضو اتحادیه اروپا به آلمان آمده‌اند. بقیه افراد خارجی ساکن در آلمان به ترتیب از مناطق زیر می‌باشند: ۴۸ درصد از دیگر کشورهای اروپایی غیرعضو در اتحادیه اروپا، ۱۲/۵ درصد از آسیا، ۴ درصد از آفریقا، ۳ درصد از قاره آمریکا و در مورد ۱ درصد باقی‌مانده، کشور مبدأ نامشخص می‌باشد.

حدفاصل سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵ آمار افرادی از برخی کشورهای مشخص که در آلمان زندگی می‌کنند کاهش پیدا کرده است. این کشورها عبارتند از: از ایران ۵ درصد، از سریلانکا ۵ درصد، از افغانستان ۵ درصد ـ و از کشورهای کنگو، اتیوپی و الجزایر ۴ درصد. [گزارش مشخص نمی‌کند مقصد این افراد که آلمان را ترک کرده‌اند کجا بوده است].

همچنین در همین مدت مشابه، به میزان افرادی از کشورهای مشخص دیگری که در آلمان ساکن شده‌اند افزوده شده است که در اساس کشورهای زیر را شامل می‌گردد: از لیتوانی ۱۵ درصد، از لهستان و دیگر کشورهای غیرعضو در اتحادیه اروپا ۱۲ درصد، از تایوان ۹ درصد، از برزیل ۸ درصد

و از ژاپن ۶ درصد.

براساس گزارش اداره فدرال آلمان در سال ۲۰۰۵، ۷۰۷ هزار نفر به آلمان مهـاجرت و ۶۲۸ هزار نفر از آلمان مهاجرت کرده‌اند. مقایسه این دو آمار، اختلافی برابر ۷۹ هزار نفر را به‌دست می‌دهد. با این وجود بررسی مهاجرت خارجیان و آلمانی‌ها به آلمان و از آنجا و مقایسه آنها با هم نتایج متفاوتی را به‌دست می‌دهد.

در سال ۲۰۰۵ مجموعاً ۵۷۹ هزار خارجی برای سکونت به آلمان مهاجرت کرده‌اند. این رقم ۴ درصد کمتر از سال قبل می‌باشد. بدین ترتیب برای اولین بار بعد از وحدت دو آلمان در سال ۱۹۹۰ میزان کاهش نفرات وارد شده جهت سکونت در آلمان، از مرز ۶۰۰ هزار نفر به پائین عبور می‌کند. همچنین آمار مهاجرت از مقصد آلمان نیز از ۵۴۷ هزار در سال ۲۰۰۴ به ۴۸۳ هزار در سال ۲۰۰۵ کاهش پیدا کرده است که تفاوتی برابر ۱۲ درصد ـ را نشان می‌دهد. در مجموع، آمار مهاجرت خارجیان از آلمان به خارج از ۵۵ هزار نفردر سال ۲۰۰۴ به ۹۶ هزار نفر در سال ۲۰۰۵ افزایش پیدا کرده است.

برخلاف سال قبل‌تر، در سال ۲۰۰۵ آمار ورود و بازگشت آلمانی‌ها به آلمان با رقم ۱۲۸هزار نفر یک کاهش چشمگیر را نشان می‌دهد. البته این رقم هم آلمانی‌ها و هم آلمانی تبارانی را که از اتحاد جماهیر شوروی سابق به آلمان می‌آیند، دربر می‌گیرد. یک دلیل مهم کاهش این آمار، کاهش مهاجرت آلمانی‌تباران از شوروی سابق نسبت به‌سالهای قبل‌تر می‌باشد. به نحوی که می‌توان مشاهده کرد که در سال ۲۰۰۳، ۶۲هزار نفر، در سال ۲۰۰۴، ۵۰هزار نفر و در سال ۲۰۰۵ تنها ۳۱ هزار نفر از این کشورها به آلمان مراجعت و مهاجرت کرده‌اند. در سال ۲۰۰۵ مجموعاً مهاجرت ۱۴۵هزار نفر آلمانی از

آلمان ثبت شده است. این میزان بالاترین رقم ثبت شده از سال ۱۹۵۴ به‌بعد می‌باشد. بدین ترتیب این برای نخستین بار است که از دهه ۶۰ به بعد، در سال ۲۰۰۵ یک کسری مهاجرت آلمانی‌ها به میزان ۱۷ هزار نفر به ثبت می‌رسد.

در طول سال ۲۰۰۵ مجموعاً ۱۱۷,۲۴۰ نفر خارجی موفق به کسب تابعیت آلمانی شدند. این رقم ۱۰هزار نفر (۷/۸ درصد) کمتر از سال ۲۰۰۴ می‌باشد. بدین ترتیب میزان افرادی که در این سال موفق به کسب تابعیت آلمانی شده‌اند، پائین‌ترین حد ثبت شده با ۱۰۶,۸۰۰ نفر را که مربوط به سال ۱۹۹۸ بود نیز رد کرده است. در سال ۲۰۰۰ با به اجرا در آمدن قانون جدید تابعیت ۱۸۶,۷۰۰ نفر موفق به کسب تابعیت آلمانی شدند که بالاترین میزان تاکنون محسوب می‌شود. از آن زمان اما آمار کسب تابعیت مداوماً رو به کاهش بوده است.

در بین مجموع افرادی که تابعیت آلمانی را در سال ۲۰۰۵ کسب نمودند، افراد دارنده تابعیت از کشور ترکیه با ۳۲۷۰۰ نفر(۲۸ درصد) در ردیف اول قرار دارند. این رقم در مقایسه با میزان سال ۲۰۰۴ که در آن دارندگان تابعیت ترکیه ۳۵ درصد از کل افراد کسب‌کننده تابعیت آلمانی را تشکیل می‌دادند، کاهش قابل توجهی را نشان می‌دهد. بعد از دارندگان تابعیت از کشور ترکیه، دارندگان تابعیت از کشورهای صربستان و مونته‌نگرو با نزدیک ۸۸۲۰ نفر و دارندگان تابعیت از کشور لهستان با تقریباً ۶۹۰۰ نفر افرادی هستند که به ترتیب موفق به کسب بیشترین میزان تابعیت آلمانی در سال ۲۰۰۵ گردیده‌اند. در ماه جولای سال ۲۰۰۶ مجموعاً ۶۳۳هزار نفر خارجی خود را به عنوان بیکار ثبت کرده بودند. به این ترتیب میزان بیکاری خارجیان نسبت به کل جمعیت در خود خارجیان برابر ۲۳ درصد می‌باشد. میزان خارجیان بیکار نسبت به جمعیت بیکاران کل

کشور ۱۴/۱ درصد است. بدین‌ترتیب میزان خارجیان بیکار نسبت به کل جمعیت کشور ۸ درصد می‌باشد.[طبق آخرین آمار اعلام شده در پایان ماه سپتامبر سال ۲۰۰۶، متوسط نرخ بیکاری برای کل کشور آلمان ۱۰/۱ درصد می‌باشد. نکته مهم اینکه در این آمار «خارجیان»، آمار پناهجویان و آنان که پرونده پناهندگی‌شان هنوز در دست بررسی است و با هم رقمی نزدیک به ۹۰۰ هزار نفر را تشکیل می‌دهند، اصلاً منظور نمی‌گردد!] تعداد جوانان خارجی‌تبار و یا افرادی با پیشینه مهاجرت که از سال ۱۹۹۴ به بعد دوره‌های آموزشهای تخصصی را گذرانده‌اند، در سال ۲۰۰۵ تقریباً به نصف کاهش پیدا کرده است. از بین ۱/۵۵میلیون نفر کارآموزان و افرادی که دوره‌های تخصصی را در سال گذشته می‌گذراندند، تنها ۶۷۶۰۰ نفر (۴/۴ درصد) دارای گذرنامه خارجی بوده‌اند. این میزان ۰/۲ درصد کمتر از سال ۲۰۰۴ می‌باشد. اگر چه میزان فارغ‌التحصیلان دوره متوسطه نیز در این مدت کاهش داشته است، (از ۹/۸ درصد در سال ۱۹۹۴ به ۸/۶ درصد در سال ۲۰۰۴)، با این وجود میزان کاهش آمار جوانان مهاجر شرکت‌کننده در دوره‌های آموزشی تنزل بیشتری نسبت به‌میزان کاهش فارغ‌التحصیلان دوره متوسطه را نشان می‌دهد. امری که به‌طور مداوم و افزاینده‌ای شانس این جوانان برای پیدا کردن کاری مناسب در آینده را با مشکل مواجه خواهد کرد.

در این بین میزان تنزل شرکت آمار جوانان مذکر از ۸/۶ درصد در سال ۱۹۹۴ به ۴/۰ درصد در سال ۲۰۰۵ رسیده است که نسبت به آمار شرکت جوانان مؤنث، این رقم تنزل بیشتری را نشان می‌دهد. میزان شرکت‌کنندگان مؤنث در همین فاصله زمانی از ۷/۱ درصد به ۴/۹ درصد کاهش پیدا کرده است. در بین رشته‌های مختلف آموزش فنی ـ تخصصی که جوانان شرکت‌کننده خارجی‌تبار در آن با بیش از ۵۰۰ نفر شرکت‌کننده

حضور دارند، رشته آرایشگری با ۱۲/۱ درصد در ردیف اول قرار داشته و بعد از آن، این رشته‌ها قرار می گیرند: داروسازی و آموزش کارمند داروخانه ۹/۶ درصد، دندانپزشکی ۹ درصد، دستیار پزشک ۸/۹ درصد و کار در قسمت نقاشی و رنگرزی اتومبیل ۸/۶ درصد.[۱]

بنابراین با عنایت به مطالب مطروحه و پیش‌گفته، تلاش رسانه‌های خبری با اخبار جهت‌دار و بعضاً کذب راجع به مسلمانان را نیز می‌باید در ایجاد جو روانی علیه مسلمانان مهاجر بی‌تأثیر ندانست که برای نمونه به موارد زیر عیناً اشاره می گردد:

«با چه سرعتی اروپا مسلمان می‌شود؟ خیلی سریع... تا آنجا که حتی مورخی مثل برنارد لویس[۲] که در سراسر زندگی پرافتخارش، به‌طور عجیبی واقعیت‌های مسلمی از اسلام تندرو و تروریسم را غیرصادقانه دنبال کرده است به روزنامه آلمانی دی‌ولت[۳] گفت: «اروپا در پایان این قرن مسلمان خواهد شد». شاید هم زودتر! به برخی از شاخصهای کشورهای اسکاندیناوی توجه کنید:

۱ ـ براساس گزارش مقامات سوئدی، «مالمو»[۴] سومین شهر بزرگ سوئد، به پاسگاه مرزی خاورمیانه در اسکاندیناوی تبدیل شده است. اکنون پلیس آنچه را که خیلی از اسکاندیناوی‌ها از مدتها قبل می‌دانستند، قبول می کند. آنها دیگر اوضاع را در سومین شهر بزرگ کشور تحت کنترل ندارند. این شهر به‌طور مؤثر توسط دسته‌های خشن مسلمانان مهاجر کنترل می‌شود. بعضی از مسلمانان بیش از بیست سال در منطقه روزنگورد[۵] زندگی کرده‌اند، اما هنوز خواندن و نوشتن

---

۱. همان منبع.

2. Bernard Lewis
3. Die Welt Forthrightly
4. Malmö
5. Rosengörd, Malmö

به‌زبان سوئدی را بلد نیستند. کارکنان آمبولانس به‌وسیله سنگ و اسلحه مورد حمله قرار می‌گیرند، و بدون اسکورت پلیس، از هر کمکی به هرکسی در آن منطقه خودداری می‌کنند. اخیراً یک جوان آلبانیایی به‌وسیله یک عرب با چاقو مورد حمله قرار گرفت، و تا دم مرگ با وجود خونریزی بر روی زمین رها شده بود، در حالی که آمبولانس منتظر پلیس بود تا وارد صحنه شود. خود پلیس هم از ورود به بخشهایی از شهر خودشان تردید دارند، مگر اینکه چندین اتومبیل گشت به‌همراه داشته باشند، و نیاز دارند تا پاسبانها مواظب ماشین‌هایشان باشند، وگرنه تخریب خواهند شد.

۲ـ در شهر نوردسکلن[1] در دانمارک اولین مدرسه دانمارکی است که از دانمارکی‌ها خالی است، اکنون دانش‌آموزان کلاً از منطقه سریع‌الرشد دانمارک می‌آیند: منطقه مهاجران مسلمان.

۳ـ همچنین در دانمارک، اکنون خواندن قرآن برای دانش‌آموزان مافوق دبیرستان الزامی است. این امر در ذات خود مشکلی ندارد، ولی به‌نظر نمی‌رسد با توجه به برتری کنونی درستی رویکرد سیاسی قاره اروپا، آن چشم‌انداز بحرانی را شامل شود.

۴ـ قاضی حسین احمد رهبر مسلمان پاکستانی، در مرکز فرهنگی اسلامی اسلو(پایتخت نروژ) سخنرانی کرد، او به‌رغم این واقعیت که بنا به گزارش روزنامه آفتن‌پستن[2] قبلاً اسامه بن لادن را ستوده بود، و همچنین حزب او «جماعةالإسلامی» اعضای القاعده را قهرمان نامیده بودند، اما بآسانی به او اجازه ورود به کشور داده شد. او در نروژ از جواب‌دادن به این سؤال که آیا به‌نظر او همجنس‌باز باید کشته شود یا نه، خودداری کرد.

---

1. Nordsskolen
2. Aftenposten

۵ ـ در جاهای دیگر در اروپا، جهاد شکل خشن‌تری به‌خود می‌گیرد، مقامات هلندی حداقل ۱۵ نقشه تروریستی جداگانه را کشف کردند که همگی درصدد بودند هلند را به دلیل اعزام ۱۳۰۰ نیروی حافظ صلح در عراق تنبیه کنند. و در اسپانیا مسلمانان مراکشی ـ از جمله چند مظنون به‌شرکت در بمب‌گذاری ۱۱ مارس در مادرید ـ کنترل یکی از شعبه‌های زندان اسپانیا را به‌دست گرفته‌اند. آنها از آنجا نماز مسلمانان را با صدای بلند پخش می‌کنند، و زندانیان غیرمسلمان را به‌طور فیزیکی مرعوب می‌سازند، عکسهای اسامه بن لادن را آویزان می‌کنند، و با افتخار می‌گویند: «ما در جنگ مقدس پیروز خواهیم شد» واکنش نگهبانان آن است که از آنها می‌خواهند تا صدای نمازشان را پایین بیاورند.

دولتهای اروپایی درباره همه این موارد چکار می‌کنند؟ فرانسه فشار می‌آورد تا در قالب یک اقدام تنش‌زدایانه، دو روزنامه‌نگار فرانسوی را که به‌وسیله جهادی‌ها به گروگان گرفته شده‌اند، آزاد کند.

«آژانس کشوری سوئد برای کمکهای خارجی»، بانی «کنفرانس همبستگی با فلسطینیان» است، که در میان چیزهای دیگر قصد دارد به اتحادیه اروپا فشار آورد، تا نام گروه تروریستی حماس را از لیست گروههای تروریستی اتحادیه اروپا حذف کند. این درحالی است که حماس در تشویق و تجلیل از کشتار غیرنظامیان به‌وسیله بمب‌گذاران انتحاری سابقه طولانی دارد.

آنچه اروپائیان تا به‌حال کاشته‌اند، الآن دارند درو می‌کنند. خانم «بات‌یئور»[1] (یهودیست ـ مترجم) یکی از مورخان پیشگام در باره قوانین اهل ذمه که به نظر ایشان، همان ستم قانونمند بر غیرمسلمانان در جامعه اسلامی است، در کتاب قریب‌الانتشارش به‌نام «اورابیا»[2] (ترکیبی از اروپا و عرب) می‌نویسد که چگونه

---

1. Bat Ye'or

2. Eurabia

بدین نتیجه رسیده است. او توضیح می‌دهد که اروپا از سی سال پیش و به‌دنبال کوته‌نظری‌های سیاسی و منافع اقتصادی، مسیر ملایمت، سازش، و تنازلات فرهنگی را در مقابل اسلام در پیش گرفت. وی خاطرنشان می‌سازد که امروز اروپا از یک تمدن یهودی ـ مسیحی برمبنای پساروشنفکری سکولار، به تمدن اهل ذمه یا اروعربی (ترکیبی از اروپا وعرب) تبدیل می‌شود. یک جامعه انتقالی سکولار ـ مسلمان، با یهودی ـ مسیحی سنتی‌اش خیلی سریع ناپدید می‌شود. به‌هرحال بعد از قتل‌عام کودکان بسلان(در روسیه) علایمی در اروپای شرقی وجود دارد که نشان می‌دهد شاید این وضع در حال تغییر باشد. یکشنبه گذشته لهستان ۱۰۰ چچنی مسلمان را که تلاش می‌کردند از طریق بلاروس وارد لهستان شوند، به کشورشان بازگرداند. این نمونه‌ای از اقداماتی است که کشورهای غرب لهستان تاکنون مایل نبوده‌اند انجام دهند. اما از آنجا که هیچ‌کس با هیچ وسیله‌ای قادر نیست جهادی‌ها را از میانه‌روها جدا کند، و میانه‌روها هم به شناسایی جهادی‌ها کمکی نمی‌کنند، چه گزینه‌ای برای لهستانی‌ها وجود دارد؟ شاید زیاد طولانی نباشد قبل از اینکه لازم باشد آنها مهاجران را از اسکاندیناوی و همین‌طور فرانسه بیرون کنند.»[1]

تزوتان تودورف[2] نظریه پرداز بلغاری مقیم فرانسه در پاسخ به سؤالی

---

۱. رابرت اسپنسر، **رشد سریع اسلام در اروپا**، ترجمه سید احمدهاشمی.

۲. تزوتان تودورف مدیر بخش تحقیقات مرکز ملی علوم تحقیقات پاریس است. البته او اهل بلغارستان است اما چهار دهه و اندی است که در فرانسه زندگی می‌کند. تودورف یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان ادبی و فرهنگی معاصر محسوب می‌شود و از جمله کتابهای او که به انگلیسی ترجمه شده‌اند، می‌توان به **نمادگرایی و تأویل** (۱۹۸۲)، **در باب گوناگونی انسان: ملی‌گرایی، نژادپرستی و بیگانه‌گرایی در اندیشه فرانسوی** (۱۹۹۳)، **سیرت تاریخ** (۱۹۹۵)، **تراژدی فرانسوی: چشم‌اندازهای جنگ داخلی، تابستان ۱۹۴۴** (۱۹۹۶)، **رویارویی با بی‌نهایت: زندگی اخلاقی در اردوگاههای اسرا** (۱۹۹۶)، **اشتیاق به دموکراسی** (۱۹۹۹) و **آشفتگی دنیای جدید: تأملات یک اروپایی** (۲۰۰۵) اشاره کرد.

درباره کاریکاتورهای توهین‌آمیز[1] درباره پیامبر بزرگوار اسلام و موضع مسلمانان می‌گوید: «این اقدام در حد خصومت و نگاه تحقیرآمیز و ایضاً تهدیدکننده شده است که نمونه آن را طی چند سال اخیر در آلمان و فرانسه و انگلیس به عنوان معتبرترین کشورهای اروپا شاهد بودیم.» بخصوص این دیدگاه پس از حوادث ۱۱سپتامبر نیویورک و وقایع بمب‌گذاری‌های مادرید و لندن و دیگر اتفاقات تحریک‌کننده مثل چاپ کاریکاتورهای موهن پیامبر عظیم‌الشأن اسلام در بعضی از نشریات اسکاندیناوی و یا حادثه قتل فیلم‌ساز هلندی به جرم اهانت به اسلام و قرآن کریم، به خصومت محض گراییده است.

دکتر ژان‌کلود مونو[2] محقق مرکز ملی پژوهشهای علمی پاریس در ارائه راهبردی منطقی درخصوص برخورد کشورهای مهاجرپذیر یا به تعبیری میزبان معتقد است، درحالی که مسلمانان خاورمیانه و شمال آفریقا اکثر مهاجران به کشورهای اروپای غربی را تشکیل می‌دهند، تعداد مهاجران کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین به ایالات متحده بیش از

---

۱. صدورقطعنامه شورای حقوق بشر سازمان ملل ـ در پی چاپ کاریکاتورهای پیامبرگرامی اسلام در دانمارک ـ کشورهای اسلامی طرحی به شورای حقوق بشر سازمان ملل ارائه کردند که در آن از کشورهای جهان خواسته شده، از توهین به ادیان جلوگیری کنند. این قطعنامه با ۲۱ رأی موافق، ۱۴ رأی ممتنع و ۱۰ رأی مخالف به تصویب رسید.کشورهای عضو اتحادیه اروپا معتقدند که در این قطعنامه بیشتر بر مذهب اسلام تأکید شده و یادآوری می‌کنند که در متن قطعنامه حقوق بشر آزادی مذاهب و باورها قید شده است و نیازی نیست که در قطعنامه جداگانه‌ای بر یک مذهب خاص تأکید کرد. یک سخنگوی اتحادیه اروپا در این‌باره گفته بود که در کشورهای عضو اتحادیه، آزادی، عدم‌تبعیض و پذیرش ادیان گوناگون امری تثبیت شده است و بهتر است که به جای این گونه اقدامات، «گفتگوهای دوجانبه توأم با احترام به یکدیگر» انجام گیرد.

2. Jean Claude Monod

مسلمانان است. قدم اول در یکپارچه‌سازی این مهاجران در اجتماع کشور اروپایی میزبان، تسهیل یادگیری زبان و مهارتهای مورد نیاز بازار است. از جانب دیگر، مهاجران نیز بدون نیاز به جدا شدن از سنن و الزامات فرهنگی و مذهبی خود، متعهدند تا با کانالیزه کردن درخواستها از طریق نهادهای پابر جای دولتی یا غیر آن، موجبات افزایش «مشارکت مدنی» خود را فراهم آورند. برای مثال، «واحد خدمات یکپارچه شهری» در شهر گنت (بلژیک)، کلاسهایی تحت عنوان «آماده‌سازی اجتماعی» برای مهاجران و پناهجویان جهت تدریس زبان برگزار می‌کند و با پخش بروشورهایی به زبانهای ترکی، عربی، فارسی، آلبانیایی، ایتالیایی، فرانسوی و انگلیسی، چگونگی بهره‌گیری از خدمات فرهنگی و اجتماعی را به آنها می‌آموزد.

دکتر مونو تصریح می‌کند: «اگر از ابزار دیالوگ میان مذاهب مهمان و میزبان استفاده شود، مذهب می‌تواند خود به‌عنوان عامل یکپارچگی عمل کند»، و انجمن آبرامیک در آلمان و «شبکه بین‌الایمان»[1] در انگلستان را مثالهای آن می‌داند. اولی محل تبادل افکار میان مسلمانان، یهودیان و مسیحیان است، و دومی همین کار را با مجموعه گسترده‌ای که بودایی‌ها، هندوها، سیک‌ها و زرتشتی‌ها هم شامل آن می‌شوند، انجام می‌دهد. «این مراودات روند یکپارچگی را تسهیل و از افراط‌گرایی ممانعت می‌کنند.» در پایان دکتر مونو بدون پرداختن به زمینه‌های مسئله تروریسم و ریشه‌یابی علت و علل چنین اقداماتی، معتقد است: «مشکل مشترک کشورهای غربی، بویژه جوامع اروپایی، با جمعیت مسلمان مهاجر کشورها این است که اکثریت این مسلمانان تروریست نیستند، اما اکثر تروریست‌ها مسلمانند.»

1. Inter Faith Network.

وی تصریح می‌کند: «بمب‌گذاری مارس ۲۰۰۴ در مادرید اتفاق ناگواری برای حامیان یکپارچگی مسلمانان در جوامع اروپایی محل سکونت آنها تلقی شد، زیرا توسط چند مسلمان اسپانیایی ـ مراکشی‌تبار صورت گرفت که از لحاظ موقعیت اجتماعی، نه در حاشیه، بلکه در متن جامعه اسپانیا قرار داشتند.» وی در ادامه می‌افزاید: «از سوی دیگر، در اوت همان سال ربایندگان دو روزنامه‌نگار فرانسوی در عراق تهدید کردند در صورتی که دولت فرانسه نسبت به لغو قانون منع حجاب در مدارس آن کشور اقدام نکند، گروگانهای خود را به قتل خواهند رساند. در نهایت شگفتی ناظران، مسلمانان فرانسوی که قبلاً به دفعات به این قانون اعتراض کرده بودند، این‌بار با برگزاری راهپیمایی و سخنرانی در مجامع مختلف بشدت به اقدام گروگانگیران معترض شدند.» بسیاری از متفکران غربی دارای دیدگاه متعادل در قبال اسلام و مسلمانان هستند که «خووان گویتیسولو»[1] نویسنده

---

۱. «خووان گویتیسولو» اسپانیایی است و زاده شهر بارسلون (برشلونه)؛ ولی خانه‌ای در شهر پاریس دارد و منزلی در شهر مراکش. او که اینک ۷۲ سال دارد، در دوران رژیم ژنرال فرانکو، ناگزیر به ترک زادگاهش شد و در فرانسه پناه جست. از سال ۱۹۶۳ میلادی تا زمان مرگ ژنرال، کتابهایش در اسپانیا در شمار آثار ممنوع‌الانتشار قرار داشت. گویتیسولو مسافری است که همواره میان شرق و غرب در گشت و گذار بوده است. نگاهی از غرب به‌شرق مسلمان دارد؛ اما نگاهش عمیق است و خالی از پیشداوری‌های معمولِ گزارشگران غربی. نگاه گزارشگری تیزبین است که از پیشینه تاریخی و فرهنگی سرزمینهای اسلامی شناخت کافی دارد؛ چرا که پیشینه تمدنی اسلام، بخشی از هویت فرهنگی او را نیز تشکیل می‌دهد و از این منظر، سفرش به‌سرزمینهای اسلامی، سفری است برای یافتن جای پای نیاکانش و بازشناسی آنچه به‌واقع میراث مشترک بشریت است. او در این سفرها می‌بیند که نیاکانش در اندلس نه‌تنها به‌اسلام به‌مثابه قدرتی سیاسی نظر داشتند، بلکه به‌اسلام به‌منزله هماوردی پُر قدرت در عرصه‌های فلسفه و فرهنگ و هنر نیز می‌نگریستند و هنوز بعد از گذشت قرنها، آثار تمدن اندلس ـ از مسجد قرطبه گرفته تا مدرسه طلیطله ـ در گوشه و کنار سرزمین اسپانیا اعجاب مسافران دور و نزدیک را برمی‌انگیزد.

←

و اندیشمند اسپانیایی نیز از آن جمله است. شناخت او از مسائل جهان اسلام و معضلاتی که جوامع مسلمان با آنها روبروست، نه تنها شناختی آکادمیک، بلکه بر اساس تحقیقات میدانی او حاصل شده است. به‌عبارت دیگر، گویتیسولو در کنار مطالعات گسترده پیرامون تاریخ و فرهنگ سرزمینهای اسلامی، با سفرهای پژوهشی به این کشورها و حضور در میان مردم و آشنایی با فرهنگ و آداب و رسوم و خلقیات آنان، همچون یک محقق مردم‌شناس، خود را با جنبه‌های گوناگون زندگی مسلمانان مشغول داشته است. از این رو دیدگاهها و اظهارنظرهای او در مورد مسائلی که جهان اسلام با آنها دست به گریبان است، از اهمیت و عمق بسیار برخوردار است و در حال حاضر یکی از معدود کارشناسان اروپایی است که حتی بعد از رویداد شوم یازده سپتامبر

← نگاه و نوشته‌های گویتیسولو واقع‌بینانه و منصفانه است و طرز برداشت و برخورد او نیز قالبی و کلیشه‌ای نیست. او به‌گونه‌ای غیر از آنچه ما تاکنون از گزارشگران غربی شنیده و خوانده‌ایم، به بررسی جوامع اسلامی می‌پردازد. به بیانی دیگر، او در سطح و ظاهر جوامع مسلمان نمی‌ماند؛ گرچه رویدادهای سیاسی و غالباً زودگذر را به دیده می‌گیرد، اما به آنها بیش از حد بها نمی‌دهد؛ پوسته را می‌شکافد و برای شناخت و شناساندن آنچه امروز درختی کهنسال و ستبر، ولی بی‌برگ و بار را می‌ماند، به کنه و ریشه و مغز آن راه می‌گشاید. راهی که او برای طرح مسائل جوامع اسلامی برگزیده است از دل فرهنگ و هنر سرزمینهای مسلمان می‌گذرد. «فضای شهر اسلامی»، «مسلمانان آسیای مرکزی»، «قبرستان‌های مسلمانان»، «یمن، سرزمین خانه‌های هشت طبقه»، «آرتور رمبو، در آن‌سوی عدن»، «زیارت خانه خدا»، «اسلام در قاره سیاه» و «میراث شفاهی بشریت» از جمله مقاله‌های اوست. برخی از این مقاله‌ها پیشتر ـ بین سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۵ میلادی ـ در مشهورترین و معتبرترین روزنامه اسپانیا، یعنی «ال‌پائیس» به‌چاپ رسیده‌اند و اکنون به‌همراه مقالاتی تازه در این مجموعه انتشار می‌یابند. از «خووان گویتیسولو» تاکنون آثار بسیاری به‌زبانهای گوناگون ترجمه و منتشر شده است که از آن جمله‌اند: «فرشته و پری»، «چشم‌انداز جنگ در چچن»، «پوست‌انداختن مار»، «یادداشت‌های سارایوو»، «دفتر خاطرات الجزیره» و «نه‌جنگ و نه‌صلح؛ وضعیت کنونی فلسطین و اسرائیل»، «قرنطینه»، «اسپانیا و اسپانیایی‌ها» و چندین رُمان و اثر تحقیقی دیگر که همگی به گونه ای پیرامون مسائل جهان اسلام یا رابطه تاریخی مسیحیان و مسلمانان و پیوندها و گسست‌های غرب و شرق است.

و به رغم فضای بدبینانه و تنشهایی که میان کشورهای غربی و جهان اسلام وجود دارد، بر دیدگاههای معتدل و منطقی خود ایستاده است. او خشونت و تروریسم را جزءلاینفک تعالیم اسلام نمی‌داند. بنابراین چنانچه دیدگاه این روشنفکران دنیای غرب را بخواهیم زیربنای بحث حضور مسلمانان در غرب قرار دهیم بدون شک به نتیجه‌ای مثبت خواهیم رسید. اما مشکل این است که همه دنیای غرب به دلایلی که در بالا اشاره شد، نمی خواهد به چنین درک و مفاهمه‌ای درخصوص مهاجران مسلمان برسد. البته همین جا اضافه کنم که دیدگاههای قالبی و کلیشه‌ای در سطح گسترده‌ای تصورات ذهنی اغلب غربیان را درباره اسلام و کشورهای اسلامی شکل می دهد و به عواملی گوناگون بستگی دارد که پیش از هر چیز دو عامل مهم را بوضوح می توان دید: نخست آنکه بخش اعظم آثاری که ذهنیت غربیان را درباره شرق مسلمان شکل می‌دهد، حاصل گزارشهای خبرنگاران و نوشته‌های روزنامه‌نگاران و کتابهای نویسندگانی است که نگاهی شتابزده و شناختی سطحی و قشری از مشرق زمین و بویژه از اسلام دارند. از این رو طبیعی است که اینان نوشته‌های کم‌مایه و برداشتهای قالبی و تحلیل‌های کلیشه‌ای و تصورات ذهنی خود را به‌خیل عظیم علاقه‌مندان به آشنایی با سرزمینهای شرقی و فرهنگ و آداب و رسوم مردمان آن، انتقال دهند. با این همه به‌گمان من عامل اصلی و در واقع زمینه‌ساز بروز و گسترش عامل اول و تقویت‌کننده آن را در درون سرزمینهای شرقی ـ اسلامی باید جستجو کرد. روش اقتدارگرایانه و رفتارهای افراطی حاکم بر مناسبات اجتماعی در اغلب کشورهای اسلامی موجب شده است که تصویری ناهنجار از این جوامع در افکار عمومی جهان شکل گیرد که درنهایت نه تنها به‌زیان منافع ملی این کشورهاست، بلکه تصوری خلاف واقع نیز از اسلام و فرهنگ و آداب و رسوم مردمان این سرزمینها در اذهان به‌وجود

آورده است. یکسان انگاشتن اسلام با رهبران و حکومتهای اقتدارگرا که زمام امور را در این کشورها به‌دست دارند و تأکید مدام و گاه پافشاری همراه با خشونت زمامداران کشورهای اسلامی که راه و روش و شیوه حکومتی خود و سیاستگذاری‌ها و نحوه اداره امور مملکت را عین اسلام معرفی می‌کنند، از جمله مواردی است که سبب ایجاد این سوءتفاهم فاحش شده است. به این ترتیب، نه تنها کار نویسندگان و گزارشگران یا روزنامه‌نگاران سهل‌انگار غربی برای ترسیم ساده‌انگارانه جوامع مسلمان آسان می‌گردد، بلکه در مواردی می‌بینیم که آثار پژوهشی و تحقیقات دانشگاهی نیز خالی از پیشداوری‌های متعارف نیست. اینان بدون مطالعه کافی و بررسی مقدماتی پیرامون مسئله و موضوع مورد نظر، با سفر و اقامت چند روزه در یکی از این کشورهای اسلامی، کتابی به‌رشته تحریر می‌کشَند و از سر تفنن به‌داوری درباره ملتها و سرزمینهایی می‌نشینند که عمق ریشه‌های ستبر فرهنگ و تمدنشان به‌آغاز تاریخ مکتوب انسان می‌رسد.

در واقع نیاز به مهاجرت چه توسط یک مسلمان و یا غیرمسلمان، پاسخی است که به تأخیر روی داده در فرآیند توسعه کشورها داده می‌شود، زیرا اگر افراد زندگی مطمئنی در کشور خود داشته باشند، به سرزمین و کشور خود وابسته خواهند ماند و در همان محل زندگی خویش را تشکیل و ادامه خواهند داد. ولی اگر امیدی به اصلاح و بهبود شرایط زندگی خویش نداشته باشند، انگیزه کافی برای مهاجرت با هدف دستیابی به زندگی بهتر را خواهند داشت. هر اندازه دستمزدها و فرصتهای شغلی بین کشورها یکسان نباشد، گرایش عمومی به مهاجرت افزایش خواهد یافت. مهاجرت را می‌توان راه‌حلی دانست که فرد یا خانواده برای گریز از شرایط نامطلوب زندگی می‌یابد. حال این فرد می‌تواند گرایش به هر مذهب و مرام داشته

باشد. در این راستا مجله تایم در یکی از شماره‌های خود به بررسی بحران هویت اروپاییان پرداخته که آن را ناشی از سیل مهاجران عمدتاً مسلمان به کشورهایشان عنوان کرده و نتیجه گرفته است که الگوی جامعه چندفرهنگی، برخلاف آمریکا، در اروپا به شکست انجامیده و تلویحاً تمام این ناکامی‌ها را به حضور مسلمانان در جامعه اروپا نسبت داده است. گزارش ویژه شماره ۲۸ فوریه این نشریه زیر عنوان «بحران هویت اروپا» افزایش احزاب ضدمهاجرت در بلژیک، آلمان، هلند و بریتانیا را نمایانگر نگرانی فزاینده اروپاییان از استحاله هویتشان به‌دلیل جریان مستمر مهاجران مسلمان دانسته است، مهاجرانی که حاضر نیستند فرهنگها و سنن خود را به کنار بگذارند و با اروپاییان به اصطلاح «همرنگ» شوند.

در ابتدای این گزارش با فیلیپ دووینتر، رهبر حزب راستگرای افراطی «ولامس بلانگ» بلژیک آشنا می‌شویم که نهضتی را برای جلوگیری از احداث «اولین مسجد رسمی» در شهر «انتورپ نورث» این کشور به‌راه انداخته است. به نوشته تایم، هنگامی که آقای دووینتر از خیابان می‌گذرد، در یک سوی خیابان، مهاجران وی را «نژادپرست» می‌خوانند و در سوی دیگر، هوادارانش مبارزه وی را می‌ستایند. در حقیقت، رهبر حزب «ولامس بلانگ» مصداق «مشت، نمونه خروار» است. تایم می‌نویسد: «به موازات افزایش قدرت احزاب ضدمهاجرت در کشورهایی مانند بلژیک، آلمان و هلند، محافظه‌کاران نیز به جانبداری از آنها پرداخته و چنین استدلال می‌کنند که مهاجران باید قانوناً ملزم شوند که با پذیرش ارزشهای سکولار اروپا و حتی پشت کردن به آداب و رسوم اسلام، همرنگ اروپاییان شوند. این سیاستمداران اظهار می‌کنند که روند مذکور یگانه راه مقابله با ارتباط مخوف مهاجرت و تروریسم اسلامگرایان است.» به عقیده مقاله‌نویس تایم قتل

تئوون‌گوگ، فیلم‌ساز هلندی که از منتقدان سرسخت بنیادگرایی اسلامی بود، جبهه ضدمهاجرت، بخصوص علیه مهاجران مسلمان، را در هلند نیز بیدار کرده است. تایم خاطرنشان می کند که پس از مرگ آقای ون گوگ، یک نماینده راستگرای هلندی به نام خیرت ویلدرز[1] مظنونان به تروریسم را «اوباش اسلامگرای فاشیست» خواند و پیشنهاد کرد که مهاجرت کلیه افراد غیرغربی برای پنج سال متوقف شود. خیرت ویلدرز که در راستای نفرت خود از اسلام و مسلمانان فیلم ضد اسلامی خود تحت عنوان فتنه را ساخت و آن را در اینترنت منتشر کرد اوج مخالفت خود را با مسلمانان مهاجر نشان داد. که البته دولت هلند به‌لحاظ واکنش مسلمانان و کشورهای اسلامی از این فیلم فاصله گرفت.

خیرت ویلدرز، سیاستمدار راستگرای هلندی موفق شده بود در چند سال گذشته با فریادهای پر از نفرت خود علیه مهاجران مسلمان، افکار عمومی اروپایی را به خود جلب کند. او با جمع‌آوری و مونتاژ تصویرهای گوناگون از عملیات تروریستی و سخنرانی‌های برخی از مسلمانان اقدام به ساخت یک فیلم کوتاه تحت عنوان فتنه می‌نماید که به موضوع داغ روز رسانه‌ها تبدیل شد. فیلم ویلدرز، بدون تفسیر، جلوه‌گر خشونت مسلمانان است. تصاویری که در فیلم عرضه می‌شوند، با وجود اینکه تازه نیستند، بیننده را دچار شوک می‌کنند: عملیات تروریستی یازده سپتامبر در نیویورک، انفجار بمب در متروی مادرید، بدنهای سوخته و مثله‌شده و در پس‌زمینه، سخنرانی‌های پر از نفرت اسلامگرایان تندرو که از مسلمانان می‌خواهند، به جهاد روی آورند و سر از تن یهودیان جدا کنند، تأثیر منفی بر بیننده فیلم برجای می‌گذارد.

ویلدرز در پایان فیلم برگی از قرآن پاره می‌کند و از غیرمسلمانان می‌خواهد که برای دفاع از آزادی، جلوی مسلمانان بایستند. از طرف دیگر،

---

1. Geert Wilders

یک همه‌پرسی نشان داد که طرفداران ویلدرز و حزبش (حزب آزادی) در هلند، در طول مدت کوتاهی تقریباً دو برابر شده بودند.[۱]

با وجود این، در آلمان نیز نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که مردم بیشتر نگران مهاجرت هستند تا تروریسم.[۲] این نشریه آمریکایی سپس این سؤال

---

۱. بنگاه سخن پراکنی انگلیس یک سال بعد طی خبری تحت عنوان محاکمه نماینده مجلس هلند به اتهام ترویج نفرت علیه مسلمانان اعلام کرد: دادگاهی در هلند رأی به محاکمه یک نماینده مجلس این کشور داده که متهم به ترویج نفرت علیه مسلمانان است. خیرت ویلدرز، پایه‌گذار و رهبر «حزب آزادی» و نماینده پارلمان هلند است که فیلم «فتنه» را که در آن دین اسلام بشدت مورد انتقاد قرار گرفته، ساخته است. فیلم «فتنه»، که هیچ یک از شبکه‌های تلویزیونی هلند حاضر به پخش آن نشد، حاوی صحنه‌هایی از عملیات تروریستی از جمله حملات انتحاری یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ در نیویورک و بمب‌گذاری‌های سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ در مادرید و لندن است که همراه با نشان دادن صفحاتی از قرآن و قرائت آیاتی از آن تدوین شده است. این رأی دادگاه هلند ناقض رأی سال پیش دادستانی این کشور است که پیگرد قانونی آقای ویلدرز را رد کرده بود. در حکم سال پیش گفته شده بود که اگرچه نظرات منعکس شده توسط این نماینده مجلس هلند، برای مسلمانان آزاردهنده است اما این نظرات در حد عمل مجرمانه نیست. یان پتر بالکننده، نخست‌وزیر هلند، مارس سال پیش فیلم «فتنه» را محکوم کرد و گفت که این فیلم هیچ هدفی را جز توهین به اعتقادات گروهی از مردم دنبال نمی‌کند. به‌دنبال ساخت این فیلم، دولت هلند کوشید از دیدگاه‌های افراطی آقای ویلدرز فاصله بگیرد تا از تکرار ماجرای انتشار کاریکاتورهای پیامبر اسلام در دانمارک جلوگیری کند. حدود پنج درصد از جمعیت شانزده میلیونی هلند را مسلمانان تشکیل می‌دهند که اکثر آنان در اصل از مهاجران اندونزی، مراکش، و ترکیه بوده‌اند. (بی‌بی‌سی، چهارشنبه ۲۱ ژانویه ۲۰۰۹ ـ ۲ بهمن ۱۳۸۷)

۲. دولت آلمان اعلام کرد که شمار متقاضیان پناهندگی در این کشور در ده سال گذشته حدود ۶۷ درصد کاهش یافته است. دفتر روابط عمومی پارلمان آلمان در برلین، در پاسخ به پرسش فراکسیون حزب چپ‌ها روز جمعه، ۲۸ مارس گزارش داد که آلمان در سال ۲۰۰۷، حدود ۶۳ هزار و ۳۶۴ پناهنده داشته است. تعداد پناهندگان در سال ۱۹۹۷، ۱۷۷ هزار و ۳۳۹ تن بوده است. در همین گزارش آمده است، شمار پناهندگانی که بر مبنای کنوانسیون ژنو در این چارچوب زمانی پذیرفته شده‌اند، از ۲۵ هزار و ۳۹۸ تن به ۶۲ هزار و ۵۶۴ نفر افزایش یافته است. ۹۲/۱ درصد پذیرفته‌شدگان پناهندگی، دارای حق اقامتی نامحدود و ۵/۱ درصد آنان حائز شرایط کسب اقامت محدود بوده‌اند.

را مطرح می‌کند: وقتی یک سوئدی در خانه‌اش کردی حرف می‌زند و با دوستانش، عربی و در سرکار، سوئدی، آنگاه مفهوم اروپایی بودن چیست؟ کارل دووس، استاد علوم سیاسی در دانشگاه گنت بلژیک، در پاسخ به این سؤال به تایم گفته است: «به‌طور سنتی، اروپایی یعنی فردی که اهل یک کشور اروپایی است، اما درباره ارزشهای اروپایی بحث فلسفی بیشتری درجریان است. این واقعیت که مسلمانان نسل دوم هنوز مهاجر تلقی می‌شوند، بدین مفهوم است که ما مشکل بسیار بزرگی داریم.» به عقیده گزارشگران این هفته‌نامه، مشکل اینجاست که بسیاری از سیاستمداران اروپایی مانند آقای دووس فکر نمی‌کنند و دولتها تحت فشار افکار عمومی می‌کوشند از هویتهای ملی شهروندانشان دفاع کنند. تایم می‌نویسد: ریتا فردونک، وزیر مهاجرت هلند در اوایل فوریه امسال اعلام کرد که کلیه مهاجران باید در امتحان زبان و فرهنگ هلندی نمره قبولی بگیرند تا بتوانند شهروند دائم شوند. دولت فرانسه نیز از امسال امامان جماعت مسلمانان را به سر کلاسهای تاریخ و قانون غرب می‌فرستد و در بریتانیا، حزب کارگر و احزاب مخالف همگی قول داده‌اند از شمار مهاجران و پناهجویان بکاهند. اما بسیاری از مسلمانان این اقدامات را نژادپرستانه می‌دانند. آنها می گویند که تنها گروه کوچکی از مهاجران مسلمان دیدگاههای افراطی دارند و هراس اروپاییان از افراطیون بهانه‌ای برای اعمال سیاستهای تبعیض‌آمیز است. در حالی که بسیاری از مهاجران مدعی‌اند که اروپاییان به آنها اجازه نمی‌دهند با جامعه‌شان همگرا شوند، آقای دووینتر به تایم گفته است: «چندفرهنگ‌گرایی یک توهم است. اکثر مهاجران همرنگ نمی‌شوند. آنها در محله‌هایی خاص شیوه زندگی خود را پیگیری می‌کنند. آنها باید مانند ما رفتار کنند. دین باید از سیاست جدا باشد. در اروپا جویهای خون به‌راه افتاده

است تا این جدایی تضمین شود.» سخنان تند آقای دووینتر حمایت حدود ۲۴ درصد بلژیکی‌ها را جلب کرده است.

مهاجران مسلمان برای مقابله سیاسی با راست‌گرایان اروپایی شروع به تشکیل احزاب سیاسی کرده‌اند و می‌کوشند وارد عرصه سیاست داخلی کشورهای میزبان شوند. دیاب ابوجعجع، یک فعال لبنانی بلژیکی است که به نوشته تایم چهار سال پیش اتحادیه اروپایی عربی را تشکیل داد. وی اخیراً از انتورپ به بروکسل نقل مکان کرده تا در آنجا از طریق حزب دموکراتیک مسلمانان، شاخه سیاسی جدید اتحادیه، با رقبایش در پارلمان بلژیک مبارزه کند. بسیاری از فرزندان مهاجران مسلمان می‌گویند، می‌خواهند همرنگ جوامع اروپایی شوند، ولی می‌ترسند که با آنها به عنوان خارجی رفتار شود. موسی عبدالعزیز، حسابدار ۲۷ ساله بلژیکی که پدر و مادرش در دهه ۱۹۶۰ از مراکش به بلژیک مهاجرت کردند، به تایم گفته است: «ما خارجی نیستیم. ما اینجا متولد شده‌ایم، ولی با این داغ بر پیشانی‌مان به‌دنیا آمده‌ایم که می‌گوید: «خارجی» و این داغ هرگز محو نمی‌شود.»

آنچه رابطه اروپاییان و مهاجران مسلمان را پیچیده می‌سازد، پایین بودن بی‌سابقه نرخ زادوولد در اروپا و نیاز به نیروی کار مهاجر است و حتی اسپانیا شروع به اعطای شهروندی دائم به آن گروه از مهاجران غیرقانونی کرده است که می‌توانند اثبات کنند شغل دارند. اما آقای دووینتر از چنین طرحهایی هراس دارد و به تایم گفته است: «اسلام‌گرایی در حال حاضر بزرگترین معضل اروپاست و اگر بسرعت دست به کار نشویم، دیگر خیلی دیر خواهد شد.» از نظر هفته‌نامه تایم، در فرانسه طرح دولت برای تشکیل شورای فرانسوی دین اسلام جهت پروراندن یک اسلام بومی و لیبرال‌تر به شکست انجامیده است، زیرا رهبری این شورا تحت سیطره سنت‌گرایانی

افتاده است که به نوشته تایم از سوی الجزایر، مراکش و برخی گروههای تندرو حمایت می‌شوند. دنیا بوزر، یکی از دو زن هیئت‌مدیره ۱۷نفره این شورا، پس از استعفا به این نشریه آمریکایی گفته است، بسیاری از این رهبران عمدتاً خارجی از نیازهای دو میلیون مسلمان متولد فرانسه خبر ندارند و نمی‌توانند با آنها ارتباط برقرار کنند. خانم بوزر می‌گوید: «به‌جای تطبیق اسلام با واقعیت ما، این رهبران به این برداشت هولناک غیرمسلمانان دامن می‌زنند که اسلام ذاتاً با جامعه فرانسه سازگار نیست.» پس مسلمانان اروپا چگونه می‌توانند نهادی مذهبی مطابق با نیازهایشان را ایجاد کنند؟ خانم بوزر به تایم گفته است، به‌جای اتکا به رهبران دینی، مسلمانان اروپا باید خودشان دین اسلام را مطابق با اولویتها، فشارها و تبعیض‌های روزمره سازگار کنند. وی می‌گوید: «ما فقط می‌توانیم از مردم بخواهیم که اجازه ندهند دیگران، خواه سیاستمداران غیرمسلمان و خواه رهبران اسلامگرای متحجر، به‌جای آنها فکر کنند.»[1]

تحقیقات جامعه‌شناختی حاکی از روند رو به رشد طرد مسلمانان مهاجر به اروپا از جانب مردم کشورهای میزبان، به‌دلیل «وحشت موهوم و خیالی از اسلام» است. در این ارتباط بر اساس گزارشی که اخیراً توسط یک گروه پژوهش اجتماعی در دانشگاه بیله‌فیلد آلمان منتشر گردیده[2] موضوع تکان‌دهنده انسان‌ستیزی مطرح می‌گردد که حتی در طبقه متوسط بالای اروپا هم قابل مشاهده است. مرکز اروپایی نظارت بر راسیسم و بیگانه‌ستیزی[3] در جدیدترین گزارش خود خبر از تبعیض علیه مسلمانان در

1.Time, May 16, 2006.

۲. این گروه به سرپرستی ویلهم‌هایت مایا، محقق در دانشگاه بیله فیلد آلمان می‌باشد.

3.EUMC

کل اروپا می‌دهد، تبعیضی که از سال ۲۰۰۱ رو به افزایش نهاده است. به‌رغم حملات تروریستی صورت گرفته و با توجه به سوءظنی که در محتوای کلی تبلیغات رسانه‌ها نسبت به اسلام وجود دارد، این نکته تعجب‌برانگیز است که مسلمانان به دو طیف مسلمان کاملاً صلح‌جو و سازگار با جامعه اروپا و مسلمان رادیکال یا حتی تروریست تقسیم شده‌اند. براساس این تحقیقات، هرکس مخالفت خود را با گزینه‌های مطرح شده اعلام کند در واقع دشمنی تقریبی خود با اسلام را ثابت کرده است. البته پی بردن به دشمنی با اسلام از مخالفت با این گزینه‌ها می‌تواند نشان‌دهنده یک پیش‌داوری و تفکر کلیشه‌ای باشد، گرچه الزاماً این‌طور نیست.

بر اساس نتایج کلی این تحقیقات که به وسیله پژوهش مؤسسه سنجش افکار آلنس باخ آلمان نیز تأیید می‌شود؛ باید گفت این نکته قابل انکار نیست که سوءظن به مسلمانان فقط علیه حاشیه تروریستی نیست، بلکه قلب اقلیت مسلمان در غرب را نشانه گرفته است. آنچه به‌طور ویژه قابل توجه است، رشد دیدگاه بدبینانه نسبت به مسلمانان در میان قشر متوسط اروپاییان است، قشری که در جوامع دموکراتیک نقشی مهم در بسط تسامح و تساهل ایفا کرده و پیش‌پرداخت هزینه سازگاری مهاجران با جامعه میزبان برعهده آنهاست.

به عبارت دیگر وضعیت وحشت از اسلام یا به بیان دیگر اسلام‌هراسی شایع در میان این قشر که هیچ‌گونه تفاوت دینی، فرهنگی را مجاز نمی‌شمارد، یک تغییر رادیکال محسوب می‌شود. البته در این میان شاید تا حدودی عملکرد بعضی از مسلمانان مثل اعمال حکومت طالبان در افغانستان در چنین طرز تلقی بخصوص با تبلیغات فشرده رسانه‌های غربی بی‌تأثیر نباشد. ضمن اینکه به هرحال شهروند غربی مهاجر مسلمان را

به‌دلیل رعایت شئون اسلامی و برگزاری نمازهای جمعه و جماعت که در قلب کشورهای اروپایی انجام می‌شود را نوعی حرکت علیه خودش تصور می‌کند. برای درک این تغییر کافی است انسان در موارد اختلافات طبیعی مسلمانان با سایر شهروندان اروپایی، مثل دعوا بر سر محل ساخت یک مسجد یا موارد مشابه دیگر در یک گردهمآیی آزادانه شهروندان شرکت کرده تا حتی در میان قشر مرفه حاضر در تجمع نیز سوءظن آمیخته به حس خشم نسبت به مسلمانان را احساس کند. در چنین فضایی، این افراد حتی حاضرند براحتی هر یک از بندهای قانون اساسی کشورشان راکه در مورد آزادی دینی است نیز قربانی خواست خود کنند. قشر مرفه اروپایی به جای تعامل در روند سازگاری مهاجران، این وظیفه را کاملاً و تقریباً به نحوی غیرقابل حل بر گردن مسلمانان انداخته است.

به‌طور کلی می‌توان چنین اذعان داشت که در غرب دیدگاهها نسبت به مسلمانان تغییر اساسی کرده است. البته برخی این امر را منفی می‌دانند و آن را به بی‌ریشگی اجتماعی این اعتقادات تعبیر می‌کنند؛ بی‌ریشگی‌ای که منجر به از خودبیگانگی و تروریسم می‌شود.[۱] البته مسلمانان به واسطه مهاجرت یک

---

۱. لئون دووینتر نویسنده هلندی طی مقاله ای که در مجله اشپیگل (۲۲ دسامبر۲۰۰۷) منتشر کرده است؛ معتقد است، مهاجران امیدوار بودند با کار حتی در شمال کافر(منظور وی کشورهای اروپایی است که به اعتقاد او مسلمانان کشورهای غیرمسلمان را کافر می‌دانند) بتوانند غرور و هویت خود را حفظ کنند. این امید اما بیهوده بود. اکثر مسلمانان موقعیت جدید را می‌پذیرفتند ولی غرور زخم‌خورده برخی از آنها مورد استفاده گروهی قرار گرفت تا آن را به‌موضوع درگیری تبدیل سازند. این پرسش که پیش از این در کشورهای اسلامی مطرح شده بود، امروز در هلند نیز طنین می‌افکند: چگونه اسلام که خود را جهان‌بینی برتر می‌شمارد می‌تواند با نقش کهتر خود در نظم جهانی کنار بیاید؟ در طول دویست سال گذشته جهان اسلام همواره از یک ناکامی رنج برده است. در این دو قرن مسیحیان به عنوان ملل
←

مفهوم خاصی از فاصله گرفتن از خاستگاههای اجتماعی ـ اگر نگوییم یک گسست تمام‌عیار ـ را تجربه کرده‌اند. این مسئله در مورد بعضی از مسلمانان مهاجر اروپا صدق می‌کند. اما علاوه بر آنها شامل آنهایی که در سالهای اخیر در سرزمینهای اسلامی مقیم گشته‌اند هم می‌شود. در نتیجه، تجربه دینی آنها یک تجربه کاملاً جدید است.

سازمانهای اجتماعی، دینی یا سیاسی به طور مستقیم این تجربه را به آنها نداده‌اند. در واقع تجربه دینی برای مسلمانان مهاجر یک شکلی از مهاجرت اجتماعی است و آنها در دل این مهاجرت برداشتی از تعلق به اسلام در داخل مرز و بومی جدید و متفاوت را بازسازی می‌کنند. در حقیقت نزدیکی به زندگی مدرن و نه دوری از خاستگاه اسلامی بحث بازگشت به هویت دینی را به راه انداخته است. اغلب افراط گرایی‌ها[1] در میان گروههایی پدید می‌آید که به واسطه تجربه کردن مهاجرت و جابجایی، با شیوه‌های تفکر

→

قدرتمند و مرفه در برابر عثمانیان قد علم کردند که قرون متمادی بر جهان اسلام حکومت می‌کردند و بخش بزرگی از جهان عرب را در اختیار داشتند. جهان سنتی اسلام در جنگ جهانی اول به طور کامل در هم فرو پاشید. حتی یهودیانی که به آنها نفرت ورزیده می‌شد، توانستند در قلب نیمکره اسلامی کشور خود را تأسیس کنند. هسته اصلی بحران در جهان اسلام همانا قدرت‌طلبی اسلام است که با اسطوره‌سازی از جنگجویان پیروزمند و مبارزان زمان (حضرت) محمد(ص) آن دوران در حقیقت بیانگر برتری آنها بشمار می‌رود. لیکن این برتری و قدرت در جهان مدرن توسط همان انسانهایی به‌هیچ و پوچ تبدیل می‌شود که براساس عقاید اسلامی حقیر به شمار می‌روند. این بحران را می‌توان در یک پرسش ساده خلاصه کرد: چرا مسیحیان، یهودیان و کافران قویتر و مرفه‌تر از مسلمانان هستند؟

هر مسلمانی از کودکی می‌آموزد که اسلام وحی قطعی الهی است و همه پیامبران پیش از محمد نیز مسلمانانی بوده‌اند که پیامشان توسط یهودیان و مسیحیان تحریف شد. بر اساس این آموزش بنیادین هر کودک مسلمانی با احساس بشدت درهم‌تنیده شده در برتری مذهبی و فرهنگی بزرگ می‌شود.

1. Radicalism.

سیاسی و زندگی شهری دنیای سکولار غرب آشنا هستند.

هم‌اکنون ترکیب جمعیتی اروپا بعداز جنگ بین‌الملل دوم و خصوصاً در بیست سال گذشته، بسیار متحول شده است. تعداد مهاجرانی که از فرهنگهای مختلف به اروپا و غرب آمده‌اند (و اکثر آنان نیز به حفظ فرهنگهای ملی و قومی خود علاقه دارند) رو به افزایش است و بدون تردید برخورد تبعیض‌آمیز با نسل دوم و سوم این مهاجران واکنش طبیعی انسانِ تحقیرشده است، خصوصاً آنکه ارزشهای اجتماعی معقول‌تر و عمیق‌تری نیز به او یاد داده نشده باشد. به قول خانم شیرین عبادی «مدتی است که در برخی اجتماعات و مدارس اروپا پدیده‌ای به‌وجود آمده که سابقه نداشته است و آن تحقیر ادیان و تمدنهای غیراروپایی و طرد آن از ناحیه بعضی دانش‌آموزان و نوجوانان است، به مسلمانان توهین می‌کنند، افراد رنگین‌پوست را تحقیر و به کودکان مهاجر به‌چشم بیگانه‌ای غاصب نگاه می‌کنند. برخی از کودکان و نوجوانان و حتی اولیای آنان حاضر نیستند جز با اروپاییان مسیحی با کس دیگری معاشرت کنند. علت این همه نابهنجاری چیست؟ یادمان باشد که روح کودک چون آیینه‌ای است که هرچه ببیند در آن منعکس می‌شود. متأسفانه مدتی است تحقیر تمدنهای غیراروپایی، ولو به‌طور غیرمستقیم رواج یافته است. البته وقایعی چون ۱۱سپتامبر، بمب‌گذاری در مادرید و افزایش تروریست‌هایی که جز بمب و خشونت منطقی ندارند، در چنین نگرشی بسیار مؤثر بوده است؛ اما آیا همه مسلمانان تروریست هستند؟ آیا بنیادگرایی و خرافات خاص مهاجران است؟ آیا هر زنی حجاب دارد همکار بن‌لادن و مروج افکار طالبان است؟ اگر کودکان و نوجوانان اروپایی را هدایت نکنیم و به آنان نیاموزیم که احترام به تمدنهای مختلف اساس تفاهم متقابل است،

در آینده شاهد اغتشاشات و اختلافات بیشتری خواهیم بود که منشأ و سرچشمه آن عدم تحمل یکدیگر است.»[۱]

در این باره دنی پستل، سردبیر مجله اوپن دمکراسی[۲] مصاحبه‌ای دارد با تزوتان تودورف (درصفحات پیش به سوابق وی اشاره شد) مدیر بخش تحقیقات مرکز ملی علوم تحقیقات پاریس که از متن و فحوای کلام وی نیز می‌توان به تبعیضات علیه مسلمانان و علل بروز ناآرامی‌ها در بین مهاجران مسلمان پی برد. متن این مصاحبه را عیناً آورده‌ام[۳]:

«نظر شما درباره ناآرامی‌های ماه نوامبر فرانسه چیست؟

تعبیرها و تفسیرهای زیادی درباره این ناآرامی‌ها وجود دارد از جمله اینکه عامل اصلی این ناآرامی‌ها را اسلام، نژادپرستی، اختلافهای طبقاتی، نزاعهای قومی - مذهبی و جنگ تمدنها می‌دانند. بیانیه‌های آلن فینکیلکرات نیز که این ناآرامی‌ها را یکی از پیامدهای جمهوری خواهی و نارضایتی از آن بر می‌شمارد، جنجال زیادی به پا کرده است.

واکنش خود شما نسبت به این ناآرامی‌ها چه بود؟ احساس شما نسبت به این پدیده و بازتاب‌هایی که داشته است، چیست؟

پیش از هر چیز باید بگویم که هیچ شناخت دست اولی درباره این رویدادها ندارم. اعمال خشونت به مرکز شهرها نرسید و در نتیجه در پاریس هم نمودی نداشت که مرکز منطقه پهناوری محسوب می‌شود. اعمال خشونت از نظر جغرافیایی تنها به حومه شهرها محدود شد. بنابراین دانش من در این‌باره از تلویزیون و

---

۱. بخشی از سخنرانی خانم شیرین عبادی در نشست وزرای آموزش و پرورشِ پارلمان اروپا در اسفند ماه ۱۳۸۴.

2. Open Democracy

۳. ترجمه: سپیده جدیری.

روزنامه‌ها حاصل شده است و بالطبع، عقاید من در این‌باره نیز تحت‌تأثیر عقاید واسطه‌هایی نظیر روزنامه‌نگاران، فعالان اجتماعی، معلمان، متخصصان حقوق و پلیس قرار دارد. در نتیجه، شناخت اصلی من نسبت به مباحثی است که درباره خشونتهای ماه نوامبر مطرح شده است، نه از خود این خشونتها. این را گفتم تا مرز سخنانم را در این‌باره مشخص کرده باشم. حال، می‌خواهم از میان این مباحث، به دو نظریه افراطی‌تر، دو تعبیر حاشیه‌ای‌تر بپردازم که هر چه از واقعیت امر دورتر می‌شویم، بیشتر اعتماد ما را به خود جلب می‌کنند. اگرچه این نظریات به واقعیت هیچ‌گونه شباهتی ندارند، انتظارات مخاطبان مورد نظر خود را برآورده می‌سازند. یکی از این تعبیرها را نخستین بار در بازدیدی که دسامبر ۲۰۰۵ از دانشگاه کلمبیای نیویورک داشتم، شنیدم. این نظریه، خشونت را به عنوان طغیان مشروع افرادی معرفی می‌کرد که تحت ظلم و ستم حکومتی مستعمراتی و نژادپرست که می‌ترسد توسط اسلام سرنگون شود، قرار دارند. نظریه دیگر که آن را نیز در مطبوعات آمریکایی مطالعه کردم، رویدادهایی نظیر آنچه را که در فرانسه اتفاق افتاد، به پروژه ضدجمهوری‌خواهی از نوعی که تهدیدهای اسلام برای غرب را نیز دربر می‌گیرد، تعبیر می‌کرد. در فرانسه افرادی که بر چنین تعبیرهایی صحه می‌گذارند، بیشتر کسانی هستند که هیچ‌گاه برخوردی با حومه شهر یا حاشیه‌نشینی به عنوان یک مسئله نداشته‌اند. این دو نظرگاه به ظاهر در مقابل هم قرار دارند اما وجه مشترک آنها در این است که هر دو این اعمال خشونتها را حاصل کشمکشی سیاسی می‌دانند که ریشه در نژاد و مذهب دارد. شخصاً معتقدم که از هر دو نظریه بیشتر تخیلات، تشویشها و امیدهای خودآگاه یا ناخودآگاه نویسندگانشان دستگیرمان می‌شود تا واقعیت آن رویدادها. اما این واقعیت دقیقاً چیست؟ در ژانویه ۲۰۰۶، دادستانی پاریس اعلام کرد که ۶۳ درصد افرادی که به‌دلیل ارتکاب خشونت دستگیر شده بودند، زیر سن قانونی بوده‌اند، ۸۷ درصد

ملیت فرانسوی داشته‌اند، ۵۰درصد سوءسابقه‌ای نداشته و ۵۰درصد پیرو مکتب خاصی نبوده‌اند. دادستانی پاریس در عین حال شرح داد که در انگیزه آنها اثری از ادعای هویت و نشانی از تحریکات سیاسی یا مذهبی مشاهده نکرده است. در واقع، در خلال ناآرامی های پاریس، چهره های مذهبی اسلامی فقط جوانترها را به رفتن به خانه‌هایشان فرا می‌خواندند. حتی ژان ماری لوپن، رهبر جبهه ملی راست افراطی، که همیشه آماده راه‌انداختن جنگی فرهنگی یا نژادی است، مجبور شد این موضوع را تأیید و اعلام کند که کاملاً با افرادی که انگیزه های مذهبی یا نژادی را دلیل اعمال خشونت می‌دانند، مخالف است. او خشونت را به عنوان «یک بازی که در کل نشانی از انقلابی گری در آن نیست» توصیف کرده است. به نظر می‌رسد که جنگ تمدنها فقط در ذهن افرادی که به آن اعتقاد دارند، اتفاق افتاده است.

حال، چگونه می‌توان رویدادهای ماه نوامبر فرانسه را تفسیر کرد؟ و از آن رویدادها چه می‌توان آموخت؟

به نظر من ابتدا باید عواملی را که به طور مستقیم و در لحظه اعمال خشونت نقش دارند از عواملی که به طور غیرمستقیم و در بلندمدت بر آن اثر می‌گذارند، جدا کرد. هر دو نوعِ این عوامل وجود دارند، اما نه به نتایجی یکسان ختم می‌شوند و نه واکنشهایی یکسان را برمی‌تابند. شاید اسلام عامل ناآرامی های ماه نوامبر فرانسه نبوده، اما بی‌تردید در آشوبهایی که به خاطر کاریکاتورهای یک نشریه دانمارکی در سراسر جهان برپا شد، نقش داشته است. در واکنش به این رویدادها نیز مانند ناآرامی های فرانسه، شاهد طرح مباحث و نظریات گوناگونی بوده‌ایم.

نظر شما در درجه اول درباره خود این رویدادها و در درجه دوم درباره مباحثی که در این رابطه مطرح شد، چیست؟

این بار در واقع با مبارزه‌ای روبرو هستیم که ریشه فرهنگی دارد، چیزی که اسلام در آن نقشی انکارناپذیر ایفا می‌کند. مسئله کاریکاتورهای دانمارکی

به‌طرح مباحث متعددی منجر شده که باید یک به یک بررسی شوند. پاسخ من به سؤالهای شما در این مورد، پاسخ جامعی نیست و مسلماً بررسی تمام این مباحث را دربر نمی‌گیرد. بیایید دقیقاً آنچه را که اتفاق افتاد، به یاد بیاوریم! کاریکاتورهای مذکور در اواخر سپتامبر ۲۰۰۵ در یک نشریه محافظه‌کار دانمارکی و به ظاهر با هدف اثبات این موضوع که هیچ محدودیتی برای آزادی مطبوعات در دانمارک وجود ندارد، به چاپ رسید. در عین حال باید چیزی را در این زمینه به خاطر داشته باشیم و آن این است که دولت ائتلافی دانمارک در پارلمان این کشور به‌حمایت حزب مردم دانمارک احتیاج داشته و برنامه‌های این حزب هم کمابیش و در مجموع علیه مهاجران و بویژه مهاجران مسلمان بوده است. رهبران جامعه مسلمانان مقیم دانمارک از کاریکاتورها به خشم آمدند، ۱۷هزار امضاء علیه آن جمع کردند و بیانیه شکایت خود را به دست نخست وزیر دانمارک رساندند که تأثیری نداشت. آنها سپس به سفرای کشورهای مسلمان در دانمارک روی آوردند و از ایشان خواستند که از طرف آنها با نخست وزیر صحبت کنند، اما نخست وزیر با دادن این توضیح که نمی‌تواند قوانینی را که در حمایت از آزادی مطبوعات در دانمارک وضع شده‌اند، زیر پا بگذارد، از دیدن سفرا نیز سر باز زد. آنگاه رهبران جامعه مسلمانان مقیم دانمارک به چهره‌های مذهبی کشورهای مسلمان روی آوردند و آنها نیز تظاهرات و اعتراضهای مسلمانان را در سراسر جهان رهبری کردند. در خلال این اعتراضها، نه تنها پرچمها که ساختمانهای متعلق به چند کشور اروپایی طعمه شعله‌های آتش شد و برخی افراد نیز به مرگ تهدید شدند. برخورد پلیس با این اعتراضها در چند کشور آسیایی و آفریقایی به کشته شدن دهها تن از معترضان منجر شد.

نخستین دیدگاهی که می‌خواهم درباره این سلسله رویدادهای غیرقابل پیش‌بینی مطرح کنم این است که چنین رویدادهایی آشکارا نشان می‌دهد که امروز همگی

ما در یک فضا زندگی می‌کنیم ـ وسوسه شده‌ام بگویم در یک دهکده زندگی می‌کنیم. چه کسی می‌توانست تصور کند آنچه که در روزنامه‌ای گمنام در کپنهاک منتشر شده، بتواند به شورشی در نیجریه دامن بزند؟ انتقال سریع خبرها و بویژه تصاویر زنده تلویزیونی که خود منجر به دریافت سریع موضوع می‌شود، بتدریج دارد اساس رابطه ما با جهان را تغییر می‌دهد، بر رفتارهای هر فرد تأثیری عمیق می‌گذارد و عملکرد ما نتایجی بسیار بیشتر از آنچه تصور می‌کنیم، به بار می‌آورد. بیایید این مورد را از جانب دانمارک و به طور گسترده‌تر، از جانب اروپا بررسی کنیم. اصل آزادی بیان و به دنبال آن، حذف کنترل دولتها از آنچه روزنامه‌ها منتشر می‌کنند، یکی از پایه‌های لیبرال دموکراسی است. اما به هر حال، تنها پایه آن هم نیست. در واقع، آزادی همیشه تحت اصول دیگری که به همان اندازه بنیادی هستند، محدود می‌شود. به طور مثال، بسته به وضع قوانین در کشورهای مختلف، اینکه اعلام عمومی شود تمام یهودیان بانکدارهایی هستند که با پول مردم چاق می‌شوند یا تمام سیاهپوستان متجاوزند، می‌تواند زیر پا گذاشتن قانون محسوب شود و به همان اندازه تبلیغ تروریسم، نازیسم یا تجاوز نیز می‌تواند غیرقانونی باشد. در فوریه ۲۰۰۶، دیوید ایروینگ، تاریخدان تجدید نظرطلب به دلیل تردید داشتن در وجود اتاق‌های گاز آشویتز، در اتریش به سه سال حبس محکوم شد. چنین محدودیتهایی در مورد آزادی بیان اعمال می‌شود، درست مثل تمام محدودیتهایی که برای آزادی‌های فردی در کارهایی که شخص دوست دارد انجام دهد، وجود دارد و این به دلیل لزوم حفظ آسایش عمومی، امنیت اجتماعی و احترام به شهروندان (بر اساس قانون برابری شهروندان) است. به نظر من واکنش دولت دانمارک در این مورد، واکنشی اساساً به دور از نزاکت بوده است. از آنجا که تعداد قابل توجهی از مردم اعلام کرده بودند که از چاپ کاریکاتورها خشمگین شده‌اند، سران دولت دانمارک باید در نشستی با آنها

دیدار می‌کردند و نشان می‌دادند که برایشان احترام قائل‌اند و در عین حال، برای آنها توضیح می‌دادند که چگونه می‌توانند اعتراض خود را به شکلی قانونی به مرحله عمل برسانند. چنین واکنشی از سوی دولت دانمارک می‌توانست تنشهای داخلی جامعه دانمارک را آرام کند و از کشته شدن مردم در سراسر جهان نیز جلوگیری به عمل آورد.

آیا می‌پذیرید که رأی «نه» فرانسه به نظام‌نامه اتحادیه اروپا، چنان که تعدادی شواهد و قرائن بر آن صحه می‌گذارند، با تظاهرات و شورشهای بهار ۲۰۰۶ فرانسه مرتبط بوده است؟

عقیده شما درباره این رویدادها و نظرتان درباره رأیی که فرانسه به نظام‌نامه اتحادیه اروپا داده و همچنین رابطه فرانسه با این اتحادیه چیست؟

در مارس و آوریل ۲۰۰۶، شهرهای مهم فرانسه، دوره جدیدی از آشفتگی را از سر گذراندند که این بار، دلیل آن قرارداد استخدامی جدیدی بود که از سوی دولت پیشنهاد شد. این قرارداد جدید، برای کارفرما اختیاراتی را تعریف می‌کرد که بتواند آسان‌تر از قبل کارمندان را اخراج کند و در عین حال، شرایط استخدام کارمندان را نیز آسان‌تر می‌کرد. پس از آنکه تظاهراتی گسترده علیه این قرارداد بر پا شد، دولت فرانسه قرارداد را ملغی اعلام کرد. منی که نه اقتصاددان هستم و نه دیگر دنبال کار می‌گردم، چه نتیجه‌ای می‌توانم از این رویدادها بگیرم؟ زمانی که شورشها روز به روز گسترده‌تر می‌شد، احساس کردم توجه‌ام به جنبه افراطی بودن این اعتراضها جلب شده است. نخستین دلیل تردید من درباره درستی این اعتراضها این بود که دلبسته دموکراسی بودم و دوست نداشتم ببینم دولت در این‌باره تسلیم فشارهای خیابانی شده است. این اعتراضها مرا به یاد تظاهرات فاشیست‌ها در فاصله دو جنگ جهانی انداخت که در نهایت به برانداختن دموکراسی منجر شده بود. تظاهرات یک میلیونی مسلماً همه را بسیار تحت‌تأثیر

قرار می‌دهد، اما من فراموش نکرده‌ام که تعداد افرادی که به برنامه‌های این پارلمان و این دولت رأی داده بودند، بسیار بیشتر از این رقم بود. قاعده زندگی دموکراتیک این است که نتایج رأی‌گیری را حتی اگر به مذاق ما خوش نمی‌آید، بپذیریم. میزان بیکاری در فرانسه سالهاست که روی رقم ۱۰ درصد ثابت مانده است. این رقم در مورد جوانان به حداکثر ۲۵درصد و در مناطق فقیرنشین حتی به ۵۰ درصد هم می‌رسد. بیکاری فقط یک مصیبت اقتصادی نیست؛ سرطانی است که در بافت اجتماع پیش می‌رود. ما باید هر کاری که می‌توانیم برای مبارزه با آن انجام دهیم و چرا این کار، پیشنهاد قرارداد استخدامی جدیدی نباشد؟ نمی‌دانم این قرارداد از نظر اقتصادی راه‌حل مناسبی بوده است یا نه اما به نظر من رد کردن آن به طور کامل، اقدامی افراطی محسوب می‌شد. اما در عین حال، نمی‌توانم تحلیل خودم را فقط به این موارد محدود کنم. در پشت انگیزه‌های معترضان برای راه انداختن این تظاهرات، دلایل عمیق‌تری نیز وجود داشت. مسئله فقط اقتصادی نبود. آنچه جرقه اعتراضهای اولیه را روشن کرد، تصمیم نخست‌وزیر به تحمیل کردن اصلاحیه‌اش، حتی بدون مشورت با پارلمان بود. این اقدام او شباهت زیادی به رفتارهای مستبدان قرن هجدهم داشت. ظاهراً تنها چیزی که برای او اهمیت داشت، نتایج اقتصادی اقدامش بود و مشورت و بحث گروهی برایش بی معنی بود. شدت واکنشهای مخالف نشان داد که او در اشتباه بوده‌است. خانواده‌اروپا آن‌قدر بزرگ نیست که بتواند وضعیت اقتصادی هر کدام از کشورهای عضو خود را بهبود ببخشد. مسئله این است که اتحادیه اروپا هنوز نهادی به قدر کافی یکپارچه نیست که آمادگی تطبیق یافتن با معیارهای مشترک را پیدا کند. این اتحادیه در واقع از سال ۲۰۰۵ که فرانسه و هلند به نظام نامه آن رأی منفی دادند، حتی جایگاه خود را به عنوان واحدی متحد نیز از دست داده است. رأی منفی فرانسه از نقطه عطف دو جریان افراطی استخراج شد: این رأی حاصل

جمع آرای راست افراطی و چپ افراطی بود. احتمالاً نمایندگان ناسیونالیست و بیگانه‌ستیزِ جناح راست، هیچ گاه ذهنیت خود را تغییر نمی‌دهند مبادا که برنامه‌های سیاسی‌شان یگانه تأثیر خود را هم از دست بدهد. اما جناح چپی‌ها به‌خودی خود ضداروپایی نیستند. رأی آنها به این دلیل «نه» بوده که نویسندگان نظام‌نامه اتحادیه اروپا قصد داشتند مفادی را که در معاهده‌های از پیش امضاء شده وجود داشت، بویژه «اقتصاد بازار آزاد» را در این نظام‌نامه نیز بگنجانند. از این نظر، رابطه‌ای بین رأی «نه» به نظام‌نامه و تظاهرات و شورشهای مارس و آوریل ۲۰۰۶ وجود داشته است.»

البته نباید فراموش کرد که چنین دیدگاهی مختص مسلمانان آفریقا و یا شبه‌قاره هند نیست؛ بلکه به مسلمانان جداشده از اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز از همین زاویه نگریسته می‌شود. زیرا به نظر می‌رسد تعداد مهاجران مسلمان در اروپا بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به اروپا از اوایل دهه ۱۹۹۰ رشد سریعی داشته است. به طوری که اغلب مهاجران به دنبال ثبات اقتصادی، آموزش و امنیت اجتماعی بهتری در کشورهای اروپای غربی هستند که به نظر می‌رسد نتیجه سرکوب رژیمهای اتحاد شوروی سابق باشد. در دوره‌ای نزدیک به یک دهه، هزاران مهاجر از جمهوری‌های آسیای مرکزی، قفقاز جنوبی و بعضی از مناطق جنوبی روسیه به دلیل بی‌ثباتی سیاسی و آزار و اذیت حکومت در کشورشان تقاضای پناهندگی سیاسی کرده‌اند. بسیاری از مهاجران مسلمان از جمهوری‌های سابق شوروی سابق به محض ورود به اروپا، از آزادی بیان و ارتباطی که به‌دست آورده بودند برای ملحق شدن به انجمن‌های مذهبی استفاده کردند. اجتماعات پناهنده به برخی باورهای مذهبی بازگشته بودند که در دوران حکومت شوروی خاموش شده بود. البته این بازگشت فراتر از اعتقادات

رایج در زمان شوروی سابق بوده و بیشتر قالبهای غیرسنتی به مفهوم اروپایی را اتخاذ کرده است. در این میان نه تنها مهاجران کارگر یا مهاجران با سطح درآمد و آموزش پایین تمایل داشتند به جریانات مذهبی وصل شوند، بلکه دانشجویان و تجار نیز علاقه‌مند بودند به این شبکه‌های مذهبی ملحق شوند.

در هفتاد سال حکومت کمونیستی هویت مذهبی مسیحی، اسلامی یا هر مذهب دیگری که وجود داشت، در سراسر قلمرو شوروی سرکوب شده بود. اما پس از فروپاشی اتحاد شوروی احساسات مذهبی شاهد یک خیزش دوباره در اغلب جمهوری‌های سابق شوروی، شامل جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز وجنوب روسیه بود. در این میان، همه جمهوری‌ها تلاش می‌کردند رویکرد آزادمنشانه‌ای نسبت به دین در مقایسه با دیگر کشورهای اسلامی داشته باشند. بخصوص در ازبکستان و قرقیزستان، آیینهای مذهبی فقط در تعطیلات مذهبی انجام می‌شود، به‌طوری که اسلام یک نقش حاشیه‌ای در زندگی روزمره مردم بازی می‌کند.

در میان گروههای مهاجر در اروپا، مهاجران آسیای مرکزی و قفقاز علاوه بر انتقاد از شرایط سیاسی، نژادی، تاریخی یا حرفه‌ای، اغلب خواهان ساخت پیوندهای اجتماعی مطابق با هویت مذهبی‌شان هستند. بیشتر آنان ارتباطات اجتماعی خود را با گروههای مهاجر خاورمیانه، شمال آفریقا، بالکان و ترکیه و نه با گروههای غیرمسلمان و سکولار شوروی سابق یا جمعیت‌های بومی، برقرار کردند. گسترش روند بین‌المللی شدن گروههای اسلامی می‌تواند در سراسر اروپا و مسلمانان شوروی سابق که توانسته‌اند جزء لاینفک در جامعه اروپا شوند، دیده شود. با پیوستن وسیع دیاسپورا را به‌مبانی دینی اسلام، مهاجران آسیای مرکزی و قفقاز چشم‌اندازهای سیاسی

پایداری را در این جوامع مسلمان به نمایش گذاشته‌اند. برخلاف مهاجران کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، مهاجران مسلمان از جمهوری‌های شوروی سابق، فقط یک گذشته مشترک از شوروی دارند و تجربه سلطه مستعمراتی اروپای غربی در قرن نوزدهم و بیستم را که یک اصل مشترک برای بیشتر دیگر مهاجران بود، نداشتند. با وجود خصوصیات توصیف شده در ارتباط با مهاجران مسلمان از جمهوری‌های سابق شوروی، این واقعیت وجود دارد که در مقایسه با دیگر اجتماعات مسلمان، هویت مذهبی نقش مسلطی را در اتحاد این دسته از مهاجران در میان واقعیت‌های اروپای غربی بازی می‌کند. حضور و شرکت رسمی مهاجران در محل و نهادهای مذهبی، از قبیل مساجد، مدارس مذهبی و سازمانهای فرهنگی ـ مذهبی می‌باشد. اما مشارکت غیررسمی آنان اجرای مراسم مذهبی در مناسبتهای خانوادگی و ازدواجهای داخلی را شامل می‌شود. اگرچه هیچ آمار مشخصی وجود ندارد، اما همه ساله صدها مهاجر مسلمان از این جمهوری‌ها مانند مهاجران کارگر، دانشجویان یا جویندگان پناهندهٔ سیاسی برای مدت کوتاهی یا درازمدت به کشورهای اتحادیه اروپا مهاجرت می‌کنند. تعداد جویندگان پناهندگی سیاسی در نروژ، سوئد، آلمان وکشورهای اروپای شرقی افزایش پیدا کرده است. برای مثال، در تابستان ۲۰۰۵، نماینده عالی سازمان ملل در امور پناهندگان اعلام کردکه ۴۳۹ ازبک به‌عنوان پناهنده به کشورهای مختلف اتحادیه اروپا منتقل شده‌اند. درنتیجه سرکوب شدید آشوبها در ازبکستان و نیز وجود تلاطم و دگرگونی رژیمهای سیاسی در جمهوری‌های آسیای مرکزی و تنشهای سیاسی پیش آمده در قفقاز تعداد جویندگان پناهندگی سیاسی از جمهوری‌های شوروی در سالهای آینده افزایش خواهد یافت. بنابراین نتیجه تداوم بی‌ثباتی در سرزمینهایی مانند

داغستان، کاباردینو ـ بالکاریا، چچن، ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان، افزایش مهاجرت به کشورهای اروپایی خواهد بود. براساس یک رتبه‌بندی دقیق حرکت اتحاد و یکپارچگی جوامع مهاجر از آسیای مرکزی در جوامع اروپایی شبیه همفکرانشان در خاورمیانه و شمال آفریقا می‌باشد. مهاجرانی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به اروپا آمده‌اند نشان داده‌اند که چگونه احساسات مذهبی بین مهاجران میانه‌رو تقویت می‌شود. آنها همچنین نشان داده‌اند که در یک محیط خارجی مذهب ضرورتاً یک وسیله بقا نیست بلکه مذهب می‌تواند با هویت نژادی، روابط طبقاتی یا دیدگاههای سیاسی تلفیق شود.

به‌طور کلی تاریخچه مهاجرت مسلمانان بخصوص از خاورمیانه نه‌تنها به اروپا سابقه طولانی دارد، بلکه مهاجرت به ایالات متحده آمریکا نیز به یکصد سال می‌رسد. در دهه ۱۸۰۰میلادی مسیحیان لبنانی و سایر اقلیت‌های دینی از سلطه امپراتوری عثمانی به آمریکا پناه بردند. در سال ۱۹۷۰ کمتر از ۲۰۰هزار نفر مهاجر خاورمیانه‌ای در آمریکا زندگی می‌کردند که با ۶۵۰ درصد افزایش این رقم به ۱۵۰میلیون در سال ۲۰۰۰ رسید. این افزایش از ۱۹۹۰ تاکنون ۸۰ درصد رشد داشته است.[1] در سال ۱۹۷۰ حدود ۱۵ درصد ازمهاجران خاورمیانه به آمریکا مسلمان بودند (۲۹۰ هزار نفر) و سایر افراد، عمدتاً مسیحی های لبنانی یا اقلیت‌های دیگر بودند. در سال ۲۰۰۰ حدود ۷۳درصد (۱/۱۰۰ میلیون نفر) از مهاجران خاورمیانه به آمریکا مسلمان بودند. حتی پس از ۱۱سپتامبر نیز از میزان علاقه‌مندی برای ورود به آمریکا کاسته نشد. به‌طوری که ۱/۵میلیون نفر فرم تقاضای

---

1. Pipes, D. & Duran, K.; Muslim immigrants in the USA, 2002.

کارت سبز از خاورمیانه واصل شده است. در حالی که کل سهم کارت سبز آمریکا برای کل دنیا ۵۰ هزار نسخه می‌باشد. مهاجران خاورمیانه یکی از تحصیل‌کرده‌ترین گروههای مهاجران در آمریکا هستند. در سال ۲۰۰۰ حدود ۴۹ درصد مهاجران خاورمیانه حداقل دارای مدرک لیسانس بوده‌اند که در مقایسه با نرخ ۲۸ درصدی لیسانسیه‌ها در بین بومیان آمریکا، نسبت قابل‌توجهی است.

این ارقام در جای خود بیانگر میزان کمی و کیفی خسارتهای انسانی، مالی، فرهنگی و توسعه‌ای است که ارمغان خروج متخصصان است. از سوی دیگر ۵۵ درصد مهاجران خاورمیانه‌ای در آمریکا شهرنشین بوده‌اند که در مقایسه با نسبت ۳۸ درصدی آمریکایی‌های بومی، گویای تضاد بیشتر طبقات نوین و متوسط شهری با اسلام‌گرایی افراطی می‌باشد. از بین کشورهای با بیشترین آمار مهاجرت از خاورمیانه به آمریکا، ۵ کشور عربی‌زبان نیستند (ایران، پاکستان، اسراییل، بنگلادش و ترکیه). با وجودی که ۴۰ درصد مهاجران خاورمیانه را اعراب تشکیل می‌دهند ولی هیچ کشور عربی زبانی، به اندازه ایران، پاکستان و اسراییل به ایالات متحده مهاجر نمی‌فرستند. با وجود میلیونها مسلمان در آمریکای شمالی و اروپای غربی، دیگر دسته‌بندی دوگانه اسلام و غرب کمتر به چشم می‌خورد. امروزه تعداد مسلمانان مقیم آمریکا حدود ۳ میلیون نفر است. دو سوم تا سه چهارم مهاجران در آمریکا و یک درصد کل جمعیت آمریکا. بزرگترین حجم مهاجران از سه منطقه اصلی وارد آمریکا می‌شوند: آسیای غربی، ایران و کشورهای عربی‌زبان. آسیای جنوبی شامل بنگلادش، هند و پاکستان؛ ایران با ۳۰۰ هزار نفر (که البته رقم غیر رسمی نزدیک به چهار برابر بزرگتر است) و ممالک عربی با ۶۰۰ هزار نفر. مسلمانان شیعه حدود ده درصد کل مسلمانان

مهاجر را تشکیل می‌دهند.[۱] مهاجرتهای انجام گرفته از جانب کشورهای

---

۱. البته آمار رسمی و دقیق دربارهٔ جمعیت مسلمانان در ایالات متحده آمریکا وجود ندارد؛ زیرا که مطابق قوانین و مقررات آمریکا، دین و مذهب شهروندان در سرشماری ملی که تقریباً هر ده سال یک‌بار انجام می‌شود، منظور نگردیده است. به همین جهت، آمار مسلمانان در آمریکا، تخمینی بوده و در جمع‌آوری اطلاعات در این مورد، از منابع دیگر از جمله اصلیت شهروندان و مهاجران و از نوع ملیت‌ها که از سوی مقامات رسمی سرشماری، گردآوری شده است؛ استفاده می‌شود. آمار دولت آمریکا نشان می‌دهد که عدهٔ مهاجران به آمریکا از کشورهای اسلامی، از بدو ورود تا سال ۱۹۶۵ میلادی، نسبت به مذاهب و ملیت‌های مناطق دیگر بسیار کم بوده است. طبق این آمار، در سالهای بین ۱۸۲۰ تا ۱۹۶۵، مجموعاً ۵۱۷۳۶۷ نفر از کشورهای اسلامی به آمریکا مهاجرت کرده‌اند که اغلب آنها از نواحی بالکان و عثمانی سابق (ترکیه) و هندوستان که شامل پاکستان و بنگلادش امروزی است، بوده‌اند.
طبق آمار اداره مهاجرت آمریکا، تعداد مهاجران از کشورهای اسلامی بین سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۰ افزایش یافته و به ۸۶۵۴۷۲ می‌رسد. گرچه اکثریت این مهاجران مسلمان بوده‌اند، اما بسیاری نیز از ادیان دیگر از جمله مسیحیت و یهودیت هستند. تعداد مهاجران از کشورهای اسلامی در دهه ۱۹۸۰ به ۹۲۱۱۰۰ رسیده و در هفت سال اول دهه ۱۹۹۰ (۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷) به ۹۹۷هزار افزایش یافته است. مسلمانان، فقط ۳۰ درصد از مهاجران لبنانی به آمریکا را در سالهای بین ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ تشکیل می‌دادند؛ در حالی که یک سوم مهاجران هندوستان به آمریکا در سالهای بین ۱۸۲۰ تا ۱۹۶۰ مسلمان بودند. عده بسیار زیادی از ایرانیان که پس از انقلاب اسلامی به آمریکا مهاجرت کردند، بویژه در سالهای بین ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ از یهودی‌ها، مسیحی‌ها و ادیان دیگر جز اسلام بودند.
به‌طور کلی بین سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۹۹۷ طبق آمار دولت آمریکا، در حدود ۳ میلیون و ۳۰۰هزار نفر از کشورهای مسلمان به آمریکا مهاجرت کردند و این فقط ۵ درصد از کل مهاجران ۶۴ میلیونی در این سالها به آمریکا بوده است. بزرگ‌ترین رقم مهاجران از کشورهای اسلامی به آمریکا را به ترتیب کشورهای عربی، ایران، پاکستان، هند، بنگلادش، تونس، آفریقای شمالی، اروپا بویژه منطقه بالکان (کشورهای آلبانی، بوسنی و هرزگوین و جمهوری‌های سابق یوگسلاوی) تشکیل می‌دهند. سایر مناطق قاره آفریقا و آسیا، مانند جمهوری‌های آسیای مرکزی، اندونزی، مالزی، آفریقای جنوبی و غیره در درجه بعد قرار دارند. تعداد مهاجران از افغانستان بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ در حدود ۳۰ هزار و در هفت سال اول دهه ۱۹۹۰ میلادی بالغ بر ۱۳۶۰۰ نفر بوده است. امروز جمعیت مسلمانان در آمریکا حداقل ۶ میلیون و حداکثر تا ۹ میلیون نفر، تخمین زده می‌شود. (حمید مولانا ـ جمعیت‌شناسی مسلمانان در آمریکا)

جنوب قاره اروپا به سمت کشورهای صنعتی اروپایی پس از جنگ جهانی دوم، کاهش اختلاف درآمدها، مشارکت ویژه کشورها به همگرایی اقتصادی، آزادسازی تجاری و جریان یافتن سرمایه را به دنبال داشت.

نقش اسلام و جایگاه مسلمانان در اروپای امروز

عنوان فوق تعبیری است که توسط بالاترین مقام رسمی اتحادیه اروپا صورت گرفته است. خوزه مانوئل باروسو رئیس کمیسیون اروپا در راستای نقش و اهمیت مسلمانان در جوامع اروپایی در اجلاس عالی رهبران بین ادیان اتحادیه اروپا در بروکسل، پایتخت بلژیک[1] گفت: «اسلام امروز بخشی از اروپاست و هیچ‌کس نباید اسلام را امری بیگانه با اروپا درنظر گیرد، در میان شهروندان امروز حضور اسلام و مسلمانان بسیار حائز اهمیت است.» باروسو از بیست نفر از رهبران دینی اسلام، مسیحیت، یهودیت که به این اجلاس دعوت شده بودند خواست درک بین فرهنگی و همزیستی مسالمت‌آمیز در اروپا را ارتقا دهند. وی تأکید کرد: «گفتگوی بین ادیان نشان داده است که تبلیغ درجهت اختلاف‌افکنی و تنش میان ادیان راه درستی نیست.» این اظهارات که نیازی به تحلیل و تفسیر ندارد، حاکی از درک عمیقی است که سیاستمداران اروپایی از نقش اسلام در جوامع اروپایی دارند و البته در آن هیچ تردیدی وجود ندارد. برخی تخمین زده‌اند که حدود ۱۰ تا ۲۰ میلیون مسلمان در اروپای غربی زندگی می‌کنند که این تعداد ۵ درصد از جمعیت کل منطقه را تشکیل می‌دهد، اگرچه گروههای اسلامی این ارقام را بیش از این می‌دانند. زیرا اسلام پس از مسیحیت دومین

---

۱. این اجلاس روز دوشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۷ برگزار گردید.

دین اروپا محسوب می‌شود که سرعت رشد آن با هیچ کدام از ادیان قابل مقایسه نیست و انتظار می‌رود تعداد مسلمانان اروپا تا سال ۲۰۲۵ یا حتی زودتر از آن به دو برابر افزایش یابد. بنابراین به‌نظر می‌رسد تأثیرگذاری مسلمانان در کلیه شئون کشورهای اروپایی و حتی در سیاست خارجی این کشورها اجتناب‌ناپذیر باشد.

میزان تأثیرگذاری مسلمانان مهاجر در روندسیاست خارجی کشورهای اروپایی

بسیاری از صاحب‌نظران به تأثیرگذاری مسلمانان مهاجر در روند سیاست خارجی کشورهای اروپایی[1] اذعان دارند. به عقیده این کارشناسان برای کشورهای اروپای غربی قبل از فروپاشی بلوک شرق، حضور دائم ساکنان اقلیت مسلمان پدیده نسبتاً تازه‌ای است؛ چرا که از اروپای شرقی، جایی که به طور طبیعی قرنها جوامع مسلمانان را در خود جای داده، مجزا بوده است. این حضور جدید، یکی از مسائلی است که کشورهای مختلف بتدریج فرا می‌گیرند که چگونه با آن زندگی کنند. البته با وجود اینکه این جوامع را مسلمان نامیده‌اند، آنها با هم یکسان نیستند؛ چرا که آنها از کشورهای مختلف آسیا، آفریقا و آمریکا مهاجرت کرده‌اند. با وجودی که اکثر آنها دارای زمینه مشترک می‌باشند، ولی اغلب آنها از لحاظ حرفه و تکنیک مردم تحصیل‌کرده‌ای هستند و از بازرگانان کوچک و بزرگ محسوب می‌شوند. شمار فرزندان آنها که در اروپا متولد می‌شوند، رو به افزایش است. آنها در اروپا ساکن بوده، به هیچ وجه با موطن اصلی خود در تماس نمی‌باشند. برای بسیاری از آنها، اسلام، حداکثر یک جنبه از

---

۱. علی نیلسن، یورگن رئیس مرکز مطالعات اسلام و روابط اسلام و مسیحیت در دانشکده سلی‌اوک دانشگاه بیرمنگام انگلیس. ترجمه کجویی.

فرهنگ آنها محسوب می‌شود و آنها کمترین اعمال و تعهدات مذهبی را بجا می‌آورند. ولی برای بعضی، «اسلام» یک تعهد مذهبی و انجام منظم بعضی یا تمام فرایض مذهبی می‌باشد. اینها یقیناً نسبت به مسیحیان، درصد بالاتری را شامل می‌شوند. تقریباً به‌طور حتم، این تعهدات مذهبی منجر به تقسیمات بیشتر افراد مسلمان می‌شود که با مساجد مختلف و گرایشهای مذهبی متفاوت خود را هماهنگ می‌کنند.

با این حال، همان طور که در همه جوامع شایع می‌باشد، ضرورتاً نه‌تنها آنها، بلکه مذهب آنها نیز (اسلام) شامل امپراتوری اروپا می‌شود. سه کشور عمده اروپای غربی که مهاجرپذیر هستند، بریتانیا، فرانسه و آلمان می‌باشند. جمعیت مهاجر بریتانیا اغلب از مستعمرات سابق کارائیب و شبه‌قاره هند می‌باشد و مهاجران مسلمان فرانسه از شمال و غرب آفریقا مهاجرت کرده‌اند. مهاجران مسلمان آلمان نیز اغلب از ترکیه مهاجرت کرده‌اند؛ جایی که با یکدیگر دارای مناسبات اقتصادی و سیاسی بوده، مشابه امپراتوری آنها نمی‌باشد. کشورهای کوچکتر اروپای غربی تمایل دارند تا از روش این سه کشور بزرگ پیروی کنند. آنها همچنین جذب کارگران مهاجر را شروع کرده‌اند. فرانسه اکنون کشوری با بیشترین جمعیت مسلمان است. بیش از سه‌میلیون نفر مسلمان که دو سوم آنها از سه کشور عربی شمال آفریقا، الجزایر، مراکش و تونس می‌باشند. تنها یک میلیون نفر از مسلمانان فرانسه، الجزایری می‌باشند. جمعیت مسلمان آلمان[1] را حدود ۱/۸ میلیون نفر برآورد کرده‌اند که حدود ۱/۵ میلیون نفر آنها ترک‌ها و یا کردهای ترکیه

---

۱. آمار مسلمانان اروپا از منابع و مآخذ مختلف استخراج گردیده و معمولاً همخوانی ندارند، معهذا سعی گردیده به همه این منابع استناد گردد تا خواننده گرامی شخصاً به میانگین ارقام توجه نماید.

می‌باشند. این رقم در بریتانیا بیشتر از یک میلیون نفر می‌باشد که دوسوم آنها مستقیم یا غیرمستقیم، از مسلمانان شبه‌قاره هند، شرق آفریقا و یا پاکستان و بزرگترین گروه منفرد در بریتانیا می‌باشند. دیگر گروههای کوچکتر از جهان عرب، ایران، صحرای آفریقا، قبرس و ترکیه می‌باشند. در هلند حدود ۱۵۰هزار مسلمان ترک و مراکشی وجود دارد که با حدود ۱۰۰هزار مسلمان دیگر که از جاهای مختلف مثل شبه‌قاره هند مهاجرت کرده‌اند، به‌حدود ۴۰۰هزار نفر بالغ می‌گردند. حدود نیمی از جمعیت ۳۰۰هزار نفری مسلمانان بلژیک را مراکشی‌ها، یک چهارم آنها را ترک‌ها و بقیه را مهاجران دیگر نواحی شمال و غرب آفریقا تشکیل می‌دهند. ایتالیا نیز مانند بلژیک، تقریباً به‌همان نسبت، جمعیت مسلمان دارد که غالب آنها از عربهای شمال آفریقا و خاورمیانه می‌باشند. شمار جمعیت دقیق مسلمانان اسپانیا به دلیل نسبت بالای مهاجران غیرمجاز، غیرقابل دسترسی می‌باشد، ولی تخمین زده می‌شود که حدود ۲۵۰ هزار نفرند که بیشتر آنها از اهالی مراکش می‌باشند. هرکدام از سه کشور سوئد، سوئیس و اتریش، حدود ۱۰۰هزار نفر مسلمان دارند که اکثر آنها را ترک‌ها تشکیل می‌دهند. در دانمارک، حدود ۶۰ هزار مسلمان وجود دارد که اکثر آنها ایرانی، پاکستانی، عرب و ترک می‌باشند. اکثریت جمعیت چهل هزار نفری مسلمانان نروژ را ترک‌ها و مهاجران مراکشی تشکیل می‌دهند. نتیجه این تحقیقات نشان می‌دهد که امروزه در اروپای غربی، حدود هشت تا ده میلیون مسلمان زندگی می‌کنند که خیلی از آنها به‌عنوان خارجی تلقی می‌شوند. برخی از آنها هنوز با کشورهای مبدأ خود و خویشاوندانی که در آنجا زندگی می‌کنند، در ارتباط مستمر می‌باشند. با تولد نسلهای جدید و رشد آنها و واردشدن آنها به دوره بزرگسالی، این ارتباطات ضعیف می‌گردد. این جوامع که جمعیت

کل آنها در اروپا دوبرابر جمعیت کشور دانمارک است و در شهرهای مهم تمرکز یافته‌اند و دارای مناسبات فرهنگی مستحکم با خارج اروپا هستند، چرا نباید بر سیاست‌خارجی اروپا تأثیرگذار باشند؟ وقایع زیادی در گذشته اتفاق افتاده که باید مورد توجه قرار گیرد. قبل از دوره مهاجرت گسترده، مسجد پاریس و سپس مسجد مرکزی لندن، با حمایتهای دولت ساخته شد. مسجد پاریس در سال ۱۹۲۹ در جهت شناسایی نیروهایی که از شمال آفریقا در جنگ جهانی اول شرکت کرده بودند، افتتاح گردید و آن زمانی بود که بعضی از اقشار جامعه در شمال آفریقا، شروع به اعتراض به حاکمیت فرانسه در کشورشان کرده بودند. مسجد مرکزی لندن نیز در سال ۱۹۴۴ با اجازه دولت، در مقابل اجازه ساخت کلیسای جامع انگلیس در قاهره، ساخته شد.در زمان وقوع این موارد، یقیناً مسلمانانی در این دو کشور (انگلستان و فرانسه) زندگی می‌کردند که تعدادشان در فرانسه بیشتر از بریتانیا بود. هر دو دولت، تحت فشار اعضای رهبری این جوامع، سعی در تصویب لایحه‌هایی داشتند. بنابراین این اقدامات می‌توانست به‌عنوان اقدامات داخلی تلقی شود که در سایه ملاحظات سیاست خارجی قرار دارد و آن خلاف چیزی است که ما به دنبال آن هستیم. ایجاد یک قبرستان و مسجد در برلین در سال ۱۸۶۶، نشانه‌های اولیه‌ای از مناسبات عمیق سیاسی و اقتصادی بین دولتهای پروس (آلمان) و امپراتوری عثمانی بود. در حقیقت، با ورود و اقامت مسلمانان در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود که امکان نفوذ مسلمانان در سیاست خارجی افزایش یافت. اولین موردی که باید مورد توجه قرار گیرد، تصمیم دولت بلژیک در سال ۱۹۷۴ است که بر طبق آن، اسلام را مانند مذاهب کاتولیک، پروتستان، یهود و کلیسای انگلیس به رسمیت شناخت. این زمانی بود که شمار مسلمانان مهاجر بین ۷۰ تا ۸۰هزار

نفر بود که تقریباً دو برابر پروتستانها بودند. با وجودی که شناسایی رسمی اولیه در سال ۱۹۷۱ صورت گرفته بود، ولی تصمیم مناسب که به طور صریح اتخاذ شد، بعد از بحران نفتی ۷۴ ـ ۱۹۷۲ بود که در آن بحران، کشورهای عرب به دنبال جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اعراب و اسراییل تصمیم گرفتند از نفت به عنوان یک سلاح سیاسی استفاده نمایند. بنابراین، حرکت بلژیک باید در پاسخ به فشارهای خارجی و دستیابی به اهداف سیاسی خارجی تلقی گردد، حتی اگر حقوق جوامع مسلمانان داخل رعایت گردد. تصمیم دولت ایتالیا در رابطه با حمایت سیاسی از ساخت مسجد جامع در روم در اواخر دهه ۷۰ که از نتایج سفر نخست‌وزیر ایتالیا به عربستان بود نیز می‌تواند در این راستا ارزیابی گردد. در فاصله زمانی بین این دو واقعه، به‌عنوان مثال در اواخر دهه ۱۹۷۰، وقایع پیچیده‌تری بین آلمان غربی سابق و ترکیه به وقوع پیوست که در آن، سازمانهای اسلامی نقش مهمی ایفا کردند.

در خلال تشدید بحران قدرت در ترکیه، مبارزات احزاب مختلف زیرزمینی علیه مقامات ترکیه که کاملاً تجهیز شده بودند و مورد حمایت مهاجران، خصوصاً مهاجران ترک در آلمان، قرار گرفته بودند، کاملاً مشهود بود. این امر باعث ارتباط بین احزاب چپ‌آزاد و گروههای کرد ترکیه از قبیل گروههای ملی‌گرای کرد و گروههای کمونیست و مارکسیست گردید. همین‌طور اتحاد گروههای اسلامگرای مخالف را که با قواعد خشن دهه ۱۹۲۰ مخالف بودند و با مصالحه دهه ۱۹۴۰ موافق نبودند، به دنبال داشت. این گروهها اتحاد احزاب با گرایشهای نسبتاً میانه‌رو تا احزاب با گرایشهای نسبتاً افراطی راست را برای اسلام‌گرایان با گرایشهای ملی‌گرای ترک، فراهم آوردند. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ باعث دلگرمی گرایشهای اسلام‌گرا در ترکیه گردید. کودتای نظامی سپتامبر

۱۹۸۰، منجر به تغییر سیاست نسبت‌به سازمانهای اسلامی وابسته به آنکارا در بن پایتخت آلمان غربی سابق گردید. با امضای موافقت‌نامه بن، دولت ترکیه کنترل سازمانهای اسلامی ترکیه را در آلمان به دست گرفت. مهم‌ترین ابزار، بخش امور مذهبی بود (که به عنوان دیانت‌شناخته می‌شود) که در دفتر نخست‌وزیری مستقر بود. دولت آلمان موافقت‌خود را با اعزام طلاب و ائمه جماعات معرفی شده از سوی دیانت به آلمان جهت اداره مساجد برای یک دوره خاص که معمولاً ۵ ساله می‌باشد، اعلام نمود. در سال ۱۹۸۱، دیانت دفتری در کلن افتتاح نمود. با ایجاد این دفتر، دیانت به طور موفقیت‌آمیزی نفوذ خود را در میان جوامع مسلمان گسترش داد، به نحوی که در پایان دهه ۱۹۸۰، تخمین زده می‌شد که حدود پنجاه درصد یا دو سوم مساجد ترک‌ها در آلمان، تحت نظارت دیانت باشند. نتیجه این امور آن بود که هرگونه اقدام و فشار بر مسلمانان ترکیه در آلمان را خنثی کرد. در نتیجه، خط و مشی آنان نیز در جهت منافع ترکیه قرار می‌گرفت. در هر واقعه‌ای، این فشارها ضعیف می‌گردید و به دولت آلمان نیز این امکان را می‌داد که احتمال شهروند آلمانی شدن مسلمانان ترک را به حداقل می‌رساند و درنتیجه، امکان مشارکت آنان در هر روند و جریان سیاسی از بین می‌رفت. همین طور کاملاً مشهود بود که در خلال دهه ۱۹۸۰، آنکارا ارجحیت کار خود را بر این مبنا قرار داده بود که ترک‌های مقیم آلمان دیگر تبدیل به پایگاهی برای اقدامات مخالفان ترکیه نگردند. این مهم یقیناً باعث آن نشد که نگرش آلمان به دولت ترکیه در قبال این فشارهای بالقوه تغییر کند. به عنوان مثال، درخواست ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا، مورد حمایت آلمان قرار نگرفت. این امر مغایر با تلاش کلیسای کاتولیک در جلب نظر بن برای تحت فشار قرار دادن اتحادیه اروپا در به رسمیت‌شناختن کرواسی

و اسلوونی در سال ۱۹۹۲ بود. در جوامع مسلمان، مهاجران زیادی وجود دارند که به عنوان یک پایگاه امن و یا استراتژیک برای مخالفان سیاسی در کشور مبدأ محسوب می‌گردند. در خلال جنگهای استقلال‌طلبانه الجزایر، مقامات الجزایر دریافتند که الجزایری‌های مقیم فرانسه منبع اصلی حمایت از این شورشها هستند. در آن زمان، دهها هزار الجزایری بازداشت گردیدند تا این حمایتها از بین بروند. بارها بیان شده بود که بسیاری از حمایتهای خارجی از قیام اخوان‌المسلمین در سوریه در خلال سالهای ۱۹۸۱ ـ ۱۹۷۹، از ناحیه مرکز فرهنگی اسلامی در آخن آلمان بوده است. در بیان شدت تأثیر این حمایتها، شاید اغراق شده بود، اما با بررسی این مرکز و دیگر مراکز در آلمان، این‌گونه تلقی می‌شود که از آنها به عنوان «خانه‌های امن» و دیگر اشکال حمایت، چه از مخالفان سوریه و چه دیگر گروههای سیاسی در تبعید، تعبیر می‌شود. دیگر گروههای کوچک خارجیان اغلب با گروههای زیرزمینی آلمان در ارتباط‌اند که خدمات مشابه و مشخصی را برای گروههای فعال در خاورمیانه به انجام می‌رسانند. بنا به اعتقاد یورگن چهار مورد وجود دارد که به طور بالقوه، در آن نامی از سیاست‌خارجی اروپایی و تأثیرپذیری آن به‌وسیله یک اقلیت با ریشه خارجی دیده می‌شود، توجیه می‌نماید. این موارد عبارتند از مسئله رشدی، جنگ خلیج فارس، جنگ بوسنی و قیام اسلام‌گراها در الجزایر. به اعتقاد یورگن دو بعد از مسئله رشدی را باید از همدیگر تفکیک نمود. اول آنکه این مسئله یک مسئله داخلی انگلیس بود که تلاش گروههای مختلف مسلمان در منع فروش و یا جمع‌آوری کتاب آیات شیطانی را از کتاب‌فروشی‌ها به همراه داشت. این اقدامات بلافاصله پس از چاپ کتاب آغاز شد؛ با وجود آنکه تا زمان آتش زدن کتاب توسط تظاهرات‌کنندگان در برادفورد در ژانویه ۱۹۸۹، چهار ماه پس از انتشار

کتاب، هنوز افکار عمومی متوجه این کتاب نشده بود. توجه شماری از دولتهای مسلمان به این کتاب باعث شد که بسیاری از تشکل‌های اسلامی بریتانیا ماهیت ضداسلامی به این کتاب بدهند، ولی فقط پس از بعد دوم آن بود که این مسئله به عنوان یک اهرم فشار سیاست خارجی مطرح گردید و آن موقعی بود که آیت‌الله امام خمینی(ره) در فوریه ۱۹۸۹ حکم به ارتداد نویسنده کتاب داد. از این دیدگاه، پیچیدگی این امر باعث شد که این مسئله ماهیت بین‌المللی پیدا کند، ولی در بریتانیا بود که هنوز بین ابعاد داخلی و بین‌المللی رابطه وجود داشت. باید به این نکته توجه داشت که با استثنائات خیلی کم، به جوامع مسلمین در کشورهای اروپای غربی اجازه نشر شرح مختصری از کتاب رشدی به زبانهای مختلف را دادند. فتوا باعث تکرار بحران بین ایران و کشورهای اروپای غربی گردید، ولی بحران با ایجاد شک در چگونگی واکنش دیگر کشورهای مسلمان، پیچیده‌تر گردید. زمانی که بریتانیا روابط سیاسی خود را با ایران قطع کرد و روابط دیگر کشورها با ایران سرد و تیره گردید،[1] حل بحران حقیقتاً خارج از توان وزیران خارجه کشورهای اروپایی بود. در ضمن، در بریتانیا مخالفتها و واکنشهای داخلی هنوز ادامه داشت. در همان زمان، دولتهای محلی و مرکزی اقدام به کنترل جوامع مسلمین و تفحص اهداف اصلی آنان نمودند و روشهای رسمی و غیررسمی به کار گرفته شد تا این تماسها برقرار و حفظ گردد. هجده ماه بعد، با اشغال کویت توسط عراق، توجه افکار عمومی به آن کمتر گردید.

---

۱. در آن مقطع کلیه کشورهای اتحادیه اروپایی اقدام به فراخوانی سفرای خود از ایران نمودند و تهران نیز متقابلاً سفرای خود را از بعضی از پایتخت‌های اروپایی به مرکز فرا خواند. نهایتاً کشورهای اروپایی بدون اینکه از اقدامشان در عقب نشینی تهران نتیجه‌ای بگیرند، ناچار شدند سفرای خود را مجدداً راهی تهران کنند.

زمانی که مشخص شد بریتانیا، فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی، به طرق مختلف آماده هستند تا در اقدام نظامی علیه عراق شرکت کنند، درخواست همبستگی اسلامی، هم توسط عراق و هم مخالفان او در خاورمیانه، صورت گرفت. عراق تهدید کرد که جوخه‌های ترور را علیه دشمنان خود تشکیل خواهد داد. هم در بریتانیا و هم در فرانسه، دو کشور اصلی درگیر مسئله، صدها تن که گمان می‌رفت «ناقض امنیت» باشند، بازداشت گردیدند. فرانسه مانع از انتشار روزنامه‌هایی شد که گمان می‌رفت حامی عراق باشند؛ از قبیل روزنامه‌های فلسطینی القدس والعربی که در لندن به‌چاپ می‌رسید. گزارشهای مطبوعاتی حاکی از آن بود که دولت فرانسه نگران واکنش مسلمانان فرانسه نسبت به سیاستهایش بوده است و بعضی نیز خواستار آن بودند که این سیاستها متعادل شود. در بریتانیا، رسانه‌ها تقریباً به اتفاق، از مواضع دولت حمایت می‌کردند و تنها اختلاف عقیده در میان بخشهای باقیمانده کوچک سیاسی، کلیساها و اجتماعات مسلمین دیده می‌شد. تقریباً این مخالفان مسلمان بودند که به طور اجتناب‌ناپذیری، متهم به خیانت می‌گردیدند؛ همان طور که موضوع رشدی، منجر به بروز مسائل داخلی گردید و منجر به آن شد که مشارکت جوانان مسلمان در مسائل سیاسی نیز افزایش یابد. این زمانی بود که پارلمان مسلمانان بریتانیا تأسیس گردید و حزب اسلامی بریتانیا شروع به معرفی کاندیداهای خود جهت انتخابات شوراهای محلی نمود. در این مسئله، نه‌تنها آنها به موفقیت‌هایی دست یافتند، بلکه بیانگر تمایلات آنها نیز بود. هم در مسئله رشدی و هم در جنگ خلیج‌فارس، جوامع مسلمان در اروپای غربی، آنچه را شایسته آن بودند، نشان دادند. مهم‌ترین مسئله این بود که آنها مخالف اعمال دولت خود بودند، ولی مقامات دولتی نگرانی خود را از وضع جوامع

مسلمین ابراز و اظهار می‌داشتند که کشورهای خارجی از آنها (جوامع مسلمین) استفاده می‌کنند تا فشارهای داخلی ایجاد کنند، که البته دلیل و مدرکی دال بر مؤثر بودن این فشارها دیده نشده است. بجز در موارد جزئی که تصمیماتی گرفته می‌شد، تأثیر این فشارها محسوس بود. دلیل دیگری که این فشارها را کم اثر می‌کرد، نبودن صدای متحد مسلمین بود. در مورد جنگ بوسنی، تردید کمی وجود داشت که جوامع مسلمان در سراسر اروپا دیدگاههای خود را یکسان نموده‌اند. ولی این مورد بخوبی این حقیقت را روشن نمود که سیاست خارجی بندرت تحت تأثیر مستقیم و فشار افکار عمومی داخلی قرار می‌گیرد. حمایت مسلمانان از دولت بوسنی، با انزجار گسترده افکار عمومی و بی‌نتیجه ماندن اقدامات صرب‌ها، افزایش یافت. ولی این پیوستگی کمترین اثر را بر سیاستهای دولت داشته است. هم پاریس و هم لندن، هرکدام به روش خود، دخالتهای عملی خود را بر اهداف بشردوستانه و در موارد خیلی زیاد، مداخله نظامی مستقیم، متمرکز ساختند. به‌طور کلی، سیاست اتحادیه اروپا این بود که از این مسئله به دور باشد و دست به اقدامی نزند که غرور روسیه در قبال آن جریحه‌دار گردد. اتفاق نظر ایالات متحده و مسلمانان اروپا در به تعلیق انداختن تحریم تسلیحاتی دولت بوسنی، مورد تأیید کشورهای اروپایی قرار نگرفت. درنهایت، روابط الجزایر فرانسه پس از ابطال انتخابات عمومی در سال ۱۹۹۲، باید به‌طور خلاصه مورد ارزیابی قرار گیرد.

قیام جبهه نجات اسلامی به‌دنبال وخیم شدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی در الجزایر در اواسط دهه ۸۰، باعث نگرانی فرانسه گردید. یک جنبه خاص از نگرانی فرانسه، به‌دلیل این حقیقت است که اسلام‌گرایی مخالف همه ایدئولوژی‌های جمهوری غیردینی است که با قوانین فرانسه،

پیوند خورده است. یک عنصر قوی از این ماهیت غیردینی، ناشی از حوادث خاصی است که منجر به تصویب قانون ۱۹۰۵ گردید و آن یک جریان پنهان و مخالفت با دین گرایی بود و به‌طور صریح، مواجهه خود را با مذاهب سنتی و کلیسای کاتولیک روم اعلام می کرد.

همچنین در اواسط دهه ۱۹۸۰ فراگیر شدن نفوذ جنبش مذهبی[1] آسودگی خیال ناظران نگران فرانسوی را فراهم آورد، با این حال این جنبش تقریباً یک بخش جامع از جنبش «جماعت تبلیغ» بود که معتقد به پارسایی و سکوت بود و ریشه در شبه‌قاره هند داشت. مسئله حجاب در سپتامبر ۱۹۸۹ و واکنش گسترده فرانسه نسبت به خاورمیانه‌ای‌ها، باعث ترویج نوعی ترس از تروریسم گردید. ترس از احتمال فشار فزاینده مهاجران در فرانسه به طور آشکار از جنوب احساس می‌شد که با افزایش حمایت از جبهه نجات اسلامی الجزایر در ارتباط است و گفته می‌شود که در ارتباط با موفقیت چشمگیر آنها در انتخابات محلی است. همان‌طور که در انتخابات عمومی الجزایر به نظر می‌رسید که پیروزی جبهه نجات اسلامی تضمین شده باشد، مناظره عمومی در فرانسه و بحث در میان جامعه علمی در یک سطح پیش‌بینی نشده‌ای از تنش که تاکنون سابقه نداشت، شروع گردید.[2] به دنبال لغو نتایج انتخابات از سوی ارتش الجزایر، در فرانسه نارضایتی هایی به‌وجود آمد. پس از آن وقایع، خط‌مشی فرانسه در الجزایر نسبت به الجزایری‌های مقیم فرانسه، چگونه بوده است؟ خصوصاً دستگیری‌های گسترده مبارزان مسلمان، تأییدی بر این نکته است که مقام فرانسوی که این سخن را گفته

---

1. Foietpratique.

۲. در کشور فرانسه، معمولاً در تلویزیون و دیگر رسانه‌ها، نسبت به دیگر کشورهای اروپا، کمتر مسائل عمومی مورد بحث قرار می‌گیرد.

است، چه قدر دیرفهم است: همه مسلمانان فعال فرانسه، هر برنامه‌ای که داشته باشند، یا از فعالان جبهه نجات اسلامی هستند و یا به‌طور بالقوه از اعضای آن محسوب می‌شوند و عقاید آنها با دیگر نظرات جهانی، روشها و اهداف مختلف که جهان‌شمول است، هیچ هماهنگی ندارد. واضح است که مقامات فرانسوی ذیربط، نه‌تنها با بیان این مطلب که عقاید مسلمانان هماهنگ نمی‌باشد، بی‌صلاحیتی خود را نشان دادند، بلکه یک جنبه از نژادپرستی سنتی اروپا و بیگانه ترسی را نیز نمایان ساختند. ولی این مسئله در سطح بین‌المللی مورد اعتراض سیاسی قرار گرفت، تا جایی که جبهه ملی در انتخابات با تهدید، احزاب راست مرکزی را تشویق کرد که برای بدست آوردن رأی وارد عمل شوند. به نظر می‌رسد که مقامات دولتی فرانسه از تشکیل یک اقلیت مسلمان در داخل مرزهای اروپا، که به‌زعم آنها می‌توانند به عنوان ستون پنجم به نفع یک قدرت خارجی وارد عمل شوند، نگران می‌باشند. اصلیت بعضی از این مسلمانان به کشورهای همجوار در شمال آفریقا برمی‌گردد. به‌عقیده بعضی از صاحب‌نظران، این خطر بیشتر می‌تواند از ناحیه معکوس آن یعنی هرگونه دخالت آشکار مذهبی در ایدئولوژی و اصولاً ضد دین بودن و دنیاگرایی دولت فرانسه، احساس شود.

در بررسی و توجه به این چهار عامل، و بررسی تمام دیدگاهها، به این نتیجه می‌رسیم که هنوز این مورد که اسلام تهدید می‌باشد، اثبات نشده است. شاید عوامل قومی و منافع ملی در موارد خاص مطرح باشد، ولی این ادعا که اسلام عامل تشدیدکننده است صحیح نمی‌باشد. تنها نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که اقلیت‌های مسلمان در اروپا، تاکنون بر سیاست خارجی اروپا تأثیر نگذاشته‌اند، ولی نمی‌توان گفت که در آینده نیز تأثیر نخواهند گذاشت که البته در آینده نزدیک احتمال آن می‌رود. حال ثمربخش

خواهد بود که راهها و روشهایی را که در آن، روابط اقلیت‌های مسلمان داخل و تأثیر آن بر سیاست خارجی احساس می‌شود، بررسی گردد. برای این امر، نیاز به شناخت دو عامل داریم: نخست، ما باید دو دسته از جنبش‌ها را برحسب اهداف و نقش آنها در جوامع مسلمان اروپا و شیوه آنها در رسیدن به اهدافشان مورد بررسی قرار دهیم. دوم آنکه ما نیاز داریم نقشی را که این مسلمانان برعهده دارند، بدقت مورد ارزیابی قرار دهیم. برای رسیدن به این تحلیل، شناسایی چهار مشخصه از جنبش‌های اسلامی در اروپا الزامی است:

اول، بعضی از آنها مورد حمایت کشورهای مبدأ خود قرار می‌گیرند. ما قبلاً نیز از روابط بین دفتر مذهبی دولت ترکیه، دیانت و حمایتهای آن در شهر کلن آلمان صحبت کرده بودیم. از این طریق، کارمندان ترکیه به مساجد آلمان و دیگر مراکز هدایت می‌شدند. ارتباط این افراد با دولت ترکیه، بیشترین اهمیت را داشت. این افراد به مدت پنج‌سال از جانب ترکیه تعیین می‌گردیدند و این باعث می‌شد که خطر بالقوه بودن بدست گرفتن رهبری مذهب آنها توسط آلمان، به حداقل برسد. در هلند، خارجیان می‌توانند در انتخابات محلی شرکت کرده، نمایندگان خود را انتخاب نمایند. که در انتخابات محلی مسلمانان به موفقیت‌هایی دست یافتند و این بیانگر وجود ارتباط قوی بین مسلمانان بود. برای اولین بار که اجازه داده شد خارجیان در انتخابات محلی آلمان شرکت کنند؛ شمار قابل توجهی از مراکشی‌های مهاجر در این انتخابات نام‌نویسی کردند. مدتی قبل از برگزاری انتخابات، مقامات مراکشی اعلام کردند که آنها نمی‌خواهند مراکشی‌ها در انتخابات آلمان شرکت داشته باشند. و نتیجه آنکه بخش عظیمی از کاندیداها از نام‌نویسی خود انصراف داده، شمار زیادی از آنها در رأی‌گیری شرکت نکردند. همچنین قابل توجه است که در تظاهرات علیه رشدی، کمتر

مراکشی‌ها و ترک‌ها دیده شده‌اند.

این نتیجه‌گیری، منطقی به نظر می‌رسد که جنبش‌های مسلمان با این گونه ماهیت در جهت منافع کشور مبدأ خود گام بردارند. اهداف آنها هم این است که از آنها حمایت شود و از اخراج مخالفان سیاست دولت میزبان یا به کنترل درآوردن آنها در اروپا جلوگیری گردد. در کشورهای ترکیه و آلمان در این خصوص و در تمامی زمینه‌ها با هم همکاری می‌کردند، در حالی که دیگر کشورهای اروپایی آن را رد می‌کردند. سوئد حتی از قبول معلمان برای درس زبان (مادری) و امامان جماعت برای مساجد مسلمین خودداری می‌کرد.

دوم، بعضی گروهها هنوز غیرسیاسی باقی مانده‌اند و بیشتر تلاش خود را معطوف به جذب نیروی جدید و حفظ و ارائه خدمات به حامیان خود نموده‌اند. با این وجود، فعالیتهای غیرسیاسی آنها، از قبیل رفاه اجتماعی، تحصیل و تشویق افراد به پرهیزگاری جوامع مسلمین اهمیت دارد. آنها در امور سیاسی کشور مبدأ و کشور میزبان دخالتی ندارند و اگر هم دخالتی داشته باشند، در حداقل ممکن و برای این است که از آزادی عمل خود دفاع کنند. حوزه کاری جماعت تبلیغی، مثال خوبی از این مورد می‌باشد.

سوم، بعضی از جنبش‌ها به‌طور مشخص دستورالعمل‌های سیاسی خاصی دارند، ولی این دستورالعمل‌ها بیشتر به نقش آنها در کشورهای مبدأ می‌پردازند تا حیطه کاری در سطح بین‌الملل. بسیاری از سازمانها با تفکرات صوفی‌گرایانه و طریقتها را می‌توان در این مقوله گنجاند. بعضی از طریقتهای غرب آفریقا، خصوصاً سنگال و شبه‌قاره هند سکوت اختیار کرده‌اند. در سالهای اخیر، آنها با سکوت خود، در میان مردم نیز طرفدارانی یافته‌اند. تا مدتهای زیادی در بریتانیا حضور آنها مشهود نبود. و در خارج،

ناظران این‌گونه ارزیابی می‌کردند که صوفی‌گری با مهاجرت آنها از بین رفته است. در اواسط دهه ۱۹۸۰، فعالیت آنها دوباره مشهود گردید و این امر تا حدودی به‌دلیل محققانی بود که قبلاً در این زمینه کار کرده، فعالیت آنان را می‌شناختند و تا حدودی هم به‌دلیل آن بود که فعالیت آنها در تشکیلات سازمان‌یافته‌ای آغاز گردیده بود. همچنین تا حدودی هم به‌دلیل شرکت آنها در برخی از گروههای بریتانیایی بوده است. امروزه آنها نقش مهمی در زندگی مسلمانان مهاجر از شبه‌قاره هند دارند. دخالت و شرکت آنها در سیاست بریتانیا بیشتر در سطح محلی می‌باشد و بیشتر، هدف این است، که موقعیت‌های خود را بهبود بخشند. در فرانسه، طریقتهای غرب آفریقا، دارای تشکلهای سازمان‌یافته‌تری نسبت به طریقتهای شبه‌قاره می‌باشند.

چهارم، گروههای کمی هستند که ماهیت صریح و روشن سیاسی دارند. در این موارد، سؤالی که پرسیده می‌شود این است که افقهای سیاسی آنها کجاست؟ که تقریباً در تمام موارد به کشور مبدأ آنها برمی‌گردد. در این حالت، مهاجران جدید اروپا خارج از کنترل دولت و محدودیتهای رسمی کشور مبدأ می‌باشند. این پدیده‌ای است که در آن، کشوری مثل ترکیه، به‌دنبال آن است که بر سیاست مذهبی خود در آلمان چنگ بیندازد. ولی این گروههای مخالف با برنامه اسلامی، در کشور میزبان از دیگر گروههای مخالف آن کشور نیز تفکیک نمی‌گردند، خواه آنها کردهای ترکیه درسوئد و یا دیگر گروههای مخالف عراقی در لندن باشند. اگر شمار زیادی از مهاجران باشند، ممکن است که در یک واقعه یا موقعیت، احساس همدردی آنها نیز دیده شود، مثل آن چیزی که در قضیه کشمیر در بریتانیا رخ داد. ولی حادثه هرچه باشد، اعمال فشار آنها بر سیاستهای دولت میزبان برای دولت مبدأ بسیار حیاتی‌تر می‌باشد تا برای آن مهاجران. در نهایت، کشمکش‌های

ایجادشده، یکی از موضوعات قابل بحث امنیت داخلی محسوب می‌شود تا چیز دیگر.

با توجه به این چهار مشخصه، نمی‌خواهم تأثیر آنها را انکار نمایم، ولی به نظر می‌رسد، اگر تأثیری وجود داشته، بیشتر برروی سیاست خارجی کشور مبدأ بوده است و بیشتر بر روی سیاستهای داخلی کشورهای میزبان از جنبه محلی و ملی تأثیرگذار بوده است.

عامل دومی که نیاز به بررسی اجمالی دارد، سرمایه‌گذاری می‌باشد و این خصوصاً به دلیل آن است که در افکار عمومی، اغلب عامل اصلی نگرانی محسوب می‌گردد. بی‌تردید، بسیاری از سازمانهای غیرمستقل، با سرمایه‌گذاری خارجی حمایت می‌شوند. با گذشت زمان، از مقدار این کمکها کاسته شده است. افزایش مسجدهای جدید که یا ساخته شده و یا خریداری شده‌اند، با سرمایه جوامع مسلمان داخلی بوده است. بتازگی نسل جدیدی از امامان جماعت دیده شده‌اند که آنها یا اغلب نیمه وقت به این کار اشتغال دارند و یا از افراد داوطلب می‌باشند. جدا از بعضی سازمانها که در عمل، سازمانهای دولتی محسوب می‌شوند، از قبیل دفتر دیانت در آلمان، هنوز پرسشهای زیادی در مقابل نفوذی که این سرمایه‌گذاری‌ها در عمل می‌تواند داشته باشد، وجود دارد. مسجد صدام حسین در بیرمنگام با سرمایه دولت عراق ساخته شد، ولی امروزه تنها اثری که از دولت عراق دارد، نام آن می‌باشد. بنیاد اسلامی لستر به‌طور متناوب متهم گردید که برای عربستان سعودی کار می‌کند. این بنیاد به‌طور یقین کمکهایی از عربستان دریافت می‌کرده است، ولی اگر شباهت و هماهنگی در دیدگاهها دیده شود، به دلیل حمایتهای مالی می‌باشد تا نتایج آن. پس از یک دوره همکاری، بین کالج مسلمانان در لندن (که لیبی آن را براساس انجمن ندای اسلامی

بنانهاد) و برخی سازمانها که مقر اغلب آنها در برلوی بود، این روابط به دلیل مسئله سلمان رشدی از بین رفت. در خلال جنگ خلیج‌فارس، بعضی از نمایندگی‌های عربستان پی بردند که سرمایه و با نیروی انسانی که آنها مهیا کرده‌اند و یا هنوز در حال تدارک آن هستند، توان رویارویی و یا پیشگیری خصومت مسلمانان بریتانیا با عربستان سعودی را، به دلیل شکست عراق ندارند.

با ملاحظه این عناصر بود که به این نتیجه می‌رسیم، هرگونه فشار اقلیت مسلمان در اروپا بر سیاست خارجی اروپا کمترین تأثیر را دارد و در هر رویداد وقتی که تأثیری نیز وجود دارد، به‌دلیل برنامه مسلمین نمی‌باشد، بلکه به‌دلیل مسائل قومی وملی است. در حقیقت، تأثیر اقلیت‌های مسلمان در اروپا قابل توجه است، ولی فقط بر چند جنبه از سیاست داخلی، از قبیل دولت محلی، تحصیل، بهداشت، رفاه اجتماعی و غیره تأثیرگذار می‌باشند. با این حال، به‌نظر می‌رسد که آنها تهدید بالقوه‌ای در آینده نمی‌باشند. درحقیقت، اگر تهدیدی هم وجود داشته باشد، به‌نظر می‌رسد که در درازمدت به‌دلیل حضور مسلمانان اروپا می‌باشد که بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارند و آن هم به طور مستقیم و از راه فشار مبارزه است و یا غیرمستقیم و از طریق تأثیر بر افکار عمومی. این مسئله می‌تواند برای مسلمانانی که در اروپا متولد شده‌اند و اکنون اروپایی محسوب می‌گردند نیز مهم تلقی گردد. در حال حاضر، حدود نیمی از مسلمانان انگلیس را متولدین در انگلیس تشکیل می‌دهند. برای اینها و نسل بعد، ارتباط با کشور مبدأ ضعیف و ضعیف‌تر می‌گردد. بعضی از آنها ممکن است هویت خود را در ارتباط با کشور مبدأ حفظ نمایند و برخی دیگر ممکن است هویت اسلامی خود را از روی میل و آگاهانه تقویت نمایند. بی‌شک، سازمان‌دهنده‌هایی که توان بسیج مسلمین را

دارند و می‌توانند بر کشور میزبان فشار وارد نمایند، به‌وسیله احزاب کشور مبدأ اداره می‌گردند و چیز عجیبی هم نمی‌باشد. همین سیاست را قدرتهای اروپایی علیه امپراتوری عثمانی در استانبول، برای اقلیت‌های غیرمسلمان در پیش گرفتند. در نهایت، امکان دارد که این اعمال فشارها به میانه‌رو کردن دولتهای اروپایی در اتخاذ سیاستهای سازنده با جهان اسلام منجر شود؛ می‌توان بعضی دولتهای مسلمان را به عنوان «ستون پنجم» در نظر نگیریم و آن هم صرفاً به‌دلیل ماهیت اسلامی و معنوی همه کشورهای مسلمان می‌باشد.

فصل چهارم

علل و جنبه‌های آسیب‌شناسی نگرانی اروپا

پناهندگان گریخته از گرسنگی عنوان گزارشی است[1] از ژان زیگلر[2] گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در زمینه حقوق و تغذیه؛ وی که مؤلفی است چیره‌دست و کتابهای زیادی درباره کشورهای به اصطلاح جهان سوم نگاشته است، در ارتباط با مهاجران چنین می‌نویسد: «شب سیاهی بود، بی‌مهتاب. باد با شدت صد کیلومتر در ساعت می‌وزید و امواج ده متری را با صدایی رعب آور به بالا پرتاب می‌کرد و بر قایقی چوبی می‌کوبید که با صد و یک سرنشینی که از گرسنگی می‌گریختند، ده روز پیش از آن، از خلیجی در موریتانی حرکت کرده بود. بر اثر معجزه‌ای غیرمنتظره، طوفان قایق را به صخره‌ای در ساحل «ال‌مدانو» در جزیره کوچکی از مجمع‌الجزایر قناری پرتاب کرد. مأموران اسپانیولی، اجساد سه نوبالغ و یک زن را در آنجا یافتند که از تشنگی و گرسنگی جان باخته بودند. همان شب، چند کیلومتر

---

۱. ماهنامه لوموند دیپلماتیک، آوریل ۲۰۰۸.

۲. ژان زیگلر (Jean Ziegler) آخرین کتابش به نام **اربابان جدید دنیا و کسانی که در برابرشان مقاومت می‌کنند** است که در سپتامبر ۲۰۰۲ به چاپ رسیده است.

آن‌طرف‌تر، روی ساحل «ال‌هیرو» یک قایق دیگر، با شصت مرد، هفده کودک و هفت زن به خشکی نشست؛ آنها به ارواحی می‌ماندند که در مرزهای احتضار نوسان داشتند. در همان زمان، اما این بار در ساحل مدیترانه، ماجرای دردناک دیگری اتفاق افتاد: در صد و پنجاه کیلومتری جنوب مالت، یک هواپیمای مراقبتی ـ تجسسی متعلق به سازمان «فرونتکس»[۱]، قایقی لاستیکی را که مملو از پنجاه و سه مسافر بود و احتمالاً به سبب اشکال فنی موتور، در امواج متلاطم دریا سرگردان بود، شناسایی می‌کند. دوربینهای هواپیما، کودکان خردسال و تعدادی زن را روی قایق صدمه خورده، نشان می‌دهند. خلبان هواپیما به پایگاهش در«مالت» باز می‌گردد و به مسئولان مالتی اطلاع می‌دهد. آنها به بهانه اینکه کشتی در منطقه‌ای سرگردان شده که «منطقه تجسس و کمک» مربوط به لیبی است، از هر گونه دخالتی سر باز می‌زنند. نماینده کمیساریای پناهندگان سازمان ملل خانم «لورا بولدینی» مداخله کرده و از مقامات مالتی تقاضا می‌کند تا قایق نجاتی به محل حادثه بفرستند. هیچ اقدامی صورت نمی‌گیرد. اروپا نیز عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. و این‌گونه رد کشتی شکستگان از دست می‌رود. چند هفته قبل از این حادثه نیز، یک قایق کوچک بادبانی حامل صدها پناهنده آفریقایی که از گرسنگی می گریختند و به سمت جزایر قناری حرکت می‌کردند، در جریان شدید آبهای سنگال غرق شد و تنها دو نفر زنده ماندند. هزاران آفریقایی،

---

۱. اتحادیه اروپا، برای دفاع از خود در مقابل این مهاجران، سازمان نظامی نیمه مخفی‌ای به نام «فرونتکس» یا محافظ مرز به وجود آورده است. این سازمان «مرزهای خارجی اروپا» را اداره می‌کند. آنها دارای کشتی‌های سریع‌السیر و مسلحی هستند که می‌توانند حرکت قایقها را در وسط دریا متوقف سازند و همچنین مجهز به هلیکوپترهای جنگی و ناوگانی از هواپیماهای مراقبتی هستند که مجهز به دوربینهای بسیار حساس و دقیق با دید شب، رادار و ماهواره و دیگر تجهیزات سطح بالای مراقبتهای الکترونیکی از فاصله دور نیز هستند.

ازجمله زنها و کودکان، در مقابل مرزهای مناطق محصور اسپانیولی «ملیلا» و «سوتا» در منطقه «ریف برهوتی» چادر زدند. نیروهای پلیس مراکش به‌دستور مأموران ویژه بروکسل، آفریقایی‌ها را در «صحرا»، گرسنه و تشنه، به عقب راندند.»

صدها و شاید هزاران تن از آنها در صخره‌ها و شنزارهای صحرا از بین می‌روند. چه تعداد جوان آفریقایی با خطر از دست دادن زندگی، جلای وطن می‌کنند تا به اروپا برسند؟ هر ساله حدود دو میلیون نفر سعی می‌کنند از طرق غیر قانونی به کشورهای اتحادیه اروپا وارد شوند. از این تعداد، دو هزار نفر در دریای مدیترانه از بین می‌روند و همین تعداد نیز در امواج آتلانتیک غرق می‌شوند. هدف آنها رفتن به جزایر قناری از طریق موریتانی و سنگال و یا عبور از تنگه جبل الطارق از طریق مراکش است. به‌گفته دولت اسپانیا، ۴۷۶۸۵ مهاجر آفریقایی در سال ۲۰۰۶ به سواحل این کشور آمده‌اند که باید به آن، تعداد ۲۳۱۵۱ مهاجری را که به جزایر ایتالیا و یا کشور مالت از طریق جمهوری عربی لیبی و تونس آمده‌اند، نیز اضافه کرد. بقیه سعی می‌کنند با عبور از ترکیه و یا مصر به یونان بروند. «مارکو نیسکالا» دبیرکل اتحادیه بین‌المللی صلیب سرخ و هلال احمر می‌گوید: «این بحران کاملاً در سکوت برگزار شد. نه تنها هیچ کس به کمک این بیچاره‌ها نیامد، بلکه حتی سازمانی که بتواند دست کم از این تراژدی هر روزه آماری به دست دهد نیز وجود ندارد. آنها اغلب، یکی دو سال در داخل قاره آفریقا در راه هستند و به‌طرق موقت امرارمعاش می‌کنند و از مرزهای داخلی عبور کرده و بتدریج تلاش می‌کنند خود را به یکی از این سواحل برسانند. به محض رسیدن به این سواحل، مأموران فونتکس و یا همکاران محلی‌شان آنها را متوقف و دستگیر می‌کنند و از رفتن آنها به سمت بنادر آتلانتیک و یا مدیترانه ممانعت

به عمل می‌آورند. با در نظر گرفتن مبالغ هنگفتی که فرونتکس به رؤسای کشورهای آفریقایی می‌پردازد، تعداد کمی از این مسئولان مانع ایجاد این اردوگاهها می‌شوند. البته بجز الجزایرکه حفظ آبرو می‌کند؛ رئیس‌جمهور این کشورگفته است: «ما مخالف این اردوگاهها هستیم، ما زندانبان برادران خود نیستیم.» فرار این آفریقایی‌ها از راه دریا به دلیل شرایط ویژه‌ای تقویت می‌شود که آن نابودی سریع جوامع ماهیگیران سواحل آفریقایی مدیترانه و آتلانتیک است. چند مثال عددی بزنیم: سی و پنج میلیون نفر در جهان مستقیماً و تنها از راه ماهیگیری زندگی می‌کنند که ۹ میلیون آن را آفریقایی‌ها تشکیل می‌دهند. در آسیا، ماهی، ۱/۲۳ در صد از میزان مصرف کل پروتئین حیوانی و در آفریقا، ۱۹ درصد را تشکیل می‌دهد؛ ۶۶ درصد از همه ماهی‌هایی که مصرف می‌شوند در اعماق دوردست دریاها صید می‌شوند و ۷۷ درصد در آبهای نزدیک داخلی. کشت و پرورش ماهی، ۲۷ درصد تولیدات ماهی جهانی را تشکیل می‌دهد. بنابراین اداره کردن ذخیره‌های ماهی، که نقل و انتقال آن در داخل و در خارج از مناطق اقتصادی ملی انجام می‌شود، برای کار و امنیت تغذیه مردم ذیربط، اهمیت حیاتی دارد. اغلب دولتهای آفریقایی صحرای سفلی بشدت مقروض‌اند. آنها حقوق صید کشور خود را به شرکتهای صنعتی ژاپن، اروپا و کانادایی می‌فروشند. کشتی‌ـ کارخانه‌های این شرکتها، ثروت دریایی صیادان آفریقایی را تا داخل آبهای این سرزمینها چپاول می‌کنند. با استفاده از تورهایی که سوراخهای بسیار ظریفی دارند (که قاعدتاً ممنوع است) غالباً، خارج از فصل مجاز اقدام به صید ماهی می‌کنند.

اکثر دولتهای آفریقایی که این قراردادها را امضا کرده‌اند، به کشتی‌های جنگی مجهز نیستند و برای وادار کردن این شرکتها به رعایت قراردادها

هیچ ابزاری ندارند. راهزنی دریایی در آنجا رایج است و روستاهای ساحلی در حال اضمحلال هستند. این کشتی ـ کارخانه‌ها، ماهی‌ها را انتخاب و جدا می‌کنند و آنها را به محصول یخ زده، کنسرو و یا آرد تبدیل می‌کنند و از کشتی مستقیماً به بازار می‌فرستند: گینه بیسائو، منطقه اقتصادی‌ای است که دارای منابع مهم فرآورده‌های دریایی است. گینه‌ای‌ها، که در گذشته ماهیگیر بودند، امروز، برای امرارمعاش، مجبورند کنسروهای ماهی دانمارکی، کانادایی و پرتغالی را در بازارهای بیسائو به قیمت گزاف خریداری کنند. صیادان ورشکسته، غرق در فقر و فلاکت و نومیدی و بی‌دفاع در مقابل چپاولگران، قایقهای خود را به قاچاقچیان عبور از مرز، به ثمن بخس می‌فروشند و یا خودشان رأساً اقدام به عبور از مرز با قایقهایشان می‌کنند. این قایقها برای صید در آبهای داخلی ساخته شده‌اند و غالباً برای دریانوردی در آبهای عمیق وسط دریا مناسب نیستند. همچنین باید یادآوری کرد که کمتر از یک میلیارد انسان در آفریقا زندگی می‌کنند؛ بین ۱۹۷۷ تا ۲۰۰۲ تعداد آفریقایی‌هایی که بشدت و به‌طور دائمی مبتلا به سوءتغذیه هستند، از ۸۱ میلیون به ۲۰۳ میلیون نفر افزایش یافته است، که یکی از دلایل اصلی، سیاست کشاورزی مشترک اتحادیه اروپا است.

دولتهای صنعتی سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در سال ۲۰۰۶، بیش از ۳۵۰ میلیارد دلار به عنوان یارانه و کمک به تولید و صدور، به کشاورزان و دامداران خود اعطا کرد. اتحادیه اروپا، بویژه، با وقاحتی بیش‌از حد، سیاست دامپینگ یا رقابت مکارانه را در کشاورزی پیاده می‌کند که نتیجه‌اش، نابودی منظم تولید کشاورزی مواد غذایی آفریقاست. مثلاً «ساندا گا»، بزرگترین بازار تولیدات مصرفی روزمره آفریقای غربی را در نظر بگیریم. «ساندا گا» فضایی پر سرو صدا، پر از رنگ و بو و اعجاب آور در قلب

داکار است. در آنجا می توان، بنا به فصل، سبزی و میوه فرانسوی، اسپانیایی، ایتالیایی،پرتغالی، یونانی و غیره را به یک‌سوم و یا نصف قیمت تولیدات محلی معادل آنها خرید. چند کیلومتر آن طرف‌تر، زیر آفتاب سوزان، «ولف» کشاورز با زن و بچه‌هایش تا پانزده ساعت در روز زحمت می کشند... ولی کوچکترین شانسی برای بدست آوردن حداقل معیشت مناسب ندارند.

سی و هفت کشور از پنجاه و دو کشور آفریقایی، تقریباً تنها از راه کشاورزی زندگی می‌کنند. روی کره زمین، عده اندکی از انسانها، مثل کشاورزانی چون «ولف» در سنگال، «بامبارگ» در مالی، «موسی» در «بورکینا فاسو» و یا «باشی» در «کیوو» تا این اندازه و در شرایطی به این سختی، کار می‌کنند. سیاست دامپینگ کشاورزی اروپایی، زندگی آنها و فرزندانشان را نابود کرده است.

به «فرونتکس» باز گردیم. ریاکاری وتزویر کمیسرهای بروکسل انزجار برانگیز است: از سویی سازمان‌دهنده گرسنگی در آفریقا هستند و از سوی دیگر پناهندگانی را که از گرسنگی می گریزند، مجرم می‌شناسند. یک کارشناس امور آفریقا شرایط را این طور خلاصه می‌کند: امکانات و تجهیزات انسانی، مالی و تکنولوژیکی که اتحادیه اروپا، علیه جریان مهاجرت آفریقایی‌ها به‌کار می‌برد، در واقع تجهیزات جنگ واقعی این قدرت جهانی در برابر جوانان آفریقایی بی‌دفاع شهرها و روستاهاست که حقوق‌شان برای فراگیری و دستیابی به آموزش، به اطلاعات اقتصادی، به کار و به تغذیه در کشورهایشان که در حال تحولات ساختاری هستند، پایمال شده است. آنها قربانی تصمیم‌گیری‌ها و گزینه‌های کلان اقتصادی هستند که خود مسئول آن نمی‌باشند، و وقتی که سعی می کنند تا با مهاجرت، راه‌حلی بیابند، اخراج می‌شوند و یا مورد تعقیب و تحقیر قرار می گیرند.

مرده‌ها، زخمی‌ها و معلولان حوادث خونین «سیتا» و «ملیلا» در سال ۲۰۰۵ و همچنین، اجسادی که هر ماه در «موریتانی»، «جزایر قناری»، «لامپدوزا» وغیره به ساحل آورده می‌شوند، غرق شدگان، مهاجرانی اجباری هستند که مجرم تلقی می‌شوند. البته در این بحث نویسنده اصراری به ذکر مذهب و اعتقاد این افراد ندارد؛ اما در واقع آنها بخشی از مسلمانان مهاجر هستند.

دربارهٔ حضور میلیونها مسلمان در اروپا و آمریکا و به طور کلی در غرب که البته عمدتاً نیز مهاجران نسلهای اول و دوم هستند، بحثهای فراوانی مطرح و در آنها بر نقش ارزشها و هنجارهای اسلامی تأکید فراوانی شده است. بسیاری عقیده دارند که بهترین راه برای درک رفتار مسلمانان آمریکا و اروپا، درک ارزشهای آنهاست که نوعاً از تاریخ و بویژه از قرآن مجید، استنباط می‌شود. چنین رویکردی مؤثر خواهد بود، اما تا درجه‌ای و فراتر از آن ثمربخش نخواهد بود زیرا تمرکز بیش از حد بر ارزشها به طور عام، چشم ما را بر روی حقایق می‌بندد. درک ارزشها و هنجارهای جاری تنها زمانی امکان‌پذیر است که در بطن اجتماع مدنظر قرار گیرند. زیرا تنها در اجتماع است که صورت واقعی به خود می گیرند و با سایر ارزشها و هنجارها به رقابت می‌پردازند. زمانی که چنین نگرشی داشته باشیم، طبعاً پرسشهای بیشماری به ذهنمان خطور می‌کند. مسلمانان آمریکایی و یا اروپایی در تلاش برای پایبندی به ارزشهای مذهبی خود، چه نوع منابع اقتصادی و اجتماعی در اختیار دارند؟ زمانی که این ارزشها در محیط غالب غیرمسلمان قرار می گیرند، چگونه تغییر می‌یابند؟ و شاید مهم‌ترین پرسشی که این روزها مطرح است، این باشد که سازمانها و جنبش‌های سیاسی جامعه اروپا و آمریکا چگونه بر شیوهٔ عملکرد مسلمانان در حوزه سیاسی اطراف خود تأثیرگذار هستند؟

در این ارتباط دکتر پیتر اسکری به عنوان یک محقق و مدرس دانشگاه معتقد است: «زمانی که این رویکرد محیطی برای درک پدیده‌های سیاسی و اجتماعی باشد، بهترین کارکرد را خواهد داشت.» وی می‌گوید: «من دانشجویانی را که به سیاستهای آمریکا علاقه‌مند بوده‌اند تشویق کرده‌ام که نه تنها به مطالعهٔ اصول نظری مقامات بپردازند، بلکه شیوه‌های ملموسی را که این اصول در تعامل با رسانه‌ها، نهادهای قانونگذاری، احزاب سیاسی حامی آنها، گروههای ذینفع و سایر نخبگان سیاسی با اصولی مشابه یا متفاوت، فعلیت می‌یابند، مدنظر قرار دهند. نتیجهٔ دیگر چنین رویکردی این است که به ما امکان می‌دهد اسلام و مفاهیم سیاسی آن را با مفاهیم سیاسی کشور خود و اروپا مقایسه کنیم. قاعدتاً ارزشها و هنجارهای جوامع مسلمان در هر دو منطقه باید کاملاً مشابه باشد. آنچه تفاوت دارد، بافت آن است. یعنی تعامل واقعی باورها و ارزشهای اسلامی با نهادهای جوامع اروپا و آمریکا. براساس تحقیقاتی که تاکنون انجام داده‌ام، می‌توانم بگویم که در جامعه آمریکا نسبت به اروپا کمتر مسئله «برخورد تمدنها» به چشم می‌خورد. در این خصوص دلایل چندی وجود دارد، از جمله اینکه آمریکا کشوری است که برپایهٔ مهاجرت بنا شده است. اما اگر بخواهم نسبت به خطرات موجود هشدار بدهم، درعین حال باید نسبت به آسودگی‌خاطر بیش از اندازه نیز هشدار بدهیم. با توجه به رشد جمعیت اقلیت‌های مسلمان در جوامع غربی و بویژه آمریکا، بزودی شاهد مشکلات و تنگناهای سیاسی خواهیم بود.»[1]

این نظریه‌پرداز اذعان می‌کند، نخست قصد دارم این موضوع را از جنبه جمعیت‌شناختی بررسی کنم. زیرا این حوزه در اروپا و آمریکا دارای

---

۱. منبع: مؤسسه بروکینگز.

شباهتهای بیشماری است. در هر دو جامعه، تعداد مسلمانان در حدود سه‌درصد کل جمعیت است. البته این درصدها تقریبی هستند، زیرا بیشتر کشورها و از جمله آمریکا در سرشماری‌های خود مذهب افراد را در نظر نمی‌گیرند و این در حالی است که در اروپا نژاد افراد مدنظر نیست.

در هر دو منطقه، نکته قابل توجه این است که تعداد مسلمانان چه از طریق زادوولد و چه مهاجرت رو به افزایش است. به‌علاوه، در آمریکا آمار مربوطه نشان می‌دهد که در حال حاضر تعداد مسلمانان با جمعیت یهودیان این کشور برابری می‌کند؛ بویژه در شهرهای بزرگی چون دیترویت، نیویورک، شیکاگو و لس‌آنجلس، حضور اقلیت مسلمان بسیار ملموس است. در اروپا نیز جمعیت مسلمانان بسیار چشمگیر است. بیشترین تجمع مسلمانان در فرانسه است که ۷ تا ۱۰ درصد از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد و در نتیجه پس از مسیحیت، اسلام دومین دین بزرگ این کشور محسوب می‌شود (دست‌کم از جنبهٔ جمعیت‌شناسی). هلند دومین جمعیت بزرگ مسلمان را دارد (با حدود ۴/۴ درصد). در آلمان و بلژیک جمعیت مسلمانان در حدود ۳/۷ درصد است. انگلستان در بین کشورهای اروپایی با ۲/۵ درصد، کمترین تعداد مسلمانان را در خود جای داده است.[1]

عامل مهم دیگر پراکندگی فراوان جمعیت مسلمانان در نقاط مختلف دنیاست. شاید به جرأت بتوان گفت اسلام دینی است که از بیشترین پراکندگی در روی کرهٔ زمین برخوردار است و این پراکندگی هم در اروپا و هم در آمریکا به چشم می‌خورد. مثلاً، در بلژیک، مسلمانان تُرک حضوری ملموس و مشکلات خاص خود را دارند. مسلمانان فرانسه بیشتر اهل

---

۱. در صفحات قبل به تفصیل درخصوص آمار مسلمانان اروپا ارقام ارائه شده که الزاماً این آمارها دقیق نیستند؛ اما به طور تقریبی می‌توان به آنها استناد کرد.

کشورهای الجزایر، مراکش و تونس هستند. آلمان دارای همگن‌ترین جمعیت مسلمانان است که اکثر قریب به اتفاق آنها اهل ترکیه هستند. مسلمانان انگلستان بیشتر اهل جنوب آسیا بویژه هند، پاکستان و بنگلادش هستند. تنوع و پراکندگی مسلمانان در هر یک از این کشورها، اتخاذ سیاستی مشترک در قبال آنها را دشوار کرده و نیز سازماندهی مسلمانان را با مشکل مواجه می کند. این مشکلات به دلیل ساختار شدیداً غیرمتمرکز اسلام تشدید می‌شوند. به دلیل عدم وجود روحانیون و استقلال مساجد و روحانیون آنها از یکدیگر، شانس کمی برای یکپارچه کردن این جوامع پراکنده وجود دارد. اسلام در اروپا و آمریکا دارای گرایشهای کاملاً متفاوتی است که در بین آنها شیعه و سنی قدیمی‌ترین و شناخته‌شده‌ترین هستند. با وجود این، تنوع و پراکندگی مسلمانان در آمریکا بسیار بیشتر از کشورهای اروپایی است. برخلاف اروپا، آمریکا محل سکونت مسلمانان نقاط مختلف دنیاست، شامل خاورمیانه، شمال آفریقا، جنوب آسیا، فیلیپین و کشورهای حوزهٔ بالکان. همچنین آمریکا، وطن جمعیت معتنابهی از مسلمانانی است که تنها ادعای مسلمان بودن می‌کنند، در حالی که سایر مسلمانان آنها را قبول ندارند. این دسته شامل پیروان فرقه‌های لوییس فراخان و نیز فرقه احمدیه می‌باشد که ریشهٔ آنها به هندوهای اواخر قرن نوزدهم بازمی‌گردد که از دههٔ ۲۰ میلادی شروع به مهاجرت به آمریکا کردند.

تفاوت دیگر مسلمانان اروپا و آمریکا موقعیت اجتماعی و اقتصادی آنهاست که دقیقاً به دلیل مهاجرتشان بازمی‌گردد. مسلمانان اروپا نوعاً برای بازسازی این کشورها پس از جنگ دوم جهانی و به‌عنوان کارگران موقت وارد این قاره شدند. در نتیجه، بخش عظیمی از آنها به عنوان کارگران کارخانه‌ها، معادن و سایر صنایع در کشورهای اروپایی باقی ماندند. اغلب

این کارگران دارای تحصیلات و فرهنگ پایینی بودند (مانند مکزیکی‌هایی که به آمریکا مهاجرت کردند). در نتیجه، مسلمانان امروز اروپا نشانه‌هایی از وضعیت مهاجران اولیه را به همراه دارند. آنها عمدتاً جزو طبقه کارگر باقی مانده‌اند و مشکلاتشان همانند مشکلاتی است که سایر افراد طبقهٔ کارگر در جوامع صنعتی دارند. این مشکلات در اروپا و در مناطق حاشیه‌ای شهرها که از وضعیت اقتصادی نابسامانی برخوردار هستند، بیش از مراکز شهری محسوس است. این امر موجب می‌شود که مشکلات مسلمانان اروپایی بیش از مسلمانان آمریکا قابل درک و ملموس باشد. این موضوع در فرانسه مصداق عینی دارد، زیرا گاهی اوقات پلیس از ورود به مناطق حاشیه‌ای که محل سکونت مسلمانان است، امتناع می‌ورزد. این شرایط برای مسلمانان آمریکا کاملاً متفاوت است. مسلمانان در ابتدا به عنوان دانشجو وارد این سرزمین شدند و قطعاً آنان نیز نشانی از شرایط مهاجران اولیه را در خود دارند. آنها افراد تحصیل‌کرده و دارای مشاغل خاصی هستند که شرایطشان با شرایط همتایانشان در اروپا کاملاً تفاوت دارد. این امر در مساجدی که مسلمانان در آمریکا ساخته‌اند، کاملاً نمود پیدا می‌کند. امروزه در اغلب شهرهای آمریکا مساجد با عظمت که سنگهای قیمتی در ساختمان آنها به‌کار رفته است براحتی یافت می‌شوند، در حالی که در اروپا چنین مساجدی وجود ندارد زیرا در این کشورها مسلمانان توانایی پرداخت هزینهٔ ساخت مسجد را ندارند و مجبورند مکانی را در اداره‌ها، کارخانه‌ها و یا انبارها به‌طور موقت اجاره کنند؛ و نیز به دلیل اینکه آنها از ثروت و پشتوانه‌ای برای اجاره یک ساختمان برخوردار نیستند. اما در اینجا سؤالاتی مطرح می‌شود که این اقلیت‌ها با چه مشکلات سیاسی روبرو هستند؟ در مواقع رأی‌گیری، حتی مسلمانان واجد شرایط آمریکایی نیز بتدریج نسبت به رأی دادن

تمایل نشان داده‌اند، در حالی که در ابتدا اغلب از سیاست دوری می جستند و نسبت به آن سوءظن داشتند که این سوءظن با ابراز نارضایتی مسلمانان قدیمی‌تر از غیرمسلمانان شدت می‌یافت. اما با در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی و اقتصادی و نیز دیدگاههای محافظه‌کارانه آنها در اغلب مسائل اجتماعی تعجبی ندارد که در انتخابات مسلمانان آمریکا تمایل داشته باشند که به جمهوری‌خواهان رأی دهند.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰، حدود ۷۰ درصد از مسلمانان (که بیشتر آنها سیاه‌پوست بودند) به جورج بوش رأی دادند، زیرا وی برخلاف اَل‌گور، کاندیدای حزب دموکرات، ادعا می‌کرد که از آنان حمایت خواهد کرد.[1] البته جای تعجب نیست که اکنون موضع وی تغییر کرده است. به‌رغم نمایشهای از قبل برنامه‌ریزی شده‌ای از استقبال مسلمانان عراقی دیربورن دیترویت، در حال حاضر اغلب مسلمانان و سازمانهای اسلامی آمریکا احساس می کنند دولت بوش به آنها خیانت کرده است. نه‌تنها اکثریت مسلمانان با جنگ عراق مخالف بودند، بلکه مورد ستم به‌دلیل قانون پاتریوت و پیگیری‌های قضایی دیوان عالی کشور به بهانه مبارزه با تروریسم قرار دارند.

در حال حاضر بیش از ۱۲۰۰ نفر از مسلمانان شهروند آمریکا و نیز خارجی در زندانهای سراسر این کشور به سر می‌برند. زندانهایی که تنها بر ظلم دولتی که زمانی ادعای حمایت از مسلمانان را داشت، افزوده است. معمولاً در اروپا، مسلمانان به سختی می‌توانند اقامت بگیرند و این‌امر به‌سیستم انتخاباتی این کشورها مربوط می‌شود، اما این سیستم‌ها درحال

---

1. http://www.porsojoo.com/fa/node/71939.

تغییر هستند. در انتخابات پارلمانی اخیر بلژیک، کلیه احزاب مهم طی اقدام بی‌سابقه‌ای در پی گنجاندن نام نامزدهای مسلمان در فهرست کاندیداهای خود بودند. اما در فرانسه که ایدئولوژی جمهوری‌خواه دولت به هویت دینی و نژادی به‌عنوان چالشی غیرقانونی نگاه می‌کند، تاکنون چنین رویدادهای حائز اهمیتی رخ نداده است. با وجود این، حزب سوسیالیست فرانسه اعلام کرده است که مهاجران غیر فرانسوی باید حق رأی دادن در انتخابات شهرداری‌ها را داشته باشند. چنین طرحهایی نشان می‌دهد که این رأی‌دهندگان جدید از جناح چپ حمایت خواهند کرد، اما جالب اینجاست که این تصورات زیر سؤال برده می‌شود. سیاستمداری از پاریس که در سال ۲۰۰۲ به عنوان نمایندهٔ مجمع ملی انتخاب شد، طی مصاحبه‌ای به من گفت که وی بیشتر از رقیب سوسیالیست‌اش آرای مسلمانان و اعراب را کسب کرده است.

به‌دلیل عدم درج اطلاعات مربوط به مذهب یا نژاد در برگه‌های رأی‌گیری (که باز هم با اصول اساسی سیستم فرانسه مغایرت دارد)، چنین گزارشهایی دقیق نیستند، اما بسیار معنادار می‌باشند. البته، در اروپا بیشتر نگرانی‌های سیاسی به آشوب‌طلبی و خشونت جوانان مسلمان نسل دوم مربوط می‌شود. چنین مشکلاتی بیشتر در انگلستان، بلژیک و بویژه فرانسه گزارش شده است که در فرانسه به دلیل گسترش حملات ضد یهودی شورشیان جوان مسلمان، این نگرانی‌ها بیشتر هم شده است. جالب است بدانید که چنین ترسی از مسلمانان در بین آمریکاییان وجود ندارد. اما در عوض آمریکاییان نگران ارتباط میان فعالیتهای تروریستی و مسلمانان هستند و البته چنین نگرانی‌هایی نیز قطعاً متوجه جوانان مسلمان و بویژه پسران و حتی دختران مهاجران یا به عبارت دیگر نسل دوم مهاجران است.

البته این نگرانی‌ها در مواقعی چندان هم بی‌مورد نیست؛ با ورود گروههای مهاجران، بزرگترین مسائل نه در مورد مهاجران نسل اول، بلکه دربارهٔ فرزندان آنها نمود پیدا می‌کند، زیرا انتظارات آنها همیشه از سوی جامعهٔ میزبان قابل پذیرش نیست.

جوانانی که در شرایط سخت بزرگ می‌شوند، به فعالیتهای ضداجتماعی روی می‌آورند. آنها از مسکن مناسبی برخوردار نیستند و به همین دلیل جوانانی که در مناطق بد آب و هوای صنعتی به دنیا می‌آیند و رشد می‌کنند و هیچ چیز خوبی در اطرافشان نمی‌بینند، کم‌کم به فعالیتهای خشونت‌آمیز روی می‌آورند و شرایط این افراد مشابه مسلمانان جوان طبقهٔ کارگر اروپاست که موجب گرایش آنها به ایدئولوژی اسلامی به عنوان راهی برای رهایی از شرایط اسف‌بارشان می‌شود. من می‌دانم که چه شرایطی موجب می‌شود گروههای مهاجری که در آمریکا به دنیا آمده و رشد کرده‌اند، آمادگی جذب شدن در این جریانات را پیدا کرده و درنتیجه هویت نژادی، فرهنگی یا دینی خود را فراموش کنند. زمانی که چنین جوانانی به دانشگاه راه می‌یابند، از خود می‌پرسند که چه بر سرشان آمده و غالباً درصدد یافتن هویت فرهنگی خود برمی‌آیند. امروزه، این امر الگوی بسیاری از جوانان مسلمان شده است. همان‌طور که یک زن جوان فلسطینی که در شیکاگو به دنیا آمده و بزرگ شده به لوییس کاینکار سوسیالیست گفته بود: «من می‌دانم که خانواده‌ام اهل فلسطین هستند، اما به نظر می‌رسد که هیچ‌کس دربارهٔ فلسطین چیزی نشنیده است، به همین دلیل من همیشه می‌گویم که عرب هستم. البته، در حال حاضر اطلاعات زیادی کسب کرده‌ام و حالا دیگر افتخار می‌کنم که فلسطینی هستم... من واقعاً نمی‌دانستم که فلسطینی بودن یعنی چه، فقط می‌دانستم عرب هستم چون والدینم همواره به من می‌گفتند.

اما وقتی وارد دانشگاه شدم، دربارهٔ فلسطین چیزهای زیادی فهمیدم. ما فلسطینیان راه درازی را پیموده‌ایم و هنوز هم راه درازی در پیش داریم و من از فلسطینی بودنم به خود می‌بالم.»[1]

لازم است بدانید که مسلمانان نسل دوم بآسانی نمی‌توانند از ارزشهای کشور والدین خود پیروی کنند؛ آنان خود را در شرایط زندگی در آمریکا یافته و به آن خو گرفته‌اند و در حالی که جامعه آمریکا بهتر از اروپا آنها را در بافت خود جای می‌دهد، اما این بدان معنا نیست که این پذیرش بدون چالش است. در حقیقت، یکی از جنبه‌های فرهنگ آمریکا که هنگام اندیشیدن به مسلمانان مهاجر نادیده گرفته می‌شود، آمادگی آمریکاییان برای دفاع تهاجمی و رسیدن به منافع خود در عرصهٔ سیاسی است. مسلمانان و بویژه فرزندان آنها که سیاست را در کشور خود امری کثیف و حتی خطرناک یافته‌اند، اکنون فهمیده‌اند که سیاست در آمریکا یکی از جنبه‌های پذیرفته‌شده و مشروع زندگی است. از این رو تعجبی ندارد که آنها بخواهند در این پروسه شرکت داشته باشند. اما مهم‌ترین مسئله مسلمانان آمریکا نحوه تعریف خودشان برای جامعه است. مثلاً مسلمانان پاکستانی به اندازهٔ فلسطینیان یا سوری‌ها نگران مسایل خاورمیانه نیستند.

بنابراین جالب است بدانید در شرایط کنونی، یکی از نیروهای اصلی که موجب مخدوش شدن انسجام مسلمانان آمریکا می‌شود، سیاست ضدتروریستی این کشور است. برای مثال، اقداماتی که پس از حادثه ۱۱سپتامبر برای بازداشت مظنونین صورت گرفته، به منظور خنثی‌سازی تأثیر تحرکات نژادی با استفاده از اهرم قانون بوده است. در چنین شرایطی،

---

1. Ibid.

لازم است آمریکایی‌های غیرمسلمان بدانند که مسلمانان آمریکایی برای دفاع از حقوق مدنی خود از الگویی پیروی می‌کنند که از سوی سایر اقلیت‌ها بویژه یهودیان و سیاه‌پوستان آمریکا پی‌ریزی شده است به‌مسلمانان آمریکا آزادی بیان داده شده است و آنها نیز با استفاده از این حق، به‌افشای سیاستهای تجاوزکارانه آمریکا در خاورمیانه می‌پردازند. به جرأت می‌توان گفت که این تحولات سیاسی چالشهایی بیش از نقش نژاد و مذهب را مطرح می‌کنند. طرح پرسشهایی دربارهٔ پیامدهای سیاسی چنین تحولاتی، در این مقوله نمی‌گنجد. آنچه در این برهه اهمیت دارد، درک روندی است که در جریان است: روند بحث‌انگیز و رو به رشد مطالبه هویت سیاسی از سوی یک گروه جدید و آماده شدن آن برای بدست آوردن موقعیت خود در عرصه سیاسی آمریکا و اروپاست.

اما در ورای تلاش سیاستمداران و دولتمردان اروپایی و بخصوص فرانسویان برای محدود کردن ورود مهاجران و اقدام اساسی برای به اصطلاح چاره‌اندیشی بر حل مشکل مهاجران بویژه از نوع مسلمان آن، رسانه‌های غرب نیز به کمک سیاستمداران می‌آیند. از یک سو با تصویب قوانین سختگیرانه، چنین وانمود می‌کنند که مهاجران نیز کامیاب هستند و نردبان ترقی را در جامعه میزبان براحتی طی می‌کنند و از سوی دیگر تلاش می‌شود که حتی‌الامکان مانع از روند افزایش تعداد مهاجران در کشورهایشان گردند. در این ارتباط ماهنامه لوموند دیپلماتیک مقاله‌ای دارد که نگاهی به چکیده‌ای از آن خالی از لطف نیست. این مقاله که تحت عنوان «مهاجر اما کامیاب» به رشته تحریر درآمده اشکال متفاوت گفتمان حول مسئله مهاجران در فرانسه را مطرح می‌نماید. در این مقاله می‌خوانیم؛ «به جای به پرسش کشاندن سازوکاری که مانع بهره‌مندی کامل فرزندان مهاجران از برابری حقوق و

امکانات می‌شود، نخبگان به زور می‌خواهند آنها را در جامعه ادغام نمایند. گویی که این جوانان به «انزوا کشیده شده» مسئولیت تبعیضی را که قربانی آن هستند به گردن دارند. کامیابی فرهنگی، اقتصادی، ورزشی و یا هنری فرانسوی‌های مغربی‌تبار که به فراوانی در رسانه‌ها مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، در برابر چهره تهدیدکننده «بزهکار» و «تروریست» این جوانان گذاشته می‌شود. واژگان کوچکی هستند که دنیایی را در خود دارند. این «امایی» که از سالهای ۱۹۹۰ بدین سو در مقاله‌های بیش از پیش پرشمار روزنامه‌های فرانسه به آن برمی‌خوریم، ارزش تأمل دارد.[۱] حکایت این «اما» را باید در نقطه برخورد میان شناساندن رسانه‌ای «مهاجر» و گفتمان غالب درباره رویه جدا ناشدنی آن یعنی «ادغام در جامعه» سراغ گرفت. در پایان ماه ژانویه ۲۰۰۴، روزنامه لوپاریزین شش مقاله پی‌درپی همراه با عکس را با عنوان «این مسلمانانی که ادغام‌شان در جامعه باعث کامیابی آنها شده است» به چاپ رساند. در این مقالات می‌خوانیم «کریم ۲۴ ساله، متولد یکی از حومه‌های شهر پاریس (مانت لا ژولی) ملبس به کت و شلواری زغالی، پیراهن راه راه آبی با کراواتی زرد و موهای به پشت خوابیده می‌گوید که کارش را که تکنیسین تجاری بوده است ترک کرده تا مؤسسه خودش را راه بیندازد»[۲]، «ناجیا المو‌ناصیفی ۴۶ ساله با موهای کوتاه، عینک چهارگوش سیاه، بلوز تیره و آرایش کامل انگاری از تبلیغات شرکت عینک‌سازی افللو بیرون آمده است. وی مأمور اجتماعی سالخوردگان است و با دکور

---

۱. برمبنای تحقیقی سیاسی ـ تاریخی که روی مجموعه‌ای از ۱۶۰۰ مقاله روزنامه‌های اکسپرس، لوپاریزین، لوموند منتشره از سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۰۲ به انجام رسیده است.

۲. فیلیپ باورل، «مسلمانانی که در ادغام در جامعه کامیاب بوده‌اند»، «به لطف بی‌عدالتی، برای خودم شخصیتی ساختم»، ر.ک. لوپاریزین، ۲۹ ژانویه ۲۰۰۴، صفحه ۱۱.

هزارویک شب فاصله دارد».[۱] «علم فرورو با ریش پرفسوری مرتب، چشمهای بادامی و نگاهی نافذ، اندامی محکم و بلندبالا حتی با شلوار جین و بلوزی ساده به شاهزاده‌ای از قوم بربر می‌ماند. این فرانسوی الجزایری‌تبار در یک هنرستان حرفه‌ای به تدریس الکترونیک مشغول است و جذبه‌اش برای این حرفه امتیاز مهمی است.»[۲] این مقاله‌ها بویژه معرف گونه‌ای از گفتمانی است که، پس از مسئله حجاب در سال ۱۹۸۹، به همه هفته نامه‌های مهم راه پیدا کرده است.

از دید این رسانه‌ها کامیابی در امر «ادغام در جامعه» یعنی بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی که مهاجر تقلیدوار و با انگیزه‌هایی شخصی به دست آورده است. به بیان دیگر کامیاب کسی است که مسیری را بپیماید که به‌مثابه یک «فرانسوی‌الاصل» شود. در واقع به چهره این ادغام شده در جامعه نقاب سفیدپوستان را زده‌اند. در حقیقت، این گفتمان کسی را که در فرایند «ادغام خویش» در جامعه کامیاب نبوده است، چنین می‌شناساند: تهیدست و سرگردان و ناتوان از رهاسازی خویش از قواعد گوناگون فرهنگی و مذهبی خاص. همان قواعدی که این گونه گفتمان گام به گام در برابر «هویت فرانسوی» علم کرده‌اند و به مهاجر نسبت داده‌اند. در این ماجرا شخصیت مورد نظر به ریشه اصلی خود ارجاع داده شده است، شخصیتی که می‌بایست وضعیت ادغام ناشدگی نخستین را به یاد آورد. در نمونه نخست «کریم» را می‌بینیم که رفتار یک رئیس را دارد و می‌خواهد شرکت خصوصی راه‌اندازی

---

۱. کلر سانتری، «مسلمانانی که در ادغامشان در جامعه کامیاب بوده‌اند »، «هیچ کس مرا متهم نکرده است»، ر.ک. لوپاریزین، ۳۰ژانویه ۲۰۰۴، صفحه ۱۰.

۲. شارل دوسن سوور، «مسلمانانی که در ادغامشان در جامعه کامیاب بوده‌اند»، «با پشتکار می‌توان کامیاب شد»، لوپاریزین، ۳۰ژانویه ۲۰۰۴، صفحه ۱۰.

کند. وی در برابر «شهر مانت لا ژولی» (همچون حومه‌ای مهاجرنشین) قرار داده شده است و «ادغام» برای او به معنی رشد و کامیابی در امور اقتصادی گرفته شده است. نمونه دوم کامیابی هزار و یک شب را برجسته می‌کند، یعنی جنبه فرهنگی، دینی و جغرافیایی‌ای که شخصیت مورد نظر در آن ریشه دارد. نمونه پایانی ادغام را از خلال تضاد بین موقعیت آموزگار و هنرستان حرفه‌ای حومه پاریس (شهر سنت اون) می‌نمایاند. فرای ابهامی که درباره مفاهیمی چون «اسلام»، «مغرب» و «مهاجرت» دامن زده می‌شود، این مقاله‌ها با تصویری که از «شکست مهاجر مسلمانان» و «مغربی» در ادغام در جامعه به نمایش می‌گذارند، حامل پیامهای بسیاری‌اند، از جمله اینکه کسی که براستی می‌خواهد در جامعه ادغام شود می‌تواند و در این امر کامیاب می‌شود و، دیگرانی که آن را نمی‌خواهند وضعیت شکست را انتخاب کرده‌اند. در یک کلام: «خیر، دستگاه جذب مهاجران خراب نیست.» زیدان[1]، خالد[2]، جمل...[3] و خالد خلخال[4]. در معرفی رسانه‌ای بزرگنمایی می‌کنند و از آن چهره‌هایی مانند «کارمند»، «تکنیسین»، «رئیس مؤسسه»، «آموزگار» و یا «فرماندار»، ارائه می‌دهند؛ به‌طور مثال در رسانه‌ها پی درپی از عیسی درموش با عناوین «فرماندار مسلمان»، «فرماندار برون آمده از مهاجرت» و یا «الگوی ادغام در جامعه» نام برده می‌شود. این تصویر برساخته به گونه‌ای سامان‌مند با تصاویر «مسلمانان ناراضی، مخالف با قانون حجاب و اسلام‌گرا» مقایسه می‌شود تا بدین ترتیب کارکردهای قدیمی‌تری که بر مؤثرتر بودن تصویر

---

۱. زیدان: فوتبالیست فرانسوی الجزایری تبار.
۲. خالد: یک خواننده فرانسوی الجزایری تبار.
۳. جمل دبوس: کمدین فرانسوی مراکشی تبار.
۴. خالد خلخال: بزهکار فرانسوی مغربی تبار.

اول تأکید دارد، نشان داده شود. پیروزی تیم فرانسوی «سیاه ـ سفید ـ عرب مهاجر» در جام جهانی فوتبال ۱۹۹۸ در خدمت ستایش این چهره ویژه کامیابی مهاجران به‌کار گرفته شد. این چهره‌ها گویای تعالی ورزشی‌اند که به پرچم سه رنگ فرانسه تقدیم شده‌اند. گفتمان روزنامه‌نگاران این پیروزی را مصادره به مطلوب کرده است تا بتواند الگوی «مهاجر کامیاب» را در مقابل الگوی مهاجر «بزهکار یا تروریست» علم کند. گفتگو درباره «ادغام در جامعه» و چهره «مهاجر» دستکاری شده در رسانه‌های مهم به‌عنوان تضمینی علیه نژادگرایی و برنامه‌ای جبرانی علیه نظری که مهاجر را تهدید به شمار می‌آورد وانمود می‌شود. در واقع همین رسانه‌ها نقش مرکزی را در پاسداری از نشانه‌های تفاوت و انتقال طبیعی آن را به روی بخشی از فرانسویان به عهده دارند. زمانی که این بخش از فرانسویان را «برون آمده از مهاجرت» می‌نامیم به آنان می‌فهمانیم که باید خود را در جامعه ادغام کنند. از سال ۱۹۹۵ بدین سو با نام «خواننده»، «کمدین»، «ستاره سینما» و یا «ورزشکار» الگوهای چنینی در دنیای نمایش تکثر یافته‌اند. این الگو به تصویری از «مهاجر» ارزش می‌دهد که به کار نمایش می‌آید. این تصویر، تصویر مهاجری به خدمت گرفته شده و ارزش‌مند و کارآمد است. ترکیب این تصاویر «مثبت» و «منفی» بازآفرین دوگانگی‌ای بدین شرح است: «مهاجر بنا به قاعده کلی یک تهدید است، اما وی می‌تواند از خلال نمایش به‌گونه‌ای استثنایی در جامعه ادغام شود.» این امر به معنی پذیرش گونه‌ای از الگوی مثبت «ادغام شده» است که به رویه غالب مهاجرت مثبت اشاره می‌کند و همزمان در جهت انزوای همگانی دیگران به کارگرفته می‌شود. در واقع با معرفی «خواننده مردمی»، «ورزشکار شایسته» و یا «طنزپرداز دلنشین» به عنوان نشانه‌های «کامیابی» و «ادغام شدگی در جامعه» به‌دنبال چیستند؟ این گفتمان در

سمت‌و سوی همان بذله‌ای است که همه مهاجران را «هیأت لنگان» می‌نامد. واژگان کوچکی‌اند که دنیایی را در خود دارند. «واژه» اما یکی از آنهاست. مسئله این نیست که واژه «اما» مهاجرت را در مقابل «کامیابی» می‌نهد، امری که ریشه در بحثی ایدئولوژیک و تهوع‌آور دارد. بحث حتی برسر این نیست که واژه کامیابی چه مفاهیمی را دربر می‌گیرد. مسئله بایستی در پیوند با برآمد این گفتمان غالب درباره «کامیابی مهاجر» در ظروف زمانی و مکانی معینی درک شود. چه شده است که این تصاویر مشروع و معصوم پخش می‌شود، آن هم با همراهی چپ نو «خوش سگالی» که به گفتمان امنیتی درباره «مهاجرت»، «تهیدستان»، و «اسلام» پیوسته است.[1] این تصاویر عنوانهای با جاه و جلال خویش را در روزنامه‌های مهم بدست می‌آورند؛ روزنامه‌هایی که در این دوران مشخص، از مسئله «مهاجرت» سوژه‌ای مرکزی برای مقالاتی می‌سازند که به هر آنچه مشکوک به تهدید هویت، امنیت و تمامیت ارضی فرانسه باشد می‌پردازند.

می‌توانیم شجره‌نامه کوتاهی از حضور رسانه‌ای مسئله مهاجرت ترسیم کنیم. سقوط الگوی «نیروی کار مهاجر» از کند شدن و سپس توقف مهاجرت نیروی کار میان سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۳ آغاز می‌گردد. تا این زمان مهاجرت دوران پس از استعمار، بیکاری و نیروی کار قابل دسترسی را برای صاحب‌کاران فرانسه فراهم می‌آورد، آن هم کارهایی پست در اقتصاد شکوفای آن دوران. روزنامه‌های مهم آن دوران تصویری از موضع

---

۱. این تغییر جهت در حول و حوش سال ۱۹۹۷ اتفاق می‌افتد و یا دقیق‌تر بگوییم در گردهمایی دو ویلپن از ۲۴ تا ۲۵ اکتبر ۱۹۹۷که سوژه مورد بحث «شهرهای در امنیت برای شهروندان آزاد» بود. در این گردهمایی حزب سوسیالیست و هم‌سنگرانش در جبهه چپ، تصمیم گرفتند که به حوزه‌ای که در تیول دست راستی‌ها بود، با تمرکز تبلیغات برای انتخابات ریاست جمهوری روی مسئله عدم‌امنیت، دست‌اندازی کنند.

پدرسالاری، از نیروی کار مهاجر ارائه می‌دهند که بنا به آن مهاجر یادشده، کارگری فرمان‌بر و قابل ترحم است که قابلیت دست زدن به جنایات را نیز دارد. اینجاست که می‌شود از استحاله مفهوم «سودمندی» نام برد. این تصویر جانشین تصویری بود که در آن «مهاجر» در معنی کلی خود بین «بومی» و «رزمنده هوادار خودمختاری الجزایر» نوسان می‌کرد. در دوران ما، اقتصادی که به بیکاری دامن می‌زند و نابودی حکومتی که منافع اجتماعی را دنبال می‌کند، مرجع‌های نمادین را در نگاه به دیگری و در فهم مسئله تهدید لرزان کرده‌اند. در این وضعیت است که رسانه‌ها دست به بازسازی گفتمانهای غالب زده‌اند تا اعتبار خویش را یکسره از دست ندهند. چهره‌های غالب «مهاجر کامیاب» به مانند زیدان، خالد و یا جمل دبوز و چهره‌های کسانی به مانند خالد خلخال[1] و یا زکریا موسوی[2] در جا انداختن اندیشه تهدیدهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی و فرهنگی حضور فیزیکی مهاجر، هم زمان شرکت می‌کنند. در اینجا، به نمایش گذاردن «دیگری» به‌طور کلی و «مهاجرت» به گونه خاص کارکرد سوپاپ را برای بحرانهای نمادین برعهده دارند. برآمدن اندیشه هم‌پایگی مسائلی مانند مهاجرت =بیکاری، مهاجرت =نبود امنیت، مهاجرت =اسلام =بی‌فرهنگی در این فضا امر شگفتی نیست. این مسائل که بنیاد اندیشه راست افراطی را می‌سازند در شکلهای کم و بیش تلطیف‌شده‌ای از این پس مجموعه گفتمان‌های رسانه‌ای را می‌سازند و به تمام جریانهای سیاسی تسری می‌یابند. به‌نظر می‌رسد، مقالاتی که درباره کامیابی «مهاجران» نوشته می‌شوند حامل این نظر باشند که خارج از چارچوب نمایش مهاجرت به معنی تهدیدهای اقتصادی (مهاجرت =

---

۱. متهم سوءقصدهای ۱۹۹۵، که در همان سال ۲۹ سپتامبر به دست پلیس کشته شد.

۲. زندانی در آمریکا، متهم به شرکت در حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱.

بیکاری)، سیاسی و اجتماعی (مهاجرت تروریست و یا وحشی)، جمعیتی (مهاجر = مهاجم) و مذهبی و فرهنگی (مهاجر = مسلمان)، در پهنه اجتماع، گرفته شده است. زمانی که فرهنگ استعماری درگیر بحران مشروعیت گردید، تلاش کرد که با بهره‌گیری از برخی شخصیت‌ها، جنبه‌های مثبت استعمار را نسبت به بومی‌گری نشان دهد. چهره‌هایی مانند «امیر القدیر روشنفکر» و یا «ژوزفین بیکر، خواننده مشهور خارجی‌تبار اپرا» که می‌توانست جمعیتی را به دنبال خود بکشاند، به گفتمانهایی راه دادند که کامیابی این «دیگران» را در اندرون جمهوری امپراتوری و به میانجی آن شدنی می‌دانستند. از خلال این چهره‌ها، تماشاگر می‌توانست چهره‌ای ارزشمند از خود این جمهوری را ببیند، چهره «ارباب»، «تمدن‌ساز»، «پیروزمند» و یا بهتر بگوییم چهره «استاد»، «مربی» و یا «پدر». در همین راستاست که توانستند از «زیدان قهرمان جهان» پایه اسطوره فرانسه پس از استعمار را بسازند، فرانسه‌ای که در آن مهاجری که پیش از آن به مستعمره تعلق داشت، توانا خواهد بود که «کامیاب شود اگر اجازه این کار را به خویش بدهد.» چهره خالد خلخال را به عنوان این دشمن پس از دوره استعمار در نظر بگیریم: جوانی از خانواده مغربی، حاشیه شهرنشین، بزهکاری که تروریست شد و مسلمانی که به اسلام‌گرایی پیوست. تصویر وی در حول و حوش سوءقصدهای سال ۱۹۹۵ توسط رسانه‌ها به گونه‌ای فراگیر پخش شد. بسیاری از رسانه‌ها از این تصویر، نماد ترس دوران معاصر و چهره دشمن داخلی و خائن را ترسیم کردند. از خلال این تصویر تهدید «تهاجم مهاجر» و شورش، گرایش به بنیادگرایی مسلمانان، عصیان جوانان تهیدست و یا برون آمده از مهاجرت جستجو و به نمایش گذارده شد. در واقع خلخال چهره بحران گفتمانی است که از شکست مهاجر تهدید را بیرون می‌کشد.

رسانه‌های ملی از خلخال به گونه‌ای سخن راندند که گویی او تجسم یافته تمامی شکی است که توده مهاجران از نظر آنها (رسانه‌ها) در مظان آنند. چهره خلخال به روایتی گونه‌ای از این استحاله است. این چهره روایت همگنی است با روایاتی که پیش از این درباره ادغام در جامعه ساخته شده است. چهره این تهدید بر درخواست امنیت می‌افزاید و چهره مهاجر کامیاب بر گرایش به تقلیدی که به همانندسازی می‌انجامد، تکیه می‌کند. تصاویر «مهاجر کامیاب» نشان از پیشرفت در امر شناساندن اقلیت مشهود ندارد. این تصویرها مبنای توجیهات و گسترش پیامهای امنیتی‌اند و می‌خواهند به جنگ علیه «مهاجرت»، «بزهکاری»، «جوانان محروم» و «اسلام» مشروعیت بخشند.»[1] بر اساس برخی تخمین‌ها جمعیت اتحادیه اروپا تا سال ۲۰۳۰ نزدیک به ۲۶ میلیون نفر کاهش خواهد یافت. به همین دلیل، کمیسر داخلی اتحادیه اروپا خواهان تنظیم مقرراتی است که امکان مهاجرت حساب‌شده را فراهم آورند. گرچه بحث مهاجرت به اتحادیه اروپا تازه آغاز شده، اما از هم‌اکنون دولت آلمان نگران است که اتحادیه برای همه کشورهای عضو سهمیه تعیین کند. این اقدام، برای بازار کار آلمان نتایجی در پی خواهد داشت که غیرقابل پیش‌بینی هستند.

فرانکو فراتینی، کمیسر داخلی اتحادیه اروپا پیشنهاد داده است که برای افراد متخصص، «کارت آبی» (Blue Card) صادر شود تا بتوان آنها را به مهاجرت به اتحادیه اروپا تشویق کرد. ولفگانگ شویبله، وزیر کشور و اُلاف شولتس، وزیر کار آلمان کتمان نمی‌کنند که به کارآیی کارت آبی چندان اعتقادی ندارند. به همین دلیل، هریک از آنها در نشست وزیران به دو دقیقه

---

۱. لوموند دیپلماتیک، ژوئن ۲۰۰۷. مقاله، ماتیو ریگوست، بنیاد مغرب ـ اروپا، دانشگاه پاریس، ترجمه محسن حافظیان.

سخنرانی اکتفا کرد. در واقع بیش از این هم زمان لازم نبود برای اعلام این نظر که: قوانین و مقررات موجود کافی هستند و به تغییر نیازی نیست. وزیران یادشده با پذیرش افراد متخصص موافق‌اند اما به این شرط که هریک از کشورهای عضو اتحادیه، خود در این مورد تصمیم بگیرد. اُلاف شولتس، وزیر کار وابسته به حزب سوسیال دموکرات می‌گوید: «به نظر من این وظیفه خطیر به عهده ماست که شرایطی فراهم کنیم تا شرکتهای خودی در وهله نخست افرادی را به کار بگمارند که در کشور خودمان زندگی می کنند.» شولتس می‌افزاید، با وجود ۳/۵ میلیون بیکار در این مملکت، دیگر نیازی به نیروی کار اضافی نیست. منظور او این است که کارت آبی به‌درد نمی‌خورد. با وجود این، برلین سعی نخواهد کرد که از ابتکار کارت آبی جلوگیری کند. شویبله، وزیر کشور که وابسته به حزب دموکرات مسیحی است در کارت آبی نکات مثبتی هم می‌بیند. او مثالی می‌زند:

«کسانی که در یک کشور اتحادیه اروپا وارد بازار کار می‌شوند، این امکان را خواهند داشت که به کشورهای دیگر اتحادیه سفر کنند. اما این افراد باید فقط در کشوری کار کنند که به آنها اجازه کار داده است.» سفر، آری اما کارکردن، نه. کارشناسان شک دارند که اروپا بتواند از این طریق برجذابیت خود در میان متخصصان و نخبگان کشورهای دیگر بیفزاید.

بر اساس آمار کمیسیون اتحادیه اروپا، این اتحادیه سالانه به ۱۵۰هزار پزشک و مهندس و کارشناس زبده در زمینه‌های گوناگون نیاز دارد. شویبله، وزیر کشور آلمان کتمان نمی‌کند که مقامات آلمانی تعریف اتحادیه اروپا از واژه «کارشناس زبده» را ناقص می‌دانند. فرانکو فراتینی، کمیسر داخلی اتحادیه اروپا مایل است، تنها به مهاجرانی اجازه کار داده شود که درآمدشان در کشور خودشان سه برابر درآمد رایج باشد. بر اساس مقررات جدید

آلمان، مهندسان کشورهای اروپای شرقی باید برای گرفتن اجازه اقامت در آلمان ثابت کنند که سالانه ۶۰ هزار یورو درآمد دارند. به گفته فراتینی، بروکسل قصد ندارد که این حدود و مقررات را تغییر دهد یا در این زمینه به کشورهای عضو، قوانین و مقرراتی جدید دیکته نماید. او تأکید می‌کند که اگر آلمان نیازی به متخصصان خوب ندارد و مایل به استفاده از کارت آبی نیست، اشکالی در اجرای طرح کارت آبی به‌وجود نخواهد آمد.

بر اساس طرح فراتینی، اعتبار کارت آبی دو سال خواهد بود و در صورتی که یک مهاجر محل اقامت خود را ترک کند و به کشور دیگری برود، باید در آن کشور دوباره تقاضای اجازه کار بدهد. برخی از مقامات آلمانی حتی با این طرح هم مخالف هستند. به عنوان نمونه، نگرانی گونتر بک‌اشتاین، رئیس دولت ایالتی بایرن، از این است که کشورهای اروپای جنوبی، از جمله اسپانیا در رابطه با پذیرش مهاجر دست و دل بازی از خود نشان دهند و برای آلمان این «خطر» را به‌وجود بیاورند که شماری از این مهاجران به آلمان بیایند و از سیستم اجتماعی این کشور بهره گیرند. مهم‌ترین نکته مثبت این طرح از دید اتحادیه اروپا این است که از گسترش بی‌رویه مقررات ملی برای پذیرش مهاجر در کشورهای عضو جلوگیری می‌شود و علاوه برآن می‌توان از کشورهای مبدأ، یعنی کشورهایی که مهاجران تابعیت آنها را دارند، خواست، مهاجران غیرقانونی را بازپس گیرند.

بحثهایی که در نشست وزیران کار و داخله اتحادیه اروپا درگرفت نشان می‌دهد که باید به موفقیت این طرح با دیده تردید نگریست. صنایع آلمان در رشته‌های مختلف از کمبود کارشناسان بالای علمی شکایت دارند. به گفته مسئولان، تقاضا برای تولیدات صنعتی وجود دارد ولی نیروی

متخصص لازم کم است. این مشکل تنها مشکل آلمان نیست و در دیگر کشورهای اروپایی نیز وضع به همین منوال است. اتحادیه اروپا می‌خواهد با وضع مقررات ویژه مهاجرت و دادن کارتی که به «کارت آبی» موسوم است، متخصصان خارجی را به کار در کشورهای اروپایی تشویق کند. فرانکو فراتینی، کمیسر اتحادیه اروپا، پیشنهاد خود در این زمینه را برای بررسی به پارلمان اتحادیه اروپا تقدیم کرد. فرانکو فراتینی، کمیسر عالی امور داخلی و دادگستری اتحادیه اروپا می‌گوید که آمار نشان‌دهنده وضع موجود است: ۸۵ درصد مهاجران فعلی به اروپا را کسانی تشکیل می‌دهند که فاقد تخصص و دوره‌های آموزشی هستند. فقط ۵ درصد از مهاجران، متخصص و کارشناس علمی هستند. در مورد آمریکا وضع به گونه دیگری است. ۵۵ درصد مهاجران این کشور را متخصصان رشته‌های گوناگون و تنها ۵ درصد را مهاجران بدون تخصص تشکیل می‌دهند. اکنون فراتینی می‌خواهد با پیشنهاد قوانین جدید و صدور کارت آبی، راه را برای مهاجرت متخصصان خارجی به اروپا هموار گرداند. وی می‌گوید: «به این وسیله اروپا در رابطه با مهاجرت سیاستی را در پیش می‌گیرد که از طریق آن و با مطرح کردن پیشنهادهای جالب، پیش از همه، کسانی به اینجا مهاجرت کنند که مورد نیاز بازار کار اروپا هستند.» کارت آبی اروپا قرار است با کارت سبز آمریکا رقابت کند. البته داشتن کارت سبز آمریکا به معنی گرفتن اجازه اقامت دائمی از این کشور است. اجازه اقامت با کارت آبی در اروپا در وهله نخست برای دو سال صادر خواهد شد و شروط دیگری را نیز با خود دارد. مثلاً اینکه درآمد ماهیانه فرد متقاضی باید بوضوح بیش از حداقل درآمد در اروپا باشد و پیش از همه اینکه فرد متقاضی کارت آبی باید پیش از آمدن به اروپا محل مشخصی را برای کار داشته باشد. اجازه اقامت دائم در اروپا بعد از چند سال

برای مهاجر متخصص صادر خواهد شد.

در واقع نظر فراتینی این است که راه برای کارشناسان عالی‌رتبه هرچه سریع‌تر هموارگردد. علاوه بر این، کمیسر اتحادیه اروپا نمی‌خواهد که درصد مشخصی برای پذیرش مهاجران در هر کشور عضو تعیین گردد و یا مقررات جدید با قوانین بازار داخلی هر کشور مخلوط شوند. فراتینی تأکید می‌کند: «مقررات ویژه‌ای وضع نخواهد شد که تعداد افراد را مشخص کند، مثلاً اینکه ایتالیا به چند نفر مهندس احتیاج دارد و یا چند پزشک در بلژیک مورد نیاز است. درباره این موضوع دولتها و بازار کار هر کشور مشترکاً تصمیم می‌گیرند.» کمیسر امور داخلی و دادگستری اتحادیه اروپا می‌خواهد به قوانین متفاوت مهاجرت در ۲۷ کشور عضو این اتحادیه هماهنگی بخشد و قدم اول در این راه را با وضع مقررات برای متخصصان مهاجر برداشته است. این‌گونه مهاجران باید از ابتدا اجازه سفر به همه کشورهای عضو اتحادیه اروپا را داشته باشند و بعد از گذراندن دو یا سه سال بتوانند با امکانات جدید در کشور دیگر عضو اتحادیه کار کند. فراتینی در این مورد می‌گوید: «نیروهای متخصص در یک کشور این امکان را خواهند داشت که در زمان معین و با مقررات ویژه به کشور اروپایی دیگری بروند. در جایی که طبیعتاً امکان کار دارند، بدون اینکه مجبور باشند روند اداری پیچیده‌ای را پشت سر بگذارند...کمیسیون اتحادیه اروپا در نظر دارد با دادن کارت آبی متخصصان را به مهاجرت به اروپا ترغیب کند. کارتی که همراه با امکان جابجایی محل کار در حوزه کشورهای عضو اتحادیه اروپا و از سوی دیگر نشان دهنده ارزش‌گذاری بیشتر به مقررات اتحادیه اروپا در مقابل قوانین محلی است. با توجه به مشکل پیری جمعیت، ترغیب مهاجرت متخصصان به اروپا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

نگاه متفاوت اروپا به مقوله مذهب

در بسیاری از کشورهای اروپایی مقوله مذهب و گرایشهای دینی هنوز کاملاً از متن زندگی مردم خارج نشده است، بنابراین نوع نگرش و برخورد مردم و دولتمردان نیز نسبت به ادیان غالب نیز متفاوت است. مثل مقوله حجاب که حتی در ترکیه با جمعیتی اغلب مسلمان، شدت برخورد با مسئله حجاب قابل مقایسه با کشوری غیرمسلمان به شکلی که در فرانسه درخصوص مسلمانان مهاجر شمال آفریقا و یا مهاجران ترک در آلمان مطرح است، وجود ندارد و این موضوع در همه جای اروپا حساسیت یکسانی ندارد. زیرا شمار مهاجران مسلمان همه جا به یک اندازه نیست. لذا در برخی کشورهای اروپایی کاملاً غیرمسلمان مثل سوئد اصولاً مطرح نیست. و معضل حجاب، تنها در برخی فدراسیونهای آلمان با توسل به قانون حل شده است.[1] به عنوان مثال، روز ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۳، به دنبال شکایت یک معلم افغانی‌تبار، دادگاه شهر کارلزروهه، دولت باد ـ وور ـ تمبرگ را به دلیل تصمیمش مبنی بر منع استفاده از روسری در کلاس محکوم کرد. قاضی دادگاه اعلام کرد که می‌بایست قبل از تصمیم به منع استفاده از روسری، قانونی در این رابطه به‌تصویب رسیده باشد. بعد از این واقعه، ده فدراسیون آلمان کماکان هنوز هیچ تصمیمی برای تصویب چنین قانونی نگرفته‌اند. سه فدراسیون سار، هس و برلین در نظر دارند حجاب را در مراکز دولتی ممنوع کنند، سه فدراسیون دیگر قصد ممنوع کردن حجاب در مدارس دولتی را دارند و در مجموع با علایم مذهبی مسیحی و یهودی کاری ندارند. چنین راه‌حلهایی بحثهای فراوانی را به همراه آورده است.

---

۱. آلمان شامل ۳/۲ میلیون مسلمان یعنی ۳/۸ درصد جمعیت کشوراست. اغلب آنها ترک یا کُردتبارند.

خانم آنجلا مرکل صدراعظم آلمان در نامه‌ای به رهبران اتحادیه دمکرات مسیحی سی.دی.یو مخالفت خود را با منع علایم مذهبی در مراکز عمومی ابراز کرد و اعلام نمود که سنتهای مسیحی جزءلاینفک «فرهنگ ما» می‌باشند. وزیر دادگستری ساکس از این هم جلوتر رفت و گفت: «ادامه چنین روندی به جدایی افراط‌گرایانه دولت و کلیسا منجر می‌شود.» او یادآوری می‌کند، «دولت، اصولاً موظف به حفظ بی‌طرفی در مورد مذهب است.» رئیس سوسیال دموکرات مجلس، تصریح می‌کند: «صلیب نماد سرکوبگری نیست، حال آنکه روسری برای سرکوب زنان مسلمان بر سر آنها گذاشته می‌شود.» اما رئیس‌جمهور آلمان قضاوت دیگری دارد وی می‌گوید: «منع باید شامل علایم و نمادهای مسیحی نیز بشود.» همین صحبت کافی بود تا کلیسا هم وارد گود شود. کاردینال لمن، رهبر کنفرانس اپسیکوپال کلیساهای آلمان می‌گوید: «اصلاً درست نیست صلیب را هم‌ردیف روسری قرار دهیم.» کاردینال راتز بیگر، رئیس کنگره گاسیون ایمان واتیکان و مشاور نزدیک ژان پل دوم نیز رسماً موضع‌گیری کرد و در مراسم دعای سال نو مسیحی گفت: «من مانع روسری به سر کردن یک مسلمان نمی‌شوم، و به طریق اولی به کسی هم اجازه نمی‌دهم که صلیب را که نماد آشتی عمومی است، منع کند.» این تضادها در عین حال مبین وضعیت ناروشن مذهب در آلمان است. قانون اساسی ۱۹۴۹ آلمان که مبتنی بر قانون اساسی جمهوری ویمار (۱۹۱۹) می‌باشد، به روشنی کلیسا و دولت را از هم تفکیک نمی‌کند. متن قانون اساسی تنها تأکید می‌کند: «کلیسای دولتی وجود ندارد.» و تضمین می‌کند: «با همه مذاهب برخورد یکسان می‌شود.»

اولین صدراعظم آلمان که هنگام ادای سوگند نامی از خدا نبرد، گرارد

شرودر بود که یادآوری کرد: «آلمان لائیک نمی‌باشد و تنها سکولار و بشدت از مذاهب مسیحی و یهودی متأثر است.» او ادامه داد: «روسری جایی بین کارمندان دولت از جمله معلمان ندارد. اما من نمی‌توانم از آمدن دختر جوانی به مدرسه با روسری جلوگیری کنم.» موضع خانم ماریلویزبک، مأمور دولت فدرال در رابطه با مسئله جذب خارجی‌ها از این هم اساسی‌تر است؛ وی می‌گوید: «اگر ما دسترسی به تعلیم و تربیت را از زنان با حجاب بگیریم، بدون اینکه به دلایل مشخصی این کار را توجیه کرده باشیم، در وهله اول زنانی را که درصدد رهایی خویش از طریق کار کردن می‌باشند، قربانی کرده‌ایم.» در این ارتباط دیدگاه دیگر کشور مهاجرپذیری چون انگلیس به گونه دیگری است. وزیر امور خارجه وقت انگلیس، مایک اوبر این چنین می‌گوید: «تفاوتهای چنین فاحش بین موضع ما و فرانسه در مورد لائیسیته ریشه در فرهنگ و تاریخ متفاوت فرانسه دارد. ما در انگلستان هیچ مشکلی با ابراز علایق مذهبی از طریق حجاب، یا داشتن صلیب یا کیپه یهودیها نداریم... جذب شدن در جامعه انگلستان مترادف با محو شدن در آن نیست... هویت انگلیسی در برگیرنده ملیت‌ها و سنن گوناگون مذهبی است... چند گانگی بافت ملی از نقاط قدرت ماست... ما به این امر که کشورمان دربرگیرنده فرهنگهای گوناگون است مفتخریم.» این صحبت‌ها به بهترین وجهی بیانگر فاصله عظیم بین برخورد کشورهای اروپایی است.

در انگلیس[1] مدیران مدارس مقررات داخلی مدرسه را وضع می‌کنند. اغلب آنها استفاده از حجاب، صلیب، کیپه و یا دستار به سبک سیک‌های هندی را آزاد می‌گذارند. در بیمارستانها، پوشش اسلامی، در صورت کسب

---

۱. انگلیس شامل دو میلیون مسلمان عمدتاً هندی یا پاکستانی‌تبار یعنی ۳/۴ درصد کل جمعیت است..

اجازه قبلی، آزاد است.[۱] بلژیک[۲] در رابطه با مسئله حجاب موضعی بین آلمان و انگلستان دارد. قانونی فدرال برای طرح مسئله در سطح مدارس وجود ندارد. هر مدرسه در تعیین مقررات داخلی خود آزاد است. تاکنون، موارد نادر اختلاف بویژه در بین جامعه فرانسوی بلژیک به‌صورت دوستانه حل شده‌اند. البته اخیراً با طرح مجدد منع حجاب در برخی مدارس بروکسل و مخالفت با آن در میان جامعه مسلمان، مجدداً موارد اختلاف به چشم می‌خورد. دو نماینده فرانسوی زبان مجلس، خانم آن ماری لزین از حزب سوسیالیست و آقای آلن دستکس از حزب لیبرال پیشنهاد طرح قانونی در جهت منع پوشش مذهبی برای کارمندان دولت در مدارس به مجلس ارائه کرده‌اند. دولت تمایلی به تصویب این قانون آن هم همزمان با انجام انتخابات ندارد. رئیس حزب سوسیالیست، آقای الی دی رپو معتقد است: «باید بیشتر تأمل کرد و بدون پیش‌ذهنی در این مورد اندیشید.» هلند[۳] موضعی تساهل‌طلبانه‌تر دارد: قانون هرگونه تبعیض مذهبی را منع می‌کند و حجاب در مدارس دولتی گهگاه به چشم می‌خورد. در کشورهای اسکاندیناوی هم، اوضاع به همین روال است، به نام آزادی مذهب، حجاب معلمان در مدارس دولتی و خصوصی بلامانع است. در سوئد[۴] تنها پوشش کامل یعنی برقع دو دانش‌آموز سومالی‌تبار در دبیرستان گوتنبرگ منع شد، استدلال

---

۱. جان هنلی در نشریه گاردین، درباره لائیسیته چنین می‌نویسد: «برای کسانی که در محیط چند فرهنگی مثل انگلستان یا ایالات متحده زندگی می‌کنند، مفهوم لائیسیته انتزاعی و حتی می‌توان گفت گنگ به‌نظر می‌رسد» و جان لیشفلد در نشریه ایندپندنت بحثهای رایج در فرانسه حول مسئله حجاب را «گنگ و نامفهوم» ارزیابی می‌کند.

۲. بلژیک با ۳۰۰ هزار مسلمان یعنی ۲/۹ درصد جمعیت است.

۳. هلند با ۳۰۰ هزار مسلمان یعنی ۱/۹ درصد جمعیت است.

۴. سوئد با ۳۵۰ هزار مسلمان یعنی ۴ درصد جمعیت است.

چنین بود، معلم نمی‌تواند شاگردان را در صورت حجاب کامل که صورت را هم بپوشاند، شناسایی کند! در دانمارک[۱] حزب راست افراطی «مردم»، در تابستان ۲۰۰۳ طرح منع حجاب را مطرح کرد که با مخالفت مواجه شد. البته ائتلاف محافظه‌کاران و لیبرال‌ها هم بحث در رابطه با حجاب را دامن می‌زند، اما نتوانسته است قانون منع آن را به تصویب برساند، چرا که بنا به اظهارات برتل هاردر وزیر مسئول تسهیل جذب خارجی‌ها، این امر با اصل قانون اساسی مبنی بر آزادی ابراز عقیده و مذهب مغایر است. اسپانیا[۲] در همین وضعیت قرار دارد، حجاب در مدارس خصوصی و دولتی پذیرفته است. چند سال پیش، در مادرید تنها درگیری جدی در این رابطه بوقوع پیوست؛ مدیر دبیرستان خصوصی «خوان دوهوا»، با رعایت حجاب از طرف یک دختر ۱۳ ساله مراکشی‌تبار در کلاس مخالفت کرد. شاگرد مزبور به یک مدرسه دولتی منتقل و قضیه فیصله داده شد. خانم پیلار کاستیو وزیر آموزش و پرورش، اواخر دسامبر ۲۰۰۳ در روزنامه ال‌پایس اعلام کرد که تظاهر علایم مذهبی در مدرسه «مناسب» نیست، اما نمی‌توان آن را «ممنوع» کرد. نشریه ادامه می‌دهد که احتراز دولت از اعلام موضع در این رابطه به این دلیل است که صلیب از اغلب مراکز آموزشی جمع شده و شوراهای اداری مدارس در رابطه با این گونه تصمیمات دارای اختیار تام می‌باشند. در ایتالیا[۳] مسئله حجاب هنوز در دستور روز نیست. مهاجرت هنوز جوان است و خانواده مهاجران در کشور خود مانده‌اند، لذا شمار دختران و زنان اندک است. اما حضور صلیب در کلاس درس مدرسه ابتدایی اوفنا در روستایی در ناحیه اربوز خیلی سروصدا

---

۱. دانمارک با ۱۷۰ هزار مسلمان از ۵/۳ میلیون جمعیت است.
۲. اسپانیا با ۳۰۰ هزار مسلمان یعنی ۰/۷ درصد جمعیت است.
۳. ایتالیا با ۸۰۰ هزار مسلمان یعنی ۱/۴ درصد جمعیت است.

کرد. خانواده یک شاگرد مسلمان از طریق «اول سمیت» بنیانگذار حزب اسلامی ایتالیا علیه وجود صلیب در کلاس اعلام جرم کردند، اواخر اکتبر ۲۰۰۳ قاضی ماریو مانتونا، رأی به برداشتن صلیب از کلاس درس را بعد از دو سال رسیدگی به پرونده صادر کرد: «وجود صلیب در کلاس درس، بیانگر تعلق ضمنی به ارزشهایی است که میراث مشترک همه شهروندان نمی‌باشد.» این حکم باعث سروصدای زیادی شد. آقای کارلواز کیلو سیاسپی در مورد «نماد ارزشهایی که پایه هویت ما می‌باشند.» داد سخن راند و پاپ چنین اظهار کرد: «قبول میراث مذهبی خاص یک جامعه به معنی احترام به نمادهایی است که آن را تعریف می‌کنند.» او گفت: «حذف این نمادها، تحت لوای نوعی تفسیر نادرست از اصل برابری، تنها باعث عدم ثبات و در نتیجه درگیری در جامعه است.» دست آخر نه تنها صلیب بر سر جای خود در کلاس درس مدرسه اوفنا باقی ماند، بلکه یک کلیسای مجاور صلیب بزرگتری نیز به مدرسه اهدا کرد. البته این گونه بحثها در ایتالیا تازگی ندارد، چرا که، هر چند از پایان جنگ دوم جهانی، مسیحیت دیگر مذهب دولتی نیست، اما قانونی هست که وجود صلیب در کلاسهای درس را مجاز می‌شمارد.

مجلس فرانسه با تصویب ۱۷۰ قانون پیشنهادی در مورد علایم مذهبی، سیاست فرانسه در رابطه با نمادهای مذهبی را بیشتر به سیاستهای ترکیه، به‌عنوان کشوری مسلمان با ساختار لائیک منحصر به خود، قابل مقایسه کرد. در ترکیه مطابق قانون رعایت حجاب در مدارس، دانشگاهها و ساختمانهای دولتی ممنوع است. دولتمردان از این جهت به صورت سنتی نسبت به رعایت این قانون وسواس به خرج می‌دهند که به زعم آنها تقاضای آزادی حجاب مترادف هواداری از اسلام سیاسی است. البته آنها هنوز موفق به توجیه قانون منع حجاب در برابر دیوان عدالت اروپا نشده‌اند. لیلا سهین، دانشجویی ترک

در سال ۱۹۹۸ علیه این قانون که مانع ادامه تحصیلش شده بود به دیوان عدالت اروپا شکایت کرد. دیوان، آنکارا را متهم به زیر پا گذاشتن آزادی‌ها کرد.

کاهش جمعیت اروپا، رشد سریع جمعیت مسلمانان مهاجر عامل نگرانی غرب

تحلیل تازه‌ترین آمارهای بدست آمده از تغییر بافت جمعیتی در اروپا، مجامع جهانی و ارگانهای اطلاعاتی ـ امنیتی اروپا و آمریکا را دچار وحشت کرده است. با رشد منفی جمعیت اروپایی‌ها و رشد و گسترش اعراب و مسلمانان در قاره سبز،[1] برآوردها نشان می‌دهد در صورت ادامه

---

۱. هرچندلازم به یادآوری است که از سال ۱۴۷۴ میلادی تیم پادشاهان مسیحی کاتولیک، یعنی زن و شوهری موسوم به ایزابلا، از ناحیه سویل و فرناندو از منطقه آراگون شبه جزیره اسپانیا و پرتغال موفق شدند بتدریج، از تضعیف و چنددستگی مسلمانان استفاده کرده، حکومت و سلطه خود را بر آن سرزمین استوار نمایند و بالاخره آخرین حکومت و شهر مسلمانان یعنی گرانادا (غرناطه) را در سال ۱۴۹۲، یعنی زمانی که کلمبوس دریانوردی خود را به طرف قاره آمریکا شروع کرد، تصرف و فتح کنند. مسلمانان تحت فشار و خفقان شاهان اسپانیا و پرتغال، از آن منطقه رانده شدند. و از آن تاریخ به بعد هیچ‌گاه در ادبیات غرب توجهی به نقش مسلمانان در اکتشاف قارهٔ آمریکا نشده است.اکتشاف قاره آمریکا به دست اروپایی‌ها با دو روند تاریخی دیگر در دنیای اسلام همراه است: یکی حمله و حکومت مغول‌ها در شرق آسیا که فاجعهٔ بزرگی را برای حکومتهای مسلمانان در فلات ایران و آسیای مرکزی و سرزمینهای عربی به وجود می‌آورد و دیگری ظهور مسلمانان ترک و عثمانی‌ها و فتح قسطنطنیه و شکست مسیحیان و کلیسای بیزانتین (ارتدوکس) در شرق است که همزمان با افول حکومتهای اسلام در شبه جزیره اسپانیا ـ پرتغال صورت گرفته و منجر به تأسیس امپراتوری عثمانی و گسترش تمدن اسلامی و ترک زبان در شرق مدیترانه و اروپا می‌شود. زمانی اسپانیا، انگلستان و فرانسه قاره آمریکا را تقسیم کرده و به مستعمرات خود ملحق می‌کنند که امپراتوری عثمانی در غرب با اروپا و در شرق با ایران (سلسله صفوی)، درگیری سیاسی و نظامی داشت. با تضعیف دولتهای اسلامی در اروپای غربی و ناحیه اقیانوس هند و آفریقا و درگیری‌هایی که امپراتوری‌های عثمانی و صفوی در سرزمین وسیع آسیا ـ اروپای شرقی دارند، برتری تسلط دریایی بویژه در اقیانوسهای اطلس و کبیر (آرام) به دنیای غرب و بویژه به اسپانیا، پرتغال، انگلستان، فرانسه و هلند انتقال پیدا می‌کند. (حمید مولانا ـ جمعیت‌شناسی مسلمانان در آمریکا)

این روند، تا پایان قرن بیست و یکم، مسلمانان، اکثریت جمعیت را در اروپا خواهند داشت. روزنامه «واشنگتن تایمز» در گزارشی می‌نویسد: در مهد تمدن غرب، گهواره‌ها همه خالی هستند؛ از آتلانتیک تا مناطق ناحیه اورال، در جوامعی با اقتصاد قوی و ضعیف تا کشورهای پروتستان و کاتولیک، کشورهای اروپایی شاهد کاهش و سقوط پیش‌بینی نشده نرخ زاد و ولد هستند. تحلیل‌گران اجتماعی هشدار داده‌اند که این پدیده بر رشد اقتصاد، برنامه‌های رفاهی ـ اجتماعی، الگوی مهاجرت و توانایی اروپا در حفظ قدرت خویش به‌عنوان یک وزنه در حیطه‌های مختلف فرهنگی، دیپلماتیک و نظامی در قرن ۲۱، اثرگذار خواهد بود. طبق برآوردهای سازمان ملل در سال ۱۹۰۰، ۲۴/۷درصد جمعیت کره زمین، اروپایی هستند و هم‌اکنون سهم جمعیت اروپاییان، کمی بیش از ۱۰ درصد است. تا سال ۲۰۲۵ با تعداد میانگین زنان، کشورهای عضو اتحادیه اروپا به میزان ۱/۴۸درصد صاحب فرزند می‌شوند که این امر نشان می‌دهد، نرخ جمعیتی اروپاییان نسبت به افراد دیگر دنیا، یک نفر از ۱۴ نفر خواهد بود که حدود ۷درصد کل جهان می‌شود.

کمبود تعداد نوزادان به همراه زیادشدن مدت طول عمر بزرگسالان امروز جامعه اروپا، شواهد اساسی بهبود زندگی‌ها، استانداردهای زندگی و روابط بین نسلهاست؛ این نتایج، از سوی کمیسیون اروپا و بنا بر تغییرات جمعیت‌شناختی، گزارش شده است. کمترشدن تعداد افراد شاغل جوان در اروپا ـ که با افزایش تعداد افراد بازنشسته همراه است ـ نگرانی‌های بسیاری را از بابت نامعلوم بودن سرنوشت سیستم‌های حمایت اجتماعی و رفاهی در سراسر قاره اروپا پدید آورده است. یک بعد آشکار این مسئله جمعیت‌شناختی در شهرهای فرانسه آشکار شد که در آنجا، آشوبها از ردیف

جمعیتی جوان آغاز شد که پسران بیکار خانواده‌های مهاجری بودند که از غرب و شمال آفریقا به فرانسه آمده بودند. تعداد زیادی از مهاجران مسلمان در سراسر اروپا به‌سمت فرانسه کشیده شدند که مقیاس بالای مهاجرت از جمعیت‌های قبلی مثل الجزایر، به این تعداد افزوده شد و شش میلیون جمعیت مسلمان اروپا، ۱۰ درصد کل جمعیت این کشور را از آن خود کرد.

«مایکل والوس»، تحلیلگر سابق وزارت خارجه آمریکا که هم‌اکنون با سازمان تحلیل رفاه اجتماعی در آکادمی فیزیک کاربردی «جان هاپکینز» همکاری می‌کند، معتقد است که نسل جدید عرب در اروپا، هم‌اکنون در سن نوجوانی هستند و بزودی جوانان بیست ساله‌ای خواهند شد که تأثیر بی‌شماری بر جامعه اروپا خواهند گذارد. با این تعداد جمعیت بومی اروپا ـ که به حد کافی بچه‌دار نمی‌شوند تا سطوح جمعیتی فعلی را حفظ کنند ـ موج رو به گسترش نسل جدید عرب‌ها ـ که با افزایش مهاجرتهای غیرقانونی همراه شده است ـ سهم مسلمانان را از جمعیت کشورهایی چون فرانسه، اسپانیا و ایتالیا افزایش می‌دهد و یک‌سوم جمعیت این کشورها را به‌خود اختصاص خواهد داد.

والوس در آخرین تحلیل خود گفته است: در آغاز یک دوره چهل ساله در سال ۲۰۱۰، اگر تعداد مسلمانان به همین نسبت ۲۰ تا ۲۵ درصد کل جمعیت اروپا باقی بماند، تعداد افراد بزرگسال شاغل به ۴۰ درصد یا بیشتر می‌رسد و فاصله زمانی بین ۲۰۱۰ تا ۲۰۵۰، می‌تواند برای تغییر ماهیت تمدن اروپا کافی باشد. انگیزه‌های شورشیان فرانسوی، مسائل اقتصادی، مذهبی و اجتماعی بوده است که هنوز هم موضوع داغ بحثهاست؛ برخی بر این باورند که تعصب‌های اسلامی عامل این ناآرامی‌ها بوده است. میزان زادوولد نسل اول مهاجران مسلمان در فرانسه، سه برابر فرانسوی‌الاصل‌ها بوده است

که این الگو در دیگر کشورهای اروپایی با تعداد بسیار بالایی از جمعیت مهاجرانی که از آفریقا و خاورمیانه به اروپا می‌آیند، تکرار شده است.

«برنارد لوئیس»، پژوهشگر و کارشناس آمریکایی که در مورد اسلام تحقیق می‌کند، می‌گوید: با روند کنونی تا آخر قرن ۲۱، اروپا از اکثریت جمعیت مسلمانان برخوردار خواهد شد، اما دیگر تحلیل‌گران بر این باورند که تاریخچه جمعیت‌شناختی، نشان می‌دهد رویه فعلی، ادامه‌دار نیست. اما مطلب دیگر آن است که نرخ زادوولد در جهان اسلام کاهش بسیار زیادی داشته است. «بن واتنبرگ»، پژوهشگر مؤسسه «اینترپرایز»، می‌گوید: میانگین تعداد افراد خانواده مهاجران در اروپا بسرعت به سمت مقیاس خانواده‌های اروپایی پیش می‌رود. واتنبرگ ادامه می‌دهد: اروپا با یک بمب جمعیتی مسلمانان روبروست.

بنابر گزارش کمیسیون اروپا، جمعیت در کشورهای اروپایی مانند مجارستان، لاتویا، لیتونی، استونی، اسلواکی و جمهوری چک رو به کاهش است. از شش کشور پرجمعیت اروپایی، تنها فرانسه و انگلیس گمان می‌کنند که احتمالاً جمعیت‌شان تا سال ۲۰۵۰ افزایش یابد. میزان باروری برای هر زن ایتالیایی، اسپانیایی و آلمانی ۱/۳ درصد است.

مدیر بخش جمعیت سازمان ملل در تحلیل اخیر خود در مجله «گلوبالیست» گفته است: سقوط جمعیت اروپا ارادی بوده و نتیجه تمایل هزاران نفر از میلیونها زن و مردی است که فرزند کمتر را ترجیح می‌دهند. همچنین سازمان ملل متحد، سازمان توسعه و همکاری اقتصاد اروپا و حتی سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده آمریکا «سیا»، تحقیقات خود را درباره پیامدهای اجتماعی و اقتصادی ناشی از کاهش تولیدمثل در اروپا، منتشر ساخته‌اند.

سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده آمریکا «سیا» طی گزارشی هشدار داده است که ساختارهای امنیت اجتماعی اروپا در ظرف مدت کمتر از یک دهه با نابودی روبروست و تا وقتی که کاهش نرخ جمعیت مورد توجه اساسی قرار نگیرد، وضع به همین منوال خواهد بود. در ادامه گفته شده که امنیت فعلی اتحادیه اروپا تداوم ندارد و فقدان احیای دوباره نظام اقتصادی می‌تواند، به شکاف اروپا و بدتر از آن کم‌رنگ شدن نقش اتحادیه اروپا در راستای تحقق اهدافش به عنوان یک وزنه سنگین در سطح جامعه بین‌المللی منجر شود. موج مهاجرت از کشورهای عربی و اسلامی به اروپا هرگز به این اندازه گسترده نبوده است. در تناقض انکارناپذیر بین فرهنگ دو جهان‌بینی به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران غربی آیا باید نگران اسلامی شدن اروپا بود و یا می‌توان به اسلام اروپایی امید بست که از ادعای قدرت‌طلبی خود و حکومت بر جهان دست برداشته است؟

پیامد مهاجرت از کشورهای اسلامی و عربی به‌زعم آنها به یکی از مشکلات اجتماعی بسیاری از جوامع اروپایی تبدیل شده است. آن زمان اکثریت بزرگی از مهاجران مسلمان معنای همزیستی با مسیحیان را دست کم گرفته بودند. این مهاجران در کشورهای مرفه اروپایی توسط سیاستمداران و کارمندان تأمین اجتماعی احاطه شده بودند که اینان نیز به‌نوبه خود نمی‌دانستند امر مهاجرت زمانی خوب پیش خواهد رفت که خود مهاجران آمادگی تطبیق خود با محیط جدید را داشته باشند. زمانی مهاجرت برای آنها تنها به معنای انجام کارهای سخت بود و نه مانند آنچه امروز در اروپا جریان دارد. موج مهاجرت در چهل سال گذشته از این زاویه در نوع خود بی‌همتاست که کشورهایی که مهاجران به آنها پناه می‌برند، به بسیاری از آنها هزاران یورو به عنوان حقوق بیکاری و کمک هزینه فرزند می‌پرداختند.

به عبارت دیگر، پیامدهای مهاجرت بویژه با توجه به مالیات دریافتی و ناآرامی‌های اجتماعی (برای نمونه در مقایسه با آمار جنایت) منفی هستند.

بعضی از دست‌اندرکاران امور مهاجرتی غرب مدعی هستند که شمار مهاجران مسلمان نه تنها در میان زندانیان و دریافت‌کنندگان حقوق تأمین اجتماعی بالاست، بلکه آنها در عین حال اغلب به نوعی زندگی می‌کنند و مدافع ارزشهایی هستند که در کشور مبدأ خودشان مدتها پیش پشت سر نهاده شده و در آن کشورها مردم بیش از پیش به شیوه زندگی پست مدرن و ملل صنعتی اروپای غربی روی آورده‌اند. از جمله می‌توان از نقش درجه دوم زنان و همچنین بی‌توجهی به آموزش و حفظ سرسختانه الگوهای فرهنگی و مذهبی در کشور میزبان نام برد. بنا به آمار رسمی در هلند که تقریباً ۱۶ میلیون نفر جمعیت دارد، تقریباً ۳۳۵ هزار مهاجر مراکشی و ترک نسل دوم زندگی می‌کنند. در میان آنها والدین ۲۸۹ هزار نفر از آنها در هلند متولد نشده‌اند. مشارکت آنها در بازار کار در مقایسه با کشورهای به طور سنتی مهاجرپذیر مانند کانادا که ۷۰ درصد است، اندک و تقریباً ۴۱ درصد است.

سازمان امنیت هلند با نگرانی مراقب گروهی متشکل از تقریباً بیست تا سی هزار مسلمان است که می‌توانند جذب تفکر بنیادگرایی شوند.[1] تخمین زده می‌شود در میان این گروه حدود ۲۵۰۰ نفر آماده اقدامات خشونت‌آمیز باشند. این افراد جوانانی هستند که در هلند بزرگ شده‌اند. امکانات رشد اجتماعی و دسترسی آنها به آموزش و امکانات متعدد چندین برابر آن چیزی است که ممکن بود در کشور مبدأ خود داشته باشند. چرا با این وجود این افراد احساساتی ضدجامعه هلند دارند؟ بسیاری از مسلمانانی که بیسواد

---

۱. لئون دو وینتر، نویسنده هلندی.

و یا در سطح آموزش ابتدایی به هلند آمده‌اند نمی‌دانستند مهاجرت آنها از فقیرترین بخشهای مراکش یا ترکیه آنها را در برابر یک فرهنگ کاملاً بیگانه و همچنین یک شیوه زندگی بیگانه قرار می‌دهد. اعتقادات بنیادین و هویت آنها از همان آغاز زیر فشار شدید قرار می‌گرفت. آنها باید کشف می‌کردند رفاه غرب با یک منش معین و شیوه زندگی دیگر گره خورده است. با آزادی و انعطاف‌پذیری و یک سنت طولانی در زمینه آزمون مرزها و زیر پا نهادن مرزها در زمینه ارزشهایی که در مقابل ارزشهای سنتی کشور مبدأ آنها قرار دارند.[1]

به نظر می‌رسد اکثر مهاجران مسلمان کم و بیش با موجودیت خود به‌مثابه یک اقلیت مذهبی در محیط سکولار و عرفی خود که در تاریخ اسلام یک پدیده جدید است، عادت کرده باشند. دلیل این عادت همانا آموزش بهتری است که نسل دوم مهاجران از آن برخوردار شده‌اند. شکل‌گیری

---

۱. لئون دووینتر نویسنده هلندی طی مقاله ای که در مجله اشپیگل (۲۲ دسامبر ۲۰۰۷) منتشر کرده معتقد است؛ یک بیسواد فقیر مسلمان نیز به این ترتیب خود را از یک مسیحی ثروتمند برتر می‌شمارد چرا که معتقد است یک مسیحی که به پسر خدا اعتقاد دارد، کهتر اوست زیرا اسلام خدایی بودن عیسی را مردود می‌شمارد و مسیح را تجسم یک پیامبر اسلامی می‌داند. قرآن موضعی دوگانه نسبت به مسیحیان و یهودیان دارد که بنا بر شریعت ارتدوکس اسلامی باید دیه بپردازند، لباسهای مخصوص به تن و مقررات معینی را رعایت کنند. مهاجرت مسلمانان به اروپا یک پدیده مدرن است و به این معنی است که فقر در میان آنها چنان گسترش یافته که آنها خود را مجبور می‌بینند برای مسیحیان کار کنند. چیزی که یک تحقیر تمام عیار به‌شمار می‌رود. از همین رو مهاجرت به شمال کافر برای هر مسلمان مؤمنی الزاماً بحران عقیدتی به همراه دارد. برخی از آنها با انگیزه‌های جدید، عقیده خود را با آزادی در اروپا تاخت زدند. آزادی‌ای که در جنگهای خونین برادرکشی به دست آمده و از قرن هجدهم به این سو شکوفا شده است. برخی توانستند عقیده خود را با چشم‌پوشی از قدرت‌طلبی اسلام و پذیرش جدایی دین از دولت مدرنیزه کنند. برخی دیگر اما با تلخی تمام به بنیادهای دین خود روی آوردند و مصمم هستند کافران پرادعا و قدرت آنها را از میان بردارند تا زمینه برای حکومت یک خلیفه جدید آماده شود. خلیفه‌ای که می‌آید تا همراه با او نظم حقیقی جهان برقرار گردد.

خانواده‌های کوچک (نرخ تولد در میان مسلمانان هلند بتدریج کاهش می‌یابد)، نبود کنترل اجتماعی آن‌گونه که در روستاها و کشورهای مبدأ آنها معمول است (اگرچه کنترل درون خانواده درست مانند گذشته بسیار زیاد است) و سرانجام تأثیر شدید فرهنگ سکولار از سوی اکثریت جامعه کشور میزبان تخمین زده می‌شود. امروز تنها یک چهارم مردان مسلمان هلند به طور مرتب به مسجد می‌روند.[1] همین نویسنده هلندی در مقاله‌اش پس از تحلیل ذهنی خود از اسلام و عقاید مسلمانان که نشان می‌دهد ناشی از کم اطلاعی او از اسلام و صرفاً استنتاجات شخصی اوست درخصوص مسلمانان مهاجر وحتی آینده اسلام در اروپا به پیشگویی متوسل می‌شود و سپس به نسخه پیچی برای مسلمانان مهاجر می‌پردازد و می‌نویسد:

«با شروع زندگی در اروپا به محض اینکه فرد مسلمان به قوانین سکولار و عرفی گردن می‌نهد، ادعای قدرت‌طلبی اسلام به مثابه یک قدرت جهانی به طور فزاینده کاهش می‌یابد. ولی از اسلام بدون ادعای قدرت‌طلبی‌اش در این جهان چه باقی خواهد ماند؟...اسلام بدون ایده قدرت دنیوی و حکومت بر کشورها و کافران، چیزی بیش از یک شکل جدید از مسیحیت و یهودیت و ارزشهای قبیله‌ای اعراب نمی‌بود. بدون این ادعا اسلام مورد تهدید همان چیزی قرار می‌گرفت که همه ادیان یکتاپرست دیگر در اروپا با آن روبرو شدند... مسلمانان اروپا این بخت را دارند که یک اسلام لیبرال را در جامعه غربی بنیاد نهند. برای این کار آنها باید یک خط‌مرز مشخص بین اسلام خشک‌اندیش و حقوق جاری بکشند. آینده اسلام نه در افغانستان یا عربستان سعودی بلکه در اروپا رقم زده می‌شود و این یک نقطه عطف در تاریخ اسلام است. اگر ما در اروپا به ارزشهای خود، به نقش خودمان

---

۱. همان منبع.

در تکوین جامعه و به پیشرفت و هنر و علم اعتقاد داریم، باید مهاجران مسلمان را یاری کنیم تا اهداف و رؤیاهای خود را در آزادی تحقق بخشند بدون آنکه به ایده قدرت‌طلبی اسلام امکان رشد دهند. مسلمانان افراطی ـ القاعده ـ تلاش می کنند مانع تکوین و شکوفایی اسلام لیبرال شوند و برای این کار از تنها اسلحه‌ای کمک می گیرند که می‌شناسند: خشونت و تهدید به خشونت. بنا بر روایت آنها اسلام چیزی جز فرهنگ مرگ نیست که تنها قربانی می‌طلبد. برخی از پژوهشگران جامعه شناسی نسبت به «عروپا» [ترکیب عرب و اروپا] و اسلامیزه شدن اروپا هشدار می‌دهند. در عمل اما همه چیز بیانگر یک روند دیگر است: اروپا اسلامی نمی شود بلکه این اسلام است که اروپایی می‌شود.»[1]

نیم قرن پیش، جامعه‌شناسان و کارشناسان علوم سیاسی غرب، فکر نمی‌کردند که اسلام به یک نقطه قدرت بزرگ در سیستم بین‌المللی تبدیل شود. به همین جهت، مطالعه نفوذ مسلمانان در دنیا از جنبه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و منطقه‌ای تقریباً ناچیز بود.[2] در آمریکای شمالی و ایالات متحده آمریکا نیز جمعیت مسلمانان و فعالیت آنها در حاشیه قرار

---

۱. همان منبع.

۲. به عقیده بعضی ازکارشناسان علوم اجتماعی: «گروههای قومی حاکم در کشورهای مهاجرپذیر همواره از یکدیگر پشتیبانی می‌کنند و برای مثال به هنگام استخدام یکدیگر را انتخاب می‌کنند. این باعث می‌شود که جامعه اکثریت اقلیت‌های قومی را به حاشیه براند و کمتر به آن میدان بدهد. این به حاشیه راندن لزوماً عمدی نیست بلکه یک مکانیزم پیچیده است. چون گروه قومی اکثریت از ارزشهای رایج و حاکم خود حرکت کرده و از اینرو یکدیگر را پشتیبانی می کنند. «در واقع این رابطه نابرابر قدرت است که به‌صورت سلطه گروه اکثریت ظاهر می‌شود و اقلیت‌های قومی را به حاشیه می‌راند و مشکلات بعدی از قبیل حاشیه‌نشینی، میزان جرایم، موقعیت دشوار اقتصادی و نظایر آن پیامدهای این رابطه نابرابر قدرت هستند. رابطه بین گروههای قومی هم یکی از مؤلفه‌های نابرابری اجتماعی است که هرچه نابرابرتر باشد بیشتر به رشد هویت قومی منجر می گردد».

داشت. در سه دهۀ اخیر و بویژه با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نه‌تنها این پیش‌فرض‌ها و معادلات به هم خورده است؛ بلکه امروز برداشت و تحلیل جدیدی از جایگاه اسلام و مسلمانان در امور بین‌المللی به وجود آمده است. با این وجود موضوع مهاجرت کماکان آمال و آرزوی بسیاری از شهروندان کشورهای غیرصنعتی است و درصفحات نشریات و گزارشهای رسانه‌های خبری شاهد انتشار اخبار تکان‌دهنده مربوط به غرق‌شدن مهاجران غیرقانونی در دریا هستیم که قایقهای آنها معروف به «کشتی‌های مرگ» نام گرفته است. حوادث تلخ تلفات مهاجران غیرقانونی در آبهای جنوب اروپا که فاجعه‌بارترین آن در اکتبر سال ۲۰۰۵ اتفاق افتاد که طی آن دهها نفر از مهاجران کشته شدند و همین حادثه باعث برگزاری کنفرانس دو روزه «مهاجرت و توسعه» در نوزدهم تیر ماه ۱۳۸۵ در رباط پایتخت مغرب با حضور وزیران امور خارجه و وزرای کشور ۵۷ کشور (کشورهای شمال آفریقا و اتحادیه اروپا مبدأ، محل عبور و مقصد مهاجران غیرقانونی) گردید. در چنین نشست‌هایی همچنین طرحهای توسعه به نفع کشورهایی که مبدأ مهاجرت و یا در مسیر مهاجرتهای غیرقانونی قرار گرفته‌اند مطرح می‌گردد که در واقع راهبردهایی برای ایجاد اشتغال برای کسانی که در صدد ورود به اروپا هستند به‌وجود آورند و حقیقت امر این است که اکثر این افراد را مسلمانان تشکیل می‌دهند. در واقع پانزده میلیون مسلمان در اروپا زندگی می‌کنند که همگی ریشه شمال آفریقا و خاورمیانه‌ای دارند. البته این طور که برگزارکنندگان این نشست اظهار کردند، هدف از برگزاری این کنفرانس دو روزه دستیابی به طرحی کاربردی برای مبارزه با مهاجرتهای فزاینده و غیرقانونی به اروپا بوده است. این طرح دربرگیرنده اجرای تدابیر امنیتی و توسعه در کشورهای مبدأ، مقصد

و کشورهای مسیر عبور مهاجران نیز بود.

در این کنفرانس علاوه برکشورهای مهاجرفرست و مهاجرپذیر نمایندگان سازمان ملل، سازمان بین‌المللی مهاجرت، نمایندگان اتحادیه آفریقا، کمیساریای امور آوارگان و برنامه توسعه سازمان ملل متحد نیز به‌عنوان ناظر و تعدادی از سازمانهای غیردولتی و فعالان دفاع ازحقوق مهاجران نیز مشارکت داشتند.[۱] به‌طوری که از ورای خبرهای مربوط به این کنفرانس استنباط گردید، ظاهراً بعد از حادثه تروریستی ۱۱سپتامبر در نیویورک و انفجارهای اسپانیا، لندن و شورشهای خیابانی شهرهای فرانسه و بخصوص پاریس که مقامات ذیربط فرانسوی آن را به مهاجران نسبت دادند و همچنین اخبار نگران‌کننده‌ای مبنی بر اینکه القاعده در جذب نسل دوم و سوم مهاجران مسلمان در اروپا موفق بوده است، دولتمردان و بخصوص راست‌گرایان و احزاب مخالف مهاجران در اروپا را به چاره‌اندیشی[۲] و

۱. ژاک شیراک، رئیس‌جمهور وقت فرانسه هم در پیامی به کنفرانس رباط، ضمن ضرورت حفظ شأن و منزلت انسانها، بر مقابله قاطعانه با مهاجرتهای غیرقانونی، تأکید کرد. که به نظر می‌رسد یکی از اهداف این پیام، جلب اعتماد کشورهای مهاجرفرست بود که از تصویب قانون ضدمهاجرت فرانسه ناراضی بودند.

۲. به‌دنبال نگرانی کشورهای مهاجرفرست نسبت به قانون جدید مهاجرت در فرانسه، یک ماه قبل از کنفرانس رباط سارکوزی وزیر وقت کشور فرانسه به سه کشور مغرب، مالی و بنین سفر کرد تا نگرانی آنها را از تصویب قوانین جدید مهاجرت رفع کند. اما مطبوعات این کشورها قبل از سفر وی به‌منطقه شدیداً نسبت به ورود وی به کشورشان معترض بودند و آن را در راستای جلب آراء مسلمانان و نوعی عوام‌فریبی نامیدند. هدف از سفر به این کشورها، گفتگو با مقامات آنها درباره قانون جنجال‌برانگیز مهاجرت و مسائل مشابه از جمله مبارزه با تروریسم و موادمخدر و همچنین بهبود مناسبات فرانسه ـ آفریقا که درپی تصویب قانون جدید مهاجرت دولت فرانسه به‌تیرگی گراییده، اعلام شده بود. وزیر وقت کشور فرانسه در هنگام ورود به‌کشورهای آفریقایی بنین و مالی با تظاهرات و فریادهای ضدفرانسوی صدهاهزار نفری مردم پایتخت‌های این دو کشور مواجه شد. مجلس ملی فرانسه چند ماه
←

برگزاری اجلاسهای متعدد واداشته است. این عوامل و مؤلفه‌ها باعث گردید که بسیاری از کشورهای اروپایی بویژه فرانسه، بلژیک، هلند و... در قوانین مهاجرتی خود تجدیدنظر کرده و هفت‌خوانهای متعدد و آزمونهای سختی را در مسیر مهاجران قرار دهند. بنابراین شاید بتوان چنین قلمداد کرد که تا آن تاریخ کنفرانس رباط یکی از مهم‌ترین رویدادهای منطقه‌ای درخصوص مهاجرت بود. زیرا مغرب در حال حاضر بزرگترین گذرگاه عبور مهاجران غیرقانونی به اروپاست و همان طور که در بالا اشاره شد، سالانه صدها نفر در قایقهای به تعبیر بعضی خبرگزاری‌ها موسوم به«کشتی‌های مرگ» در آبهای نزدیک به سواحل مغرب جان خود را از دست می‌دهند. لذا تداوم موج مهاجرت غیرقانونی از آفریقا به اروپا و تقریباً بی‌نتیجه ماندن تدابیر مختلف قبلی، سبب شد، وزیران مسئول ۵۷ کشور اروپایی و آفریقایی برای همگرایی بیشتر در نشستی ویژه در رباط پایتخت مغرب شرکت کنند. وزیران ۲۷ کشور آفریقایی و ۳۰ کشور اروپایی همچنین در این نشست امکان همکاری در زمینه گسترش و تقویت اقدامات امنیتی برای مقابله با مهاجرتهای غیرقانونی و ایجاد زمینه‌های توسعه و اشتغال در کشورهای

→

قبل از آن کار بررسی لایحه پیشنهادی سارکوزی با عنوان «مهاجرت گزینشی» را آغاز و آن را تصویب نمود. براساس این قانون، فقط اتباع خارجی که دارای تخصص حرفه‌ای هستند حق ورود و اقامت در فرانسه را خواهند داشت. این در حالی است که فقط پنج درصد از مهاجران خارجی در فرانسه را نیروهای متخصص تشکیل می‌دهد. این قانون، مهاجرت خانوادگی را نیز محدود به مقرراتی دانسته است. فرد خارجی که خود اجازه اقامت در فرانسه را دریافت کرده اگر درصدد باشد اعضای خانوده‌اش را نیز به این کشور منتقل کند، در وهله نخست باید خود حداقل هجده ماه ساکن فرانسه باشد و دوم اینکه در این کشور صاحب یک شغل مولد و حداقل دستمزد حدود ۱۲۰۰ یورو در ماه باشد. مهاجران خارجی همچنین باید بعد از ورود به فرانسه، زبان این کشور را فراگیرند.

مهاجرفرست و مسیر مهاجرت را بررسی کردند. مغرب، الجزایر و تونس در شمال آفریقا همواره با مشکل جدی عبور مهاجران غیرقانونی بویژه از مناطق جنوب «صحرا» به مقصد اروپا روبرو هستند. پیش‌تر نیز در قالب قراردادهای محدود اسپانیا، فرانسه، ایتالیا، مالت، پرتغال، الجزایر، لیبی، مغرب، موریتانی و تونس واقع در سواحل دریای مدیترانه در زمینه تقویت همکاری‌های خود برای مبارزه با پدیده «مهاجرت غیرقانونی» توافق کرده بودند. براساس آمارهای رسمی وزارت کشور مغرب، حدود ۴۲۰ شبکه «قاچاق انسان» در سال ۲۰۰۴ در این کشور کشف و متلاشی شده است. در سال ۲۰۰۳ حدود ۵۴۸۰نفر پناهنده غیرقانونی توسط مقامات مغرب در مرزهای اسپانیا دستگیر شده‌اند. این تعداد در سال ۲۰۰۵ به ۹۱۱۰نفر تاکنون رسیده و نشان از روند فزاینده سیل مهاجران از مغرب و حتی از بعضی از کشورهای منطقه صحرا از طریق مغرب به اروپا دارد.

در سال ۲۰۰۵ به‌دلیل انسداد فیزیکی شهرهای سبته و ملیله و فنسها و حفاظهای آهنی به طول ۶ متر و گشتهای متمرکز دریایی در دو سوی دریای مدیترانه، مقامات اسپانیایی نیز اعلام کردند که موج مهاجرت غیرقانونی به سمت جنوب این کشور در سال۲۰۰۴ با ۱۵هزار و۶۷۵ مهاجر دستگیرشده، نسبت به سال ۲۰۰۳، بیش از چهار هزار نفر کاهش یافته است. اتباع بسیاری از کشورهای فقیر آفریقایی و آسیایی به‌دلیل نبود امکانات زندگی مناسب و کار با پذیرش خطرات بسیار جدی مهاجرت غیرقانونی، راهی اروپا می‌شوند که بسیاری از آنان پس از رسیدن به کشورهای مقصد، اخراج می‌شوند. جمعیت آفریقا از ۲۲۱ میلیون در سال ۱۹۵۰ به رقم ۸۰۰ میلیون در سال ۲۰۰۴ رسیده که رشد ۱۳/۵ درصد را نشان می‌دهد. همچنین بحرانهای آفریقایی مانند جنگ کنگو و بحرانهای منطقه‌ای همچون

بحرانهای دارفور سودان، سومالی و قحطی‌های مکرر در قاره آفریقا نیز بر روند مهاجرت افزوده است. برای مثال در سال ۲۰۰۷، برای دومین سال پیاپی، تعداد پناهندگان و مردمی که در اثر درگیری و بحران مجبور به مهاجرت شده بودند، به ۳۷/۴ میلیون نفر رسید. از این تعداد ۱۱/۴میلیون نفر به کشورهای دیگر رفته بودند و ۲۶ میلیون نفر در داخل کشور خود مجبور به ترک زادگاه خود شده بودند. و نشانه‌هایی حاکی از آن است که این جابجایی ها احتمالاً در آینده افزایش خواهد یافت و این دقیقاً همان نگرانی است که اروپا دارد.

درچند سال اخیر بیشترین نرخ مهاجرت در سومالی دیده می‌شود، که به دنبال جنگهای داخلی دچار این وضعیت شده است. اردوگاه پناهندگان آواره از خانه و کاشانه خویش در مرز سومالی و کنیا طی اوایل سال ۲۰۰۸ بیش از دویست هزار نفر سومالیایی را در خود جای داده بود که همچنان به تعداد ایشان افزوده می‌شود. گزارشها حاکی است که تنها از ماه ژانویه ۲۰۰۸ به این سو بیست هزار نفر دیگر به آنها اضافه شده است. کشورهای اتیوپی، جیبوتی، یمن، و سایرین نیز تعداد دیگری از مهاجران سومالی را در خود جای داده‌اند. تنها ظرف سه ماه، خشونت در موگادیشو به ترک پنجاه‌هزار سومالیایی دیگر از سرزمین‌شان منجر شد، و به این ترتیب، تعداد کل سومالیایی های گریخته از وطن خویش از فوریه ۲۰۰۷ را به ۸۵۰ هزار نفر رسانید. در داخل سومالی، بیش از یک میلیون نفر از خانه و کاشانه خود رانده شده‌اند و غالباً در مناطقی هستند که حتی نیروهای کمکی نیز به آنها دسترسی ندارند. متأسفانه، سومالی تنها یکی از چند نقطه‌ای است که با نقل و انتقالهای این چنین روبرو است.

در جهان امروز، عوامل گوناگونی که دست به دست هم به چنین

پدیده‌ای منجر می‌شوند بسیار پیچیده‌تر از زمان تأسیس کمیسیونر پناهندگان سازمان ملل در سال ۱۹۵۱ است. امروز، بسیاری از موانع بر سر مهاجرت انسانها برداشته شده و شیوه‌های جدیدی برای آن به وجود آمده، که در مهاجرت اجباری پیش‌بینی شده در کنوانسیون پناهندگان سازمان ملل در سال ۱۹۵۱ وجود نداشت. درگیری‌های امروز، ممکن است انگیزه‌های سیاسی داشته باشد، اما در سطحی ژرف‌تر، ممکن است حاصل سوءمدیریت اقتصادی، حکومت استبدادی و مجموعه عوامل دیگری حتی آسیبهای ناشی از تغییرات جوی که به رقابت بر سر آب و سایر منابع می‌انجامد باشد. اشکالات اقتصاد جهانی و تحولات ساختاری در بازارهای جهانی تأثیر چشمگیری بر بهای غذا و سوخت دارد. و فقیران جهان، از جمله مهاجران، پناهندگان و معلولان، نخستین قربانیان این وضعیت هستند. افزایش سرسام آور کالاها موجد بی‌ثباتی و درگیری در تمام مناطق است، و به مهاجرتهای بیشتر دامن می‌زند. فقر شدید نیز خود عامل درگیری است. تعریفهای دقیق و طبقه‌بندی شده از اینکه پناهنده به طور مشخص کیست، و چه کسی به حمایت و محافظت نیاز دارد، وجود ندارد. همین سبب می‌شود که جامعه بین‌الملل درصدد راههایی برای یافتن ریشه‌های پیچیده مهاجرت برآید. بهترین راه‌حل، جلوگیری از مهاجرت است. برنامه‌ریزی‌هایی برای تضمین اینکه جامعه بین‌المللی بتواند از تمام ابزارهای در اختیارش مانند کمک‌رسانی، داد و ستد، دیپلماسی، امنیت و رفاه برای کمک به کشورهایی که ناتوان از ثبات پایدار بوده‌اند استفاده کند ضروری به نظر می‌رسد. در وهله اول، اقدامات باید در جهتی باشد که انسانها مجبور به ترک زادگاه خود نشوند، و یا پناهندگان و مهاجران بتوانند با بهبود اوضاع به سرزمین خویش بازگردند. در همین حال، در شرایط بحران و تنگنا، باید امکان دسترسی

انسانها به پناهگاههای امن وجود داشته باشد و با آنها رفتار مناسب و محترمانه و در شأن کرامت انسانی صورت گیرد. اما این در بسیاری کشورها به طور فزایندهای دشوار شده است، بویژه کشورهایی که به دلیل کثرت مهاجرتهای غیرقانونی، تشخیص میان کسانی که مهاجرت ایشان اختیاری است و کسانی که از روی اجبار به آن رو آوردهاند، دشوار است. غالباً، برخلاف کنوانسیون پناهندگان ۱۹۵۱، از خروج افراد از مرزها جلوگیری میشود. هر چند کشورها حق مراقبت از مرزهای خود را دارند، اما نیازهای پناهندگان باید مورد توجه قرار گیرد. پناهندگان در غلبه بر مشکلات و بازسازی زندگی فروپاشیده خویش شجاعت زیادی به خرج میدهند. حمایت از آنها به نفع همگان است، زیرا حقوق پناهندگان حقوق بشر است. حقوقی که متعلق به همه است.

جمعیت اروپا در سال ۲۰۰۴ حدود ۲/۳ میلیون اضافه شده که بیشتر از نیمی از آنها فقط مهاجران هستند. در بعضی شهرهای اروپایی مانند روتردام مهاجران مسلمان در اکثریت قرار گرفتهاند که به عقیده بسیاری از صاحبنظران اروپایی این مسئله زنگ خطر را برای دنیای مسیحیت بهصدا در آورده است. حدود یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون کارگر فقیر در جهان وجود دارد که کمتر از دو دلار در روز درآمد دارند. در گزارش یونیسف با عنوان «وضعیت کودکان در جهان ۲۰۰۵» که در برلین منتشر گردید، بیش از یک میلیارد انسان در جهان از امکاناتی مانند آب سالم آشامیدنی، دارو، تغذیه کافی، مدرسه و همینطور از داشتن سقفی بالای سر خود محروم هستند. همچنین در بسیاری از مناطق جهان، درگیریهای سیاسی، جنگهای قومی و شیوع بیماریهایی مانند ایدز باعث بدترشدن وضعیت کودکان شده است. براساس این گزارش، ۶۴۰ میلیون کودک در سراسر جهان بیسرپناه

هستند. ۴۰۰میلیون نفر به آب آشامیدنی سالم دسترسی ندارند و ۹۰ میلیون کودک زیر پنج سال از سوءِتغذیه رنج می‌برند و ۲۰۰ میلیون کودک کارگر در جهان به کارهای اجباری مشغول هستند. مدافعان حقوق مهاجران ضمن انتقاد شدید نسبت به شیوه‌های تحقیرآمیز اروپا در رابطه با مهاجران معتقدند که اقتصاد اروپا مرهون نیروی کار ارزان مهاجران است و اروپا باید به‌دنبال ایجاد اشتغال و کارزایی در آفریقا باشد. در همین رابطه وزیر کشور انگلیس[1] نیز طرح جدیدی برای مهاجرت در فوریه ۲۰۰۵ به پارلمان کشورش ارائه داد. بر اساس این طرح تازه، پذیرش مهاجر در انگلیس امتیازبندی می‌شود و متقاضیان بر اساس توانایی‌های آنان امتیازبندی و انتخاب می‌شوند. وی هنگام ارائه این طرح خطاب به نمایندگان پارلمان کشورش گفت: «مهاجران برای اقتصاد بریتانیا حیاتی هستند، اما فرآیند مهاجرت نیازمند نظارتهای بیشتری است.»[2] طرح جدید شامل اعمال جریمه برای کارفرمایانی است که از مهاجران غیرقانونی استفاده کنند. وزارت کشور انگلیس در شرایطی طرح تازه خود را ارائه داد که موضوع مهاجرت به یکی از بحثهای اصلی احزاب انگلیس تبدیل شده بود. طرح جدید شامل برنامه‌ای پنجساله برای انجام اصلاحات در نظام پذیرش یا رد تقاضای مهاجرت و پناهندگی است که ازجمله شامل تأکید بر مهارتهای کاری متقاضیان مهاجرت و اخراج سریع کسانی است که تقاضای پناهندگی آنان رد شده است. همچنین حق کسب اقامت دائم برای خانواده‌های مهاجری که به طور خودکار و پس از چهار سال کار قانونی شامل حال آنان می‌گردید پایان داده شد. بر اساس طرح جدید همچنین شیوه قبلی صدور «مجوز کار»

---

۱. چالرز کلارک.

۲. خبر گزاری بی‌بی‌سی، مورخ ۶ فوریه ۲۰۰۵.

نیز تغییر نمود و نظامی مشابه استرالیا طبق امتیازبندی مهاجران بر مبنای توانایی‌های کاری آنان صادر می‌گردد. یک گروه مشاوره‌ای بازار کار نیز تشکیل خواهد شد که به بررسی و معرفی تخصص‌های مورد نیاز اقتصاد انگلیس خواهد پرداخت.

در همین رابطه تونی بلر، نخست وزیر سابق انگلیس، در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی گفت: «مردم این کشور بحق در مورد سوءاستفاده از نظام کنونی مهاجرت و پناهجویی احساس نگرانی می‌کنند.»[1] درعین حال، وی اظهار داشت که نظامهای مهاجرت و پناهندگی در تمامی کشورهای جهان در معرض سوءاستفاده قرار می‌گیرد و وضعیت بریتانیا در این زمینه بدتر از سایر کشورها نیست. نخست وزیر انگلیس تصریح کرد، «براساس سیاست جدید حزب کارگر، سختگیری بیشتری در مورد پذیرش مهاجران صورت خواهد گرفت به‌نحوی که فقط مهاجرانی که واقعاً مورد نیاز بریتانیاست موفق به دریافت مجوز کار در این کشور شوند.» این نحوه برخورد در دیگر کشورهای اروپایی با شدت و ضعفهایی دنبال می‌گردد، اما شیوه‌ها متفاوت است و به هرحال طوری عمل می‌شود که جامعه مهاجران را نیز دچار نگرانی و هراس نکند. برای مثال در بلژیک از یک‌طرف وزیر کشور آن[2] در یک کنفرانس بین‌المللی در زمینهٔ مهاجرت، در بروکسل اعلام می‌کند که دولت بلژیک درصدد برنامه‌ریزی برای جلب «مهاجران مناسب» به این کشور است. و از طرف دیگر زمان دریافت پروانه زندگی در بلژیک[3] ازشش تا نه ماه در گذشته، امروزه به هجده ماه افزایش

---

۱. خبر گزاری بی‌بی‌سی، مورخ ۸ فوریه ۲۰۰۵.

2. Patrick Dewael

3. Belgian citizenship

یافته است. گذشته از این، به شمار کمتری از درخواست‌کنندگان نیز حق شهروندی داده می‌شود. هر چند واگذاری شهروندی بلژیک به مهاجران در سال ۲۰۰۰ به منظور سرعت بخشیدن به فرآیند اداری، در مدت کوتاهی انجام می‌شده است؛ ولی امروزه شش سال پس از تصویب طرحهای فوق، زمان درخواست تا دریافت شهروندی بیشتر از گذشته به درازا می‌کشد. در سال ۲۰۰۶ در بلژیک ۱۲ هزار و ۵۰۳ پرونده درخواست شهروندی توسط «شورای ویژه شهروندی» بررسی شده که تنها ۶ هزار و ۱۰۰ پرونده پاسخ مثبت دریافت نموده‌اند. این شمار برابر با ۴۸/۷ درصد از متقاضیان بوده است. همچنین در سال ۲۰۰۵ نیز شورای مزبور از ۱۴ هزار و ۶۶۲ پرونده به ۶ هزار و ۸۰۱ پرونده (۴۶/۴ درصد) پاسخ مثبت داده بود. نکته جالب اینکه در سال ۱۹۹۸ در بلژیک به ۸۰ درصد از پرونده‌های ثبت شده شهروندی داده شده است. در حالی که امروزه این رقم کمتر از ۵۰ درصد می‌باشد که نشانگر کاهش چشمگیر پاسخ مثبت نیز می‌باشد. به گفته یک مقام بلژیکی[1] افزایش پرونده‌های درخواست شهروندی به‌دلیل افزایش سختگیری‌های کمیسیون شهروندی و پاسخهای منفی بیشتر است. زیرا کسانی که پاسخ منفی گرفته‌اند، دوباره برای بدست آوردن شهروندی درخواست تازه‌ای می‌دهند. به گفته این گروه بیشترین کسانی که پاسخ منفی دریافت می‌کنند، به‌دلیل ازدواجهای ساختگی و دروغین می‌باشد و برای نمونه تمامی اجازه اقامتهایی که براساس ازدواجی بوده که بیش از دو سال دوام نداشته‌اند به‌صورت اتوماتیک پاسخ منفی می‌گیرند. برخلاف گذشته که پرونده‌ها بین ۶ تا ۹ ماه پاسخ می‌گرفتند، امروزه پاسخ به پرونده‌ها ۱۸ ماه و گاهی نیز

---

1. Eddy Maes

تا ۲ سال زمان می‌برند.[1] بنابراین در یک جمع‌بندی کلی در رابطه با علل و جنبه‌های آسیب‌شناسی نگرانی اروپا از پدیده مهاجرت با نگاه و رویکرد تازه آنها به این پدیده مشخص می‌گردد که اختلاف دیدگاه کشورهای اروپایی در قبال نحوه برخورد با پدیده مهاجرت و کم رنگ شدن موافقت جمعی و اجماع آنها در مورد پذیرش و یا عدم پذیرش مهاجران جدید از جمله مسائلی است که این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که کشورهای مهاجرپذیر خود نیز نمی‌دانند از چه زاویه‌ای به پدیده مهاجرت بنگرند. آیا هدف از پذیرش مهاجر صرفاً اجرای معاهدات و کنوانسیونهای بین‌المللی است؟ یا اینکه راهبردی سیاسی برای پیشبرد اهداف صنفی و گروهی احزاب اروپایی است؟ یا اینکه در واقع ابزاری برای پیشبرد اهداف توسعه. اما آنچه که

---

۱. ذکر این نکته ضروری است که کانون تلاش برای برابری بختها یا Centrepour l'égalité des chances در بلژیک برنامه‌ای برای افزایش آگاهی مردم این کشور نسبت به مهاجران اجرا کرده و در آن کپی کارت شناسایی ملکه بلژیک (Paola) را که یک مهاجر است پخش نموده است. این برنامه که «مهاجر نمونه» یا migrant of the day نام داشت به شهروندان بلژیکی یادآور شد که حتی ملکه آنان یک مهاجر است. بر روی پلاکاردهای منتشره مشخصات ملکه بلژیک را درج کرده بودند بدین مضمون: نام: Paola di Ruffo di Calabria متولدروز: ۱۱ September ۱۹۳۷ در شهر Marmi ایتالیا، فرزندان: سه فرزند (دو پسر و یک دختر) ـ شغل: ملکه بلژیک. این آگهی در سه ایستگاه اصلی قطار و در شهر بروکسل بین رهگذران پخش شد تا یادآوری کند که مهاجران انسانهای گناهکار یا خطرناکی نیستند و همانند بلژیکی‌ها انسانهایی با توانایی‌های کمتر یا بیشتر هستند. به گفته این کانون برخی از مهاجران از توانایی‌های بسیار بالایی برخوردارند و دولت بلژیک بایستی با برنامه‌ریزی از مهارتهای مالی، جسمی یا ذهنی آنها استفاده کند. برخی از آنها برای درس خواندن به این کشور می‌آیند و برخی برای کارکردن و گروهی هم به‌دلیل مشکلات سیاسی مجبور به پناهندگی هستند. این کانون با اشاره به روشن نبودن سیاستهای مهاجرپذیری دولت بلژیک، خواستار ایجاد و تعریف روشهای روشن در این زمینه شده است. خانم ایلیان دیپروس دبیر این کانون همچنین خواستار پژوهش دولت در زمینه پیدا کردن آمار روشن شمار مهاجران و چگونگی زندگی آنها و آگاهی‌رسانی به جامعه در بلژیک شده است.

بدیهی است، نگرانی روزافزون آنها به این پدیده است. در این ارتباط اوریانا فالاچی،[۱] روزنامه‌نگار سالخورده ایتالیایی، به‌دلیل نوشتن سه کتاب علیه بنیادگرایان اسلامی که به شهرهای اروپا مهاجرت کرده‌اند، از سوی اتحادیه مسلمانان ایتالیا تحت تعقیب قرار گرفته است. به این مناسبت، گروهی از روشنفکران و فعالان سیاسی در آمریکا و ایتالیا در نامه سرگشاده‌ای خطاب به قاضی دادگاه با دفاع از آزادی بیان، یادآور می‌شوند که به‌رغم گزنده بودن مطالب کتاب او، با محاکمه او به‌دلیل نوشتن این کتاب، مخالف هستند.

خانم فالاچی، در مصاحبه با مجله نیویورکر تهدید کرد که اگر اسلامیون به نقشه خود برای ساختن یک مسجد و یک مرکز اسلامی در نزدیکی سی‌ینا، عمل کنند، او آن را به کمک دوستان آنارشیست خود منفجر خواهد کرد. خانم فالاچی گفت: این اسلامیون در ایتالیا دارند به هزینه ما زندگی می‌کنند، برای اینکه مدارس، بیمارستانها و همه چیز خود را دارند و هدفشان این است که همه جا مسجد بسازند. وی گفت: اگر من زنده بمانم، نمی‌گذارم مسجد آنها سرپا بماند. من نزد دوستان خود در کاره‌را، جایی که مرمرهای خوب ایتالیا را از کوه در می‌آورند، خواهم رفت. همه آنها آنارشیست هستند. با کمک آنها من مواد منفجره بر می‌دارم و کاری می‌کنم که اسلامیون و مسجد آنها به هوا بپرند. زیر آن بمب می‌گذارم و

۱. خانم اوریانا فالاچی، ۷۷ ساله ایتالیایی با نگارش سه جلد کتاب پیاپی تحت عنوان **نیروی عقل** (The Force of Reason) علیه تحمل‌ناپذیری مسلمانان مهاجر به ایتالیا، در رأس منتقدان مهاجرت اقوام غیراروپایی به ایتالیا قرار گرفته است. به همین مناسبت، جمعی از روزنامه‌نگاران بین‌المللی و اساتید دانشگاهها، در نامه‌ای به قاضی دادگاه Bergamo او را به‌دلیل قبول این شکایت سرزنش می‌کنند و می‌نویسند، محاکمه اوریانا فالاچی آغازگر محدودیتهایی برای آزادی بیان خواهد بود، که به اعتقاد امضاءکنندگان نامه نمی‌تواند به‌دلیل منافع سیاسی، فرهنگی یا مذهبی محدودیت پذیرد.

به کمک آنارشیست‌های کاره‌را آن را منفجر می‌کنم. من نمی‌خواهم این مسجد را ببینم، برای این که این مسجد خیلی نزدیک منزل من در توسکانی قرار دارد و من نمی‌خواهم یک مناره ۲۴ متری در چشم‌اندازی که جیوتو از روی آن نقاشی کشیده است، به پا شود. درحالی که من حتی حق ندارم در کشورهای آنها یک صلیب یا کتاب انجیل همراه خود داشته باشم، من مسجد آنها در ایتالیا را منفجر خواهم کرد.»

مجله وزین نیویورکر در گزارشی به قلم مارگرت تالبوت، به تشریح مطالب این کتاب و سایر کتابهای اخیر اوریانا فالاچی پرداخت و در مصاحبه‌ای مفصل، اظهارنظرهای وی را در این باره منتشر کرد. نیویورکر می‌نویسد خانم فالاچی تهدید بنیادگرایی اسلامی را هم‌ردیف بازگشت فاشیسم می‌داند که او و خانواده‌اش به‌دلیل مبارزه با آن به خود می‌بالند. خانم فالاچی می‌گوید، مسلمانانی که به اروپا مهاجرت کرده‌اند به هیچ عنوان قصد ندارند در جامعه اروپا مستحیل شوند، بلکه با ساختن مساجد، با تحمیل حجاب به زنان و تحمیل فرهنگ خود به جوامع اروپایی، هدفی ندارند جز تسخیر اروپا. وی می‌گوید مسلمانها فرهنگ ما را رد می‌کنند، و سعی می‌کنند به اصطلاح فرهنگ خود را به ما تحمیل کنند. من آنها را رد می‌کنم، نه فقط به‌دلیل وظیفه‌ام نسبت به فرهنگ خود، بلکه به‌دلیل وظیفه‌ای که نسبت به تمدن، اصول و ارزشهای خود دارم، آنها را رد می‌کنم.

نیویورکر می‌نویسد: خانم فالاچی جهان غرب را در معرض تهدید اسلام ریشه‌گرا می‌بیند و از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به این سو، سه کتاب کوتاه ولی بسیار خشمگین در این‌باره منتشر کرده است، از جمله «خشم و غرور» و «نیروی عقل» و Apocalypse. وی می‌نویسد: مهاجرت مسلمانان اروپا را به مستعمره اسلام تبدیل کرده است که در آن مناره‌های مساجد بزودی

جای برجهای کلیساها را خواهند گرفت و چادر و برقع، جای دامنهای کوتاه را. وی هجوم مهاجران مسلمان به اروپا را ادامه جنگهای قسطنطنیه و حمله وحشیانه سپاه عثمانی به غرب می‌داند، و از جمله با امتیازهایی که سیاستمداران غربی به اسلامگرایان داده‌اند، بشدت مخالف است، از جمله اینکه مثلاً به زنان مسلمان اجازه داده می‌شود با حجاب عکس پاسپورت بیندازند یا قانون‌شکنی مردان مسلمانی را که چند زن اختیار می‌کنند، نادیده می‌گیرند. خانم فالاچی معتقد است اروپائیان بخصوص چپگرایان اروپا، با رعایت ضوابط دوگانه، با مسلمانان رفتاری متفاوت دارند؛ مثلاً می‌نویسد: هیچ‌کس به خاطر اردنگی زدن به یک چینی یا کره‌ای محاکمه نمی‌شود، اما اگر به یک مسلمان کسی اردنگی بزند، فوراً او را به صلابه می‌کشند. خانم فالاچی با اشاره به گذشته خود، یادآور می‌شود که در زمان جنگ دوم علیه فاشیسم در ایتالیا می‌جنگیده است و همیشه خود را یک مبارز راه آزادی می‌داند و از نظر او، اسلام‌گرایی نوعی جدید از فاشیسم نازی‌هاست که سازش با آن غیرممکن است. وی معتقد است، کشورهای اروپایی به اسم تکثر فرهنگی و تحمل‌پذیری، در برابر فشارهای اسلام‌گرایان تسلیم شده‌اند و نتیجه آن این است که به دستور دادگاههای آلمان در مدارس آلمان اسلام هم در کنار مسیحیت تدریس می‌شود، ولی به‌قول محقق برجسته دانشگاه پرینستون آقای برنارد لوئیس، برخلاف اسلام مدرن و تحمل‌پذیری که در مدارس ترکیه تدریس می‌شود، در مدارس آلمان جنبه بسیار محافظه‌کاری از اسلام به مسلمانان مهاجر آموخته می‌شود. در مصاحبه با نیویورکر، خانم فالاچی بخشی از صراحت لهجه و پرخاشگری خود را ناشی از کهولت سن می‌داند و می‌گوید، وقتی آدم پیر شود دیگر هیچ چیز برایش مهم نیست و هرچه دلش بخواهد به زبان

می‌آورد.

در واقع چنین به نظر می‌رسد که اکنون دو گروه تندرو و افراط گرا در جهان، یکی با تحریک احساسات و ایجاد ترس در دل شهروندان اروپایی و دیگری با ترور و دستاویز قرار دادن اعتقادات مذهبی، گرچه به‌ظاهر در تعارض با یکدیگر قرار دارند، ولی در اساس با رویکرد خشونت‌آمیز خود، مکملِ هم و دو روی یک سکه‌اند. شواهد نشان می‌دهد که هدف اصلی گروههای افراطی، اعم از راست‌گرا، چپ‌گرا، نئونازی یا بنیادگرایان مذهبی، پیش از هر چیز جلب جوانان در کشورهای مختلف است. در سالهای اخیر رشد نرخ بیکاری و افزایش شمار جوانان بیکار، این بهانه را به‌دست راست‌گرایان افراطی داده است تا برای تحریک و جلب جوانان به‌منظور پیشبرد اهداف سیاسی خود، گسترش بیکاری و علت دیگر نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی را در «هجوم و افزایش مهاجران» بخصوص مهاجران مسلمان خلاصه کنند. از سوی دیگر نسلی تازه از مهاجران کشورهای آسیایی و آفریقایی نیز به‌دلیل شرایط اجتماعی به‌حاشیه رانده می‌شوند و از این‌رو با خطر افتادن در دام بنیادگرایان مذهبی مواجه‌اند.

تاکنون چنین بوده است که دولتمردان کشورهای اروپایی برای برون‌رفت از این بحرانِ عمیق، بیشتر با سطحی‌نگری و توسل به اقدامات موقت کوشیده‌اند با این مسئله پیچیده مواجه شوند و کمتر در پی یافتن راهکارهای اساسی و بنیادی برای حل این معضل اجتماعی بوده‌اند. در چنین وضعیتی که تحریکات و اقدامات افراطی این گروهها، هر روز می‌تواند آشوبی تازه به‌پا کند و بحرانی جدید بیافریند، هر تلاشی کوچک به‌منظور ایجاد تفاهم میان مردمان سرزمینهای مختلف با فرهنگها

و باورهای دینی گوناگون را باید به‌فال نیک گرفت. لمیه قدور[1]، مدرس ۲۹ ساله‌ای که خود فرزند مهاجری سوری است در آلمان زاده شده و گذشته از تجارب خود در دوران تحصیل، به‌دلیل رشته تخصصی خود، با مسائل آموزشی نسل تازه مهاجران مسلمان در کشورهای اروپایی آشناست. او و سه خواهرش در خانواده‌ای مسلمان و با تربیتی مذهبی رشد کرده‌اند. لمیه قدور از همان دوران کودکی با قرآن مألوف بوده و حتی از همان اوان کودکی آیاتی از قرآن را حفظ کرده است. خانم رابعه مولر، همکار او در ترجمه و تدوین این کتاب نیز که ملیت آلمانی دارد، با مشکلات شهروندان مسیحی آلمانی در تفاهم با سایر ادیان آشنایی دارد. او که از مسیحیت به دین اسلام گرویده، مدیر «انستیتوی تعلیمات بین‌الادیان» در شهر کلن است. البته هر دو نویسنده مسلمان این کتاب معتقدند که دین امری شخصی است و هدفشان در درجه اول فراهم آوردن متنی است آموزشی بر اساس نص صریح قرآن که کودکان و نوجوانان مسلمان در کشورهای آلمانی‌زبان بتوانند از طریق آن با چهره انسانی و صلح‌دوستانه اسلام آشنا شوند. افزون بر این پیروان ادیان دیگر را نیز که بخصوص در چند دهه گذشته به‌دلیل تندروی‌ها و خشونت‌گرایی‌های گروههای بنیادگرا، تصویری خشن و خون‌آلود از اسلام برای خود تجسم می‌کنند، با جوهره اسلام که در واقع تفاوتی اساسی با ادیانی چون یهودیت و مسیحیت ندارد، آشنا کنند. این دو کارشناس آموزشی در تدوین و تنظیم کتاب «قرآن برای کودکان و بزرگسالان» دست به نوآوری و ابتکاری تازه زده‌اند. آنان نسبت به نیاز نوجوانان مسلمانی که در کشورهای آلمانی‌زبان متولد شده‌اند و نیز با در نظر داشتن مسائلی که ذهن آنان را به‌خود

---

۱. کارشناس علوم تربیتی و مدرس تعلیمات دینی اسلام در دانشگاه مونستر آلمان.

مشغول می‌دارد، کتاب را به بخشهایی گوناگون تقسیم کرده‌اند. عناوین بخشهای کتاب به‌گونه‌ای است که نه تنها شهروندان آلمانی و پیروان ادیان دیگر را به مطالعه کتاب ترغیب می‌کند، بلکه آنان می‌توانند پرسشهای اساسی خود را نیز درباره مسائلی چون «جایگاه زنان در اسلام»، «رابطه مسلمانان با پیروان ادیان دیگر»، «جایگاه موسی و مسیح و مریم در قرآن» و جز اینها، در این کتاب بیابند. نه تنها موضوع بلکه تمام مضامین این بخشها مستقیماً از آیات قرآن گرفته شده و به‌صورتی ساده به‌زبان آلمانی ترجمه شده است. به‌این ترتیب که نویسندگان کتاب، آیاتی را که به‌موضوع هر بخش نسبت مستقیم داشته برگزیده و به‌طور منطقی در کنار هم قرار داده‌اند. در پایان هر بخش نیز توضیحاتی برای درک بهتر به‌آن افزوده‌اند. صفحات این کتاب نه‌تنها به‌صورتی زیبا و چشمگیر طراحی شده و متن آیات قرآنی به‌خط عربی در کنار ترجمه آلمانی آنها قرار گرفته، بلکه بیست و یک نقاشی و مینیاتور نیز که اغلب آنها کار نقاشان ایرانی است در جای جای کتاب به‌چاپ رسیده است. از میان نقاشی‌های کتاب، چند تصویر بیشتر جلب توجه می‌کند. یکی تصویری است از قرن ۱۳ میلادی که یک مسلمان را با یک مسیحی در زیر خیمه‌ای در حال بازی شطرنج نشان می‌دهد. در نقاشی دیگر که آن هم متعلق به سده ۱۳ میلادی است، دو نفر، یکی مسیحی و یکی مسلمان، در حال نواختن موسیقی‌اند. این دو نقاشی از «دوران درخشان» زمامداری مسلمانان در اندلس اسپانیا به‌یادگار مانده است که پیروان سه دین ابراهیمی ـ یهودیان و مسیحیان و مسلمانان ـ بیش از هفت قرن در کنار هم همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند و در شکوفایی فرهنگ و هنر و دانشهای گوناگون سهیم بودند. از این دوران به‌عنوان «اعجاز اندلس» یاد می‌شود. در همین دوران بود که نخستین دارالترجمه در شهر طلیطله (تولدو) تأسیس شد و در سده‌های ۱۲ و ۱۳

میلادی بخش عظیمی از دانش و فلسفه و ادبیات یونان باستان ترجمه و بعدها به اروپای غربی انتقال یافت.[۱] چنین گامهای فرهنگی و بنیادین می‌تواند به‌همزیستی مسالمت‌آمیز و رفع بسیاری از مسائل مربوط به آن در کشورهای اروپایی که دارای اقلیتی از مهاجران مسلمانند کمک کند. خاصه آنکه نسل دوم مهاجران که اغلب در سرزمینهای اروپایی به‌دنیا آمده‌اند، هویت خود را از دو فرهنگ گوناگون ـ فرهنگ سرزمین پدری و فرهنگ زادگاهشان ـ کسب می‌کنند. از این رو هر تلاشی برای جدا کردن آنان از هر کدام از این فرهنگها یا سعی به‌حاشیه راندن آنان، ناخشنودی و واکنشهای منفی این نسل را در پی دارد که گاه، چنانکه در شورش جوانان در برخی شهرهای فرانسه شاهد بودیم، می‌تواند حتی به‌بروز خشونتهای گسترده منتهی شود.

سود و زیان مهاجرت برای اروپا

همه چیز ابتدا به درکی که هر کشور از پدیده مهاجرت دارد ارتباط پیدا می‌کند. به اینکه آیا کشوری که مهاجر به‌سویش می‌رود، خواهان مهاجران جدید و اعطای اقامت (دائمی یا موقتی) هست یا خیر؟ این برداشت ناشی از اهداف کنترل جمعیت، اقتصاد، بشردوستی، و نگاه امنیتی کشور موردنظر می‌شود که صاحبان قدرت به دنبال آنند، و همچنین به برداشت و ایده «دولت ـ ملت»ای که در هر جامعه حاکم می‌باشد. به‌طور کلی سؤالی که مطرح است اینکه، اصولاً چرا اروپا مهاجر می‌پذیرد؟ پاسخی روشن دارد. پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ که در ماده چهارده آن به حق پناهندگی اشاره شده است و اساس سیاست پناهندگی

---

۱. خسرو ناقد، نویسنده و پژوهشگر در آلمان.

را این اعلامیه تشکیل می‌دهد، در سال ۱۹۵۱ یک قرارداد بین‌المللی به امضای اعضای سازمان ملل رسید که به «کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو» معروف گردید. طبق این معاهده کشورهایی که با سازمان ملل متحد قرارداد پذیرش مهاجر منعقد می‌کنند، موظف‌اند کسانی را که در این معاهده پناهنده تعریف شده‌اند، به عنوان مهاجر بپذیرند. بر اساس این کنوانسیون پناهنده کسی است که به دلایل سیاسی، نژادی و مذهبی در کشورش امنیت جانی نداشته باشد و بازگشت آنها به کشورشان خطر شکنجه و زندان را در پی داشته باشد. بعدها تعدیلات جزیی در این قانون به‌وجود آمد و مقاوله‌ها و صورت‌جلساتی به آن اضافه شد و اما این سه اصل پذیرش پناهندگی همچنان پا برجاست و هنوز هم کشورهای جهان بر اساس این معاهده پناهنده می‌پذیرند. کسانی که به‌دلایل اقتصادی و اجتماعی اقدام به مهاجرت می‌کنند، قانوناً شامل پناهندگی نمی‌شوند، ولی بعضی کشورها براساس ملاحظات بشردوستانه و احترام به حقوق بشر و با توجه به نیازمندی کشورشان به نیروی کار، مهاجران اقتصادی و اجتماعی را نیز می‌پذیرند. بنابراین چنین مؤلفه‌هایی زیربنای حقوقی مهاجرت را تشکیل می‌دهند؛ اما در حقیقت، سیاست پناهندگی هر کشور را منافع ملی آن کشور تعیین می‌کند. پذیرش پناهنده بخصوص نسل جوان در مجموع به‌نفع اروپا بوده و هست. زیرا در جنگ جهانی دوم که حدود ۵۵ میلیون انسان متأسفانه در جنگها کشته شدند، بیشترشان اروپایی بودند. پس از جنگ، اروپا نیاز به بازسازی داشت و بعضی از کشورهای اروپایی نیروی کار مهاجر را از کشورهای جهان سوم آوردند که نمونه آنها همان‌طور که قبلاً بحث شد ترک‌ها در آلمان و الجزائری‌ها در فرانسه‌اند.

پس از جنگ، ممالک اروپایی کوشیدند که خانواده‌ها نوزادان بیشتری

به‌دنیا بیاورند تا کمبود نیروی انسانی از دست رفته‌شان را جبران کنند. مطابق تحقیقات اجتماعی، کشورهایی که سیاست تولد بیشتر نوزاد را به‌طور مقطعی و موقت به اجرا در آوردند، در آینده نزدیک شدیداً با کمبود نیروی کار مواجه‌اند، زیرا نوزادان تولد یافته پس از جنگ جهانی دوم بخشی از قوای کار جامعه اروپا را تشکیل می‌دهند که رو به تحلیل وسن بازنشستگی گام می‌نهند و با توجه به اینکه میزان مرگ‌ومیر در اکثر کشورهای اروپایی بیشتر از زادو ولد می‌باشد، لذا تعادل جمعیت رو به کاهش است و لذا کمبود این نیرو تنها از راه پذیرش مهاجر و آوردن نیروی کار امکان‌پذیر می‌باشد. به این دلیل محققان علوم اجتماعی می‌دانند که اروپا اصولاً نیاز به مهاجر داشته و در مجموع مهاجران به نفع جامعه اروپا هستند. بنابراین در حال حاضر اگرچه اسلام دین دوم اروپای متحد محسوب می‌شود و لیکن مسلمانان این جوامع معمولاً مهاجرانی هستند که در چارچوب تبعیضات اجتماعی و نژادی نقش چندان مهمی در سیاست اروپا بازی نمی‌کنند. با توجه به اینکه تاکنون کشوری با اکثریت مسلمان در این اتحادیه وجود نداشته، ترکیه درصورت پذیرفته شدن یک مورد استثنایی خواهد بود که البته فرآیند این ادغام به‌نظر می‌رسد در آینده نزدیک به‌وقوع نخواهد پیوست و علت آن هم ریشه تاریخی در اختلاف مذهبی اسلام و مسیحیت دارد و به‌همین دلیل در سالهای اخیر شاهد تنشهایی بین ترکیه و اروپا بوده‌ایم که غالباً زمینه مذهبی داشته‌اند. ازجمله این موارد می‌توان با تأکید کشور ارتدکس مذهب یونان بر پیگیری مسئله نسل‌کشی ارامنه که مدعی هستند توسط دولت عثمانی در ابتدای قرن بیستم صورت گرفته اشاره کرد. اشاره به این مسئله بارها و بارها باعث بروز واکنشهای شدیدی میان ترکیه و مقامهای غربی نسبت به یکدیگر شده است.

مسئله دیگری که به نوبه خود حائز اهمیت است، موضع‌گیری‌ها و اظهارات پاپ بندیکت شانزدهم درمورد اسلام و پیوستن ترکیه به اروپای متحد است. وی اگرچه سعی می‌کند تا در سخنرانی‌هایش بر ادعاهای مخالفان خود مبنی بر بنیادگرایی‌های مذهبی ـ ملی‌اش صحه نگذارد، ولی در موارد بسیاری صراحتاً درمورد این گونه مسائل اظهارنظر کرده است. نکته دیگر اینکه آلمان با ۸۲ میلیون نفر جمعیت امروزه پرجمعیت‌ترین عضو اروپای متحد است که حدوداً ۱۱ میلیون از ترکیه پرجمعیت‌تر است. براساس قانون اساسی اروپا که به پیمان لیسبون معروف است، اعضای این اتحادیه می‌توانند به تناسب جمعیت خود در پارلمان اروپا صاحب کرسی شوند. درحال حاضر آلمان با بیشترین جمعیت بیشترین تعداد کرسی‌ها را دارد که با توجه به رشد بالای جمعیت ترکیه و رشد بسیار پایین جمعیت آلمان پیش‌بینی می‌شود که در سالهای آینده جمعیت ترکیه بیش از جمعیت آلمان باشد و این بدان معنی است که با توجه به قانون فعلی توزیع کرسی‌ها، ترکیه قادر خواهد بود بیشترین سهم را در این پارلمان اشغال کند. بنابراین نگاه قدرتهای اروپایی به عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، نگاهی کاملاً عقیدتی و کشوری با مردمان مسلمان و با ایده اسلامی است. بخصوص اینکه در انتخابات سالهای اخیر بر این موضع خود نیز به طرق مختلف پافشاری کرده‌اند. جالب اینکه نظرسنجی‌ها در فرانسه در سالهای گذشته نشان داده که اکثریت مردم این کشور با عضویت ترکیه در اروپای متحد مخالف‌اند. در میان سیاستمداران فرانسه نیز تعدادی از پیش مخالفت خود را با این مسئله اظهار داشته‌اند. یکی از این چهره‌ها «نیکولای سارکوزی» وزیر دارایی و کشور سابق فرانسه است. وی که هم اکنون ریاست جمهوری فرانسه را برعهده دارد، همچنان در برخی از

سخنرانی‌هایش بر این موضع خود اصرار می‌ورزد که با توجه به جایگاه مهم فرانسه در اتحادیه اروپا موضوع پیوستن ترکیه را به این پیمان بیش از پیش با مشکل مواجه می‌کند. در مقابل آلمان که به گفته برخی منابع، پذیرای بیش از ۵ میلیون مهاجر مسلمان ترک است (که البته این رقم به دلیل رشد بالای جمعیتی این گروه ممکن است در آینده افزایش یابد) به دلایلی از حامیان پیوستن ترکیه به این پیمان است. ازجمله این دلایل می‌توان به تمایل آلمان به جلوگیری از ادامه مهاجرت ترک‌ها به این کشور اشاره کرد. چرا که اگر ترکیه عضوی از اروپای متحد شود بر طبق قانون رفت و آمد آزاد نیروی کار در بین کشورهای این اتحادیه، دیگر کارگران ترک نیازی به مهاجرت به آلمان برای یافتن کار نخواهند داشت که این مسئله حتی ممکن است سبب بازگشت بعضی از مهاجران ترک به کشورشان بشود.[1]

---

۱. اصولاً برای اثبات این فرض که اسلام هراسی باعث اجتناب اتحادیه اروپا از پذیرش ترکیه شده کافی است که موضوعاتی مثل حقوق بشر و وضعیت زنان در ترکیه را که ریشه اعتقادی دارد مد نظر قرار دهیم زیرا همین مؤلفه‌ها از دغدغه‌های محافل رسمی و غیررسمی اروپاست که زمینهٔ مخالفت بسیاری از گروهها را با این عضویت به وجود آورده است و دقیقاً همین فاکتورها در معیار سنجش مهاجران مسلمان دخیل داده شده است.

اگرچه قانون اساسی ترکیه این کشور را لائیک توصیف کرده و اصرار دارد که در ترکیه دین و سیاست کاملاً از یکدیگر جداست ولی در دو دهه اخیر همواره شاهد بوده‌ایم که احزاب اسلام‌گرای ترکیه در انتخابات مختلف انجام شده در این کشور از اقبال بیشتری نسبت به سایر احزاب برخوردار بوده‌اند. از این جمله می‌توان به روی کارآمدن حزب رفاه اسلامی به‌رهبری «نجم‌الدین اربکان» در گذشته که در نهایت با کودتای ارتش ترکیه برکنار شد و از آن مهم‌تر موفقیت چشمگیر حزب اسلامی عدالت و توسعه و به روی کارآمدن «رجب طیب اردوغان» اشاره کرد. اینها همه مؤید آن است که ساختار سیاسی هیچ‌گاه قادر به ایجاد تغییرات بنیادین در فرهنگ و اعتقادات یک ملت نیست و ترکیه را هم چنان باید یک کشور بزرگ اسلامی قلمداد کرد که سرنوشتی پیوندخورده به سرنوشت جامعه اسلامی جهانی دارد. با نگاهی کلی به عوامل مذکور درمی‌یابیم که اگرچه ترکیه به دلایل مختلف مایل به پیوستن به اتحادیه

←

جامعه‌شناس فرانسوی دومینیک شاناپر[1] ثابت کرده است، بینشی که افراد در یک جامعه از مهاجرت دارند، ریشه از مراحلی می گیرد که از لحاظ سیاسی ـ تاریخی باعث تشکیل ملیت در آن جامعه شده است. این چنین است که ما با گوناگونی واژه‌ها روبرو هستیم برای آلمانی‌ها مهاجران همیشه خارجی‌اند، برای بریتانیایی‌ها اقلیت قومی، (مدت زیادی سخن از «رنگین‌پوستان» بوده است چه در مورد جامائیکایی‌ها وچه هندیان)، برای هلندی‌ها و سوئدی‌ها اقلیت‌های فرهنگی، برای فرانسوی‌ها ابتدا مهاجر و سپس ملیت‌ها و بعد شهروندان.

به عقیده کلودیو بولزمن[2] از ورای واژه‌های زندگی اجتماعی، رابطه با «دیگری»، سنت ادغام ملی و چگونگی آن، و درک شهروندی است که مطرح می‌شود. بدون شناخت «ژاکوبینیسم»[3] فرانسه، مرتبط به درک ملیت که گذشته‌اش به قرون وسطی، که جهان‌شمولی و منطق‌گرایی انقلابیون

←

اروپاست و در این راه نیز از حمایت آمریکا برخوردار است و یا حتی اگرچه اروپایی‌ها هیچ‌گاه به این درخواست جواب مطلقاً منفی نداده‌اند اما هر دو فاکتور این معادله یعنی ترکیه و اروپا را نمی‌توان به عنوان دو مقدار ثابت فرض کرد. چرا که هر دوی اینها در سالهای اخیر دستخوش تغییرات سیاسی و ساختاری شده‌اند. همان‌طور که دیده می‌شود رهبری جدید فرانسه و رهبر جدید کلیسای کاتولیک هر دو نظراتی متفاوت از همتایان پیشین خود در زمینه پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا داشته‌اند و اگر این دو عامل را متغیر فرض کنیم آنگاه این معادله می‌تواند نتایج متفاوتی را دربر داشته باشد که این موضوع نه‌تنها بر سرنوشت ترکیه بلکه بر سرنوشت کل جامعه اروپایی تأثیر می‌گذارد. اگر اروپا تصمیم بگیرد که ترکیه را از پیوستن به این پیمان منع کند آنگاه ناچار است در تعریف ارزشها و اهداف خود تجدیدنظر نموده که این موضوع ممکن است به تقابلاتی از آن نوع که در نظریه برخورد تمدنها آمده، بینجامد.

1. Dominique Schnapper

2. Claudio Bolzman

۳. عقیده جمهوری‌خواهانی که طرفدار دمکراسی و اداره آن توسط دولتی مرکزی بودند.

فرانسه آن را محکم‌تر کرده است، نمی‌شود فرمهای رابطه با «دیگری» و سیاست فرانسه را در رابطه با خارجی‌ها درک کرد، یا «تعدد فرهنگی» جامعه بریتانیایی‌ها، از تاریخ دمکراسی پارلمانی که مدتهای زیادی نمایندگان هر گروه و طبقه را در زندگی سیاسی پذیرفته بوده ریشه می‌گیرد؛ از سنت آزادیخواهانه هلندی‌ها و سوئدی‌هاست که سیاست «آزادی خروج از انقیاد اقلیت‌ها» محترم شمرده می‌شود؛ از تاریخ آلمان است که این اعتقاد به«ملت آلمانی»[1] به عنوان جوهر قومی ـ زبانی که هنوز هم به قوت خود باقی است نشأت می‌گیرد. خواست یکدست کردن برخورد با مهاجران و حق پناهندگی باید خود را با مدلهای ادغام خاص هر کشور تطبیق دهد. در سوئد محدود کردن پذیرش مهاجران غیراروپایی حرف اول را می‌زند، با این حال این کشور اجازه شهروندی با «تفاوت فرهنگی» برای خارجیان مقیم را قائل است. برخلاف دیگر دولتها، سیاست این کشور که در جهت تفاهم همگان است، تنوع فرهنگی، همکاری و همیاری را ارزش مرکزی جامعه قرار داده و براساس این، به شیوه‌ای برابر با مهاجران برخورد می‌شود. برخورداری از حقوق مساوی مانع از پذیرش ویژگی فرهنگی نمی‌شود، از این‌رو مقامات مشوق سازماندهی قومها و حفظ زبان مادری هستند. خارجی‌ها از حق رأی در انتخابات محلی برخوردار هستند و اعطای ملیت بآسانی انجام می‌شود؛ و با هر گونه تبعیضی مبارزه می‌گردد. با این وجود برخی در این سیاست، خطر در «خود فرورفتگی» قومهای مهاجر یا نوعی مشتری‌طلبی قومی در مقابل دولت اجتماعی و حتی اشکال گوناگون قوم‌گرایی زندگی اجتماعی و سیاسی را می‌بینند. هلند

1. Deutscher vol

مدل مشابهی بر پایه واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی ارائه داده بود. دولت اداره بخش مهمی از امور اجتماعی و فرهنگی را به کلیسا منتقل می‌کرد. به این ترتیب، این کشور، مؤسسات رسمی را، بر روی مهاجران زیادی که از مستعمرات (سابق) آمده‌اند گشوده تا آنان بتوانند براحتی به آنها دسترسی داشته باشند. ولی کمرنگ‌تر شدن موافقت جمعی با پذیرش مهاجران، فشار گروههای ضدخارجی، و بحثهای عمومی روزافزون درباره هویت ملی باعث تغییر جهت این گرایشها شده است. آمستردام موازینی را برای تحمیل حل شدن در جامعه اتخاذ کرده است، مثل اجباری کردن پذیرش «قرارداد ادغام». از این پس، آزمون ادغام شرط رسیدن خارجیان به حقوق شهروندی است. پیش از هلند، پادشاهی انگلستان، با وجود تلاش دولتهای پی‌درپی برای محدود کردن ورود رنگین‌پوستان، که جامعه‌شناس فرانسوی «دانیل ژولی»[1] آن‌را «نهادینه کردن تبعیض نژادی»[2] توصیف می‌کند، شاهد مهاجرت مهمی از طرف مستعمرات سابق بوده است. در مورد سیاست ادغام، این کشور، به‌مرور، به‌طرف سیاستی که بر پایه پذیرش «تنوع فرهنگی» می‌باشد پیش‌رفته است. حساس به گوناگونی فرهنگی، این کشور از پذیرفتن مهاجران به‌عنوان قسمتی از ملت طفره می‌رود. در سال ۱۹۸۳، لندن قانون اعطای حق ملیت براساس حضور در خاک بریتانیا را ملغی کرد، و این‌چنین از دادن ملیت به افرادی که از کشورهای تحت‌الحمایه یا مستعمرات سابق خود می‌باشند خودداری نمود. از این پس، مهاجران و فرزندانشان، اقلیت‌های قومی با وضعیت نامساعد به‌حساب می‌آیند؛

---

1. Danièle Joly

۲. دانیل ژولی، **اقلیت اخلاقی و سیاست محلی در بریتانیای کبیر**، تحت مدیریت دیدیه لاپرونی و سیاست محلی ادغام اقلیت‌های مهاجر در اروپا و امریکا، انتشارات آ.د.ر.ی، پاریس ۱۹۹۱.

کسانی که دولت باید آنها را در ادغامشان در جامعه یاری دهد. با این حال، دولت از کدگذاری تعلقات قومی خودداری نمی‌کند و حتی این مسئله جزو سؤالات سرشماری جمعیت است. برای رعایت مساوات، مکانیزم مبارزه با تبعیض و تبعیض نژادی به‌کار گرفته می‌شود. مطمئناً به حساب آوردن «جوامع قومی» به‌عنوان یک واحد واقعی باعث مساعدت توانایی سازماندهی آنها، مبادله و مجادله و تحرک آنها می‌شود. اما تحت پوشش «تعدد فرهنگی»، احتمال خطر رسمیت یافتن موضع زیردست بودن اجتماعی و اقتصادی مهاجران تشدید می‌شود. سوئیس که عضو اتحاد اروپا نیست و فاقد سنت استعماری می‌باشد، پیشنهاد «ادغام بدون شرکت‌کردن در نهاد سیاسی اقتصادی» را می‌دهد. این کشور مروج قوم‌گرایی به معنای ملت است، در سوئیس پس‌از سالها اقامت قانونی به خارجی‌ها تنها به‌عنوان یک کارگر ساده نگریسته می‌شود نه شهروند سوئیسی. در این کشور خارجی‌ها شهروند چندین بعدی به حساب نمی‌آیند، بلکه فقط شهروند اجتماعی و اقتصادی هستند؛ تولیدکننده، مصرف‌کننده، پرداخت‌کننده و مالیات‌دهنده.[۱]

با وجود اینکه در برخی از نواحی، این اواخر به خارجی‌ها حق‌رأی در انتخابات شورای شهری اعطا شده، حقوق سیاسی همچنان از حق ملیت جدایی‌ناپذیر است، درحالی که بدست آوردن این ملیت حتی برای دومین و سومین نسل نیز بسیار مشکل می‌باشد. هر بار رأی عوام باعث شکست تلاش آسان کردن و دادن ملیت شده است. بسیاری از فرزندان مهاجران هرگز در هیچ کشور دیگری اقامت نداشته‌اند با این حال در سوئیس خارجی

---

۱. کلودیو بولزمن، روسزیتا فی بی و ماری ویلا، **مهاجران مسن بازنشسته: مشکل جامعه و مسئله تحقیق**، انتشارات هانس ردولف ویکر، زوریخ ۱۹۹۶.

محسوب می‌شوند. اسپانیا و ایتالیا که مدتهای مدیدی صادرکننده مهاجر بودند، چندین سال است که مهاجرپذیر می‌باشند. به علت نیاز اقتصادی، این دو کشور در اوایل سیاست پذیرش آزاد مهاجران را بدون فرآیند ادغام مهاجران توسعه می‌دادند. بخشهای اقتصادی بسیاری از فقدان حقوق اجتماعی برای مهاجران استفاده فراوان برده‌اند. مزدبگیران زن در بازار سیاه، هنوز هم کمک بزرگی در کمبود آشکار ساختارهای دولتی در بخش نگهداری از کودکان و سالمندان به شمار می‌آیند. آگاهی تدریجی بدست آمده در مورد زمینه ماهیت مهاجرت، باعث تطبیق قوانینی از جمله قانونی کردن اقامت مهاجران، که آخرین آنها در سال ۲۰۰۵ رخ داده، شده است. با وجود اعتراضات فزاینده جریانات ضدخارجی، این فرآیند باعث ثابت‌شدن وضعیت اجتماعی و اقتصادی خارجیان غیراروپایی و رسمی‌شدن حقوق مدنی آنها مخصوصاً برای حق «پیوند به خانواده» گردیده است. در اولین محور پیرامون بحث ادغام، یعنی رابطه بین حقوق فرهنگی و حقوق شهروندی اختلاف‌نظر عمیقی بین دولتها، احزاب و صاحب‌نظران وجود دارد. سؤال اساسی مربوط به رابطه بین مساوات با حفظ تفاوت است. برخی از تصمیم‌گیرندگان بر این عقیده‌اند که حفظ هویت فرهنگ اولیه، فاصله بین جماعت مهاجر و جماعت ملی را بیشتر می‌کند و باعث می‌شود که مهاجران نتوانند به دیگر حقوق شهروندی دست یابند. ادغام فرهنگی شرط اصلی دسترسی به تمامیت حقوق شهروندی است. برخی دیگر بر آن هستند که مساوات‌طلبی، قبول تفاوت فرهنگی را می‌طلبد[1]؛ توقع یکدست‌شدن پوششی است برای رد دیگر حقوق.

---

1. Tylor, chals, Multiculturalism and the Politics of Recognition, Princeton University Press, Princeton, 1994.

محور دوم رابطه بین حقوق سیاسی و حق ملیت را دربر می گیرد، یعنی رابطه رسمی بین مهاجران و دولت ـ ملت. افکار غالب، افراد خارجی را مشمول حقوق سیاسی همانند افراد ملی نمی‌داند، اینان بر این عقیده‌اند که این افراد متعلق به یک جماعت سیاسی هستند که توانایی شرکت، حداقل به‌طور رسمی، در تشکلات اراده عمومی را ندارند. در واقع همان‌طور که «آریستید زولبرگ»[1] بیان می‌کند[2]، شهروندی سیاسی با تابعیت اشتباه می‌شود و باعث محروم کردن «دیگران» از حقوق مساوی می‌شود. ولی با جهانی شدن روبه افزایش تعداد بی‌شماری از افراد در کشور دیگری، که تابعیت آن را ندارند زندگی می‌کنند. امری که تفکیک محدود حقوق سیاسی از تابعیت ملی را لااقل در محدوده محلی تشویق می‌کند. مراجع «ماورای ملی» مثل اتحادیه اروپا فی‌الواقع حقوق شهروندی محلی را به اتباع کشورهای عضو بسط داده‌اند.

سومین محور مربوط به جریان جهانی‌شدن می‌باشد، که باعث زیر سؤال رفتن برخی از حقوق اجتماعی و اقتصادی همه مردم شده است. این محدودیت در حقوق شهروندی اجتماعی، همان‌طور که «آندراس وایمر»[3] نشان می‌دهد[4] می‌تواند باعث طرد و به حاشیه راندن بخشی از مهاجران در برخی زمینه‌ها شود. از نظر آنان چون دارایی‌های مشترک به ملت تعلق دارد، در این صورت منطق «ارجحیت ملی» مطرح می‌شود. عده‌ای به دفاع کلی از

---

1. Aristide Zolberg
2. Zolberg ,Aristide. "L'incidence des facteurs externes sur la condition des citoyens: approche comparative", in Catherine Withol De Wenden (éd.), La Citoyenneté, Edilig/ Fondation Diderot, Paris, 1988
3. Andreas Wimmer
4. Wimmer, Andreas "Der Appell an die Nation", in Hans Rudolph Wicker et al. (éd.), L'Altérité..., op. cit.

حقوق ارجحیت می‌دهند: طرد مهاجران منجر به طرد دیگر گروهها خواهد گردید.

چهارمین محور مربوط به محدودیت دسترسی به حقوق مدنی در جوامع دمکراتیک می‌باشد. معمولاً در این رژیمها، دولت به‌مثابه حاکمیت ملی می‌تواند به‌دلیل منافع خویش، آزادی اساسی اتباع دیگر دولتها را محدود کند. مخالفان این عقیده، اصرار بر این دارند که سیاستهای مربوط به مهاجران، احترام به حقوق مدنی را رعایت نکرده و حقوق بسیار ابتدایی بشر را با طبقه‌بندی کردن انسانها پایمال می‌کند.[1] اگرچه در اروپا سیاستهای مربوط به مهاجران و ادغام آنان بسیار ناهمگون می‌باشد، با این وجود اتحادیه اروپا تلاش بر یکدست کردن سیاست کشورهای عضو در این زمینه را دارد. اتحادیه این کار را با توجه به منطق امنیتی از یک سو، و نگرش ضدنژادپرستانه و ضدتبعیض از سوی دیگر انجام داده است. لیکن رشد نقل و انتقال و جابجایی مهاجران باعث افزایش «گوناگونی انسانی» می‌شود و قابل رؤیت بودن این مسئله، اغلب اوقات یک تهدید به‌شمار آمده است. علاوه بر این، بمب‌گذاریهای نیویورک، مادرید و لندن باعث افزایش نگرش فاجعه‌آمیز به اثرات وجود فرهنگهای مختلف و «برخورد» کذایی بین تمدنها شده است. ترس از تروریسم، بر ترس ناشی از رقابتهای فردی و قومی در یک جامعه متلاشی شده از لحاظ اجتماعی و فرهنگی افزوده شده است. به همین دلیل در اروپا این «نمونه‌های ادغام» بحرانی ارزیابی می‌شوند. اما همان‌طور که قبلاً نیز اشاره گردید، اروپا خود چاره‌ای جز قبول

1. De Lucas, "El futuro de la ciudadanía en la UE: Es posible hablar de la ciudadanía multicultural?", conférence aux Jornadas sobre la ciudadanía, Universidad de Sevilla, mars 1998.

واقعیات ندارد و نسبت به نیازش به تأمین نیروی انسانی از طریق مهاجران وقوف و اشراف کامل دارد.[1] برای مثال ایتالیا تا سال ۲۰۵۰ میلادی برای آنکه بتواند ترکیب جمعیتی خود را حفظ کند، نیازمند جذب ۱۲۰ میلیون مهاجر خارجی است. این کشور ۵۷ میلیون و ۸۰۰ هزار نفری اروپا درحال حاضر لقب پیرترین کشور جهان را به خود اختصاص داده است. ۱۸درصد جمعیت این کشور هم اکنون بالای ۶۵ سال هستند که این رقم بیش از تعداد کودکان

---

۱. پس از حمله گروهی ضدخارجی به هشت هندی ساکن شهر موگلن در ایالت ساکسن درسال ۲۰۰۷، کارشناسان و سیاستمداران آلمانی دوباره به دنبال یافتن راهکارهای عملی برای مبارزه با خارجی‌ستیزی در این کشور هستند. در قوانین دست‌وپاگیر برای ورود مهندسان خارجی به بازار کار در آلمان تجدیدنظر می‌شود. در بحث استخدام و گزینش میان نیروی متخصص آلمانی و خارجی، دیگر اولویت با فرد آلمانی نخواهد بود. وزیران کابینه آلمان در نشستی در قصر مزبرگ برسر برطرف‌کردن کمبود نیروی متخصص در بخش صنعت به توافق رسیدند. قرار است برای ورود دانشجویان خارجی و مهندسان به بازار کار آلمان از تاریخ اول اکتبر سال ۲۰۰۷ قوانین دست‌و پاگیر کنارگذاشته شود. بنا بر توافق جدید در آینده باید به مهندسان رشته‌هایی مانند الکتروتکنیک و مکانیک از کشورهایی که تازه به عضویت اتحادیه اروپا پذیرفته شده‌اند، اجازه کار داده شود، بدون این‌که پیش از آن بررسی شود که آیا درخواست‌کننده آلمانی برای تصاحب آن جای خالی در دسترس هست یا خیر؟ افزون بر آن کابینه آلمان توافق کرده‌است که از این پس دانشجویان خارجی که تحصیلات خود را در آلمان به پایان رسانده‌اند تا سه سال در رشته خود کار کنند، بدون اینکه به اصل اولویت بخشی به دانشجوی آلمانی توجه شود. همچنین از این نشست خبر می‌رسد که قوانین مهاجرت به آلمان به‌عنوان نیروی کار، در یک طرح ویژه بررسی خواهد شد. یکی از نکات قابل بررسی در این طرح ویژه، پرداختن به مسئله حدود درآمد خارجی‌ها در آلمان است. تاکنون یک متخصص خارجی در آلمان تنها هنگامی موفق به گرفتن اجازه کار می‌شود که ثابت کند درآمد سالیانه‌اش از ۸۵هزار یورو کمتر نباشد. این رقمی است که بآسانی به دست نخواهد آمد. این مسئله یکی از دلایلی است که باعث گریز نیروهای متخصص خارجی از کشور آلمان و برگزیدن دیگر کشورها برای کار و پژوهش می‌شود. آلمان که با کمبود نیروی متخصص در بخش صنعت روبروست، تلاش می‌کند که با تسهیل شرایط تحصیل و کار برای خارجی‌ها، این کشور را در چشم نیروهای متخصص بویژه در رشته‌های فنی جذاب سازد.

و نوجوانانی است که تا مرز ۱۵سال، سن دارند. یک تحقیق، مقایسه‌ای کرده است میان ۲۵ کشور اروپایی از زاویه حقوق مهاجرت. در این تحقیق ۶ عرصه اصلی از جمله راهیابی به بازارکار و حق‌رأی بررسی شده است. هدف تحقیق این است که کشورها نقاط ضعف خود را بشناسند. نتایج یک تحقیق نشان می‌دهد، کسانی که به کشورهای اروپایی مهاجرت می‌کنند، بیش از همه در سوئد این امکان را دارند که در جامعه انتگره یعنی جذب و ادغام شوند. این تحقیق با حمایت اتحادیه اروپا توسط بیش از ۲۰ سازمان از جمله «گروه سیاست مهاجرت»[1]، که یک کارگاه فکر است، انجام شده است. موضوع تحقیق سیاست انتگراسیون در ۲۵ کشور اتحادیه اروپا و همچنین سوئیس، نروژ و کانادا بوده است. رومانی و بلغارستان اعضای جدید اتحادیه اروپا مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. در این تحقیق کشورها می‌توانستند ۱۰۰ امتیاز بیاورند، سوئد با کسب ۸۸ امتیاز در رتبه اول قرار گرفت و پرتغال با ۷۹امتیاز رتبه دوم را بدست آورد و لتونی با ۳۰امتیاز در ته جدول جای یافت. وضعیت هر کشور بدقت مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت تا مشخص شود هر کشور در چه عرصه‌ای کارآیی بهتر و یا ضعف دارد. جان نیسن مسئول «گروه سیاست مهاجرت» می‌گوید: «کشورهای اتحادیه اروپا درمورد انتگراسیون همکاری زیادی دارند. در اینجا این سؤال به‌وجود می‌آید که آیا کشورها می‌توانند از یکدیگر بیاموزند؟ آیا آنها می‌توانند وضعیت کشورهای خود در این زمینه را با هم مقایسه کنند؟ اگر آری با چه معیارهایی؟ در این روند ما می‌خواهیم نقش داشته باشیم و می‌گوییم خب، به‌چیزهای معینی نگاه کن و مقایسه کن و این سؤال را

1. Migration Policy Group

ازخودت بکن: اگر من بخواهم خود را بهتر کنم در چه جهتی باید تغییر کنم؟»

در این تحقیق شش عرصه اصلی تعریف شد که در انتگراسیون مهاجران نقش عمده دارند از جمله امکان راهیابی به بازار کار، حق‌رأی و داشتن تابعیت کشور محل اقامت. در حالی که در این عرصه‌ها سوئد از همه پیش‌تر بود آلمان و همچنین کشورهای فرانسه، لوکزامبورگ و ایرلند در میانه قرار داشتند. جان نیسن، می‌گوید این تحقیق البته به منظور راهنمایی کردن مهاجران نیست، برای اینکه ببینند کجا می‌شود بهتر زندگی کرد، بلکه بایستی در خدمت دولتها باشد.

به نظر نیسن «اتحادیه اروپا و کشورهای عضو باید این شهامت را داشته باشند راهکارهای خود را در صورت داشتن اصول مشترک با یکدیگر مقایسه کنند. وقتی آنها می‌گویند که ما با تبعیض مخالف هستیم، در این صورت راهکارهای مربوط به آن را نگاه می‌کنیم. ما آینه‌ای درست می‌کنیم و به کشورها کمک می‌کنیم که خود را در آن بنگرند.» و این آینه البته نشان می‌دهد که کشورهای اروپایی بسیار کمتر از آنچه می‌توانند و باید در این زمینه خوب هستند. در مجموع نتیجه رضایت‌بخش نیست. اوزدمیر که از نمایندگان سبزهای آلمان در پارلمان اروپاست و در این تحقیق نیز همکاری کرده، می‌گوید موضوع این نیست که مقصر را نشان بدهیم. او می‌گوید: «این فهرست ارقامی برای مقایسه در اختیارمان می‌گذارد که ما در کجا قرار داریم و دیگران در کجا قرار دارند و البته همچنین دیگران در چه جاهایی بدتر هستند و چگونه می‌توان وضع را بهبود بخشید. و این چنین باید در این عرصه پیش رفت. این یک انتقاد سخت نیست بلکه یک میانجیگری است. کجا می‌توانیم خود را بهبود بخشیم و کجا می‌توانیم از تجارب دیگران در

اروپا بهره گیریم. همه چیز قابل انتقال نیست و همه کارهایی که در جاهای دیگر می‌شود بهتر نیست، اما بعضی چیزها بهتر است.» به‌عنوان نمونه اسکاندیناوی را درنظر می گیریم: در سوئد، که بیشترین امتیازات را به‌دست آورده است، هر مهاجری که حق اقامت حداقل یک سال را دارد، در بیشتر عرصه‌ها می تواند اشتغال داشته باشد و یا در آن زمینه به کار آزاد بپردازد، یعنی مانند یک شهروند عضو اتحادیه اروپا. دولت به مهاجرانی که هنوز کار ندارند توسط کلاسهای زبان و مشاوره برای کاریابی کمک می کند. همچنین هر مهاجری که ۳ سال به‌طور قانونی در کشور اقامت دارد می‌تواند در انتخابات محلی شرکت کند. نروژ و فنلاند نیز در این تحقیق در صدر جدول قرار دارند. دلایل آن را سم اوزدمیر[1] این‌گونه توضیح می‌دهد: «من فکر می‌کنم، به یک نوع پراگماتیسم مربوط می‌شود که به نحو جالبی فراحزبی است. در سوئد دولت عوض شد، اما اصول سیاست انتگراسیون تغییر نکرد و فکر می‌کنم راز موفقیت سیاست انتگراسیون در آن نهفته است که بر سر اصول آن اتفاق نظر وجود دارد. این چه کمکی به ما می کند و چگونه می‌توانیم آن را جمع‌بندی کنیم؟ در آلمان وقتی در مورد مسئله مهاجرت بحث می‌شود نه به‌طور علمی و یا مسئله مشخص، بلکه در مورد ایدئولوژی بحث می‌شود.»

در قعر جدول قبرس، لیتوانی و اتریش قرار دارند. اتریش همسایه آلمان، راهیابی به بازار کار و اقامت بلند مدت را بر مهاجران دشوار می‌کند و از آنها در مقابل تبعیضات بخوبی حمایت نمی‌کند. این گزارش آخرین آن در نوع خود نیست. در سال ۲۰۰۹ گزارش بعدی منتشر خواهد شد. این

---

۱. نماینده آلمان در پارلمان اروپا.

امر از سویی در خدمت آن است که هرکدام از کشورها در چه عرصه‌هایی پیشرفت کردند و از سوی دیگر گزارش باید تکمیل شود، مثلاً تحقیق فعلی دسترسی به آموزش را مد نظر قرار نداده است.[۱] پیش‌بینی‌ها حکایت از آن دارد که در ۴۵ سال آتی، جمعیت این کشور به ۵۲ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر کاهش خواهد یافت. ۷۰ درصد از رشد جمعیتی اتحادیه اروپا تا پیش‌از گسترش به شرق، به پذیرش مهاجران خارجی وابسته بود. تا سال ۲۰۰۱ میلادی، ۵/۴ درصد جمعیت اروپا یعنی رقمی حدود ۲۰ میلیون نفر، مهاجر خارجی بودند.

---

۱. Petra Lambeck دویچه‌وله، آلمان.

فصل پنجم

مهاجران مسلمان و چالشهای آینده اروپای متحد

با بدل شدن اسلام به دومین دین اروپای غربی، رؤیای ساده‌اندیشانه اروپاییان دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی، مبنی بر جذب خود به خود نسلهای دوم و سوم مهاجران مسلمان در فرهنگ کشورهای میزبان اروپایی تحقق نیافت. بعضی از جامعه‌شناسان غربی از جمله برنارد لوئیس[1] هشدار داده که اروپا تا پایان همین قرن مسلمان شده و بخشی از غرب عربی یا مغرب خواهد شد. این روزها همین هشدار به غرب در کتابهایی چون «وقتی اروپا خواب بود» و «تهدیدهای درون اروپا» مطرح می‌شود. استدلالی که در پس این هشدارها وجود دارد، این است که اروپای انعطاف‌ناپذیر نمی‌تواند شغلی برای مهاجران فراهم کند و نمی‌تواند با تندروهای متعصب روبرو شود. اروپای سکولار نمی‌تواند با مذهب روبرو گردد. در بعضی شهرهای اروپا، مردم بیش از آنکه به کلیسا بروند به مسجد می‌روند. در جریان جنگ سرد، آمریکا دوستان اروپایی‌اش را به‌دلیل دست‌کم گرفتن تهدید شوروی سرزنش

---

۱. اکونومیست، ۲۲ ژوئن ۲۰۰۷.

می‌کرد و می‌گفت، چرا اروپایی‌ها به اندازه کافی برای دفاع از خود در برابر این تهدید، هزینه نمی‌کنند. این روزها آمریکا درباره مسلمان‌شدن اروپا به این قاره هشدار می‌دهد. دو اتفاق، زنگ خطر را در این مورد برای اروپا و آمریکا به‌صدا درآورد. اولین آن، اواخر سال ۲۰۰۶ روی داد؛ وقتی مسلمانان در چند منطقه حومه و مهاجرنشین فرانسه به اعتراضهایی دست زدند که خشونتهای غیرقابل کنترلی را دامن زد. این نشانه‌ای جدی بود از ناکامی اروپا در فراهم‌کردن شرایط مطلوب اقتصادی برای تازه‌واردهای این قاره. اتفاق دوم، اندکی بعد روی داد و چاپ کاریکاتورهای اهانت‌آمیز به‌حضرت محمد(ص) در دانمارک، که موج اعتراضهای شدیدی را در سراسر جهان موجب شد. بعضی آمریکایی‌ها این اتفاق را ناتوانی یک قاره سکولار در درک عمق اعتقادات مردم دیگر مناطق خواندند و آن را نشانه‌ای خطرناک از مسلمان‌شدن اروپا دانستند.

در نقاطی از اروپا، مسلمانان به چپهای مخالف حکومت نزدیک شده‌اند و حامیانی در میان آنها یافته‌اند. جنبش توقف جنگ در انگلیس که تجمعات اعتراضی زیادی علیه جنگ عراق سازماندهی می‌کرد، طرفدارانی، هم از اعضای اخوان‌المسلمین و هم سوسیالیست‌های سکولار دارد. طارق رمضان از رهبران مسلمان مقیم سوئیس که در دانشگاه آکسفورد درس خوانده، به‌دلیل رویکرد تلفیقی‌اش در وفاداری به اسلام و مخالفت با کاپیتالیسم جهانی، طرفداران زیادی در اروپا دارد. وضعیت مسلمانان در هر یک از کشورهای اروپایی دچار تناقض آشکار است. حکومت سکولار فرانسه برای مساجد این کشور به عنوان نمایندگان اسلام در فرانسه، موقعیت و جایگاه ویژه‌ای قائل است، اما مسلمانان فرانسه بیشتر ترجیح می‌دهند در مراسم مذهبی فردی شرکت کنند. در آلمان اکثریت قابل توجه

مسلمانان این کشور اصلیت ترک دارند. ترک‌های آلمان می‌گویند، از کشور میزبان رضایت دارند، اما تمایلات مذهبی آنها روزبه‌روز بیشتر می‌شود. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد ۸۳ درصد از ترک‌های آلمان «خیلی» یا «بشدت» مذهبی هستند و شمار کسانی که معتقدند زنان باید حجاب داشته باشند رو به افزایش گذاشته است. مقامات مسئول در انگلیس می‌گویند، همه تلاش خود را به‌کار می‌گیرند تا ۲میلیون مسلمان این کشور در شرایط بهتری زندگی کنند، اما شاخصهای اقتصادی نشان می‌دهد که مسلمانان در پایین‌ترین طبقه اقتصادی و اجتماعی انگلیس هستند.

در میان همه این تناقضات و سردرگمی‌ها، روند و رویکرد روشنی در میان مسلمانان اروپا به چشم می‌خورد و آن، این است که اسلام رفته‌رفته به‌عنوان نماد هویت، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. نزدیک به یک‌سوم دانش‌آموزان فرانسوی مسلمان، مذهب خود را به جای پاسپورت یا رنگ پوستشان به‌عنوان وجه تمایز خود می‌شناسند. مسلمانان جوان انگلیسی، اسلام را خانه حقیقی خود می‌دانند نه انگلیس یا شهری که در آن زندگی می‌کنند. دست‌کم در کوتاه‌مدت و طی سالهای آینده، شانس اینکه اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها زبان مشترکی درباره وضعیت مسلمانان و خود اسلام بیابند، بسیار کم است. بسیاری از اروپایی‌ها سیاست خارجی آمریکا را بویژه در عراق، باعث تندشدن همشهریان مسلمان خود می‌دانند و می‌گویند اگر مسلمانان اروپا ضدغربی شده‌اند، دلیل آن اقدامات نادرست دولت بوش است. اما آمریکایی‌ها عملکرد نادرست رهبران اروپا در فراهم‌کردن شرایط اقتصادی و اجتماعی مطلوب برای مهمانان مسلمانشان را دلیل ضدغربی‌شدن مسلمانان اروپا می‌دانند.

آمریکایی‌ها با اشاره به جمعیت مسلمان کشور خودشان که بین

۳ تا ۷ میلیون نفر تخمین زده می‌شود، ادعا می‌کنند که این مسلمانان هیچ مشکلی با سیاستهای آمریکا ندارند. واشنگتن، ملی‌گرایی اروپایی را دلیل ضدیت مسلمانان اروپا با غرب می‌داند و معتقد است آمریکای مذهبی میزبان بهتری برای مسلمانان است. اما نظرسنجی‌های اخیر در آمریکا این ادعا را رد می‌کند؛ شمار آمریکایی‌هایی که نسبت به اسلام دیدگاه منفی دارند افزایش یافته و سازمانهای مسلمان در آمریکا هر روز گزارشهای بیشتری درباره تبعیض علیه مسلمانان منتشر می‌کنند. آمریکایی‌ها همچنین توجه جدی به اصل آزادی بیان و دیگر آزادی‌های فردی را دلیل شرایط متفاوت مسلمانان در این کشور با کشورهای اروپایی می‌دانند. اما در آمریکا بعضی موضوعات، خط قرمزی جدی دارد که تخطی از آن نابخشودنی است. در انگلیس اعضای جنبش حزب التحریر که از جنبش‌های غیرنظامی اسلام‌گراست بارها در تلویزیون در رد اصول لیبرال دموکراسی و عدالت سکولار سخن گفته‌اند. چنین اتفاقی در آمریکا هیچ‌گاه روی نخواهد داد. همچنین در آمریکا هیچ‌کس نمی‌تواند درباره برتری قوانین شریعت اسلامی بر قوانین ملی استدلال کند.

مسلمانان اروپا بیش از آنکه به دنبال ایدئولوژی باشند در فکر سیاست هستند و در این عرصه فعالیت می‌کنند. در بلژیک مسلمانان یک‌چهارم کرسی‌های دولت محلی بروکسل را در اختیار دارند. در شهرداری‌های انگلیس و هلند حتی بعضی چهره‌های تندروی مسلمان مشغول به‌کار هستند. شعار بعضی مسلمانانی که اخیراً در انتخابات محلی در شرق انگلیس با بعضی اقلیت‌های دیگر هم‌پیمان شده بودند این بود که، برای دفاع از حق برابری مسلمانان باید حتی با دیگر اقلیت‌ها در مبارزه با تبعیض نژادی متحد شد. اما در سالهای اخیر محور وفاق بعضی از این گروههای مسلمان

در اروپـا، مخالفت بـا آمـریکا و سیاستهـای این کشـور بـوده است. در اروپـا دو رویکرد در قبال مسلمانان از سوی سیاستمداران این قاره وجود دارد. یکی رویکرد سختگیرانه فرانسوی است که دانش‌آموزان و دانشجویان مسلمان را از داشتن حجاب در مدارس و دانشگاه‌های دولتی منع می‌کند و دیگری رویکردی همراه با مدارا و با گرایش چند فرهنگی در انگلیس و هلند. بحث درباره ورود ترکیه با جمعیت ۷۰ میلیونی مسلمان آن به اتحادیه اروپا از محورهای اصلی این جریان است که می‌تواند مستقیماً به ایجاد «اروپای عربی» منجر شود. همان‌طور که گفته شد، آمار دقیقی از تعداد مسلمانان اروپا وجود ندارد، اما شمار آنها به بالای ۲۰ میلیون نفر نمی‌رسد. این رقم ۴درصد ساکنان اروپا را شامل می‌شود. با ورود ترکیه به اتحادیه اروپا این رقم به ۱۷درصد افزایش می‌یابد. این همان موضوعی است که اروپایی‌ها بشدت با آن مخالف‌اند، اما واشنگتن از آن حمایت می‌کند. مسلمانان اروپا یک دست نیستند. مسلمانان انگلیس از جنوب آسیا آمده‌اند و مسلمانان فرانسه مهاجرانی از شمال آفریقا هستند. مسلمانان آلمان را هم بیشتر ترک‌ها تشکیل می‌دهند. اما شرایط اجتماعی و اقتصادی و بویژه اشتغال، پاشنه آشیل اروپا در برابر مسلمانان است. در آمریکا یافتن شغل برای یک تازه‌وارد آسان است، اما برخورداری از خدمات رفاهی کار دشواری است. در اروپا این وضعیت برعکس است. بنابراین رهبران اروپا به جای پرداختن به موضوع حجاب و منع آن برای مقابله با مسلمانان باید شرایط اقتصادی و اشتغال آنها را سامان دهند. مسلمانان در اروپا رفته رفته عرصه سیاست را در این قاره تغییر می‌دهند و رابطه اروپا را با دنیای خارج متحول می‌کنند. ممکن است در این روند، خود مسلمانان هم تغییر کنند، اما بدون شک تغییری که ایجاد می‌کنند عمیق‌تر است.

تلاشهای برآمده از نسبیت فرهنگی و «جوامع چند فرهنگی هماهنگ» نیز بسرعت رنگ باختند. بخش مهمی از نسلهای دوم و سوم مهاجران مسلمان در فرهنگ و نظام اجتماعی جوامع میزبان جذب شدند، اما بخش مهم دیگری برای حفظ هویت تحقیر و انکار شده خود به اسلام پناه بردند تا به حاشیه رانده شدن تحمیلی خود را در جوامع میزبان جبران کنند. سیاست‌سازان اروپایی در کشورهای خود با جوامع مسلمانی روبرو شدند که بر حفظ سنتها و هویت خود و نمادهایی چون حجاب اسلامی، جدایی دختران و پسران، محدود کردن آزادی بیان به قیدهایی چون حفظ حرمت مقدسان و... اصرار دارد.

سیاست‌سازان اروپایی، ناامید از متحول شدن جوامع اسلامی و مسلمانان اروپایی، به ناگزیر از اهداف پیشین خود چون جذب مهاجران مسلمان و جهانی کردن لیبرالیزم غربی، به دستاویز آماده نبودن مسلمانان و جوامع اسلامی برای دموکراسی و مدرنیته و به بهانه انزوای روشنفکران و گرایشهای دموکرات لائیک در جوامع اسلامی، دست شستند و راه چاره را در تقویت مسلمانان میانه‌رو، معتدل و اهل گفتگو جستجو کردند. در این سیاست، تقویت گرایشهای میانه‌رو، معتدل و رفرمیست و اهل گفتگوی دینی و تمدنی به یکی از شیوه‌های اصلی مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی افراطی بدل شد و سیاست قبلی حمایت از لیبرال‌ها و دموکرات‌های لائیک رنگ باخت.

نیروی انسانی بخصوص نیروهای تحصیل‌کرده و متخصص، بدون تردید در روند توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر جامعه‌ای نقش حیاتی دارند. به طوری که نیروی متخصص به‌عنوان یکی از منابع ثروت کشورها به حساب می‌آیند و این مهم در تقسیم بندی منابع کشورها توسط بانک جهانی نیز مورد تأکید قرار گرفته است. بنابراین سرمایه انسانی از

ابزارهای توسعه است و توسعه منوط به حفظ سرمایه انسانی هرکشوری است. به عبارت دیگر، سرمایه‌های انسانی یا همان نیروهای متخصص و ماهر هم ابزار هستند و هم هدف توسعه. لذا سؤالی که مطرح است اینکه آیا مهاجرت از دید اروپاییان یک ضرورت ونیاز جوامع اروپایی است؟ آیا این موضوع از اولویت راهبردی در سیاست و اقتصاد کشورهای اروپایی نیز برخوردار است؟ این سؤالات اساسی را باید از دو دیدگاه مورد بررسی و مداقه قرار داد؛ اول از دیدگاه جامعه شناختی و توسعه منابع انسانی، دوم از دیدگاه سیاسی، اقتصادی. بدیهی است که اروپا از هردو بعد منافع سرشار خود را جستجو می‌کند و کتمان هم نمی‌کند که الزامات جامعه اروپا نیاز به مهاجر بویژه ماهر و متخصص را نفی نمی‌کند. منتهی با همه این اوصاف اینکه چرا و به چه دلیل چنین جنجالی در خصوص مهاجران مطرح می‌گردد، این موضوع خود تابع فرآیندی است که یکی از دلایل آن باز می‌گردد به‌عوامل مختلف از جمله، عملکرد غرب طی دهه‌های گذشته در کشورهای در حال توسعه یا به عبارتی مهاجرفرست. دلیل دیگر می‌تواند رویکرد تحقیرآمیز شهروندان و دولتمردان اروپایی به مهاجرانی باشد که به هرحال، نقش اساسی در تولید و صنایع غرب داشته‌اند و دهها مورد دیگر. به بیان دیگر واکنش چنین عملکردی به نسل دوم و سوم مهاجران انتقال یافته و چنین می‌شود که غرب را به حالت تدافعی قرار می‌دهد. چون ناآرامی‌های فرانسه را تجربه کرده است؛ چون هجوم بی‌سابقه مهاجران از طریق دریا را می‌بیند؛ و بالاخره حوادثی همچون انفجارهای مادرید و لندن را دیده است و هر روز نیز به‌طور گسترده از رسانه‌های کشورشان خشونتهای کشورهای خاورمیانه را که دولتمردان و دستگاههای امنیتی خودشان عاملان پشت پرده هستند را مشاهده کرده است و غیره و غیره... لذا اینجاست که غرب از حضور و ورود

مهاجران به هراس افتاده و به فکر چاره‌جویی می‌افتد و این خود چالشی است که ابعاد آن کماکان ادامه خواهد داشت و در آینده نیز به نظر نمی‌رسد گریبان اروپا را بسادگی رها کند. همه صاحب‌نظران بر این اعتقاد هستند که تا قبل از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن حوادثی چون انفجارهای مادرید و لندن، غرب در مجموع چندان حساسیتی نسبت به پدیده مهاجرت با این شدت نداشت. پس از این وقایع بود که نگاه غرب به‌طور کلی به «نگاه امنیتی» تبدیل گردید. مؤلفه دیگری که نباید در این فرآیند از نظر دور داشت؛ نگاه توسعه‌ای غرب به بهره‌گیری از سرمایه‌های فکری و دانشمندان همین کشورهای مهاجر فرست می‌باشد. در بعد توسعه منابع انسانی بکر از کشورهای در حال توسعه، تمام دنیای غرب چه استفاده‌هایی که نبرده است. و کماکان نیز نیاز به این سرمایه‌ها دارد. جدای از این مسائل، مؤلفه دیگری که امروزه کشورهای اتحادیه اروپا با آن مواجه هستند، کاهش رشد جمعیت و مشکلات ژنتیکی و نیاز به تزریق خون تازه در نسل جدیدشان است که از طریق مهاجران جوان و نژادهای اصیل خاورمیانه و شمال آفریقا که الزاماً مسلمان هم هستند می‌باشد. نمونه بارز این ادعا را امروزه در کشورهای اسکاندیناوی شاهد هستیم. تلاش دولتهای اسکاندیناوی در انتخاب و پذیرش مهاجران جوان و ترجیحاً مرد با کمک کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و ارائه تسهیلات رفاهی بی‌شمار و آزادی‌های فردی مفرط به‌سبک غربی در مجامع آنها بخوبی مؤید این نظر است. بنابراین نیاز متقابل است که انسانها را وادار به هجرت می‌کند.

در این ارتباط ژان کلود مونو[1] محقق مرکز ملی پژوهشهای علمی

1. Jean Claude Monod

پاریس معتقد است، با توجه به میانگین بالای سن در جمعیت اروپا که نشان‌دهنده زادوولد کم است، پذیرش مهاجر در این کشورها را «نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت» معرفی می‌کند. به‌علاوه، رفتار عادلانه را کلید روند یکپارچه‌سازی مهاجران به عنوان «مهمانان» در جمعیت بومی به‌عنوان «میزبانان» به شمار می‌آورد، که روندی دو سویه است و تأمین نیازهای اولیه مهمانان و رعایت تعهدات اجتماعی توسط این تازه‌واردها از ارکان آن به‌شمار می‌آید. افزون بر این، وی تأکید می‌کند که «الگوی تبدیل اهداف اعلام شده برای یکپارچگی به سیاستگذاری‌های عملی بویژه در مورد مسلمانان، نباید ذره‌ای از استانداردهای حقوق بشر مانند برابری، رد تبعیض نژادی، همبستگی، شفافیت در مشارکت، و سعه نظر یا مدارا عدول نمایند.» بنابراین باز سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا مهارتها قادر به تسهیل شرایط توسعه در کشورهای مبدأ هستند؟ برخی از اقتصاددانان بر این باورند که مهاجرت را می‌توان فرآیند تخصیص اعتبار و منابع بین کشورهای مبدأ و مقصد دانست که هریک امکانات مختلفی از قبیل نیروی کار متخصص و غیرمتخصص، سرمایه و منابع طبیعی در اختیار دارند. از این رو منابع کسب درآمد در این کشورها متفاوت از یکدیگر خواهد بود. وانگهی مهاجرت در کشورهایی که با افزایش و انباشت نیروی کار مواجه هستند، باعث افزایش تولید حاشیه‌ای کسانی می‌شود که در آن کشور باقی مانده‌اند. در نتیجه انتقال دستمزد و حقوق مهاجران به افراد باقیمانده در کشور مبدأ، سطح زندگی این خانواده‌ها را بالا می‌برد. به‌عبارت دیگر مهاجرت عدم‌تعادل و توازن اقتصادی را که خود محصول آن است، کاهش می‌دهد و توسعه را در سطح بین‌المللی جابجا می‌کند. البته باید بین نتایج مثبت و کوتاه مدت مهاجرت بر سطح درآمد مهاجران و نتایج و پیامدهای

مهاجرت بر جمعیت غیرمهاجر تمایز قائل شد. این مسئله نیز باید به گونه‌ای مشخص شود که آیا مهاجرت تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر عوامل توسعه بالاخص انباشت سرمایه و رشد فن‌آوری دارد یا نه؟ به واقع تحلیل‌های ارائه‌شده، گواه وجود مکانیسم‌هایی است که با آغاز مهاجرت توازن را در بخشهای مختلف اقتصادی بر هم می‌زند. به این ترتیب مهاجرت که بیشتر برای بهبود شرایط رفاهی مهاجران به کار می‌رود و در واقع هدف اولیه مهاجران نیز به شمار می‌رود تأثیر محدودی بر عوامل توسعه دارد. به‌علاوه، انتقال سرمایه تأثیر دوگانه دارد: در کوتاه مدت، انتقال سرمایه موجب می‌شود بسیاری از اعضای خانواده مهاجران در کشور مبدأ به زندگی خود ادامه بدهند و در بلندمدت افرادی که تاکنون رغبتی به مهاجرت نداشتند و نیز خانواده‌های مهاجران قبلی نیز تصمیم به مهاجرت می گیرند.

تاریخ مهاجرتها گواه این مدعی است که هرگونه رابطه مثبت بین مهاجرت و توسعه مستلزم وجود برخی نهادها و بازاریابی نظیر بازار کار، سرمایه و اعتبار است که عموماً نیز وجود ندارند و فقدان آنها یکی از دلایل مهاجرت به خارج از کشور می‌باشد. وانگهی چنین رابطه‌ای مستلزم برخورداری از سیاستهای توسعه مناسبی است و امکان بهره‌وری مطلوب از انباشت سرمایه مهاجران را فراهم می‌آورد. به این ترتیب مهاجرت بین‌المللی اروپاییان به کشورهای شمال آمریکا در کنار عواملی نظیر تجارت و جریان یافتن سرمایه، عامل مهمی در همگرایی دستمزدهای واقعی بین ساکنان و مردم این دو قاره به شمار می‌رود. همین روند را بین اروپا و آسیا می‌توانیم ملاحظه کنیم. در این رابطه یک محقق غربی در یک بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای ملاحظات خود را چنین توصیف می‌کند: در بازدید اخیرم از دو کشور سنگاپور و سوئیس متوجه شدم که در این دو کشور شهروند کافی

برای پر کردن تمام مشاغل ندارند. بنابراین این دو کشور ثروتمند تعداد بسیاری کارگر از کشورهای فقیر مناطق اطراف به کشور خود آورده‌اند. سوئیسی‌ها و سنگاپوری‌ها چندان مهمان‌نواز نبوده و رابطه دوستانه‌ای با خارجی‌ها ندارند. اما مهاجران تنش چندانی در امور داخلی ایجاد نمی‌کنند و در نتیجه، کشور نیازی به استقرار نیروهای نظامی در مرزها به منظور ممانعت از ورود مردم فقیر نمی‌بیند. سنگاپور و سوئیس به شیوه‌ای کاملاً متفاوت با مهمانشان رفتار می‌کنند، اما در عین حال استراتژی‌هایی را اتخاذ می‌کنند تا از سطح دستمزد بومی در حال افول برخوردار نشوند. این سیاستی عمومی است که مرزهایشان را ایمن نگه می‌دارد؛ سیاستی که ما نیز می‌توانیم از آن تقلید کنیم. اما نخست اجازه دهید تفاوتهای کارگران مهمان در سنگاپور را که بشدت آنان را از جامعه تفکیک و مجزا می‌کنند توصیف کنیم. کارگران ساختمانی همانجا در سایت ساختمانی زندگی می‌کنند و در اتاقهایی دالان مانند یا کانتینرهای فلزی شب را به روز می‌رسانند. مکانی که امید داشتم با یکی از آنها ملاقات کنم یک فروشگاه تعطیل بود که تعداد زیادی از مهاجران در روزهای تعطیل آنجا جمع می‌شدند. پیش مردی رفتم، او مرا داخل کوچه برد روزنامه‌ای روی آسفالت پهن کرد و به این ترتیب توانستیم بنشینیم و با هم گفتگو کنیم. من گفتم: «همین نزدیکی‌ها نیمکت هست» و به فضای سبز اشاره کردم او پاسخ داد: «سنگاپوری‌ها دوست ندارند ما را در خیابان ببینند» این عین واقعیت است. کارفرمایان سنگاپوری به ازای هر کارگری که به‌کشور می‌آورند پنج هزار دلار تضمین می‌دهند؛ آنها یا مسکن و خوراک را تقبل کرده و تفکیک و مجزا ماندن آنها از جامعه را تحت نظر می‌گیرند و یا پنج هزار دلار به آنها برگردانده نخواهد شد. هیچ راهی برای آنکه مهاجران سنگاپوری بتوانند در جامعه ادغام شوند وجود ندارد. حتی اگر برخی از آنها

به همان گروههای قومی تعلق داشته باشند که بومیان سنگاپوری به آن تعلق دارند.

در سوئیس مهاجران بیشتر شبیه مردم عادی زندگی می‌کنند. من از شهر آلپ که بیشتر کارگران هتل پرتغالی بودند، دیدار کردم. یک مربی اسکی بومی سوئیسی شکایت می‌کرد که با خرید شمار زیادی از کلبه‌ها توسط توریست‌های انگلیسی دیگر نمی‌تواند در زادگاهش زندگی کند. وقتی از یک کارگر هتل پرتغالی پرسیدم آیا مدیریت، خوابگاهی برای شما تدارک دیده است یا نه؟ به نظر رسید که دست و پایش را گم کرده، پرسشم را این طور مطرح کردم: «چگونه در چنین مکان گرانی زندگی می‌کنید؟» او پاسخ داد: «من شغل دارم و یک آپارتمان اجاره کرده‌ام.» اگرچه او هرگز شهروند سوئیس نخواهد شد. او چندان از اینکه با کارگران دیگر متفاوت است آزرده نیست. مهاجران در سنگاپور نه تنها تفکیک و مجزاشده‌تر از مهاجران در سوئیس نگه داشته می‌شوند، بلکه دستمزدهای پایین‌تری نیز دریافت می‌کنند. کارگر پرتغالی در سوئیس دستمزد معمول را دریافت می‌کند. اما فیلیپینی‌ها در سنگاپور یک سوم آنچه را کارگران بومی دریافت می‌کنند، به خانه می‌برند. اما آنچه در هر دو کشور مشابه است این است که یک کارگر خارجی برای کارفرمایش به اندازه یک کارگر بومی هزینه دارد. چند دهه پیش نخست‌وزیر، لی کوان‌یو دریافت که سنگاپور هرگز نمی‌تواند در رقابت عرضه نیروی کار ارزان پیروز شود. به جای آن او تصمیم گرفت که در میان صدها جزیره استوایی این جزیره به تولیدکننده محصولاتی با ارزش افزوده بالا بدل شود. برای لی این امر به معنای آن بود که دستمزدها به اندازه‌ای بالا باشد که سرمایه‌داران سنگاپوری را به سرمایه‌گذاری در تکنولوژی‌هایی که نیاز به نیروی کار (کارگر) ندارد، ترغیب کند. برای بالا بردن حقوق

سنگاپوری‌ها او باید مطمئن می‌شد که دستمزدهای بومی توسط دستمزد مهاجران به چالش کشیده نمی‌شود. بنابراین لی با بستن مالیاتهای بالا بر دستمزد و حقوق مهاجران این اقدام را صورت داد. آری شما می‌توانید به هر کارگر غیرماهر بنگلادشی ۴۰۰ دلار در ماه حقوق بدهید، اما در این صورت مجبورید ۴۰۰ دلار دیگر هم در ماه به دولت بپردازید. من که از ایالات متحده آمده بودم نمی‌توانستم باور کنم، دولتی که نسبت به رفاه خارجیان بی‌تفاوت است تلاش کند که سطح دستمزد مردمش را بالا برد، تا اینکه با یک کارفرما که مهاجران هندی، فیلیپینی و چینی را به سنگاپور آورده بود مصاحبه کردم. او به من گفت، ناگزیر است برای سنگاپوری‌ها حدود ۲۵۰۰ دلار در ماه هزینه کند. من سؤال کردم... و برای خارجی‌ها؟ او خودکار برداشت و شروع به محاسبه هزینه‌ها کرد. «حقوق ۹۰۰ دلار، مالیات ۲۰۰ دلار [مالیات برای کارگران ماهر کمتر است]، وعده غذایی ۲۵۰ دلار، مسکن... بیمه... بهره ضمانت... سرجمع همان ۲۵۰۰ دلار در ماه می‌شود.»

کارفرمایان سنگاپوری این نوع از مقررات را تحمل می‌کنند. اما مناسبات در سوئیس به گونه دیگری است. برای مثال، طی دوره رکود بین‌المللی ۱۹۷۳، سوئیس بیمه بیکاری را به کارگران مهمان تعمیم نداد و هیچ راه دیگری نیز برای حمایت از آنها در این کشور گران پیش پا ننهاد. به این ترتیب بخش اعظم آنها به کشورشان بازگشتند. در نتیجه، نرخ بیکاری سوئیس پایین باقی ماند، در حالی که در کل اروپا و ایالات متحده افزایش پیدا کرد. در شرایط مشابه، سنگاپور سهم کارگران خارجی را که هر صنعت اجازه استخدام دارد کاهش می‌دهد. اما اصول نهفته در هر دو اقدام یکسان است. کارگران خارجی نباید دام چاله‌ای برای شهروندان محسوب شوند. سیاست ایالات متحده دقیقاً برعکس است. اخیراً پیشنهاداتی حول این

مسئله که در قبال مکزیکی‌هایی که از مرزها به این سو می‌خزند چقدر باید سخت‌گیر یا آسان‌گیر بود، مطرح شده است. خطرناک‌ترین پیشنهاد طبق معمول از سوی رئیس‌جمهور مطرح شد. پیشنهاد وی ترس ما از هجوم مکزیکی‌ها را افزایش می‌دهد و در همان حال برنامه کارگران مهمان وی دلایل واقعی برای نگرانی را بیشتر می‌کند. ما حق داریم از کارگرانی که به کشور آورده می‌شوند تا با دستمزدهایی کار کنند که نمی‌توانیم با آن زندگی کنیم، بترسیم. ایالات متحده سالانه ۸۰۰ هزار مهمان غیرقانونی را پذیراست. متأسفانه تمام محتوای پیشنهاد که برخی پیش‌بینی‌ها برای مهمانانی با دستمزدهای پایین را شامل می‌شود به گونه‌ای طراحی شده که دستمزد آمریکایی‌ها را تحلیل برد و ما را فقیرتر کند. من قبل از ترک سوئیس دوباره پیش آن مربی اسکی سوئیسی رفتم. او علیه پولدارهای انگلیسی که آخر هفته‌ها به آلپ می‌آمدند و قیمت‌ها را به شکل سرسام‌آوری بالا برده بودند اقداماتی را آغاز کرده بود. اما من نتوانستم او را به اقداماتی مشابه علیه پرتغالی‌ها ترغیب کنم. چرا که قبل از هرچیز دیگر آنها آنجا بودند. چرا که به واقع تعداد افراد سوئیسی برای خدمت به توریست‌ها کافی نیست. سوئیس و سنگاپور محتاج کارگر خارجی‌اند. ممکن است در ایالات متحده نیز چنین نیازی موجود باشد. چگونه می‌توان این موضوع را فهمید؟ مشاغل را با دستمزدهای خوب، مشابه دستمزدها در ایالات متحده عرضه کنید. اگر به واقع هیچ یک از آمریکایی‌ها تمایلی به چیدن میوه یا پاک کردن میز رؤسا ندارند به هر طریق مردم را از آن سوی مرزها دعوت کنید و همان دستمزد خوب را به آنها بدهید.[۱]

۱. گارسون، باربارا، **مهاجران و بازارکار**، ترجمه بابک پاکزاد.

بنابراین در شرایطی که از یک سو امکان و توان مهاجرت در برخی کشورها در حال رشد می‌باشد و از سوی دیگر کشورهای مهاجرپذیر سابق سیاستهای کنترلی شدیدی را علیه مهاجران اعمال می‌کنند، گشودن فضای مبادلات تجاری جانشین مناسبی برای مهاجرت به‌شمار می‌رود. با این وجود دلالت این راهبرد تغییر یافته است. زیرا مبادله آزادی که با بی‌ثباتی درونی عوامل همراه باشد، از گسترش مهاجرت نامنظم در آمریکا و یا مهاجرت نیروی کار غیرمتخصص در اروپا ممانعت می‌کند. در چنین چشم‌اندازی است که رابطه بین مهاجرت و مبادله تجاری در سطح بین‌المللی در آمریکا و اروپا مطرح می‌شود. البته این مسئله در آمریکا چندان هم جدید نیست؛ در سال ۱۹۶۴ برنامه‌ای ارائه شد که براساس آن استخدام نیروی کار موقت ممنوع اعلام شد. ترسی که به دلیل امکان افزایش مهاجرت مکزیکی‌ها پدید آمده بود، منجر به بکارگیری سیستم گمرکی خاصی برای شرکتهای تجاری و اقتصادی شد که در مجاورت مرز آمریکا با مکزیک مشغول فعالیت بودند. نتیجه به دست آمده نشان‌دهنده تأثیر قاطع این طرح بر توسعه صنعتی و اشتغال‌زایی در این مناطق و اندک تأثیر مثبت بر اقتصاد ملی بود، اما بر مهاجرت به آمریکا تأثیر چندانی نگذاشته بود.

با تصویب قانون ساماندهی ۱۹۸۶ کمیسیونی که از جانب کنگره تشکیل شده بود، مأموریت یافت تا نسبت به پیگیری و انجام قانون اطمینان حاصل کند و نیز تدابیری را برای کاهش مهاجرتهای غیرقانونی ارائه دهد. کمیسیون مربوطه سرانجام به این نتیجه رسید که توسعه اقتصادی کشورهای مبدأ که با آزادسازی تجاری و مالی بین این کشورها و کشورهای مقصد به‌دست می‌آید، تنها گزینه واقعی و مناسب برای چاره‌جویی در این زمینه است.

امضای موافقت‌نامه مبادله آزاد تجاری بین مکزیک و آمریکا که با

کنارگذاشتن مقررات مربوط به جابجایی افراد شاغل در این حوزه بود، مهاجرت را از حوزه کاربردی خویش دور ساخت. در اروپا در فاصله سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴، کشورهای اروپایی مرزهای خود را به روی مهاجران بستند و تصمیم گرفتند سیاستهای دیگری را جایگزین مهاجرت نمایند. از قبیل تشویق به سرمایه‌گذاری در کشورهای مبدأ، ترغیب شرکتهای اروپایی، بالاخص شرکتهایی که از کارگران مهاجر استفاده می‌کردند، به ایجاد واحدهای تولیدی در کشورهای مبدأ و فراهم آوردن زمینه بازگشت کارگران مهاجر به کشورهای خود.

این «تقسیم جدید بین‌المللی نیروی کار» نتوانست به اهداف خود نائل شود. برخی از عوامل این فکر را القا می‌کردند که آلترناتیو پیشنهادی برای مهاجرت را واقعی‌تر درنظر بگیرند. از یک سوی بستن مرزها که در آغاز تدبیر موقت جای رویارویی با بحران انرژی بود، به رکن دائمی در سیستم مهاجرتی کشورهای عضو اتحادیه اروپا تبدیل شد. از سوی دیگر در حالی که تقسیم بین‌المللی نیروی کار می‌توانست به عنوان راه گریز کشورهای توسعه‌یافته برای پاسخ‌گویی به انتقادات کشورهای جنوب که با سیاست یک‌جانبه بستن مرزها روبرو شده بودند، تعبیر شود، گزینه پیشنهادی برای جایگزین کردن مهاجرت ارائه شد، در راهبرد جدید توسعه کشورهای مبدأ جای گرفت که نکته بارز آن نسخه جدیدی از ترک سیاستهای توسعه با تکیه بر منابع داخلی و جایگزینی تولید ملی به‌جای واردات بود. برنامه‌های «سازگاری ساختاری» که با سیاستهای خصوصی‌سازی، گشودن فضای تجاری و آزادسازی جریان سرمایه همراه بود با امضای موافقت‌نامه‌های مبادلات آزاد تجاری بین اتحادیه اروپا، مراکش، تونس و ترکیه تداوم یافت. به این عوامل مثبت، نگرانی جدیدی

نیز اضافه شده بود؛ امضای این موافقت‌نامه‌ها، نقطه پایانی بر روابط ممتاز بین مغرب و اتحادیه اروپا به شمار می‌رفت و همین امر باعث ایجاد موج مهاجرت از سوی کشورهای حاشیه مدیترانه و شمال آفریقا به اروپا گردید.

قوانین جدید مهاجرتی اروپا، راهبردی سیاسی یا حل یک معضل اجتماعی

در صفحات گذشته بخوبی به معضلات پدیده مهاجرت دراروپا واقف شدیم. همان‌طور که پیش از این نیز اشاره شد، اختلاف دیدگاه کشورهای اروپایی در قبال نحوه برخورد با پدیده مهاجرت و کم رنگ شدن موافقت جمعی و اجماع آنها در مورد پذیرش و یا عدم‌پذیرش مهاجران جدید ازجمله مسائلی است که این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که کشورهای مهاجرپذیر از چه زاویه‌ای به پدیده مهاجرت می‌نگرند. آیا هدف از پذیرش مهاجر صرفاً اجرای معاهدات و کنوانسیونهای بین‌المللی است؟ یا اینکه راهبردی سیاسی برای پیشبرد اهداف صنفی و گروهی احزاب اروپایی است؟ یا اینکه در واقع ابزاری برای پیشبرد مبادلات تجاری بین‌المللی است. نتیجه بحثهای نشست وزرای خارجه هشت کشور جنوب اروپا[1] در سپتامبر ۲۰۰۵ در مادرید که در معرض ورود مهاجران آفریقایی قرار دارند، مؤید این نظر است که این کشورها حتی در جزئیات مسئله مهاجران اختلاف‌نظر شدید دارند[2] در این اجلاس فرانسه و اسپانیا بر سر چگونگی برخورد با مهاجران شدیداً اختلاف خود را به نمایش گذاشتند. در جلسه

---

۱. این کشورها شامل اسپانیا، فرانسه، یونان، مالت، ایتالیا، پرتغال، اسلوونی و قبرس می‌باشد.

۲. یکی ازمباحث این نشست، موضوع هزینه‌های کشورهای خط مقدم مقابله با هجوم مهاجران است که سالیانه میلیونها یورو هزینه ایجاد اردوگاههای موقت نگهداری مهاجران غیرقانونی می‌کنند. از جمله این کشورها اسپانیا، پرتغال، ایتالیا و مالت هستند.

درحالی‌که اسپانیا از تصمیم خود برای اعطای اقامت به هشتصد تن از مهاجران غیرقانونی دفاع می‌نمود و خواهان تداوم این امر بود؛ فرانسه این اقدام را اشتباهی بزرگ قلمداد می‌کرد. نماینده اسپانیا[۱] معتقد به ادامه این روند و خواهان معیار و سیاستی مشترک از سوی اتحادیه اروپا بود و تصریح کرد: «همه باید بدانند که راه‌حلهای جادویی برای چنین پدیده پیچیده‌ای وجود ندارد؛ اما باید در مورد آن به توافق برسیم.» در مقابل نماینده فرانسه[۲] اظهار می‌دارد: «ابتدا باید پاسخ نخست وزیر اسپانیا[۳] را بدهم فرانسه تمایلی به درس گرفتن از اسپانیا در مورد مهاجران ندارد، زیرا معتقدم قانونی کردن دسته جمعی مهاجران یک اشتباه است، چون سیل تازه‌ای از مهاجران را به‌دنبال دارد. وی گفت، البته که باید راه حل مشترک پیدا کرد، اما فردی که در اسپانیا اقامت قانونی می‌گیرد حق ورود به فرانسه را هم دارد و به این دلیل عجیب نیست که باید با هم تصمیم‌گیری کنیم. اینجا اروپاست، باور کنید؛ باید بدانیم صحبت کردن خوب است، اما عمل کردن بهتر است.» به‌عقیده وی مسئله مهاجرت، چالشی است که اگر مقامهای مسئول در اروپا تصمیمی برای آن نگیرند، در دمکراسی‌های خود افزایش احساسات بیگانه‌زدایی را خواهیم دید که هیچ کس قادر به کنترل آن نخواهد بود. وی به طور تلویحی هشدار داد که ممکن است اظهارات نخست‌وزیر اسپانیا در سیاست فرانسه نسبت به همکاری با سازمان جدایی طلب باسک (اتا) تأثیر منفی به‌جای بگذارد. بنابراین همین طور که

۱. معاون اول رئیس‌جمهور اسپانیا، خانم دلاوگا.
۲. وزیر کشور وقت، نیکولای سارکوزی.
۳. اظهارات خوسه رودریگز زاپاته‌رو، نخست وزیر اسپانیا در کنگره این کشور پس از ناآرامی‌های فرانسه گفته بود «پس از دیدن آشوبهای پاریس اظهارات وزیر کشور فرانسه به درد اروپا نمی‌خورد».

ملاحظه شد. اهداف سیاسی در مقطع زمانی خاص می‌تواند دستاویزی برای کشورها در مواجهه با مهاجران غیرقانونی قرار گیرد. در بعد دیگر قضیه می‌توانیم به‌موضوع مهاجران در بعد اقتصادی و تجاری آن بپردازیم. به واقع اگر تصور کنیم که هیچ‌گونه مهاجرت بین‌المللی وجود ندارد، مبادله آزاد کالاها و تولیدات موجب می‌شود که کشورهای در حال توسعه در تولید آن دسته از کالاهایی که دارای منابع طبیعی خاص فراوان و نیروی کار غیرتخصصی هستند، تخصص یابند. در نتیجه گرایشی برای یکسان‌سازی و ایجاد تعادل در سطح درآمد دستمزد عوامل تولید بین کشورهای طرف مبادله ایجاد می‌شود و در شرایطی که تفاوت و اختلاف در سطح درآمدها، به عنوان رکن اصلی مهاجرت تلقی می‌شود، گرایش به مهاجرت کاهش می‌یابد. به این ترتیب مبادله آزاد به عنوان جانشینی برای جابجایی افراد قلمداد می‌شود. با فرض نوعی ادغام منطقه‌ای، گرایش به یکسان‌سازی نرخ عوامل تولید (که می‌تواند در کاهش گرایش افراد به مهاجرت تأثیرگذار باشد) نیز می‌تواند عامل انگیزشی قوی به مهاجرت در نزد کشورهای جهان سوم باشد که در چارچوب موافقت‌نامه‌های تجاری ممتاز قرار نمی‌گیرند. به‌علاوه سطح یکسان‌سازی و زمان صرف‌شده برای نیل به این هدف را نمی‌توان با الگوی آماری مقایسه‌ای ارزیابی کرد.

به‌طور خلاصه، زمان انجام فرآیند، عامل تعیین‌کننده در انتخاب مهاجر بالقوه است که باید بین امید به بهبود دائمی اما آتی سطح زندگی خود درنتیجه مبادله آزاد و یا بهبود سریع اما زودگذر با مهاجرت موقت یکی را برگزینند. کاهش شکاف درآمد بین کشورها نیازمند رشد اقتصادی قوی و دائمی در کشورهای فقیر است. اگر بخواهیم عددی را به طور تخمینی پیش‌بینی کنیم، باید بگوییم که در بهترین شرایط این امر در طول ۵۰ سال با

رشد سالیانه بالای ۶ درصد میسر می‌شود. اما در این میان اگر نسبت به ثبات سیاسی و اقتصادی کشور مبدأ تردیدی باشد، شرایط برای انتخاب یکی از این دو گزینه متفاوت خواهد بود. مهاجرت کردن نوعی تصمیم‌گیری شخصی است، ولی ماندن در کشور یعنی اعتماد کردن به حکومت و سیستم بازار. اگرچه می‌توان تصور کرد که ظهور گرایش و تمایل در افراد برای یکسان ساختن نرخ عوامل تولید، میزان رغبت افراد به مهاجرت را کاهش می‌دهد، اما تحولات ساختاری اقتصادی نیز زمینه‌ساز مهاجرت می‌باشند. اگر عواملی برای فراخواندن افراد به مهاجرت وجود داشته باشد، مشاهده خواهیم کرد که با وجود رشد تولید در کشورهای مبدأ مهاجرت نیز افزایش می‌یابد.

فرآیند توسعه مستلزم نوعی ناپایداری در بخشهایی از جمعیت است. انتقال جمعیت به بخش ثانوی بالاخص ساخت و ساز، باعث افزایش درآمد می‌شود که همین مسئله نیز شرایط را برای تأمین هزینه‌های مهاجرت فراهم می‌آورد و موجب افزایش آسیب‌پذیری شاغل با نوسانات کاری می‌شود. جامعه اروپا از جهاتی نمونه مناسبی است که روابط بین مهاجرتهای بین‌المللی، مبادلات آزاد تجاری و ادغام منطقه‌ای را بخوبی نشان می‌دهد. هدف بازار مشترک، قابلیت انتقال کالا و عوامل تولید است. لذا مهاجرت بین‌المللی هم هدف و هم ابزاری برای تحقق بخشیدن به الحاق اقتصادی با شرایطی متفاوت از مناطق آزاد تجاری است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا گشودن فضای تجاری بین کشورهای جامعه اروپا توانسته در کاهش مهاجرت درون جامعه اروپا تأثیرگذار باشد و یا زمینه را برای مهاجرت از کشورهای ثالث فراهم آورده است؟

مشاهدات و آمار موجود نشان‌دهنده صحت پیش‌بینی‌های انجام گرفته

است. از بین رفتن موانع سهمیه‌ای و تعرفه‌ای بین کشورهای جامعه اروپا با افزایش میزان گشایش تجاری، کاهش اختلاف درآمد سرانه و کاهش مهاجرت بین کشورهای جامعه اروپا و افزایش مهاجرت از کشورهای بیرون از جامعه اروپا همراه بوده است. برای اینکه در این زمینه بیشتر بحث کنیم لازم است تا از یک سو بررسی شود که آیا کاهش شکاف درآمدی را می‌توان برای گشودن مرزها به روی کشورهای دیگر استفاده کرد و آیا کاهش مهاجرت بین‌المللی با کاهش تفاوت هزینه کار و تولید سرانه توجیه‌پذیر است؟ از سوی دیگر باید این مدل را با فرضیه‌های دیگر مقایسه کرد. همگرایی درآمدها به‌واقع با مدل رشد نئوکلاسیک بین کشورهایی که از امکانات اولیه مختلفی برخوردارند، همخوانی دارد. کاهش مهاجرت بین کشورهای جامعه اروپا و افزایش مهاجرت از کشورهای غیراروپایی را نیز می‌توان تا حدی با رشد بیکاری و تأثیر اخراج نیروی کار داخلی به‌دلیل ورود مهاجران از کشورهای ثالث توجیه کرد. البته زمان آن فرا نرسیده است که تأثیر موافقت‌نامه‌های مبادله آزاد تجاری بر مهاجرتها را بررسی نماییم. پیامد مبادله آزاد تجاری در کشورهای در حال توسعه این است که آنها در تولید آن دسته از کالاهایی که دارای منابع طبیعی خاص فراوان و نیروی کار غیرماهر هستند، تخصص می‌یابند. همین امر درآمد نسبی عوامل تولید را در آنها افزایش می‌دهد. اما تأثیر آن بر رشد اقتصادی کار و درآمد در یک دوره چند ساله بسیار اندک است و نمی‌تواند بر برنامه‌های افرادی که تصمیم به مهاجرت گرفته‌اند، تأثیرگذار باشد. در مقابل، این احتمال نیز وجود دارد که تأثیر مبادله آزاد تجاری در تخصصی عمل کردن کشورهای در حال توسعه در کوتاه‌مدت حتی افراد را برای مهاجرت ترغیب کند. این شرایط در آمریکای شمالی و منطقه مبادله آزاد تجاری

اروپا ـ مدیترانه مشهود است.

نمونه برنامه مبادله آزاد تجاری بین مراکش و اروپا نشان می‌دهد که گذر به این مرحله با تشدید نابرابری و عدم توازن در مبادلات بین مراکش و اتحادیه اروپا، از بین رفتن یک پنجم منابع مالی و تخصصی‌شدن تولید برخی کالاهای کشاورزی، تأثیر قابل توجه بر رشد اقتصادی داشته و با کاهش اندک عدم تعادل همراه بوده است. به واقع مبادله آزاد تجاری در مراکش، که پیشتر محدودیتهای سهمیه‌ای را حذف کرده بود و حقوق و عوارض گمرکی را قبل از امضای توافقنامه کاهش داده بود، با نوعی کاهش مجدد تعرفه ورود کالا همراه بود، درحالی‌که صادرات مراکش به غیر از برخی از کالاهای کشاورزی از ورود آزاد به بازارهای اروپایی بهره‌مند شده‌اند.

تخصصی‌شدن اقتصاد مراکش در تولید محصولات کشاورزی، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در رشد این بخش داشته و به شرایط زندگی کشاورزان به نسبت حقوق‌بگیران شهری فعال در بخش غیردولتی بهبود بخشیده است، اما برای نتیجه‌گرفتن حتی در بلندمدت، باید همگرایی در درآمد عوامل تولید بین کشورهای اروپایی و مراکش را مدنظر قرار داد. به واقع نمی‌توان از نرخ رشد اقتصادی بالا و منظم بدون افزایش سهم بخش غیرکشاورزی برخوردار بود. نگهداشتن نرخ رشد ثابت در بلندمدت مستلزم تنوع بخشیدن به فعالیتهایی است که نیاز به نیروی کار ماهر و ورود سرمایه خارجی اعم از سرمایه‌گذاری خصوصی یا کمکهای دولتی دارد.

تغییرات روی داده در محیط‌زیست اقتصادی کشورهای مبدأ در درک امکان و توان مهاجرت آنها بسیار اساسی و ضروری است. اما آزادسازی اقتصادی نمی‌تواند جانشین مناسبی برای مهاجرت ایجاد کند مگر اینکه

به طرز مشخصی پارامترهای تصمیم‌گیری در مهاجرت افراد را در جهت مورد انتظار و در مدت زمان قابل قبول برای افراد و خانواده‌های آنها تغییر دهد. در مدل تصمیم‌گیری اقتصادی بر فرض رفتاری استوار است. افراد در شرایطی که از هر نظر با یکدیگر برابر هستند، هیچ‌گاه تمایلی به مهاجرت موقت یا دائمی ندارند مگر برای بهبود سطح رفاه خانواده خود در مدت زمان معینی، یعنی طول زندگی خود و یا فرزندانشان. در نتیجه انتظار داریم که رابطه مثبتی بین شکافهای درآمدهای واقعی و افزایش جریان مهاجرت وجود داشته باشد. جهت‌گیری مهاجرتها در کشورهای در حال توسعه به سمت کشورهای توسعه‌یافته این رابطه را تأیید می‌کند. هرچند که ارزش پیشگویی مدل ضعیف باشد. از یک سو استمرار تفاوت درآمدها بین کشورها الزاماً با مهاجرتها ارتباطی ندارد و از سوی دیگر کاهش شکاف درآمدی بین دو کشور (به‌دنبال آغاز توسعه در کشورهای فقیرتر) موجب ظهور و یا افزایش تعداد کسانی می‌شود که از کشور خارج می‌شوند.

برخی از این دلایل به هزینه جابجایی و تردید نسبت به موفقیت در کشورهای مقصد مربوط می‌شود. به یقین برای حرکت، شخص مهاجر باید هزینه آن را با تکیه بر شبکه‌های ارتباطی نظیر خانواده و یا قسط‌بندی هزینه‌ها در طول زمان پرداخت نماید. همین امر نکته تمایز مهاجرتهای نهادی است که این امکان را فراهم می‌آورد که به لطف طول دوره‌ای که فرد جلای وطن کرده است، هزینه‌های مالی و موفقیت‌های مهاجرت موقت را پوشش دهد. نمونه این امر در کشورهای اروپایی در سالهای رشد و نیز کشورهای حاشیه خلیج‌فارس مشاهده می‌شود.

تعامل بین هزینه و درآمد اولیه بخوبی توضیح می‌دهد که چرا افزایش شکاف درآمد بین کشور مبدأ و مقصد در حالی که باید باعث افزایش گرایش

به مهاجرت شود، در مرحله اول این میل را در افراد کاهش می‌دهد. به عنوان مثال هنگامی که ارزش ارز محل کشور مهاجرفرست پائین آمد، افزایش سریع هزینه مهاجرت که به دلار محاسبه می‌شود مانع از انجام مهاجرت می‌شود، در حالی که افرادی که در آمریکا هستند سود حاصل از مبادله دلار روند بازگشت آنها را کندتر می‌کند.

تصمیم‌گیری برای مهاجرت، نوعی ریسک و خطرپذیری نیز می‌باشد که در آن فرد بین درآمد خود در کشور مبدأ و درآمدی که انتظار دریافت آن را در کشور مقصد دارد، مقایسه می‌کند. اما فرد به دلیل آگاهی از شکاف و اختلاف موجود در سطح درآمدها نسبت به خطرپذیری در این زمینه تردید دارد. از منظر اقتصاد خرد، تصمیم‌گیری برای مهاجرت، رفتار راهبردی خانوادگی است که با هدف کاهش خطر مرتبط با تولید داخلی در مناطق روستایی مبدأ، غلبه بر نواقص بازار و تغییرات شغلی و کسب سود بیشتر از تحولات روی داده در کشورهای مبدأ ـ مقصد است. مهاجرت با تنوع بخشیدن به خطرپذیری‌ها، به عنوان بیمه‌ای علیه جریان نامطلوب تولید و افت‌وخیزهای کاری و بازار است. البته در این میان عواملی نیز وجود دارند که فرد را در تمدید مدت اقامتش در کشور مقصد ترغیب می‌کنند. به عبارتی ماهیت و ارزش متقابل عوامل مختلف تعیین‌کننده مهاجرت و نوع افرادی که می‌خواهند مهاجرت کنند به طول مدت پیش‌بینی شده برای اقامت بستگی دارد. به عنوان مثال در مهاجرت موقت آنچه اهمیت دارد تفاوت در سطح درآمدها و امکان کسب درآمد در کشور مقصد هستند و در مهاجرت غیرموقت چشم‌اندازهای بی‌ثباتی اجتماعی و شغلی هم‌تراز با شکافهای درآمدی اهمیت دارند. به علاوه برخلاف مهاجرتهای دائمی که در آن پارامترهای تصمیم‌گیری بر شخص تحمیل می‌شوند، در مهاجرت

موقت نتیجه هزینه و سود جابجایی تاحدود زیادی به مهاجری بستگی دارد که وی براساس قضاوت خود از الگوی مصرفش در کشور میزبان و نیز میزان پس‌اندازی که با خود می‌برد، به آن نائل می‌شود.

در سیاستهای مهاجرت نیروی کار، اراده کشورهای میزبان برای محدود ساختن کار در یک دوره زمانی محدود مهاجرت افرادی را که قصد اقامت طولانی ندارند، ممکن می‌سازد. به این ترتیب در کشورهای اروپایی که برای محدود ساختن ورود مهاجران سیستم استخدام موقت را به‌کار می‌گیرد، با خطر نیروی کار خارجی بیش از نیروی کار داخلی روبرو خواهند شد. به واقع این رویکرد جدید به مقوله مهاجرت و مبادله بین‌المللی به عنوان گزینه‌های جایگزین توسعه در کشورها چه مفهومی با خود به همراه دارد؟ نخست از زاویه کشورهای مقصد به قضیه نگاه می‌کنیم که با بستن مرزها و اعمال مقررات جدید و اتخاذ سیاستهای آزادسازی اقتصادی و توسعه کشورهای مبدأ برآنند تا محدودیتهایی را علیه مهاجران اعمال کنند. فرض می‌کنیم که سیاستهای توقف مهاجرت با هدف حمایت از بازار داخلی و بالاخص نیروی کار غیرمتخصص در شرایط رکود اقتصادی و افزایش عرضه نیروی کار و بیکاری است. مبادله آزاد را تنها در صورتی می‌توان گزینه جایگزین دانست که این اهداف را تأمین کند. برای فهم این مسئله باید تأثیر متقابل مهاجرت بر وضعیت بازار کار و درآمد کارگران غیرمتخصص در نبود مبادله آزاد و نیز تأثیر مبادله آزاد بر این شرایط را بدون حضور مهاجران با یکدیگر مقایسه کرد. به عبارت دیگر آیا کارگران غیرمتخصص از رقابت مستقیم با مهاجران خارجی در هراس‌اند یا از رقابت غیرمستقیم کالاهای وارداتی که نتیجه تخصصی‌شدن تولید برخی کالاها در کشورهای مبدأ است، بیم دارند. دیدگاه کشورهای مبدأ در این میان چیست؟ آیا بهبود

شرایط زندگی در گروههای فقیر در اقتصاد باز و بدون مهاجرت تضمین شده است یا در اقتصاد بسته با مهاجرت به خارج از کشور؟ آیا مبادله آزاد برای آن دسته از افرادی که از پتانسیل بالایی برای مهاجرت برخوردارند، سوددهی لازم و کافی را به دنبال دارد؟

مهاجرت می‌تواند بدون کاهش بی‌عدالتی در بین مردم، سطح زندگی متوسط مردم را بالا ببرد. مهاجرت ممکن است برای خانواده‌هایی که از درآمد پایین برخوردارند راه مناسبی باشد اما هرگز نمی‌تواند برای خانواده‌های بسیار فقیر روش مناسبی تلقی شود. به‌علاوه کسانی که از مبادله آزاد و آزادسازی اقتصادی سود می‌برند، الزاماً کسانی نیستند که می‌خواهند کشور را ترک کنند. به طور کلی بهبود شرایطی که ماحصل آزادسازی مبادلات تجاری است هرچه باشد، برخی از گروههای اجتماعی همیشه اولویت را به مهاجرت کردن می‌دهند. بنابراین در یک جمع بندی کلی باید اذعان داشت که رابطه بین مهاجرت و توسعه توسط کشورهای اروپایی و آمریکا مطرح شد که در زمینه کنترل مهاجرت نگرانی‌هایی داشتند. تأثیر اندک باز کردن فضای اقتصادی و تجاری در میان‌مدت و تردید نسبت به علاقه این کشورها به مقوله سرمایه‌گذاری خصوصی و انتقال سرمایه ما را وادار می‌سازد تا نگرش خود را تغییر دهیم. توسعه و همکاری اهدافی هستند که باید به‌طور مستقل از تأثیر آنها بر مقوله مهاجرت صحبت کنیم. از این پس تحلیل مقوله مهاجرت در یک نگرش بین‌المللی قرار می‌گیرد که در آن بر وابستگی متقابل کشورهای مبدأ و میزبان تأکید می‌شود؛ نگرشی که در نقطه مقابل رویکرد سنتی قرار می‌گیرد که در آن تأثیر متقابل هریک از آنها بر یکدیگر محور قرار می‌گرفت. اما همچنین باید بین عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مرزبندی صورت گیرد. امروز، بحث درخصوص

مهاجرت از مسائلی نظیر حقوق بشر، سازماندهی سیاسی و توسعه دولتهای مبدأ، انسجام ملی و آینده دولتها در جوامع میزبان جدا نیست.

تأثیر سیاستهای کنترل مهاجرت که با راهبرد جایگزین ساختن مبادله آزاد تجاری به جای مهاجرت همراه است، امری اجتناب ناپذیر است. با این همه در شرایطی که این سیاستها مشخصاً بر کنترل ورود مهاجرت به کشورها متمرکز می‌شوند، دو دسته نتایج متضاد به دنبال خواهند داشت: از یک سو این سیاستها آن دسته از افرادی را که آرزوی ترک کشورشان را دارند، ترغیب می‌کند که به محض دستیابی به یک فرصت مناسب، سریع‌تر از زمان پیش‌بینی شده کشور را ترک کنند، درحالی‌که اعلان سیاست باز که تضمین‌کننده ورود افرادی است که احتمالاً می‌خواهند به خارج از کشور بروند، می‌تواند در کاهش ورود افراد مهاجر تأثیرگذار باشد.

نمونه‌هایی را که می‌توان در این زمینه مثال زد عبارتندااز: کشورهای اروپای مرکزی، الجزایر، مکزیک، هنگ‌کنگ. از سوی دیگر این سیاستها میل به بازگشت را در افراد کاهش می‌دهد. از این نظر باید بین آزادی جابجایی و آزادی استقرار برای افراد تمایز قائل شد. آزادی جابجایی از جمله حقوق افراد است. آزادی فرد برای مستقر شدن در جایی حق دولتهاست که در جوامع مختلف شهروندان با اظهار نظر دموکراتیک به این حق مشروعیت بخشیده‌اند، ولی دولتها به دلیل مشکلاتی که در کنترل کردن نحوه استقرار افراد با آن روبرو هستند، به این نتیجه رسیده‌اند که باید جابجایی آنها را کنترل کرد. به یقین اگر به افراد اجازه جابجایی آزاد داده شود، با موارد متعدد و ورود و استقرار غیرقانونی روبرو خواهیم شد اما هزینه سیاسی فقدان آزادی جابجایی در بلندمدت در رابطه با آموزش نخبگان جوان کشورهای درحال توسعه و نیز توازن بین‌المللی بسیار بالا خواهد بود.

رویکرد تازه اروپا به پدیده مهاجرت، راهبردها و اولویتها

آغاز موج تازه ورود مهاجران غیرقانونی به جزایر قناری واقع در اقیانوس اطلس، دولت اسپانیا را برای دریافت کمک از اتحادیه اروپا به تکاپو انداخت.[۱] در همین مورد، کمیسیون اروپا مکرراً از اعضای اتحادیه خواسته است که برای ممانعت از ورود غیرقانونی مهاجرت تلاش جمعی نمایند. این کمیسیون روند غیرقانونی مهاجرت را تهدید و نقض فراگیر مرزهای اتحادیه قلمداد کرده است. در همین ارتباط ژاندارمری اروپا از نیمه اردیبهشت سال ۱۳۸۵ فعالیت خود را آغاز نمود. این نیرو توسط پنج کشور اروپایی پرتغال، اسپانیا، ایتالیا، هلند و فرانسه تشکیل گردیده و آماده فعالیت در سراسر اروپا و در صورت درخواست سازمان ملل در هر نقطه از جهان خواهد بود. مقر این نیرو شهرک بالدمورو در نزدیکی مادرید اسپانیا و پادگان مرکزی آن در شهر ویستنزای ایتالیا می‌باشد.[۲] اختلاف دیدگاه کشورهای اروپایی درخصوص مهاجرت به‌طور اعم و در مورد مهاجران مسلمان به‌طور اخص دارای ریشه بنیادی است که به نظر نمی‌رسد به سادگی قابل حل باشد.

در این ارتباط نگاهی داریم به متن یک مناظره که توسط وقایع نگار روزنامه شرق[۳] به تحریر در آمده است. اگر شهروندان اروپایی نتوانند همشهریان مسلمان خود را درک کنند، در آینده‌ای نزدیک شاهد پدید آمدن یک اروپای مخوف و مصیبت زده خواهیم بود. اروپایی که جنگهای داخلی

---

۱. در این ارتباط در ماههای اواخر سال ۲۰۰۶ که فنلاند ریاست ادواری اتحادیه اروپا را به عهده داشت، خانم ترسا فرناندزدلاوگا معاون اول نخست وزیر اسپانیا عازم هلسینکی شد.

۲. گفته شده این نیرو در مدتی کمتر از ۳۰ روز می‌تواند هشتصد تن از افراد خود را به هر نقطه از جهان اعزام نماید. وظایف این نیرو کنترل مرزهای اروپا، فعالیت در امور امنیتی، کمک به‌نیروهای محلی و آموزش پلیس است.

۳. روزنامه شرق، مژگان ایلانلو، سه شنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۵.

در آن چهره همه چیز را دگرگون خواهد کرد. جنگهایی که به جای رویارویی تمدنها با یکدیگر، درون یک تمدن اتفاق خواهد افتاد، اعضای خانه به جان هم می‌افتند و خانه را ویران می کنند. طرح این نگرانی از سوی طارق رمضان[1] متفکر سرشناس مسلمان در مناظره تلویزیونی که در تاریخ سی‌ام مارس بین او و دنی یل کهن[2] رهبر حزب سبز اروپا اتفاق افتاد، حساسیت برخی از محافل فکری و رسانه‌ای را به خود جلب کرد. اگرچه این مسئله سخن تازه‌ای نیست و طارق رمضان و همفکرانش سالهاست که طرح مسلمان

---

۱. طارق رمضان نوه دختری حسن البناء بنیانگذار اخوان المسلمین است. حسن البناء در سال ۱۹۲۸ جنبش اخوان المسلمین مصر را تأسیس کرد که از سال ۱۹۵۴ فعالیت آن ممنوع شده بود. پدر طارق، سعید رمضان به سوئیس مهاجرت کرد و طارق در ژنو متولد شد و با تحصیل در رشته فلسفه و ادبیات فرانسه موفق به اخذ درجه دکترا از دانشگاه سوربن شد. او سپس با خواندن فلسفه اسلامی در دانشگاه الازهر و نیز فلسفه دین در دانشگاه نوتردام از جمله معدود روشنفکران مسلمانی است که هم در حوزه علوم اسلامی و هم در حوزه فرهنگ و فلسفه غرب صاحب نظر است. رمضان در اکتبر سال ۲۰۰۳ در مقاله ای به قلم دو تن از فیلسوفان یهودی تبار طرفدار اسرائیل برنارد هنری لوی و آندره گلوکسمن مورد نکوهش و ناسزا قرار گرفت و متهم به یهودستیزی شد. او هم اکنون خود را متعهد به مخالفت با جنبش جهانی‌سازی و ممنوعیت روسری می‌بیند. رمضان به عنوان سخنران به بسیاری از کشورهای جهان سفر کرده است. او که اکنون ساکن کشور سوئیس است و از دوران کودکی در اروپا به سر برده نخستین مسلمانی است که در آغاز هزاره جدید به عنوان یک مسلمان اصلاح گر مورد ستایش بسیار قرار گرفته است و از سوی محافل آکادمیک و علمی اروپایی لقب مارتین لوتر جهان اسلام را دریافت کرده است.

۲. دنی یل مارک کهن بندیت متولد ۴ آوریل ۱۹۴۵ در فرانسه از پدر و مادری آلمانی یهودی متولد شد. او اکنون سیاستمداری اروپایی و عضو حزب سبزها در پارلمان اتحادیه اروپا است. مناظره‌ای که بین او و طارق رمضان انجام شد حول محور مسلمانان در اروپا می‌چرخید. به اعتقاد رمضان مسلمانانی که در اروپا زندگی می‌کنند دارای هویتی اروپایی و مسلمان هستند از این رو او آنها را «اروپایی مسلمان» می‌خواند، در حالی که کهن بندیت معتقد است آنها مسلمانانی هستند که به اروپا مهاجرت کرده‌اند و نمی‌توان آنها را اروپایی خواند و باید بدانها «مسلمانان اروپایی» گفت.

اروپایی را مطرح کرده و از آن به عنوان یک اندیشه مترقی و تنها راه چاره برای جلوگیری از جنگ و درگیری در اروپا یاد کرده‌اند، اما در ماههای اخیر با توجه به افزایش زمینه‌های درگیری و پیش‌بینی وخامت اوضاع، تأکید بر این مسئله و تشریح شرایط پیش آمده‌ای که آینده‌ای تیره را برای شهروندان مسلمان و غیر مسلمان اروپایی رقم خواهد زد در اولویت قرار گرفته است.

در مناظره صریح و رودررویی که میان نمایندگان اصلی دو تفکر در بروکسل اتفاق افتاد، طارق رمضان از تئوری خود بشدت دفاع کرد و تنها راه چاره و نجات را در پذیرش مسلمانان به عنوان شهروندانی برابر با تمام شهروندان دیگر اروپا دانست؛ پذیرشی که در بافت نهادهای اجتماعی و برخوردهای مدنی لمس شود و تنها در شعار و قانون خلاصه نگردد. از سوی دیگر دنی پل کهن نیز تنها راه نجات اروپا را در بیرون راندن مسلمانان از متن زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه دانست و مدعی شد که مسلمانان یا باید مسلمان باشند، یا شهروند اروپایی. او معتقد است، تجربه نشان داده یک مسلمان نمی‌تواند خود را با دنیای مدرن تطبیق دهد و به همین دلیل نظم آن را به هم ریخته و ایجاد ناامنی می‌کند، پس اروپا نمی‌تواند یک مسلمان را به عنوان شهروند خود بپذیرد.

طارق رمضان ضمن تشریح تئوری خود گفت، اتحادیه اروپا باید به‌شکلی ویژه به مسئله شهروندان مسلمان رویکردی مثبت نشان دهد و تلاش کند تا مسلمانان را نیز به عنوان شهروندانی برابر با تمام شهروندان دیگر اروپا بداند، چرا که اگر به روند تحقیر و توهین مسلمانان ادامه دهد، در آینده‌ای نزدیک شاهد بروز یک جنگ داخلی وحشتناک خواهد بود، جنگی که میان دو گروه از اروپاییان اتفاق خواهد افتاد: میان مسلمانان و غیر مسلمانان. وی که در کنفرانس علمی تحت عنوان آینده اسلام در اروپا سخن می‌گفت و با رهبر

حزب سبز اروپا، مناظره می‌کرد، با تشریح دلایل خشم مسلمانان و گوشزد کردن عواقب ناخوشایند آن گفت، اگر اروپاییان نتوانند مسلمانان را درک کنند در واقع بخشی از وجود خود را درک نکرده‌اند چرا که مسلمانان اروپا دیگر مهاجران آسیایی و آفریقایی نیستند، بلکه افرادی هستند که در اروپا به‌دنیا آمده‌اند و دارای ملیتی اروپایی هستند. وی با یادآوری ماجرای یازدهم سپتامبر دلیل آن را تحقیر شدن مسلمانان از سوی همشهریان خود دانست و استدلال کرد، گروهی از مسلمانان که نتوانستند تحقیرشدگی را تحمل کنند حادثه یازده سپتامبر را به وجود آوردند، در حالی که آن اتفاق هیچ ارتباطی به آموزه‌های قرآنی و تعالیم هدایت شده مساجد و مراکز مذهبی نداشت. طارق رمضان تأکید کرد که با وجود جمعیتی بالغ بر بیست میلیون نفر مسلمان در اروپا، آنها بخش غیرقابل انکاری از بدنه جامعه را تشکیل می‌دهند و بیش از آنکه مسلمان اروپایی باشند یک اروپایی مسلمان هستند.

این متفکر نواندیش مسلمان که تاکنون تلاش بسیاری برای آشتی دادن مسلمانان با دنیای مدرن انجام داده است، ضمن مخالفت شدید با این نظریه که مسلمانان تنها در سرزمینهای اسلامی می‌توانند زندگی آرامی داشته باشند و در سرزمینهای غیراسلامی و بویژه مدرن تبدیل به اقلیت‌هایی خشونت‌طلب می‌شوند گفت، مشکل اصلی اروپا در عدم درک فضای ذهنی یک مسلمان است. او تأکید کرد که افراطیون مسلمان و افراطیون اروپایی گروههایی بشدت مستعد جنگ هستند و ادامه این روند اروپا را با جنگهای خونین داخلی مواجه خواهد کرد. جنگی که از جامعه مدرن، یک اروپای مخوف و مصیبت زده خواهد ساخت.

طارق رمضان با این استدلال که تعالیم اسلامی ظرفیت سازگاری با دنیای مدرن را دارد و یک فرد مسلمان می‌تواند بدون هیچ مشکلی به عنوان

یک شهروند فعال و تأثیرگذار در دنیای مدرن زندگی کند گفت، مسلمانان بدون آنکه لازم باشد به انزوا بروند و در حاشیه شهرهای مدرن در محافل درون گروهی حضور پیدا کنند، می‌توانند یک شهروند درجه یک باشند. او گفت، مسلمانان نیز مانند یهودیان یک اقلیت خاص هستند که نیاز به حمایت از سوی نهادهای مدنی دارند و با همان دلایلی که جامعه مدرن از اقلیتی چون یهودیان حمایت می‌کند و برای آنان امتیازهای ویژه قائل می‌شود تا همه به ارزش برابر بودن همه گروهها و نژادها پی ببرند، مسلمانان نیز باید مورد چنین حمایتی قرار گیرند تا احساس تحقیر نکنند.

طارق رمضان گفت: جامعه مدرن و مردمان آن هرگز به رنجها و مصیبت‌هایی که یهودیان در طول تاریخ کشیده‌اند نمی‌خندد چرا که برای این کار آموزش دیده است و به این باور رسیده است که انسانها با هم برابرند، بدون آنکه نیاز به تصویب قانون و حمایتهای دولتی داشته باشد. پس چگونه است که این جامعه مسلمانان را تحقیر می‌کند بدون آنکه بخواهد آنها را درک کند و تلاشی در جهت رفع سوء تفاهم انجام دهد.

او گفت، اگر به یهودیان نمی‌خندیم و آنان را مورد تمسخر قرار نمی‌دهیم به این دلیل است که در بطن جامعه و با هم زندگی می‌کنیم و آموزشهای شهروندی دیده‌ایم، اما اگر مسلمانان را به حاشیه جامعه برانید و آنها را در کلنی‌های خود فراموش کنید و سعی در قمار کردن آنها داشته باشید آنگاه حوادث دردناکی اتفاق خواهد افتاد؛ حوادثی که اکنون زمان پیشگیری از آن است. طارق رمضان با انتقاد شدید از آنانکه مسلمانان را با مهاجران اروپایی یکی می‌دانند گفت: مسلمانان لزوماً مهاجران به اروپا نیستند، بلکه آنها سالهاست که در اروپا زاد و ولد کرده‌اند، زندگی کرده‌اند و بخشی از بدنه اروپا محسوب می‌شوند. این درست نیست که آنها را مهاجرانی بیگانه

بدانیم و مانند غریبه‌ها با آنها رفتار کنیم. او گفت، اروپایی‌ها با مهاجران رفتار خوبی ندارند و آنها را مورد پذیرش قرار نمی‌دهند. در حالی که مسلمانان دیگر مهاجر محسوب نمی‌شوند و اکثریت آنها هویت اروپایی دارند. طارق رمضان در پیش‌بینی آینده اسلام در اروپا گفت، مسلمانان باید مانند بقیه شهروندان محترم و درجه یک محسوب شوند تا اروپا از مواجهه با جنگی خونین در درون خود، اجتناب کند.

این سخنان در حالی ایراد شد که دنی پل کهن رهبر حزب سبز اروپا، مسلمانان را مارهای خوش‌خط و خالی خواند که در جامعه اروپا جایی نخواهند داشت. او گفت، دخالت دادن هر دینی در زندگی سیاسی اروپاییان ممنوع است و مسلمانان از آنجا که بشدت گروههایی سیاسی هستند، حتی اگر بخواهند نمی توانند هم یک مسلمان خوب باشند هم یک شهروند خوب اروپایی. دنی پل کهن با تأکید بر این نکته که یک مسلمان تنها در صورتی می‌تواند مسلمان خوب باقی بماند که در سایه یک حکومت سیاسی مسلمان زندگی کند، خواستار کوچ مسلمانان اروپایی به کشورهای اسلامی شد. او با تکیه بر تجربه ترکیه به عنوان یک دولت سکولار که بدنه آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند گفت، شما فکر می‌کنید اگر در کشوری مانند ترکیه که ۹۸درصد آن مسلمان هستند، قرار باشد تا قوانین دموکراسی حاکم گردد آیا پیش‌بینی روی کار آمدن افراطیون مسلمان، پیش‌بینی بعیدی است و اگر همان مسلمانان با قوانین دموکراسی پیروز شوند و قوانین دیگر را تغییر دهند، چه کسی تضمین می‌کند که آینده اروپا به خطر نیفتد او در توضیح صحبت‌های خود به کاریکاتور مشهوری اشاره کرد که در آن پوستر عکس یک زن با حجاب کامل اسلامی در ترکیه نشان داده شده که خواستار توجه به رأی اکثریت در جامعه ترکیه است. او گفت، این کاریکاتور یعنی یک

زنگ خطر برای اروپا که اگر به مسلمانان اجازه دهد، در بطن جامعه مدرن با اعتقادات خود زندگی کنند و اروپا اعتقادات آنها را به رسمیت بشناسد و آنها را از حقوق شهروندی برابر برخوردار کند آنها بسرعت با تکیه بر اصول دموکراسی قدرت را در دست خواهند گرفت و نقاب از رخ برخواهند کشید. او گفت، علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد و نباید از تئوری اروپایی مسلمانان حمایت کرد.

پس از سخنان او طارق رمضان در عباراتی کوتاه گفت: اروپا و مسلمانان می‌توانند همدیگر را سعادتمند و یا شقاوتمند کنند، غیرمسلمانان اروپایی باید تصور قبلی خود از مسلمانان را تصحیح کنند. غیرمسلمان اروپایی می‌تواند نقش کلیدی در این ماجرا بازی کند، درست همان‌گونه که برای یهودیان بازی کرد. بنابراین در راستای تضاد منافع اروپا و مهاجران مسلمان فرض دیگر این است که اگر تعداد مسلمانان به همین نسبت ۲۰ تا ۲۵ درصد کل جمعیت اروپا باقی بماند، تعداد افراد بزرگسال شاغل به ۴۰درصد یا بیشتر می‌رسد و فاصله زمانی بین ۲۰۱۰ تا ۲۰۵۰، می‌تواند برای تغییر ماهیت تمدن اروپا کافی باشد.

بنا بر گزارش کمیسیون اروپا، جمعیت در کشورهای اروپایی رو به کاهش است و این سقوط جمعیت اروپا نیز کاملاً ارادی بوده و نتیجه تمایل هزاران نفر از میلیونها زن و مردی است که فرزند کمتر را ترجیح می‌دهند و از سوی دیگر با توجه به اینکه این روند در جمعیت عمدتاً مسلمان اروپا جریان عکس دارد، بنابراین دولتمردان اروپایی همان‌طور که در صفحات پیش به تفصیل گفته شد، در پی راهبردهایی برای ممانعت از این تضاد نیز هستند. بخصوص اینکه نهادهای رسمی بین‌المللی ازجمله بخش جمعیت سازمان ملل و سازمان توسعه و همکاری اقتصاد اروپا و حتی

سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده آمریکا معروف به«سیا»، تحقیقات خود را درباره پیامدهای اجتماعی و اقتصادی ناشی از کاهش تولیدمثل در اروپا را منتشر ساخته‌اند. حتی در این رابطه «سیا» هشدار داده است که ساختارهای امنیت اجتماعی اروپا در ظرف مدت کمتر از یک دهه با نابودی روبروست و تا وقتی که کاهش نرخ جمعیت مورد توجه اساسی قرار نگیرد، وضع به همین منوال خواهد بود. در ادامه گفته شده که امنیت فعلی اتحادیه اروپا تداوم‌ناپذیر است و فقدان احیای دوباره نظام اقتصادی می‌تواند، به شکاف اروپا و بدتر از آن کم‌رنگ شدن نقش اتحادیه اروپا در راستای تحقق اهدافش به عنوان یک وزنه سنگین در سطح جامعه بین‌المللی منجر شود که بدون تردید مقوله مهاجرت و بخصوص مهاجران مسلمان را نمی‌توان از حیطه نگرانی‌های اروپا جدا نمود و بناچار در پی راهبردهای ساختاری برای پیشگیری از این امر است. لذا بدون شک موضوع مهاجرت و بخصوص مهاجران مسلمان از چالشهای آتی اروپای متحد خواهد بود.

نقش مهاجران افغان در اروپا

قبل از پرداختن به موضوع مهاجران افغانی و نقش آنها در کشورهای مختلف جهان و بخصوص اروپا که مورد بحث ماست، می‌بایست به این نکته ظریف اشاره داشت که در جمهوری اسلامی ایران واژه مهاجران برای بیشتر ایرانیان طی سه دهه اخیر همواره مترادف با شهروندان کشور همسایه شرقی ما افغانستان بوده است. بنابراین در ادامه بحث سعی شد به موقعیت مهاجران افغان نیز اشاراتی داشته باشیم. در این باره یکی از صاحب‌نظران افغانی [1] که

---

1. Shafae, Hamed,situation of Afghan rifugees , April 3rd, 2007.

البته نظرات مغرضانه‌ای نیز نسبت به سیاستهای جمهوری اسلامی ایران در قبال مهاجران افغان دارد و این دیدگاه وی نمی‌تواند حاکی از عدالت و بی‌طرفی وی نسبت به میهمان نوازی مردم ما طی سه دهه گذشته باشد، نگاهی دارد به تاریخچه مهاجران افغان که معتقد است مهاجرت افغان‌ها به‌خارج از کشور بیشتر متأثر از اوضاع سیاسی افغانستان بوده است. وی بر این عقیده است که «هنوز تحقیقات علمی دقیق مبنی بر اینکه اولین بار افغان‌ها کی و برای چه به خارج از کشورشان مهاجرت کرده‌اند، صورت نگرفته است؛ البته بعضی از مورخان اولین مهاجران افغانی را گروه کوچکی از افغان‌ها به استرالیا گفته‌اند که گویا به‌دلایل غیرسیاسی به آنجا مهاجرت کردند و گفته می‌شود که هنوز نسل آنها در استرالیا باقی‌اند. اما اولین مهاجران سیاسی کشور افغانستان را مهاجرت هزاره‌ها پس از کشتار بیرحمانه توسط امیر عبدالرحمان خان در آغاز دهه ۱۸۹۰ میلادی تشکیل می‌دهد که بنا بر کتاب سراج‌التواریخ ۶۲ درصد جمعیت هزاره‌ها از بین برده شد و همچنین به اجبار از مناطق زندگی‌شان کوچانده شدند و بسیاری از آنها به خارج از کشور فرار نمودند. در این جنگ که می‌توان آن را نسل‌کشی گفت، دهها هزار هزاره به هندوستان، ایران و آسیای مرکزی مجبور به مهاجرت شدند که خاوریهای مشهد و هزاره‌های کویته از نسل همین مهاجران‌اند...». وی در ادامه می‌نویسد: «...پس از نسل کشی هزاره‌ها و مهاجرت‌شان، گسترده‌ترین مهاجرت افغان‌ها به خارج از کشور در قرن بیست با اشغال افغانستان توسط قوای اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۹۷۸ میلادی شروع شد که تا هنوز هم ادامه دارد. دلیل مهاجرت افغان‌ها در سه دهه اخیر مداخلات مستقیم و غیر مستقیم کشورهای خارجی در امور داخلی افغانستان بوده است که بر اثر این مداخلات و جنگهای پی‌درپی،

افغانستان تبدیل به خاکستر آتش سیاستهای بلـوک شـرق و غرب شد. افغـان‌ها در طـی ایـن سه دهه جنگ و کشتار به کشورهای زیادی مهاجرت کرده‌اند. در زمان حاکمیت رژیم طرفدار اتحاد جماهیر شوروی سابق، یکی از انگیزه‌های مهم مهاجرت مردم ما، مخالفت با دولت حاکم و اشغال افغانستان توسط قوای شوروی بود. لذا دولت افغانستان نمی‌توانست و یا نمی‌خواست از حقوق مهاجران افغانی در خارج از کشور حمایت کند. می‌توان گفت افغانستان تا کنون بیشترین رقم مهاجر را در بین کشورهای جهان داشته است. از مجموع ۲۲ میلیون مهاجر جهان، در حدود چهار تا پنج میلیون نفر را مهاجران افغانستان تشکیل می‌دهند. رسیدگی به امور مهاجران و ایجاد زمینه‌های بازگشت داوطلبانه مهاجران از وظایف و کارهای اساسی و مهم دولت افغانستان و جامعه بین‌المللی می‌باشد... اوضاع مهاجران افغانی در اروپا که کشورهای اروپایی ادعا دارند که تصمیماتشان براساس احترام به ارزشهای انسانی و اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد، چگونه این اروپاییان متمدن با افغان‌های مهاجر برخورد می‌کنند.» وی تصریح می‌کند: «مهاجران افغانی در اروپا محصول تحولات چهار دوره سیاسی در افغانستان‌اند، دوره اشغال افغانستان توسط قوای شوروی سابق و حکومت حزب دموکراتیک خلق، دوره مجاهدان، دوره طالبان و دوره حکومت حاضر.

پس از وقایع تروریستی ۱۱ سپتامبر و بمب‌گذاری‌ها در شهر لندن و مادرید که گفته می‌شود عوامل آنها بنیادگرایان اسلامی بوده‌اند، همچنین تشدید جنگها در عراق، افغانستان و سومالی توسط تندروان اسلامی و شبکه القاعده، سیاست پناهندگی اتحادیه اروپا در برابر کل مسلمانان و بخصوص سه ملیت افغان، عراقی و سومالیایی تغییر کرد و مسائل امنیتی تأثیر زیادی بر روی سیاست پناهندگی این کشورها گذاشته است. هراس

اروپا از مسلمانان و مخصوصاً بنیادگرایان اسلامی هر روز بیشتر و آشکارتر می‌شود. شاید یکی از دلایل اصلی تأخیر و بهانه‌جویی در پذیرش کشور ترکیه به اتحادیه اروپا نیز همین موضوع باشد. از طرف دیگر نقش کلیسا در سیاست اتحادیه اروپا در مورد مسلمانان برجسته‌تر می‌شود. ناگفته نباید گذاشت که کلیسای کاتولیک در برخی از کشورهای بزرگ اتحادیه اروپا که تقریباً سیاست کلی اتحادیه اروپا را تعیین می‌کنند قابل توجه است.»

این نویسنده افغان با طرح سؤالی که چرا اروپا مهاجران افغان را می‌پذیرد؟ اشاره می‌کند به اینکه «پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ که در ماده چهارده آن به حق پناهندگی اشاره شده است و اساس سیاست پناهندگی را این اعلامیه تشکیل می‌دهد، در سال ۱۹۵۱ قرارداد بین‌المللی به امضا رسید که به‌نام «کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو» مشهور است. مطابق این معاهده کشورهایی که با سازمان ملل متحد قرارداد پذیرش مهاجر را می‌بندند موظف‌اند تا کسانی را که در این معاهده پناهنده تعریف شده است به‌عنوان مهاجر بپذیرند. بر اساس این کنوانسیون، پناهنده کسی است که به‌دلایل سیاسی، نژادی و مذهبی در کشورش امنیت جانی نداشته باشد و بازگشت آنها به کشورشان خطر شکنجه و زندان را در پی داشته باشد. بعدها تعدیلات جزیی در این قانون به‌وجود آمد و مقاوله‌ها و صورت‌جلساتی به آن اضافه شد و اما این سه اصل پذیرش پناهندگی همچنان پا برجاست و هنوز هم کشورهای جهان بر اساس این معاهده پناهنده می‌پذیرند.

کسانی که به‌دلایل اقتصادی و اجتماعی اقدام به مهاجرت می‌کنند، قانوناً شامل پناهندگی نمی‌شوند، ولی بعضی کشورها بر اساس ملاحظات بشر دوستانه و احترام به حقوق بشر و با توجه به نیازمندی کشورشان به

نیروی کار، مهاجران اقتصادی و اجتماعی را نیز می‌پذیرند. اینها زیر بنای حقوقی مهاجـرت را تشکیل می‌دهند؛ امـا در حقیقت، سیاست پناهندگی هر کشور را منافع ملی آن کشور تعیین می‌کند. پذیرش پناهنده بخصوص نسل جوان به‌نفع اروپاست. زیرا در جنگ جهانی دوم که حدود ۵۵ میلیون انسان متأسفانه در جنگها کشته شدند، بیشترشان اروپایی بودند. پس از جنگ، اروپا نیاز به بازسازی داشت و بعضی از کشورهای اروپایی نیروی کار مهاجر را از کشورهای جهان سوم آوردند که نمونه آن ترک‌ها در آلمان و الجزایری‌ها در فرانسه‌اند.

پس از جنگ، ممالک اروپایی کوشیدند که خانواده‌ها نوزادان بیشتری به‌دنیا بیاورند تا کمبود نیروی انسانی ازدست‌رفته‌شان را جبران کنند. مطابق تحقیقات اجتماعی، کشورهایی که سیاست تولد بیشتر نوزاد را به‌طور مقطعی و موقت به اجرا در آوردند، آنها در آینده نزدیک شدیداً با کمبود نیروی کار مواجه‌اند، زیرا نوزادان تولد یافته پس از جنگ جهانی دوم بخشی از قوای کار جامعه اروپا را تشکیل می‌دهند که رو به بازنشستگی گام می‌نهند و با توجه به اینکه میزان مرگ‌ومیر در اکثر کشورهای اروپایی بیشتر از تولد طفل می‌باشد، لذا توازن جمعیت رو به نزول است و کمبود این نیرو تنها از راه پذیرش مهاجر و آوردن نیروی کار امکانپذیر می‌باشد. به این دلیل محققان علوم اجتماعی می‌دانند که اروپا اصولاً به مهاجر نیاز داشته و مهاجر به نفع جامعه اروپاست.»[1] این نویسنده افغان در ادامه بحث خود چنین می‌نویسد: «دو کلمه پناهنده و مهاجر شاید برای اکثر ما افغان‌ها زیاد آشنا نباشد. پناهنده کسی است که بنابر تعریف معاهده ۱۹۵۱ژنو از دو طریق پذیرفته می‌شود:

---

1. Ibid.

اول، پناهندگان سهمیه‌ای هستند که هر کشور مطابق قراردادش با سازمان ملل از طریق کمیساریای عالی آنها را می‌پذیرد. این افراد خواه سیاسی باشند یا نباشند وقتی از طرف سازمان ملل معرفی شدند امتیاز پناهندگان سیاسی را دارند. لیست این پناهندگان پس از قبولی از سوی سازمان ملل متحد، به کشورهای مختلف داده می‌شود و نمایندگان کشورهای مهاجرپذیر برای دیدن مهاجران با آنها مصاحبه می‌کنند و بعد از آن پذیرش صورت می‌گیرد. یعنی اینکه آنها مطابق با معیارها و منافع خودشان در چارچوب قرارداد با سازمان ملل متحد به‌صورت گلچین مهاجر می‌گیرند که هم قراردادشان را با سازمان ملل متحد عملی ساخته باشند و هم خواستهای خودشان را در انتخاب مهاجر برآورده کنند. پس‌از حملات ۱۱سپتامبر و وحشت کشورهای غربی از تروریسم، در تیم چندنفری نمایندگان کشورهای غربی برای انتخاب مهاجر، یک نیروی امنیتی ضد تروریسم نیز حضور دارد که نظر او در انتخاب مهاجر بسیار مؤثر است.[۱]

دوم، پناهندگانی که بدون فرآیند مرحله اول وارد آن کشور شده باشند و در واقع قبل از پذیرش رسمی باشند. این گروه پناهجویانی هستند که به‌طور غیرقانونی اغلب با استفاده از قاچاقچیان انسان و صرف پولهای گزاف وارد کشورهای پناهنده‌پذیر می‌شوند و درخواست پناهندگی می‌دهند.

---

۱. این نویسنده افغان تأکید می‌کند این موضوع را من زمانی که با وزیر کار فنلاند به دلیل پذیرش مهاجران افغانی ملاقات کردم متوجه شدم. وزارت کار این کشور مسئولیت پذیرش پناهندگان سهمیه‌ای را برعهده دارد. خانم تاریا فلاتوف که وزیر کار فنلاند از حزب سوسیال دموکرات می‌باشد، از طرفداران مهاجران است. وی از برخورد وزارت کشور(امور داخله) کشورش ناراضی بود و یک مشاور عالی‌رتبه آن وزارت که خودش در جمع هیأت فنلاندی برای پذیرش مهاجر حضور داشت با اشاره به ترکیب اعضای تیم پذیرش، نارضایتی‌اش را از حضور مأمور امنیتی در تیم اظهار داشت.

آنها پس از مصاحبه‌های متعدد سرنوشت‌شان معلوم می‌شود که پذیرفته می‌شوند یا نه، این پناهجویان شانس بسیار اندکی در گرفتن پناهندگی سیاسی دارند. بنابر آمار و تحقیقات انجام‌شده، حدود پنج درصد این قبیل از پناهجویان موفق به کسب پناهندگی سیاسی شده‌اند. اخذ پناهندگی سیاسی نیاز به موضوع خاص و تقاضانامه قوی و آگاهی از قوانین پناهندگی دارد. چنانچه از امتیاز پناهندگی سیاسی برخوردار نشوند بنا به دلایل امنیتی و یا ملاحظات حقوق بشری پذیرفته می‌شوند که بیشتر افغان‌ها از این نوع امتیاز پناهندگی برخورداراند.»

طبق گفته این محقق افغانی: «تحقیقات اجتماعی نشان می‌دهد که بیشتر از نصف پناهجویانی که به‌طور غیرقانونی وارد کشورهای اروپایی می‌شوند از کشوری به کشور دیگر سرگرداند و اغلب آنها با معاهده‌ای به‌نام «دوبلین» بر می‌خورند و مانند یک توپ فوتبال از یک کشور به کشور دیگر خواسته و یا ناخواسته شوت می‌شوند و سالها بلاتکلیف در ممالک مختلف سرگردان هستند که متأسفانه بیشتر افغان‌ها نیز شامل این گروه می‌شوند. این تیپ از مهاجران اکثرشان در کشورهای مختلف دارای سابقه و اثر انگشت هستند و ناچارند به‌دلیل اخذ پناهندگی به هر دری بکوبند. البته بعضی از آنها تلاش می‌کنند، نام و سن و مسیر راه خود را حقیقی ندهند که این خود بهانه‌ای به دست مسئولان امنیتی کشورهای اروپایی می‌دهد.

در سالهای اخیر کشورهای اروپایی کوشیده‌اند تا در امور مهاجران سیاست و همکاری نزدیک داشته باشند. لذا پلیس هر کشور اروپایی براحتی می‌تواند از طریق اثرانگشت و عکس اطلاعات لازم را درمورد پناهجویان سرگردان بیابد و موفق شود مسیر راهها و اقامتگاهها و مشخصات پناهجویان را به‌دست آورد. پناهجویانی که در چندین کشور

به‌دلیل قبولی‌شان مشخصات خود را متفاوت داده‌اند و هیچ سند هویتی قانونی نیز همراه ندارند و یا در تهیه آن مشکل دارند، سؤال مهمی را برای مأموران امنیتی کشورهای پناهنده‌پذیر به‌وجود می‌آورد، اینکه شخص پناهنده واقعاً کیست و هویت حقیقی او چیست؟ این یکی از دلایل سختگیری در پذیرش این نوع پناهنده‌ها بوده است که نتوانسته‌اند هویتی را که ادعا داشته‌اند ثابت کنند و از طرف دیگر در این شرایط که کشورهای غربی سخت از شبکه القاعده و بنیادگرایان اسلامی وحشت دارند، روی این پناهجویان چند هویتی و فاقد مدرک به دیده‌ای مشکوک می‌نگرند که در بین‌شان تعداد زیادی از افغان‌ها نیز می‌باشند. از طرف دیگر مطابق معاهده دوبلین، هر پناهجو وقتی به قلمرو یکی از کشورهایی که این قرارداد را امضا کرده است، وارد شود، ابتدا او باید از آن کشور تقاضای پناهندگی کند و در آنجا بماند. لذا اگر کسی از یونان به ایتالیا بیاید و در خواست پناهندگی کند، چنانچه ایتالیا بفهمد که او از یونان آمده، او را طبق قرارداد دوبلین به یونان اخراج می‌کند، که البته پیش از اخراج با مسئولان مربوطه در یونان هماهنگی لازم انجام می‌گیرد.»[1]

---

۱. مشاهده شده است که مهاجران زیادی از یونان در جنوب اروپا گرفته تا کشور فنلاند که در شمال اروپا قرار دارد، سالیان درازی را سرگردان از کشوری به کشور دیگر می‌روند و واقعاً جای تأسف است که چنین قربانی ندانم کاری خودشان و سیاست پناهندگی اروپاییان شده‌اند. دلیل این نابسامانی و مشکلات دو چیز است، اول اینکه پناهجویان اغلب از اصول و قوانین پناهندگی بی‌خبرند و تقاضای آنها با قوانین پناهندگی مطابقت نمی‌کند و یا از معاهداتی چون معاهده دوبلین اطلاع ندارند. دوم اینکه سیاست پذیرش پناهندگی اروپا تغییر کرده و دشوارتر از گذشته شده است. یک موضوع دیگر را نیز نباید نادیده گرفت و آن اینکه پلیس کشورهای اروپایی بدرستی به معاهدات بین‌المللی احترام نمی‌گذارند، برای مثال، در یک مورد پلیس یونان دو مهاجر غیرقانونی را وادار کرده بود که به‌صورت یکدیگر سیلی بزنند و پخش این

←

موضوع مهم دیگر تغییرات پیش آمده در اصل و مفهوم پناهندگی است. کنوانسیون ۱۹۵۱ژنو پس از جنگ جهانی دوم که جهان تازه از جنگ جهانی دوم آرام شده بود تصویب شد و در آن زمان پناهنده از آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین در اروپا وجود نداشت. درحالی که در دهه‌های اخیر پناهنده‌ها اگر نگوییم همه آنها با قاطعیت می‌توان گفت که اکثریت پناهندگان از آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین هستند. دیدگاه این صاحب‌نظر افغان در مورد مشکل عدم‌پذیرش افغان‌ها در کشورهای غربی مخصوصاً در کشورهای اروپایی این است که اینها چنانچه ذکر شد از بنیادگرایان اسلامی و بویژه سازمان القاعده که ریشه عمیق در افغانستان دوانده است می‌ترسند و سازمانهای امنیتی اروپا بر این باورند که القاعده تلاش دارد تا نیروهای خود را به نقاط حساس جهان از جمله به اروپا انتقال دهد.

←

صحنه‌ها در نیمه دوم ژوئن ۲۰۰۷ در تلویزیونهای اروپا واکنش اعتراضی زیادی را به اصطلاح در مجامع حقوق بشری غرب به‌دنبال داشت و با اینکه پناهجویان می‌گویند که پلیس یونان و یا آلمان اثر انگشت آنها را گرفته و بدون گرفتن درخواست پناهندگی‌شان آنها را رها کرده‌اند و گفته‌اند که شما در اینجا هیچ شانسی برای اقامت ندارید، که این خود خلاف اصول پناهندگی سازمان ملل و خلاف معاهده دوبلین می‌باشد و درواقع پلیس خود زمینه سرگردانی مهاجران را آگاهانه مهیا می‌سازد که در حقیقت نقض حقوق بین‌الملل و حقوق بشر است.

ضمیمه

متن کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو در مورد وضعیت پناهندگان

کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو در مورد وضعیت پناهندگان را بدون تردید می‌توان اصلی‌ترین منبع حقوق پناهندگان در چارچوب حقوق بین‌الملل دانست. این کنوانسیون در جریان کنفرانس نمایندگان تام‌الاختیار که براساس قطعنامه ۴۲۹ مجمع عمومی تشکیل شده بود، به تصویب رسید. پیش‌نویس کنوانسیون توسط کمیته ویژه پناهندگان و افراد بدون تابعیت که توسط شورای اقتصادی اجتماعی در اوت ۱۹۴۹ تشکیل شده بود (قطعنامه IX 248)، بخش مقدماتی آن توسط شورای اقتصادی اجتماعی در اوت ۱۹۵۰ (قطعنامه XIBII319) و بخش مربوط به تعریف پناهنده (ماده یک کنوانسیون) توسط مجمع عمومی سازمان ملل در دسامبر ۱۹۵۰ (پیوست قطعنامه ۴۲۹) تهیه شده بود این کنوانسیون به‌رغم محدودیتهای زمانی و جغرافیایی خود، به‌صورت جهانی و بین‌المللی درآمد و هرچند بخشهایی از آن کاملاً تحت شرایط دوران پس از جنگ قرار دارد لیکن همچنان به‌صورت یکی از معتبرترین ضوابط بین‌المللی مربوط به پناهندگان باقی مانده و امروزه بالغ بر یکصدوبیست کشور بدان پیوسته‌اند.

بخش مقدماتی کنوانسیون با اشاره به اعلامیه جهانی حقوق بشر از تمایل به «تجدیدنظر و استحکام بخشیدن به توافقات بین‌المللی پیشین و... و توسعه دامنه حمایتی آنها» سخن می‌گوید و ضمن اذعان به بار سنگینی که اعطای پناهندگی بر دوش کشور پذیرنده می‌گذارد از نیاز به «همکاری بین‌المللی» یاد نموده، اظهار امیدواری می‌نماید که همه کشورها مسئله پناهندگی را مسئله‌ای اجتماعی و نوع‌دوستانه تلقی نموده و آن را موضوع اختلاف و تشنج در روابط میان خود نپندارند. این بخش با این نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد که: کمیسر عالی ملل متحد در امور پناهندگان وظیفه نظارت (بر اجرای) کنوانسیونهای بین‌المللی برای حمایت از پناهندگان را برعهده داشته و هماهنگی مؤثر اقدامات در این جهت به همکاری دولتها با کمیسر عالی بستگی خواهد داشت. به منظور تجزیه و تحلیل کنوانسیون ۱۹۵۱ ضروری است تا به موضوعات ذیل توجه نمود:

الف ـ تعریف واژه پناهنده (ماده ۱).

ب ـ تأکید بر اصل عدم‌تبعیض در آزادی مذهب، حق تشکیل اتحادیه و تشکیلات، دسترسی آزادانه به محاکم قضایی و آزادی رفت و آمد (ماده ۳).

پ ـ با توجه به وضعیت خاص پناهندگان به‌عنوان افراد فاقد حمایت، از مصون‌بودن در مقابل اقدامات متقابل از سوی دولتها (ماده ۷) مصونیت از اقدامات علیه اتباع کشور اصلی حتی زمانی که فرد بر حفظ تابعیت اولیه خود اصرار دارد (ماده ۸) و نیز مصونیت از پرداخت هزینه‌های دادرسی نیز ذکری به‌عمل می‌آورد (ماده ۲ ۱۶۰).

ت ـ کنوانسیون توصیه می‌نماید که وضعیت شخصی فرد پناهنده بایستی براساس قوانین و مقررات کشور محل اقامتش بوده و بر حقوقی که پیش از این براساس وضعیت پناهندگی کسب شده، صحه می‌گذارد (ماده ۱۲).

ث - کنوانسن مجموعه‌ای از حقوق اجتماعی و اقتصادی را در
شکل مجموعه‌اید رفتار با پناهندگان به رسمیت می‌شناسد که از رفتار
پذیرفته‌شده با ..جیان تا حداقل رفتار پذیرفته شده با اتباع خودی را
دربرمی‌گیرد.

ج - مقر در خصوص اقدامات اداری، اوراق، شناسایی و اسناد
مسافرتی وضی نماید.

چ - حت در مقابل اخراج و بازگردانیدن به کشور مبدأ.

ح - ..های عضو بایستی قبول تابعیت و یکسان ساختن وضعیت
پناهندگان سهیل نمایند.

خ ..جه به منافع و علایق کشورهای پذیرنده پناهنده در برخی موا

کنوانسیـ

هـ..ونه که گفته شد کنوانسیون از اعضای خود می‌خواهد
«حداقـ..مان رفتاری را که عموماً در رابطه با خارجیان پذیرفته‌ا
پناهنـ نیز روا دارند (ماده ۷۰۱) و این رفتار خصوصاً در مورد آ
رفتـد اعمال می‌گردد. در موارد متعددی کنوانسیون از کشورهای
می‌ـد رفتاری تا سرحد امکان مساعد که عموماً در مورد خارج
میـد در پیش گیرند... این درخواست در مورد تحصیل اموال
غیـ..ول (ماده ۱۳)، اشتغال به کارهای آزاد (ماده ۱۸)، حرفه‌های آ
(۱۹)، مسکن (ماده ۲۱) و تحصیلات عمومی (به غیر از ت
ایی) (ماده ۲۲) تکرار شده است. کنوانسیون در مورد عضو
مویت در تشکیلات صنفی به‌طور اعم خواهان «مساعدترین ر
در چنین موارد در مورد اتباع دول خارجی اعمال می‌شود» (
د حمایت از مالکیت صنعتی بخصوص حمایت از اخت

و مدلها، علایم تجارتی و اسامی تجارتی و همچنین حمایت از مالکیت
ادبی و هنری و علمی پناهنده در کشوری که معمولاً سل دارد مورد همان
حمایتی واقع خواهد شد که از اتباع کشور مزبور به‌عمل می‌آید. (ماده ۱۴)
این حق برابر با اتباع کشور پذیرنده، همچنین در مورد دسی به محاکم و
حمایت حقوقی (ماده ۱۶) اشتغال و استخدام تحت شرامشخص (ماده
۱۷۰۲ و ۱۷۰۳) جیره‌بندی (ماده ۲۰) تحصیلات ابتدایماده (۱) ۲۲۰)
امور خیریه عمومی (ماده ۲۳)، قوانین کار و تأمین اجتم (ماده ۲۴) و
الیات و عوارض (ماده (۱) ۲۹) در کنوانسیون پیش‌بینی شلت. در مورد
ادی پناهندگان در اجرای امور دینی و دادن تعلیمات مذ به کودکان
د رفتاری لااقل در حد رفتار با اتباع خود اعمال خواهد ماده ۴): در
ه با دسترسی به محاکم و حمایت حقوقی و معاف بو پرداخت
‌های دادرسی (ماده ۹ ـ ۱۶۰۳) چنین مقرر می‌دارد: اهنده در
بن دول متعاهد دیگر غیر از سرزمین محل سکونت دا خود در
سائل مندرج در بند ۱۲ از رفتاری معادل رفتار با اتباع ر محل
برخوردار خواهد شد. همان‌گونه که مشاهده شد، ترتیبا شابهی
مالکیت معنوی و صنعتی در ماده ۱۴ پیش‌بینی شده بود. ایتیبات
ظری از اصل «حداقل رفتار با خارجیان و پناهندگان» شمه
ماده ۲۵ کنوانسیون در مورد اقدامات اداری نیز در اجرای ایت
حائز اهمیت بسیار است چرا که براساس این ماده مقامات می
د و یا مقامات یک تشکیلات بین‌المللی در امور مربوط به ور
ینامه جانشین مقامات رسمی کشوری می‌شوند که پناهنده
مایت سیاسی آن متوسل شود.
۲۸ کنوانسیون به صدور اوراق شناسایی و اسناد ...

ث ـ کنوانسیون مجموعه‌ای از حقوق اجتماعی و اقتصادی را در شکل مجموعه‌ای از رفتار با پناهندگان به رسمیت می‌شناسد که از رفتار پذیرفته‌شده با خارجیان تا حداقل رفتار پذیرفته شده با اتباع خودی را دربرمی‌گیرد.

ج ـ مقرراتی در خصوص اقدامات اداری، اوراق، شناسایی و اسناد مسافرتی وضع می‌نماید.

چ ـ حمایت در مقابل اخراج و بازگردانیدن به کشور مبدأ.

ح ـ کشورهای عضو بایستی قبول تابعیت و یکسان ساختن وضعیت پناهندگان را تسهیل نمایند.

خ ـ توجه به منافع و علایق کشورهای پذیرنده پناهنده در برخی مواد کنوانسیون.

همان‌گونه که گفته شد کنوانسیون از اعضای خود می‌خواهد تا «حداقل» همان رفتاری را که عموماً در رابطه با خارجیان پذیرفته‌اند با پناهندگان نیز روا دارند (ماده ۷۰۱) و این رفتار خصوصاً در مورد آزادی رفت و آمد اعمال می‌گردد. در موارد متعددی کنوانسیون از کشورهای عضو می‌خواهد رفتاری تا سرحد امکان مساعد که عموماً در مورد خارجیان روا می‌دارند در پیش گیرند... این درخواست در مورد تحصیل اموال منقول و غیرمنقول (ماده ۱۳)، اشتغال به کارهای آزاد (ماده ۱۸)، حرفه‌های آزاد علمی (ماده۱۹)، مسکن (ماده ۲۱) و تحصیلات عمومی (به غیر از تحصیلات ابتدایی) (ماده ۲۲) تکرار شده است. کنوانسیون در مورد عضویت و حق عضویت در تشکیلات صنفی به‌طور اعم خواهان «مساعدترین رفتاری است که در چنین موارد در مورد اتباع دول خارجی اعمال می‌شود» (ماده ۱۷۰۱). در مورد حمایت از مالکیت صنعتی بخصوص حمایت از اختراعات طرحها

و مدلها، علایم تجارتی و اسامی تجارتی و همچنین حمایت از مالکیت ادبی و هنری و علمی پناهنده در کشوری که معمولاً سکنی دارد مورد همان حمایتی واقع خواهد شد که از اتباع کشور مزبور به‌عمل می‌آید. (ماده ۱۴) این حق برابر با اتباع کشور پذیرنده، همچنین در مورد دسترسی به محاکم و حمایت حقوقی (ماده ۱۶) اشتغال و استخدام تحت شرایط مشخص (ماده ۱۷۰۲ و ۱۷۰۳) جیره‌بندی (ماده ۲۰) تحصیلات ابتدایی (ماده (۱) ۲۲۰) امور خیریه عمومی (ماده ۲۳)، قوانین کار و تأمین اجتماعی (ماده ۲۴) و مالیات و عوارض (ماده (۱) ۲۹) در کنوانسیون پیش‌بینی شده است. در مورد آزادی پناهندگان در اجرای امور دینی و دادن تعلیمات مذهبی به کودکان خود رفتاری لااقل در حد رفتار با اتباع خود اعمال خواهد شد (ماده ۴): در رابطه با دسترسی به محاکم و حمایت حقوقی و معاف بودن از پرداخت هزینه‌های دادرسی (ماده ۹ ـ ۱۶۰۳) چنین مقرر می‌دارد: هر پناهنده در سرزمین دول متعاهد دیگر غیر از سرزمین محل سکونت دائمی خود در مورد مسائل مندرج در بند ۱۲ از رفتاری معادل رفتار با اتباع کشور محل سکونت برخوردار خواهد شد. همان‌گونه که مشاهده شد، ترتیبات مشابهی در مورد مالکیت معنوی و صنعتی در ماده ۱۴ پیش‌بینی شده بود. این ترتیبات از مبانی نظری از اصل «حداقل رفتار با خارجیان و پناهندگان» سرچشمه می‌گیرند. ماده ۲۵ کنوانسیون در مورد اقدامات اداری نیز در اجرای حمایت بین‌المللی حائز اهمیت بسیار است چرا که براساس این ماده مقامات رسمی کشور متعاهد و یا مقامات یک تشکیلات بین‌المللی در امور مربوط به صدور اسناد و گواهینامه جانشین مقامات رسمی کشوری می‌شوند که پناهنده نمی‌تواند به حمایت سیاسی آن متوسل شود.

مواد ۲۷ و ۲۸ کنوانسیون به صدور اوراق شناسایی و اسناد مسافرتی

از سوی دولتهای متعاهد برای پناهندگان اختصاص دارند. نحوه صدور و چگونگی سند مسافرتی که امروزه به سند مسافرتی کنوانسیون شهرت دارد، در ضمیمه کنوانسیون به تفصیل آمده است و شاید این بخش از کنوانسیون را بتوان بخشی دانست که بیش از سایر بخشها و در سطحی جهانی به اجرا درآمده است. این سند مسافرتی که عموماً توسط کشور پذیرنده پناهنده صادر می‌شود مقبولیتی وسیع یافته به صورتی که حتی تعدادی از کشورهای غیرعضو کنوانسیون نیز آن را به رسمیت شناخته‌اند. تمدید اعتبار این سند مسافرتی هنگامی که پناهنده در کشوری غیر از کشور صادرکننده آن بسر می‌برد که موضوع ماده ۱۱ ضمیمه کنوانسیون است نیز معمولاً براساس توافقات میان دو کشور صورت می‌پذیرد. مواد ۳۱، ۳۲، ۳۳ کنوانسیون به موضوعات بسیار با اهمیت ورود غیرقانونی، اخراج و منع بازگرداندن پناهنده اختصاص دارند. براساس ماده ۳۱، «هنگامی که پناهندگان از سرزمینی وارد قلمرو کشور پذیرنده شده‌اند که در آنجا زندگی یا آزادی‌شان مستقیماً در خطر بوده است» در این صورت ورود یا حضور غیرقانونی‌شان «نباید مبنای مجازات آنان قرار گیرد چرا که ممکن است این ورود یا حضور غیرقانونی از اضطرار ناشی شده باشد.»

براساس ماده (۱) ۳۲ «دولت متعاهد پناهنده‌ای را که به صورت قانونی در سرزمین آنها به‌سر می‌برد اخراج نخواهد کرد مگر به‌دلایل حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی». بندهای (۲) و (۳) همین ماده بر لزوم انجام رویه قانونی (همانند مراجعه به دادگاه و حق استیناف) در اتخاذ چنین تصمیمی و نیز دادن «فرصت مناسب به چنین پناهنده‌ای تا بتواند مجوز قانونی ورود به کشور دیگری را تحصیل کند» تأکید دارد و سرانجام به ماده سی‌وسوم کنوانسیون در مورد منع بازگردانیدن پناهنده می‌رسیم: (۱) ۳۳: هیچ یک از دول متعاهد

به هیچ نحو پناهنده‌ای را به سرزمینهایی که امکان دارد به‌علل مربوط به نژاد، مذهب، ملیت، عضویت در دستهٔ اجتماعی بخصوص یا دارابودن عقاید سیاسی، زندگی یا آزادی او در معرض تهدید واقع شود تبعید نکرده یا بازنخواهد گرداند. (۲) ۳۳: پناهنده‌ای که براساس دلایل کافی وجودش برای امنیت کشوری که در آن بسر می‌برد خطرناک بوده یا طبق رأی قطعی دادگاه محکوم به ارتکاب جرم یا جنایت مهمی شده که مضر به حال جامعه کشور تشخیص داده شود نمی‌تواند از تسهیلات مذکور در این ماده استفاده بنماید.

این نکته نیز شایان توجه است که دولتهای متعاهد در مورد این ماده حق هیچ‌گونه شرط‌گذاری را ندارند (بر طبق ماده ۴۲ کنوانسیون). به‌رغم آنکه مواد ۳۱، ۳۲، ۳۳ اصول اساسی و بنیادی برای حمایت بین‌المللی را فراهم می‌آورند لیکن تنها در شرایط حاکم بر زمان تصویب کنوانسیون قابل اعمال بوده و در عمل مشکلاتی را ایجاد می‌کنند. از جمله آنکه هنوز رویه واحدی برای تعیین وضعیت وجود ندارد یا آنکه موضوعاتی چون امنیت ملی ونظم عمومی را می‌توان به طرق مختلف تعبیر و تفسیر نمود.

وظایف و مسئولیتهای متقابل پناهنده درمقابل دولت متعاهد را به‌طور کلی می‌توان در ماده ۲ یافت که خصوصاً از لزوم رعایت قوانین و مقررات کشور پذیرنده توسط پناهنده سخن می‌گوید، مادهٔ ۹ ناظر بر حق کشور متعاهد برای وضع و اجرای مقررات خاص در دوران جنگ یا تحت شرایط استثنایی می‌باشد، درحالی که مواد (۲) و (۱) ۲۴ درخصوص حقوق زایل‌نشدنی بویژه دریافت مستمری است و همان‌گونه که پیش از این دیدیم مواد ۳۲ و ۳۳ در باب اخراج و اصل بازنگردانیدن پناهنده است.

سرانجام باید از ماده ۴۲ نام برد که برای دولتها در موقع امضای

کنوانسیون راجع به کلیه مواد کنوانسیون به استثنای مواد ۱، ۳، ۴، (۱) ۱۶، ۳۳، ۳۶، ۴۶ حق رزرو قائل است. ماده ۳۵ کنوانسیون در راستای بخش مقدماتی به «همکاری میان مقامات ملی با سازمان ملل» اختصاص دارد: (۱) ۳۵: دول متعاهد تعهد می‌کنند که با دفتر کمیسر عالی ملل متحد برای پناهندگان یا هریک از ادارات ملل متحد که جانشین آن گردد در اجرای وظایفش همکاری نموده و مخصوصاً انجام وظیفه آن را در امر نظارت بر اجرای مقررات این کنوانسیون تسهیل نمایند. (۲) ۳۵: برای آنکه دفتر کمیساریای عالی ملل متحد در امور پناهندگان یا هر یک از ادارات ملل متحد که جانشین آن گردد بتواند گزارشهای لازم را به ارکان صلاحیت‌دار ملل متحد تسلیم نماید، دول متعاهد تعهد می‌نمایند که اطلاعات و آمار درخواست‌شده راجع به موضوعات زیر را در فرمهای مناسب تهیه و در اختیار آنان قرار دهد.

الف ـ شرایط پناهندگان

ب ـ اجرای این کنوانسیون

ج ـ قوانین و مقررات یا احکامی که درباره پناهندگان مجری بوده یا از این پس به موقع اجرا گذاشته خواهد شد. ماده ۳۵ را بایستی در کنار ماده ۳۶ (اطلاعات مربوط به قوانین و آیین‌نامه‌های داخلی) موردنظر قرار داد که در آن از دول متعاهد خواسته شده است «متن قوانین و مقرراتی را که ممکن است برای تأمین اجرای این کنوانسیون وضع نمایند در اختیار دبیرکل ملل متحد قرار دهند.» بررسی کنوانسیون ۱۹۵۱ را نمی‌توان بدون اشاره به سند نهایی کنفرانس نمایندگان تام‌الاختیار که در سالهای ۱۹۵۱ کنوانسیون را تصویب نمود، به پایان برد. بخش چهارم این سند نهایی شامل توصیه‌هایی در زمینه‌های وحدت خانواده پناهندگان، حمایت از پناهندگان صغار و نقش سازمانهای غیردولتی است. اما از همه مهم‌تر توصیه (E) می‌باشد که در آن

به کشورهای عضو توصیه می‌نماید که منافع و مزایای مربوط به پناهندگان را تا حد ممکن به افرادی که ممکن است در حوزه شمول این تعریف نیز واقع نشوند گسترش دهند. این اعلامیه نهایی تنها ارزش توصیه‌ای داشته و کشورها را متعهد نمی‌سازد و تنها تغییری که در تعریف واژه پناهنده میان اساسنامه کمیساریای عالی پناهندگان و کنوانسیون ۱۹۵۱ مشاهده می‌شود، افزوده شدن «عضویت در یک گروه اجتماعی» است که در ماده ۲ ظاهر شده است.

منابع

الف ـ اسامی فارسی

ـ تحقیقی سیاسی ـ تاریخی که روی مجموعه‌ای از ۱۶۰۰ مقاله روزنامه‌های اکسپرس، لوپاریزین و لوموند منتشره از سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۰۲ به انجام رسیده است.

ـ برومان، رونی، انتشارات دانشگاه جمعیت‌شناسی و علوم بهزیستی، پیام یونسکو، ۲۰۰۳.

ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی.

ـ اظهارات آلکس کروگر، گزارشگر خبرگزاری بی‌بی‌سی در اجلاس مهاجران آفریقائی در رباط، ژوئیه ۲۰۰۶.

ـ آمار بخش جمعیت اداره امور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد.

ـ اظهارات آنتونیو گوترش نخست‌وزیر اسبق پرتغال.

ـ اظهارات خانم دلاوگا معاون اول رئیس جمهور اسپانیا.

ـ اظهارات خوسه رودریگز زاپاته‌رو نخست‌وزیر اسپانیا در کنگره این کشور از ناآرامی‌های فرانسه.

ـ اظهارات سارکوزی در انتخابات ششم ماه مه ۲۰۰۷ فرانسه.

ـ بخشی از سخنرانی خانم شیرین عبادی در نشست وزرای آموزش و پرورشِ پارلمان اروپا در اسفند ماه ۱۳۸۴.

ـ اظهارات برایس هورتفئوکس، وزیر جدید مهاجرت و هویت ملی فرانسه به رادیو

اروپا، می ۲۰۰۸.
ـ اظهارات پریم فورتون، یکی از رهبران راست‌گرای هلند در مصاحبه با مجله نیوزویک، آگوست ۲۰۰۷.
ـ تاپینوس، جورج فوتیوس، استاد اقتصاد و جمعیت‌شناسی مرکز مطالعات سیاسی پاریس جهانی شدن و مهاجرت، ترجمه رضا مصطفی زادگان، ۱۷اکتبر ۲۰۰۶.
ـ تدابیر تازه برای مهار مهاجرت از آفریقا به اروپا، خبر گزاری بی‌بی‌سی، دوشنبه ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۶ـ ۱۹ تیر ۱۳۸۵.
ـ اظهارات تونی بلر، نخست وزیر وقت انگلیس، در مصاحبه با بی بی‌سی، ۶فوریه ۲۰۰۷.
ـ خبر گزاری بی‌بی سی، دوشنبه ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۶.
ـ خبر گزاری فارس، ۱۰اردیبهشت ۱۳۸۶.
ـ خبر گزاری مهر، مورخ ۵ خرداد ۱۳۸۶.
ـ خدامی، مجید، دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی در دانشگاه نیس، فرانسه.
ـ روزنامه اونیره ارگان اسقفهای ایتالیا.
ـ روزنامه شرق، سه‌شنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۵.
ـ سعید مدنی، پژوهشگر علوم اجتماعی در مصاحبه با روزنامه اعتماد.
ـ شارل دوسن سوور «مسلمانانی که در ادغامشان در جامعه کامیاب بوده‌اند»، «با پشتکار می‌توان کامیاب شد»، لوپاریزین، ۳۰ژانویه ۲۰۰۴.
ـ فیلیپ باورل، «مسلمانانی که در ادغام در جامعه کامیاب بوده‌اند»، «به لطف بی‌عدالتی، برای خودم شخصیتی ساختم»، ر.ک. لوپاریزین، ۲۹ژانویه ۲۰۰۴.
ـ قانون «مهاجرت انتخابی» که در ۱۸ مه ۲۰۰۶ در فرانسه به تصویب رسید.
ـ کلر سانتری، «مسلمانانی که در ادغامشان در جامعه کامیاب بوده‌اند»، «هیچ کس مرا متهم نکرده است»، ر.ک. لوپاریزین، ۳۰ژانویه ۲۰۰۴.
ـ کارل‌هاب، کارشناس ارشد جمعیت‌شناسی در «دفتر منابع جمعیت» مستقر در واشنگتن.
ـ کلودیو بولزمن، روسزیتا فی‌بی و ماری ویلا، مهاجران مسن بازنشسته: مشکل جامعه و مسئله تحقیق، انتشارات هانس ردولف ویکر، زوریخ ۱۹۹۶.
ـ گارسون، باربارا، مهاجران و بازارکار، ترجمه بابک پاکزاد.
ـ گزارش کوفی عنان دبیر کل سابق سازمان ملل به مجمع عمومی درخصوص مهاجرت و

توسعه در مورخ ۲۰۰۶/۶/۷.
- لوموند دیپلماتیک، ژوئن ۲۰۰۷. مقاله، ماتیو ریگوست، بنیاد مغرب - اروپا، دانشگاه پاریس، ترجمه محسن حافظیان.
- مؤسسه Insee معتبرترین مرکز آمارگیری فرانسه
- بیانیه اداره مهاجرت و پناهندگی بلژیک مرداد ماه ۱۳۸۵.
- دانیل ژولی، اقلیت اخلاقی و سیاست محلی در بریتانیای کبیر، تحت مدیریت دیدیه لاپرونی و سیاست محلی ادغام اقلیتهای مهاجر در اروپا و آمریکا، انتشارات آ.د.ر.ی. پاریس ۱۹۹۱.

ب-اسامی لاتین

- Alain Morice
- Angela Merkel
- ALENA
- Andreas Wimmer
- Aristide Zolberg
- Belgian citizenship
- Claudio Bolzman.
- Danièle Joly
- De Lucas, “El futuro de la ciudadanía en la UE: Es posible hablar de la ciudadanía multicultural?”, conférence aux Jornadas sobre la ciudadanía, Universidad de Sevilla, mars 1998.
- Deutscher vol
- Diario de noticias (portugal newspaper) Domingo 5 de agusto de 2007, p.27. Lisbon.
- Dominique Schnapper
- Dragonnades
- Eddy Maes
- Etienne Van Hecke
- Euro News. Net. June,7,2007.
- Franco Frattini , European Justice Commissioner
- Frontière Nationale

- Francis Fukuyama , Prospect Magazine, Issue 131 , February 2007.
- Globalize Islam
- Jean Claude Monod
- Inter Faith Network
- Immigrant Policy
- Immigration Policy
- La Repuplica Newspaper
- OECD
- OFPRA
- Oliver Roy
- Parliament approves new immigration law, The portugal News Magazine , 19 may 2007.
- Patrick Dewael
- Pipes, D. & Duran, K.; Muslim immigrants in the USA,2002.
- Portugal News Magazine , 19 may 2007.
- Radicalism
- Romano prodi
- Roy Oliver , Globalize Islam.
- Time Weekly Magazine, Feb. 27, 2005.
- Tomas Hammar
- Tylor, chals, Multiculturalism and the Politics of Recognition, Princeton University Press, Princeton, 1994.
- University Leuven Catholic
- Wimmer , Andreas "Der Appell an die Nation", in Hans Rudolph Wicker et al. (éd.), L'Altérité... , op. cit.
- Zolberg ,Aristide. "L'incidence des facteurs externes sur la condition des citoyens: approche comparative", in Catherine Withol De Wenden (éd.), La Citoyenneté, Edilig/Fondation Diderot, Paris, 1988.